

# تاریخ و اساطیر تطبیقی ایران باستان

(۴)

## در باب بنیاد بابلی غالب اساطیر خدایگانی ادیان کهن خاورمیانه ای

وقتی به پایان جلد سوم این مجموعه رسیدم، زودرس شعار پیروزی سردادم، در حالی که باز باید پیش میرفتم چه تدریجاً با پدید آمدن جلد چهارم معلوم شد که خود اساطیر الهیات اوستایی که من آنها را اساس اساطیر ادیان بزرگ دانسته بودم، در همکاری و همفکری مغان ایرانی و بابلی پدید آمده که در زیر چتر امپراطوریهای ایران پیش اسلام می زیسته اند. به طور ساده بگویم اساطیر اوستایی ایرانی به نوبه خود در قالب اساطیر خدایان بابلی ریخته شده و با آنها شکل و پرورش یافته اند.

مؤلف

جواد مفرد کهلان

سوئد

۱۳۸۶

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ساقی به نور باده بر افروز جام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم  
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

## قوم عاد در اصل همان کاسیان اسلاف لراند

نگارنده بعد از امتحان سه آلترناتیو اسکاندیناویاییها و کاسیان (اسلاف لران) و قوم مغان سئورومتی قفقاز باز هم به مطابقت قوم عاد با کاسیان، اسلاف لران رسیدم. در این مورد به نکته ای متوجه شدم که نقطه پایانی به سیالیت و تشکیک نظرات در این باب میگذارد و آن این است که نام هود پیغمبر قوم عاد (دورشونده) مطابق نام هودها خدای باران و رعد و برق کاسیان است. خود نام عاد (دورشونده) جز کاسیان منظور نبوده است چون مسلم به نظر میرسد اعراب نام کاسی را علی القاعده به صورت قاصی (دور شونده) در نظر گرفته اند و مترادف آن عاد را جایگزین نام کاسی (قاصی) نموده اند. در خود سوره هود قرآن آیه ۷۰ به صراحت بدین معنی نام عاد اشاره شده است. نامهای ارم عاد و کوه احقاف (کوه شایسته) به ترتیب مطابق با تخت جمشید و کوه الوند (اروند یعنی باشکوه) می باشند که به قوم عاد منسوب شده اند. اساطیر قومهای عاد (کاسیان) و ثمود (مغان) لابد به وساطت بابلیها به اعراب رسیده است.

## تأملی در تثلیث خدایان کهن آریایی بر پایه کتیبه متی وزه پادشاه میتانی

در کتیبه متی وزه (قرن چهاردهم پیش میلاد) از خدایان معروف آریایی ها تحت نام زوج خدایان خورشید و ماه میثره و میثرا، زوج خدایان وارونا (ایزد قانون و آسمان شب، اهورا مزدا/برهما) و وارونی (الهه شراب)، خداوند ایندره (بهرام ایزد جنگ و رعد و برق) و سرانجام از ناستیه ها (ناستیه و دسره وداها، در اصل ایزدان روز و شب) نام برده شده است. از این میان زوج نام اخیر بسیار توجه می باشند چه اینها که اشوین (پاکان) نیز نامیده شده اند به ترتیب به معانی متضاد مهربان و شریر می باشند که به وضوح یادآور اهورا مزدا (برهما، خالق دانا) و اهریمن (انیریمن/بهمن/ایشوم، شیوا = خجسته/آداد در هردو معنی خوب و بد آن) می باشند. از اینجاست که نام دومی به دو صورت متناقض انیریمن (مهربان) و اهریمن (شریر) به اوستای نیاکان ما رسیده بوده است. نظر به اینکه دو زوج خدایان این متن یعنی میثره ها و وارونی ها هر یک شامل یک خواهر و برادر است لذا ناستیه های این متن میتانی نیز باید خواهر و برادری در نظر گرفته شده باشند. نامهای ناستیه ها (اشوینها) مطابق با زوج ایزدان ایرانی اشا و اشی، رام و رامنین، انیریمن مذکر و مؤنث و همچنین منشأ هندوایرانی زوج خدایان اهورامزدا (برهما) و اهریمن (شیوا) هستند.

## زبان دری با ساسانیان به فارس و دیگر نواحی غربی ایران رسیده است

نگارنده قبلاً با استناد به نتیجه گیری استاد علی مظاهری در کتاب دو جلدی جاده ابریشم، به نقل از منابع یونانی و چینی و اسلامی ساسانیان را از تبار سکائیانی آورده ام که در آغاز در ماوراءالنهر میزسته اند و بعد در اتحادیه قبایلی از سکاها و یوئه چی ها شمال غربی هندوستان را فتح نموده و در آنجا حدود دو قرن فرمانروایی نموده اند. اما سرانجام پس از گذشت چهار قرن هندوان موفق شدند ایشان از هندوستان به سمت ایران باز پس برانند. نگارنده با توجه به نتیجه گیری استاد مظاهری موطن بعدی سکائیانی دریکی را همان ایالت فارس معین نموده بودم. ولی متوجه جایگزین شدن زبان دری این سکائیانی پارسی به جای زبان بومی پهلوی/پارسی کهن نشده بودم. سادگی و روانی زبان دری و کثرت جمعیت ساسانیان و کسب حکومت فارس و سرانجام فتح تمامی امپراطوری اشکانی بی تردید این روند جایگزینی را تسریع نموده است. با دوستم پویان که در این باب با هم بحث و گفتگو میکردیم، یادآوری نمودند که فردوسی نیز در شاهنامه ساسانیان ایرانیان مهاجر هند و عودت داده شده به سمت ایران معرفی نموده است. به شاهنامه مراجعه کردم، مطلب درست بود جالب است که فردوسی در این باب تنها نام ساسان به عنوان رئیس قبیله ذکر کرده و مطابق رسوم اشرافی کهن اصل و نسب وی را به تباری بزرگان کهن، در این باب به دارا یعنی داریوش سوم هخامنشی می رساند. خود نام ساسان که گاهی نام پدر اردشیر بابکان ذکر شده و گاهی جد پدری وی محسوب است در واقع نام قبیله بزرگ ایشان بوده است که یونانیان عهد سلوکی ایشان را به همراه پرتوسوره ها (پهلوانان نیرومند، اسلاف بلوچان) یا آسیانیها (منسوبین به الهه اژدهاوش زمین) معرفی نموده اند. فردوسی مدت اسکان ساسانیان در هند را چهار نسل می آورد که در واقع نزدیک به دو قرن (حدوداً ۸ نسل) بوده است. خود نام ساسان نیز در زبان سکایی (به شکل کلمه ساس که در نزد مجارها به یادگار مانده است) به معنی منسوب به عقاب می باشد. لابد انتساب ساسانیان (آسیانیها یعنی منسوبین به ایزد برگ هئومه عقاب شکل) به دارا (داریوش، داریه وهوش، داله وهوش لفظاً یعنی عقاب شریف) از همین موضوع ترادف معنی لفظی این اسامی پدید آمده است. احتمال نسب بردن ایشان از داریوش هخامنشی ضعیف است، چه نامهای ساسان و آسیان در واقع نشانگر خدای درمانگر قبیله ای ایشان است نه نیای واقعی. در این رابطه گفتنی است، مسلم می نماید تمثال خدای ریش دار (علامت پیر دانا) درون دایره بالدار (همای سعادت) که بالای سر هخامنشیان در پرواز است، خود خدای قبیله ای هخامنشیان یعنی اهورامزدا منظور بوده است نه فروهر زرتشتیان که اوستا شناسان مطرح نموده اند. به هر حال به نظر میرسد سیمرغ پرستی پارتیان/ساسانیان با معنی لفظی نام قبیله آنان

یعنی تخموروپه (سگ/عقاب نیرومند ایزد پارتها) و اهورامزدا مرتبط بوده است. در اینجا این سؤال مطرح میشود آیا نام دربیگان (دروپیکیان، دری ها) یعنی قبیله اصلی و بزرگ ساسانیان در سمت بلخ و ماوراء النهر در رابطه با دارا (عقاب) بوده یا نه و در غیر این صورت از آن چه مفهومی اراده شده است؟ نگارنده معتقد این نام پارسیان سکایی را نظر به نام کهن عهد هخامنشی دیگر دربیگان/دروپیکیان یعنی سکائیان برگ "هنومه" (شراب خوب) باید به معنی مردم دارای داروی خوب یعنی دارندگان برگ هنومه مقدس گرفت. در باب منشأ هندو سکایی ساسانیان، ریچارد فرای نظر تقریباً درست داده است. گرچه وی در توضیح نام ساسان در سکه های هند و پارتی ضمن اشاره به مقام خدایگانی/موبدی ساسان (از ریشه کلمه ساسای سنورومتها= گیاه آلاله، شقایق نعمانی= هنومه، ساسان خدای کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت) در جنوب روسیه و پارت و هند، وی را همچنین شخصی تاریخی پنداشته به تبع آن و معلومات ضد ونقیضی که مورخین عهد اعراب از نسبت بابک و ساسان بدست می دهند، در نسبت خانوادگی او با بابک دچار اشتباه میشود. ریچارد نلسون فرای در تاریخ باستانی ایران به سوال منشأ نام ساسان چنین پاسخ می دهد: احتمالاً «ساسان شاهزاده ای برجسته ای بوده است از دودمان هند و پارتی که به پارس آمد و با امیر محلی به نام پاپک همدست شد و با هم یک شورش بر پا کردند بر علیه حکومت مرکزی پارتی و کامیاب گشتند و شجره نسبی ساختند که سلطنت را از آن اردشیر نمودار می ساخت...». استاد علی مظاهری در کتاب جلد اول جاده ابریشم خود می آورد: "سگ بالدار توتم سکائیان هندنشین (آسیانی ها/پرتوها) بوده است" از اینجا به خوبی معلوم میشود تخموروپه (سگ بالدار نیرومند، پلنگ/یوزپلنگ که پوستش درفش کاویانی بود) یا تهمورث (خدا/پهلوان سرزمین اراپه، منظور خدای سیمرغ شکل قبیله ای پارسیان سمت پارت / خراسان) همچنین به نام ساسه نزد مجاران (ساسنو، ایزد عقاب/سگ آسمانی شکل در مانگری= سیمرغ) نامیده شده است. لذا فعل پارس بی جهت در فارسی به آوای سگان اطلاق نشده است (سگان نزد ایرانیان مقدس به حساب می آمدند).

### انیریامن ایشیه ایزدی از دو منشأ متفاوت آریایی و اکدی

متصور است که انیریامن ایشیه (ایزد نجیب و پاک) در اساطیر هندو ایرانی اشاره به اشوین شب یعنی دسره (شریر، اهریمن) باشد که همزاد ناستیا (مهربان) ایزد روز است که مطابق اهورامزدا ی خود آریائیان ایرانی است. نام اشوین که به سانسکریت به معنی اسبان روز و شب گرفته شده اند در زبانهای کهن ایرانی مترادف با ایشیه و انیریه (آریا) معنی پاک و نجیب را می دهد. لابد از اینجا است که وی در اوستا به دو صورت ایزد مهربانی و دوستی یعنی انیریامن و ایزد شرارت یعنی انگره منینو (اهریمن، بد سرشت) در آمده است. این ایزد آریایی در هزاره اول پیش از میلاد با خدای بابلی و آشوری رعد و توفان یعنی آداد (خدای سرکوبگر) معادل گرفته شده است چه هر دو جنبه متضاد مفاهیم نام و نشان وی را به وساطت نام شیوا (خدای فرخنده و ویرانگر توفان و رعد) که هئیت هندی همین ارا/آداد (هداد، سرکوبگر) یکی از اعضاء تثلیث خدایان معروف هندی یعنی برهما، ویشنو و شیوا است به وضوح در نزد این خدای معروف سامیان مشاهده می کنیم. گرچه اساساً انیریامن یا بهمن همان ایشوم/نی نازو (سرور شفابخش) بابلیهاست. اینان همان خدایان معروفی هستند که وی را از سویی دیگر در تثلیث ایرانی اهورامزدا، مهر و انیریامن و از سوی دیگر در تثلیث انجیلی پدر، پسر (منجی) و روح القدس (در واقع ایزد خجسته توفان و رعد) دیده میشود. اگر برای خود ظاهر نام انیریامن منشأ سامی قائل شویم در این صورت علی القاعده اصل آن باید همان نیل-یا-منه یعنی خدای جنگ و سرکوب بوده باشد. نام ایزد/الهه اعراب که به صورت منات (بت قربانیها) در عربستان و نزد نیاکان عرب تاجیکان پرستش میشده است، احتمال دارد پرستش وی از همین نیاکان عرب تاجیکان بر هند رفته بوده است که در آنجا بتکده ای شیوایی معروفی به نام همین خدای بزرگ جنگ، تحت عنوان سومنات بنا شده بوده اند که ساختمان قدیمی آن در غزوات سلطان محمود غزنوی ویران گردید. این نام را به لغت هندو به معنی ماه سرور گرفته اند که در این صورت ریشه سامی آن منتفی میگردد.

### معرفی دو بت اعراب که هرودوت از آنها نام برده است

هرودوت مورخ یونانی معروف قرن پنجم پیش از میلاد که به پدر تاریخ مشهور است، در باب دین اعراب اشاره کوتاه و مهمی دارد که ضمن آن از پرستش دو بت مهم در نزد ایشان سخن میگوید. وی نام این دو صنم را اوروتال و الیلات آورده است. نام اللات (الهه جهان زیرین= آلاتوم/ارش کی گال یا خورشید یا الیلات) به همین صورت خود در عهد آغاز اسلام مورد پرستش بوده و با روشنایی خورشید والامقام والهه آسمان و هوا مربوط میشده است. اما نام دوم جای بررسی بیشتری دارد تا معلوم شود که این نام به کدام یک از اعراب عهد آزادی (به اصطلاح جاهلیت) تعلق داشته است چه این نام در روایات عرب فقط به صورت اورتالیا به عنوان نام دیگر خضر (ایزد همواره سر سبز آبهای ژرف دریاها) باقی مانده است. ولی همین نکته پرده از راز و معمای نام این معبود کهن اعراب بر میدارد: وی همان نین اورتا (صلم، سلمان فارسی نیای اساطیری عرب) پسر منات/مناف (پدر عالی) است که در نزد یهود و اعراب مسلمان به

صور ابرام (پدر عالی) ابراهیم (پدر امتهای فراوان) به عنوان نیای اساطیری اعراب و یهود به شمار رفته است. تحقیق بیشتر معلوم می‌دارد که پدر وی مطابق همان انکی (خدای زمین) یا انا (ایزد معبد آبهای ژرف) است که در نزد بابلیان در مقام خدای دانا و نیرنگباز زمین به صورت مار بزرگی تجسم می‌شده است. لابد همان مار و اوتنایشتیمی/ خضری که گیاه جاودانگی را در دریا از گیلگامش (پیرمرد جوان یا قهرمان میرا) می‌رباید و در باغ عدن باعث فریب آدم و حوا می‌گردد. انا خصوصاً پسرش مردوک (ماردوش) در نقش مار (اژدها) در اساطیر ایرانی تحت نام اژدهاک (مارشکل) پادشاه اساطیری بزرگ اعراب و دیگر سامیان به شمار رفته است. ضحاک (خندان) ترجمه نام آشور خدای قبیله ای آشوریان است که با مردوک (هبل) مطابقت داده می‌شده است. خود نامهای اوروتال و اورتالیا را که جزء اورت یا اوروت آنها در نام نینورتا (ایزد کامل و سالم و صلح دوست) / نیو/ اسماعیل یعنی خدا/ نیای قبیله ای اساطیری اعراب دیده می‌شود، می‌توان با نامهای ایرانی فرائورت دیندار پدر کیخسرو/ خضر/ دقوقی (دخیوکی، شاه کشور) ابوالمنعم (پدر "مرد ثروتمند= آستیاگ) و خود کیخسرو مقابله نمود. نام خضر (ایزد دارای گیاه سبز جاودانگی و جوانی) در مقام ایزد در منابع کهن بین النهرین به صور زیوسودرا، زی سودرا (آن که زیستن داند)، اوتنایشتیم (دارای حیات جاودانه) و آتراهاسیس (ادریس، بی نهایت عاقل) ذکر گردیده و بعدها با کی آخسارو (هوخشتره، کسپوتریوس، خنوخ، پادشاه بزرگ ماد) یکی گرفته شده است. جز خشتره نام هوخشتره علی القاعده در تلفظ سامیان تبدیل به خضر شده است. خود نام کی خسرو از عنوان کی آخسارو یا کی خشثرو وی حادث شده است. از نامهای عبری و عربی دیگر همین کی آخسارو، اوریا فرزند مرهوث (آتش فرزند مرگ)، عاذیمون (جنگجوی بیرحم) و هرمس (شیر، لقب نینورتا/ نین گریسو) است که به واسطه ویرانی جاودانه و ظالمانه امپراتوری آشور به وی داده شده است. جالب است که در شاهنامه از زبان روشنگر دختر دارا از کیخسرو با توجه به دخمه مزین به تصویرش در شهر زور به عنوان خسرو شهر زور یاد گردیده است.

### آن چه در نام ماههای مازندرانی جلب توجه می نماید

می دانیم غالب نام ماههای مازندرانی همان نام ماههای مرسوم ایرانی هستند که از این میان کرچ ما (ماه روی تخم خوابیدن مرغان) که به جای اردیبهشت (بهترین راستی و کمال) آمده است، نام محلی بوده و استثناست. در روایات مازندرانی کتاب نصاب طبری هم، اندکی اشاره بدین معنی این ماه رفته است: "این هفت روز از «کرچما» را «کرچ این روزها گلکاری نمی کنند، تن نمی شویند، موی سر و چهره نمی تراشند و پشم گوسفند و موی در» می نامند و در معتقدند که: اگر گلکاری بکنند مار درخانه شان آشکار خواهد شد و آشیانه و تخم گذاری خواهد بز نمی چینند و چون کرد". نام ماههای هرما (ماه ایزد کامل، خرداد)، شروینه ما (ماه منسوب به شاه دانا= خشثرو ویره، شهریور)، ارگه ما (آذر ماه، ماه آتش، ارک ماه به سانسکریتی و اگر ماه به سکایی) و میر ما (مهر ماه) اصل ایرانی مرسوم خود را حفظ کرده اند. از این میان شکل میر ما بسیار جالب است چه معلوم می‌شود در اینجا ایزد مهر و ماه منسوب به وی را میر می خوانده اند (نظیر امروز در نزد خوارزمیها) و این نشانگر آن است که مهر ایزد زورخانه ها (مهرابه های ایرانی) یا همان پوریای ولی اساطیری (= یاور بسیار نیرومند) که بعدها تحت عنوان میر یا امیر با امام اول شیعیان مطابق گشته در اساس به جز ایزد جنگ و عهد و پیمان و خورشید ایرانیان یعنی مهر مراد نبوده است.

### ریشه واژه های ترکه (شاخه نو رسته) ریکا، کیجا و کوتاه

در زبان مازندرانی به نوزاد حیوانات کوتاه گفته می‌شود و ما در آذربایجان در زبان آذری آن را به صورت گده و گوده تلفظ نموده و آنها را در مقام تحقیر در مورد بچه های شرور بکار می بریم و غالباً آن را با کلمه فارسی گدا معادل میگیریم. ولی کلمه فارسی گدا از ریشه اوستایی گده (= کاته، کنیته، خواهش و التماس) اخذ شده است. لذا کلمات کوتاه، کوتولو و کوچلو باید از همان ریشه واژه فارسی کودک (کوتک اوستایی) گرفته باشد. اما واژه ترکه را که در این رابطه مطرح است، باید مرکب از واژه تر (شاخه و ساقه نورسته) و علامت تصغیر "ک" شمرد. اشتقاق ترکه از تر و راکه و یا ریکا (به مازندرانی یعنی بچه، نوزاد) که برخی اخیراً بدان گمان می برند، اشتباهی به نظر می رسد چه کلمه راکه یا ریکا خود مرکب از رو (رسته، روییده) و همان علامت تصغیر "ک" می باشد. به نظر میرسد نام مازندرانی کیجا یعنی دختر مرکب باشد از کی (که او) و زا که از ریشه زاییدن است.

## توضیحی در باب منزل سلمی ادبیات کهن ایران

یکی از بینندگان برنامه سرزمین جاوید از استاد بهرام مشیری کلمه سلمی سؤال کردند. خواستم که به ریشه اساطیری این نام اشاره مختصری داشته باشم: فردوسی نام سلم اساطیر ایرانی را به معنی عربی آن صلح و سلامتی گرفته است و این مفهوم در مورد قوم سلم (سرمتها، نیاکان صربوکرواتها) مصداق داشته است. این مردم نیمه آریایی و نیمه اسلاو برده داری بینشان مرسوم نبوده است و معنی خود نامهای اوستایی و سانسکریتی کروات (هرووات) و صرب(سرب) که به مفهوم جملگی آزادگان می باشند گواه این معنی است. نام سرمت که هنوز هم در نزد صربوکرواتها به معنی مادرسالار می باشد نشان میدهد که علاوه بر آزادی مردان، زنان نیز در جامعه بدوی ایشان در قرون پیش از میلاد در شمال قفقاز مقام والایی داشته اند. بنا به خبر خرمینان که ابومنصور بغدادی در زینت المجالس نقل نموده شروین(یعنی شاهزاده، منظور زرتشت، پیامبر و حکیم بزرگ خرمینان) از سوی پدر به همین دیار زنج(سرزمین زنان) تعلق داشته است و مادرش از خاندان کیانی (مادی) بوده است. این خبر بکر کاملاً درست بوده است چه مشخصات نژادی زرتشت(سپیتاک، زیریر، زریادر یعنی دارنده تن زرین) و پدرش سپیتمه(= شاه موبد، جمشید) به عنوان پادشاه ولایات قفقاز -که منزل سلم و سلمی در آن نواحی منظور میشده- و مقام مادرش آمیتیدا(به عنوان دختر آستیاگ) جای تردیدی چندانی در درستی این نظر باقی نمی گذارند.

### معنی کلمه اوستایی سونو مذخه

در وندیداد یعنی اوستای متأخر فقره ۲۶ فرگرد هفتم از جانور یا حشره موزی به نام **سونو مذخه** اسم برده شده است که تعیین و شناسایی آن موجب بحثهای فراوان شده است: از جمله سید حسن تقی زاده مقاله ای را به انگلیسی برای شناسایی آن بدان اختصاص داده و آنرا با حشره ریز گیاهی سن یک دانسته است. عده ای آنرا مرکب از دو نام سن و ملخ گرفته اند(از جمله هاشم رضی در وندیداد مفصل چهار جلدی خود). در ترجمه پهلوی وندیداد آن را عنکبوت معنی کرده اند. از این میان ترجمه **کانگا** که آن را **مگس سگ** معنی نموده است منطقی می نماید چه در سرزمین مغان یعنی آذربایجان کلمه سن ناشناخته است ولی بدن سگها در منطقه پر از مگسهای زرد سمج و گزنده ای است که برای همه شناخته شده است و در آنری به نام ایت میلچگی یعنی مگس سگ نامیده میشوند. چون سگ نزد مغان موجود بسیار محترم و مقدس به شمار میرفته است، بنابراین از مگس سگ آزار دهنده و سمج سگان حشره بسیار منفوری اراده میشده است. لابد این **سگ مگسان** تن سگان بعد از هنگام طعمه قرار گرفتن تن مردگان در دخمه های رها شده زرتشتیان توسط **سگان**، مسیبین **کرم زدن** و **تعفن** اجساد به شمار میرفته اند. بنابراین در اساس ترجمه نادرستی از این فقره اوستایی صورت گرفته است. چه کلمه اوستایی **انو-گزد-ستمه**(سخت گزنده و درد و آسیب رسان) به معنی بر عکس خود به معنی **یارمندترین** گرفته شده است. ترجمه فقرات ۲۵ و ۲۶ فرگرد هفتم وندیداد در واقع باید از این قرار باشد: "[پرسید زرتشت]. ای دادار گیتی استومند، ای اشو. چگونه آن مردمان پاک و طاهر می شوند ای اشو اهورمزد، که نسا را با پلیدی نزدیک آب یا آتش به ناپاکی فراز برند. آنگاه گفت اهورا مزدا: ناپاک هستند ای زرتشت به آن به کردار سگ مگس سخت گزنده [و لجوج] بوند. آنان که نسا پوسندگان دروند(هستند). به آن به [کردار] بی آبی و بی گیاهی به شدت آسیب رسان و گزنده بوند(در این جمله سونو مذخه به اشتباه با سن یکی گرفته شده)؛ که نسا پوسندگان دروند [هستند]."

### در باره هویت قومی بومیان لولویی کهن شمال غرب فلات ایران

دیاکونوف در تاریخ ماد نام لولوبیان را در زبانهای اکدی و هوری به معنی کوهستانیانی آورده که از میان ایشان برده می گرفته اند؛ گرچه او برای توجیه پسوند "بی" در این نام ناچار به پسوندهای جمع عیلامی "مه" یا "پ" یا "ب" پناه می برد که یعنی آواز از ساز واحدیت نیست و این پذیرش این نظریه را دشوار می سازد. در مقابل در زبانهای کهن هندوایرانی (که در اینجا احتمال دارد از بان بومیان فلات ایران به ارث رسیده باشد) این نام به هیئت لولویی (لو-لویی) به معنی مردمی می باشد که در کوهستانها کشت و زرع میکنند. با قضاوت از روی الیسه این مردم آن چنانکه در کتیبه آنوبانی نی سلطان مقتدر لولوبیان از قرن بیست و دوم قبل از میلاد در نزدیکی سرپل زهاب بر جای مانده، می توان این مردم را از نژاد غالب عیلامی و همچنین به اندک در صدی سومری و اکدی به شمار آورد که به تدریج با آریائیان آریاورته/خونیرث (سرزمین مردم اسب پرور دارای ارايه های جنگی یعنی خراسان) در آمیخته و در قرون بعد از آن به تدریج به سلک ایرانیان مادی و پارسی در آمیخته اند. به نظر میرسد از نام الهه مادر مورد پرستش لولوبیها که در کتیبه آنوبانی تحت نام اکدی ایشتار(باکره، مقدس) جایگزین شده همان آرورو(الهه خشکیها/زمین) و آفریننده انسان بابلی منظور باشد که نامش در اوستا سپنت آرمیتی، در پهلوی سپندارمذ و در سانسکریت سانکرامات و در نزد ارامنه ساندارامت یعنی خجسته مادر زمین ذکر شده است.

## نام و نشان ایرانی ایلای تورات و ایلایس قرآن

نامهای توراتی و قرآنی معروف کی آخسارو یعنی ایلایا و ایلایس را در خود زبانهای هندوایرانی و سکایی با توجه به صفت اوستایی معروف کی آخسارو/کیخسرو یعنی دلیر میتوان به معنی دلیر نیرومند و دلیر نابود کننده گرفت که این مفهوم دومی در لقب سامی توراتی و قرآنی وی یعنی یونس(ویرانگر) به وضوح دیده میشود. کلمه عبری ایل به معنی نیرومند و مقتدر مترادف خود نام مادی کی آخسارو است. ظاهراً واژه ایل ایرانی ریشه در همین کلمه سامی داشته است. نام یونانی کی آخسارو یعنی یاسون (نجات دهنده) نیز در اصل گواه آن است که نام ایلایس در اساس ترکیبی ایرانی از ایل (دلیر) و یاس (یس، ویرانگر) داشته است که مسلم به نظر می رسد نام یونانی یاسون از جز دوم همین نام حادث شده است. بر این اساس نام کشتی معروف آرگونوآتها یعنی آرگو (به یونانی یعنی تند و تیز) را نیز با توجه به قرینه توراتی اش یعنی ارباه آتشین ایلای تشبی (دلیر نابودکننده) می توان از ریشه هندوایرانی و سکایی ارکا یعنی کشتی یا ارباه درخشان و آتشین گرفت. گفتنی است در کتاب دوم پادشاهان تورات بابهای اول و دوم از ایلایا به عنوان پیامبری یاد شده که بر قلعه کوهی سکنی گرفته و با دعا و نیایش به درگاه سپاهیان مخاصمش را در دسته های ۵۰ نفری با آتش آسمانی هلاک می سازد. مطابق باب دوم همین کتاب توراتی، وی سر انجام در حضور ۵۰ تن از پسران انبیاء (الیاسین) به معجزه ای آب رود اردن را شکافته، به همراه یکی از انبیاء به نام الیشع (منجی، که در واقع نام دیگر خود وی می باشد) از آن عبور می نماید و در آنجا از همراهش الیشع(یسع) جدا شده، درون گرد و باد با ارباه و اسبان آتشین به آسمان صعود می نماید. پیداست بر این پایه از ایلایسین قرآن همان آرگونوآتها یونان(همراهان سفر غیبی کیخسرو) به عبارت دیگر آل یاسون/ آل یسعون یعنی کی آخسارو و همراهانش می باشند که در هنگام ویرانی آشور و فتح اورارتو یار و یاور وی بوده اند. اساس یونانی اسطوره آرگونوآتها به فتح و نابودی امپراطوری هیتیان(سرزمین پشم زرین) توسط آخانیان از مردمان دریایی بر میگردد.

## معادلهایی بابلی بر پادشاهان پیشدادی معروف اوستا و شاهنامه

با اندکی تحقیق در اساطیر خدایان کاسی، اکدی و سومری بابلیان می توان معادلهای پادشاهان معروف پیشدادی یعنی **هوشنگ، تهمورث (تخمورپه) و جمشید** را شناسایی نمود: کاسیان نام خود و خدای قبیله خود را از نام **کاسی** یا کاششو گرفته اند که منابع بابلی عهد کاسیان اطلاع زیادی از وی به دست نمی دهند. نام این ایزد را در زبان آریائیان کاسی می توان به معنی ایزد منسوب به زمین گرفت. بر پایه این معنی از وی همان انکی ایزد زمین بابلیان منظور شده است. این مفهوم در نام ایزد زمین و جهان زیرین پر راز و رمز ایرانی جمشید (بیمه خشنه، شاه رستنی ها و سرزمین سرد) نیز مستتر است. نام کاسی از سوی دیگر در زبانهای بومی خاورمیانه با کلمه کاسه (جام، یام) مرتبط می شده است چه مسلم به نظر می رسد نام کاسی (کاششو) در اوستا با بیمه(یمه، جمشید) پادشاه اساطیری صاحب جام جهان بین جایگزین گردیده است. در تأیید این نظر باید گفت که نظیر جمشید، برای کاسی(کاششو) همزاد مؤنثی(=یمی) به نام **کاسیتو** قائل بوده اند و وی را الهه شراب و درخت تاک به شمار می آورده اند. از این طریق بوده که یمه و یمی از سوی دیگر به **بعل(آدونیس)** و بعلات یعنی ایزد و الهه نباتات کنعانی می پیوسته است. اینان خود با مراسم جشن نوروز سامیان مرتبط بوده اند. از جانب دیگر هم نام یمه به وساطت نام اوگاریتی(سوری) **یم** (خدای دریا و سیلاب و طوفان) به **انکی** (انا) یعنی خدای زمین و آبهای ژرف دریاهای معروف بابلی ها می پیوندد. در این صورت معنی لفظی و مرکب اوستا یعنی **ور** ساخته **جمشید** باید معبد یا دژ خدای آبهای ژرف یعنی انا باشد. گفتنی است مطابق اساطیر بابلی انکی(انا) منشأ هفت یا هشت الهه نباتات (مأخذ سنبلهای سفره هفت سین) به عبارت دیگر نوروز جمشیدی بوده است. قابل توجه است که خود نام انا (انکی، ابراهیم خداگونه) با افزوده شدن پسوند اسمی اکدی اوم تقریباً تبدیل به یمه میشده است. به نظر میرسد با توجه به همین اساطیر است که در تورات ابراهیم خداگونه (به معنی پدر امتهای فراوان= انکی) زن خود سارا(حکمران، الهه، نین کی) را خواهر خود می خواند. در اساطیر اوستایی و ودایی از ازدواج یمه و یمی و تولید مثل انسانها و انسانگونه ها از ایشان سخن میراند. **انکی(انا، ایزد خرد و آبهای ژرف و زمین)** مانند **بیمه** (یمه، جمشید) خدا- پادشاه دانای **عهد طوفان** بزرگ به شمار رفته است. جالب است نام یمه به صورت جمه در زبان صربوکرواتها(اعقاب سرمنهای آریایی و اسلاو) مترادف نام انا به معنی ژرفا و گودی و به صورت **زمه** در زبان اوستایی به معنی زمین است. جالب است که در شاهنامه نیز جمشید با دریا مرتبط شده است:

صدم روز ناگه به دریای چین(دانش) پدید آمد آن شاه ناپاک دین(جمشید)  
از آنجاییکه بعداً **یمه** (موبد، همزاد) به صورت لقبی بر سببتمه گودرز(پدر سپیتاک زرتشت) در آمده بوده است، لابد از اینجاست که تصور گردیده سه نطفه نسل منجیان بزرگ آئین زرتشتی از پشت زرتشت در دریاچه ژرف(کانس اویه) نگهداری میشوند و از اینجاست که نرگس مادر مهدی موعود کشتی سوار است و نام ماریا، مادر عیسی مسیح، در زبان لاتین مترادف یمی سامیان غربی به معنی الهه دریا است که با توجه به مقام ایزد آبهای ژرف داشتن انا (پدر مردوک/ آدونیس/ آتون/ اوتو، سنبلهای مسیح خداگونه) به راحتی قابل توجیه و پذیرش می باشد. نام و نشان بزرگ و با اهمیت سببتمه جمشید را سواى تورات و روایات مسلمین در اساطیر یونانی هم می توان پیدا کرد: در اینجا وی تحت نام

اساطیری معروف **تسنوس** (همزاد= یمه) به عنوان پادشاه قهرمان آتن ظاهر میشود. همانند اصلش سپیتمه جمشید/گودرز که مادیای اسکیتی (افراسیاب= پر آسیب) را در کاخ زیرزمینی اش به دام می اندازد، تسنوس نیز مینوتاروس (بد ذات) را در لابرینت هزار تو به دام انداخته و به قتل میرساند. همانند او با قوم آمازونهای قفقاز (سنوروماتها) سروکار دارد چه سپیتمه جمشید، اصلاً از مغان سنورومتی قفقاز بوده و بر ولایات جنوب قفقاز فرمان میرانده است. پسر او **اکاماس** (بسیار دانا، بردیه زرتشت/ایرج) برادر خوانده ای به نام **دموفون** (=آدمکش، تور) دارد که مطابق کمبوجیه سوم پسر کوروش/سوم (فریدون) است. تسنوس هم نظیر **یاسون** (منجی، کی آخسارو، هوخستره) با **مدیا** (الهة افسانه ای ماد) پیوند دارد. جالب است که نام پدر تسنوس یعنی **آنه گوس** را -که از قدیم با نام دریای اژه ربط داده شده- در زبان یونانی می توان به معنی غربی (ایزد غروب هنگام) گرفت. از اینجا معلوم میشود نام این دریا از ترجمه یونانی نام کشور هیتی **ارزوه** (غربی= اروپا، ارزهی اوستا) در سمت جنوب غربی فلات آناتولی حادث شده است. بی جهت نیست که نام پدر جمشید در اوستا و وداها یعنی **ویونگهان/ویوسوت** به معنی خورشید دور دست غربی گرفته شده است که در نقطه مقابل نام **سویتری** (خورشید طلوع هنگام) است.

دیاکونوف در تاریخ ماد احتمال میدهد که ارتباطی بین ایزدان کاسی **کاششو** (کاسی، به معنی زمین) و **دونیا** وجود داشته باشد. نام خدای کاسی **دونیا** در معنی **خدای زمین بخش** این نظریه وی را مستدل می سازد. اما اگر **دون** را به معنی اوستایی آن یعنی آبهای گسترده بگیریم وی با خود **یمه** (به **سومری سبزه زاران**) در معنی سامی آن ایزد دریا یکی میگردد. معهذا نام این خدا از سوی دیگر در معنی سانسکریتی آن یعنی **تندر** مطابق نام **هودها** (هود= خدا) است. لابد از اینجاست که **هود** به جای **کاسی** یا **دونیا** رهبر ملکوتی مخصوص قوم عاد (کاسیان) به شمار رفته است. قابل توجه است که در اوستا **اژی دهاک** (پادشاه اساطیری کاسیان) در کرد کرمانشاهان به **ایزد هوا** (منظور هودها) فدیہ می آورد. در اوستا سرزمین دانهای تورانی در مجاورت بین النهرین و سرزمین خشتاویهای دلیر (پارس) نشان داده شده است. نام **هوشنگ** اساطیر ایرانی (به معنی فراهم کننده زمینهای خوب) به وضوح یادآور ایزد کشاورزی سومریان یعنی **انکیم دو** (خدای زمین خوب) است. نام **تهمورث** (تخمورویه، یعنی پهلوان پلنگ مانند) با نام **انکیدو** (خدای "سرزمین خوب= خونیرت"، مخلوق نیمه انسان و نیمه جانوری انکی) که هر دو تراژدی مرگ معروفی داشته اند، مطابقت دارد. به نظر می رسد داستان رقابت انکیم دو و دوموزی بابلیها برای ازدواج با اینانا/ایشتار اساس اسطوره قرآنی **اصحاب جنت** سورة اصحاب کهف باشد که در طبق احادیث قرآنی دو برادر به نامهای **یهودا** (نشانه و گواه خدا) و **قطروس** (شرابساز= صبا) -که به جای دوموزی (دیونیسوس باکوس یونانیها، ایزد باغ و شراب) و انکیم دو (خداوند سرزمین خوب موعود= یهودیه) هستند- در این باب با هم رقابت می کنند و سرانجام زمینهای بهشتی قطروس با خشم خداوند خشک و ویران میگردد. این اسطوره از سوی دیگر به وضوح اشاره به نامهای دوگانه قبایل شمال و جنوب شبه جزیره عربستان یعنی **عدناتی** (مضر، ربیعہ، یعنی ثروتمند و بهشتی) و **قحطانی** (مردم سرزمین خشکیده) در سمت **یمن** دارد. در تقسیم بندی یونانیان و رومیان تقسیم بندی برعکس این بوده و **ارابیا فلیکس** (عربستان خوشبخت) همان **یمن** (سعادتمند) و **ارابیا اندامیون** (عربستان فقیر) شامل نواحی دیگر شبه جزیره شده است. این تقسیم بندی اخیر در قرآن در رابطه با جهان دیگر تحت نامهای **اصحاب شمال** (جهنمی ها) و **اصحاب یمن** (**بهشتیان**) به خوبی حفظ شده است. قابل توجه است تخمورویه/تهمورث پیشدادی که نامش متضمن **اوروپه** (گسترده، یا گربه سان/سگسانی بزرگ) است و اسمش در کتاب سترابای مندانیان به صورت **تخمورت** (تخموروته) ذکر شده است با **نینورتا/نی/نین گیرسو** (پهلوان شیر-عقاب مانند بابلی) پیوستگی دارد. همچنانکه سلف وی **هوشنگ** با **انا/انکی** ماروش و **انکیم دو** (خداوند مراتع خوب) در پیوند است. پیاداست جزء **اورت** در نام تخموروته اصلش را از جزء **اورتا** (کامل و رسا) در نام خدای معروف بابلی **نینورتا** (خدا/پهلوان کامل) دارد. در این رابطه گفتنی است **گیلگامش** بابلیها (به معنی لفظی پیر مردی که هنوز جوان است یا قهرمان میرا) که پسر **لوگال باندا** (حاکم جوانتر) و برادر خوانده و دوست **انکیدو** به شمار رفته است، با **جمشید** (بیمه، یمه) برادر اساطیری معمر **تهمورث** (پهلوان سرزمین راه) کاملاً همخوانی دارد. اما نظر به اینکه نام **سومری گیلگامش** (در معنی کشنده گاو میش به زبانهای سامی) در زبانهای ایرانی میتوانست ترکیبی از **گل** یا **گیاه** و **مش** (انسان میرا) به شمار آید، از اینجا معلوم میشود چرا سپیتمه جمشید/گودرز در اساطیر ایرانی تحت لقب **هوم** (گیاه نیروی خوب دهنده، ریواس یا تاک) معرفی شده است. اما ترکیب ایرانی مذکور بیشتر یادآور نخستین انسان و پادشاه ایرانیان یعنی **کیومرث** (گیاه مرد فانی) است که نظیر **گیلگامش** دنبال گیاه جاودانی رونده همنشین انکیدو/گاوشکل، همزاد گاو نخستین یعنی اوکدات به شمار آمده است. این سه نام تثلیثی اوستا یعنی **هوشنگ/گرشاه**، **تهمورث** (پهلوان پلنگ مانند یا فرمانروای سرزمین گذرگاهی) یا **فرواک** (واعظ، نامور، پر آواز) و **جمشید** (شاه موبد درخشان سرزمین سرما، شاه کوهستان) به جای **انکی/انا** و **نینورتا/نبو** (نامور)/**آداد** و **تموز/نرگال** (ایزد جهان فرودین) در اساطیر بابلی هستند. در تورات اینان با نامهای **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان)، **ناحور** (جنگجوی آرامش دهنده، مار فیس فیس کننده) و **هاران** (جادوگر کوهستانی= ایشکورای سومریها، ایزد رعد) جایگزین شده اند. جالب است که اساطیر کهن سومری و اکدی در رأس خدایان کهن دشمنان از **تیامات** (الهة آبهای شور) و **کینگو** (سفیر، شاه به زبانهای هندواروپایی) سخن میرانند که به دست **مردوک** (ملقب به **نین مادا**) فرمانروای کشور کشته شده اند و اسامیشان یادآور نامهای شاهان پیشدادی سیامک مقتول به دست دیوان و جمشید شاه مقتول به دست **اژی دهاک** (مردوک، بعل زفون= بعل زوبو= خدای مار سمی) می باشند. نام **هوشنگ** (آذر هوشنگ)، در معنی شاه دانای زمین یاد آور **انکیم دو** (خدای زمین خوب و

کشاورزی سومریان و اکدی‌ان) است که معاند عشقی ناموفق **دوموزی** (یوسف/ آدونیس) بر سر همسری اینانا/ایشتار است. در تورات و روایات اسلامی این اسطوره به صورت داستان **هابیل** (دریغ= دوموزی) و **قابیل** (گیبیل، قائن، ایزد آتش کوره فلزگدازی) نقل شده است. **سامک**، **ویگرد** و **تاز پیشدادی** به ترتیب مطابق **آنو**، **انلیل** و **مردوک** می باشند. مسلم به نظر می رسد عناوین انجیلی معروف **ناصری**، **نصاری** و حتی عنوان **نجار** (متعلق به یوسف شوهر مریم مقدس) به وساطت نام نضار (درخت دارای چوب مرغوب برای نجاری) در اصل از ریشه کلمات عربی نصر یعنی زیبا و درخشان یعنی لقب **یوسف** (**تموز**) گرفته شده اند. کلمه ناصری به معنی کودک یادآور خدای مصری ایهی است که از آن یاد خواهد شد. **هوشنگ** (دانا یا دارای اراضی خوب) در اساطیر ودایی از سویی با **ماتو** (آدم، دانا) و از سوی دیگر با **پوروشه** (آدم) که این هر دو پدر نخستین انسانها به شمار رفته اند، مطابقت می نماید. در رابطه با **دوموزو** باید افزوده شود که در اساطیر بابلی ارتباطی بین **دومو آیزو** (پسر) ایزد آبهای شیرین= انا/انکی) و **دوموزی** (پسر اصلی) وجود داشته که قسمتی از همان روایات توراتی آن در آنها مشهود است: در اساطیر بابلی از **دومو آیزو** (پسر ایزد آبهای شیرین) تحت نام **اسرلوحی** (دارای اراضی خوب) به عنوان **پسر اول انا/انکی** خدای آبهای ژرف و زمین، به عنوان **کاهن** ستیزه جو (=قائن) و ایزد جادوگری نام برده میشود ولی تحت این نام در ارتباط وی با **دوموزی** (دریغ فرزند اصلی= هابیل) سخنی به میان نیامده است، ولی نظر به معنی لفظی نام **انکیم** دو (دارای اراضی خوب) یعنی ایزد کشاورزی و مرد سد و خندق بابلیها معلوم میشود، این همان برادر مخاصم **دوموزی** یعنی **دومو آیزو** می باشد که رقیب عشقی وی بر سر همسری **اینانا/ایشتار** می باشد. اسطوره تعقیب دوموزی توسط دیوان این دوموزی که یاکوبسن آن را **کودک در زهدان/قنداق** معنی می نماید به صورت اساسی بر داستان تعاقب عیسی مسیح نوزاد توسط سه مغ شرقی و دستیابی ایشان به وی در آغل گوسفندان دیده میشود، ولی در داستان اصلی بابلیش تموز به دست این دیوان/جادوگران متعاقب کشته میشود.



## ریشه بابلی آیین حاجی فیروز

در باب سیاهی سر و صورت حاجی فیروز مرحوم مهرداد بهار حدس هایی زده بود، مبنی بر اینکه این سیاهی باید به بازگشت او (حاجی فیروز) از دنیای مردگان مربوط باشد. به تازگی شیدا جلیوند با یافته های جدید و ترجمه لوح اکدی به همین داستان فرود «ایشتر» به زمین رسیده است. دکتر مزدپور در این راه به درستی ریشه اکدی حاجی فیروز را در اسطوره ایزد نباتات تموز (دوموزی، هابیل یعنی [دریغ از] فرزند حقیقی) که مسافر فیروزمند سالانه سر سبزی طبیعت بهاری از جهان زیرین به روی زمین می باشد، در یافته است. عنوان حاجی (=زائر) این سرخ پوش نیز در تأیید همین مسافر زائر شادی و نشاط آور جهان زیرین بودن وی است. می دانیم شهر بابل (مملکت چهار گوشه ورنه اوستا [یعنی دژ پایینی] پایتخت فریدون/کوروش) در امپراطوریهای ایرانی پیش از اسلام و حتی پیش از آن پایتخت فرهنگی ایرانیان و پاریس جهان باستان در بین النهرین سامی نشین بوده است.

"دکتر مزدپور، داستان این حرکت نمادین و اسطوره ای را که بنیادی ترین نماد نوروز است، چنین شرح داده است: «ایشتر» که همان الهه همسر «تموز» است، شاه \_ دوموزی \_ را برای ازدواج برمی گزیند. يك روز الهه «ایشتر» به زمین می رود، علت این تصمیم هنوز معلوم نیست، برخی حدس زده اند شاید خودش، الهه زیر زمین نیز باشد. با ورود الهه به زیر زمین، باروری در روی زمین متوقف می شود. دیگر نه درختی سبز می شود و نه دیگر گیاهی می روید و زندگی از جریان طبیعی می ایستد و هیچ کس نیست که برای معبد خدایان هدیه بدهد. از این رو خدایان از ایستایی جهان ناراحت بودند و برای پیدا کردن راه حل، جلسه ای ترتیب می دهند و قرار می شود نیمی از سال را \_ دوموزی \_ به زیر زمین برود و وقتی دوموزی به روی زمین می آید، نیم دیگر سال را خواهرش که «گشتی ننه» نام دارد به جای برادر به زیر زمین برود. وقتی دوموزی به روی زمین می آید، بهار می شود و تمام مراسم نوروز هم ظاهراً و احتمالاً به دلیل آمدن اوست. وقتی \_ دوموزی \_ را از زیر زمین به بیرون می فرستند، لبانش را قرمز می کنند و دایره و تنبک و ساز و نی لبك به دستش می دهند و این یعنی خود حاجی فیروز. دکتر مزدپور معتقد است با ترجمه این لوح اکدی از اسطوره حاجی فیروز رازگشایی شد.

پس در این هفته های آخر سال ما هم از لوح دلمان مهر برداریم و راز مهر بگشاییم و بگذاریم که احساس هوایی بخورد. سامانه بالامحله/روزنامه ایران/آفتاب".

## تموکان دوره هخامنشیان همان شهرتفت است

در میهن ما حتی دانشوران زود به قضاوت می نشینند. این امر اخیراً در مورد نام ویرانه شهرکی کشف شده در منطقه بوشهر مصداق کامل پیدا کرد. تردیدی نیست که شهرک یا پایگاه با توجه به نوشته های میخی هخامنشی و نقش داریوش در یکی از کتیبه های آن در دوره داریوش اول آباد و با رونق بوده است. ولی شهری که در کتیبه های تخت جمشید از آن یاد گردیده، نه یک شهرک کوچک بلکه آن قدر آباد و مستعد بوده که نام و نشان در دربار مجلل هخامنشیان با افتخار ذکر میشده است و بر همین اساس باید نام و نشانی از خود به یادگار گذاشته باشد. شهر **تفت** (گرم) استان یزد در شمال شرقی استان فارس با باغهای سر سبز انار که به همان معنی لفظی **تموکان** (سرزمین گرم و مرطوب) است، نشانگر این شهر معروف دوره هخامنشی است. اصلاً مسلم به نظر می رسد کلمات **تمو** (دمو) و **تفت** یعنی گرمسیری در فارسی کهن بیانگر میوه گرمسیری انار بوده اند. چه اگر کلمه انار فارسی را مأخوذ از زبانهای سامی (از ریشه کلمه عربی **اناره**) بگیریم، در این صورت آن دقیقاً ترجمه سامی کلمه فارسی **تف** (تابیدن و روشن شدن) است. چنانکه نام میوه معروف گرمسیری **خرما** هم در فارسی **درخت خوشیدی** و **گرمسیری** معنی می دهد. از اینجا معلوم میشود که نام شهرهای **طبس** (تف-بس) و **تفت** در اصل به معنی شهر **درختان انار** (یعنی میوه گرمسیری) بوده اند. می دانیم که این شهرها به دارا بودن همین میوه هم مشهور هستند. دهخدا در لغتنامه خود به درستی واژه **تفت** را همچنین به معنی **سبد میوه** [میوه های بهشتی] گرفته است. کلمه **نارنگ** که در هندوستان به معنی مطلق **میوه** است علی القاعده می تواند ریشه هند و ایرانی انار (انارگ) به شمار آید، معهذا مطابقت تفت با کلمه عربی اناره به وضوح حاکی از یک ریشه سامی و بومی کهن آن است. در مورد ویرانه شهرک مکشوفه در استان بوشهر قابل تذکر است که شاید در همان نوشته های میخی مکشوفه نام آن شهرک مدفون شده این استان ساحلی باقی مانده باشد. اگر واقعاً آنجا نه یک قرارگاه بلکه شهرک قابل توجهی در عهد هخامنشیان بوده باشد.

### کشف یک شهر هخامنشی در بوشهر

(منبع هفته نامه نصیر بوشهر)

باستان شناسان ایرانی معتقدند موفق به کشف شهری باستانی متعلق به دوره هخامنشیان شده اند که از آن در یکی از لوحه های تخت جمشید نام برده شده است. به گزارش «بی.بی.سی»، در لوحه ای در تخت جمشید از شهری بزرگی به نام تموکان یاد شده، که باستان شناسان معتقدند که در کاوش های خود در استان بوشهر موفق به کشف این شهر شده اند.

باستان شناسان ایرانی معتقدند موفق به کشف شهری باستانی متعلق به دوره هخامنشیان شده اند که از آن در یکی از لوحه های تخت جمشید نام برده شده است.

به گزارش «بی.بی.سی»، در لوحه ای در تخت جمشید از شهری بزرگی به نام تموکان یاد شده، که باستان شناسان معتقدند که در کاوش های خود در استان بوشهر موفق به کشف این شهر شده اند.

پژوهشگران از روی لوحه های یافت شده متعلق به تخت جمشید بر این باورند که داریوش اول در محلی زندگی می کرده که در نزدیکی اش نخلستان وجود داشته و به همین دلیل بر روی مهر رسمی او تصویر دو نخل نقش بسته بوده است. اما همچنین این پژوهشگران می دانند که در اطراف تخت جمشید هیچ نخلستانی وجود نداشته است. به همین دلیل سرزمین اصلی هخامنشیان را جایی می دانند که در لوحه های تخت جمشید از آن با نام تموکان نام برده شده و سال ها به دنبال کشف این شهر بوده اند.

اکنون باستان شناسانی که به دنبال کشف شهر تموکان بودند گمان می کنند که بقایایی از این شهر باستانی را پیدا کرده اند. بخش هایی از این شهر در سال ۱۹۷۷ کشف شده اما با انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ حفاری های این منطقه متوقف شد. پس از یک وقفه ۲۶ سال حفاری مجدد برای کشف این شهر از ماه پیش آغاز شد.

سرپرست گروه کاوش شهر باستانی متعلق به هخامنشیان می گوید که او یک لوحه طلائی که نمونه شبیه اش در تخت جمشید یافت شده، چند سنگ نبشته و نقش برجسته داریوش اول را پیدا کرده است.

این سنگ نبشته ها هنوز رمز گشایی نشده اما باستان شناسانی که آنها را کشف کرده اند، تقریباً اطمینان دارند که این محوطه تاریخی همان شهر تموکان است. هر چند برای اطمینان کامل باید چندین محل دیگر متعلق به این شهر را کشف کرد.

## کوروش دوم و سوم در عرصه اساطیر

در خود ایران **کوروش دوم** و **نواده اش کوروش سوم** فرمانروایان معروف پارس به ترتیب تحت نام سپهسالار **توس** (تئومند، پرتوان) و **فریدون** (جهانگشا، حمد شده) / **ثراتئونه** (سومین [کوروش]) یاد گردیده اند. در همین باب مطلبی را تذکر دهم که شاید به جا باشد. نگارنده در کلاس پنجم و ششم ابتدایی با مقایسه داستان دوران کودکی **فریدون** و **کوروش دوم**/سوم به اینهمانی اینان پی برده بودم. بعد که با آغاز دوره دانشجویی به کار تحقیق در باب تاریخ اساطیری ایران روی آوردم با کمال تعجب دریافتم کسی از ایرانشناسان معروف بدین موضوع بها نداده، و تیزبینترین شان هرتسفلد ایرانشناس آلمانی، **کوروش سوم** را با **کیخسرو** مقابله نموده و خلاصه نظر وی هم در لغت نامه دهخدا و برخی کتابهای تاریخ قید شده است. در حالی که ایشان اگر دقت می نمودند نام **کیخسرو** به صورت **کیاکسارس** - که علی القاعده صورت اصلیش زبانهای ایرانی باید **کی آخسارو** یعنی شهریار نیرومند باشد - قید شده و همانست که هرودوت آن را به جای نام **هوخشتره** پادشاه معروف ماد، ویرانگر **آشور** (دژ بهمن = نینوا) و کشنده **مادیای اسکیتی** ملقب به **افراسیاب** (پراسیاب) ذکر نموده است. سردار **کیخسرو** در این جنگهای موفقیت آمیز **توس نوذری** یعنی **کوروش دوم** از دودمان **فرمانروایان جدید** بوده است. ضمناً هرودوت نام سلسله فرمانروایان بزرگ ماد (کیانیان شاهنامه) را **فرتریان** یعنی **فرمانروایان پیشین** که لابد در مقام مقابله متقابل با نام نوذریان پدید آمده، قید کرده است. موضوعی دیگری هم که درباب **کوروش سوم** دقت نشده این است که کتسیاس مورخ و طبیب دربار پادشاهان میانی هخامنشی برای **کوروش دو** پسر خوانده به نامهای **مگابرن** (ویشتاسپ خبر خارس میتیلنی) و **سپیتاک** (زریادر خبر خارس میتیلنی) را - که پسران سپیتمه پادشاه ولایات قفقاز و داماد و ولیعهد آستیاگ بوده اند - قید نموده است. در اینجا هرتسفلد به فراست کم نظیر خود دریافته است که این **سپیتاک** که از طرف پدر خوانده **اش کوروش سوم** به فرمانروایی در بیکان (دروپیکیان، دریاها) در سمت بلخ و نواحی شمال غربی هند منسوب شده است همان زرتشت است. وی در اینجا متوجه نشده است که کتسیاس جای دیگر این نواحی را هم زمان مکان فرمانروایی بردیه نیز ذکر نموده است و این معنی می دهد که بردیه (بزرگ تن) از سویی همان **سپیتاک** (سفید، سپنداته، اسفندیار اصلی) داماد و پسر خوانده **کوروش سوم/فریدون** و از سوی دیگر خود همان **گائوماته** (دانای سروده های دینی) یا **پاتیزیت** (حافظ سروده های دینی) است. نام **پاتیزیت** مترادف با نامهای گوتمه های معروف هند یعنی گوتمه بودا، گوتمه شوارا، گوتمه مهاویرا و گوتمه نیایه و اصل تاریخی آنهاست. از آنجاییکه **سپیتاک** زرتشت/بردیه بیش از بیست سال در سمت هند و بلخ فرمان رانده و تعلیمات اخلاقی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بی بدیل در آن سمت انجام داده، لذا در آنجا بدین نام نشانهای مختلف به یادها مانده است. بی جهت نیست که هرودوت پدر تاریخ میگوید در واقعه ترور **گئوماته** بردیه/سمردیس مردم آسیا به سوگ نشستند. بنابراین **گئوماته** یا بردیه دروغینی در کار نبوده است. دروغگوی واقعی داریوش اول بوده است. چنانکه شاملو نیز دریافته از این دروغ چنین بر می آید که قتل کمبوجیه در راه باز گشت از سفر جنگی مصر نیز خودکشی نبوده و به دست **داریوش** ("پشوتن" = تن به سزا ارزانی و "جاماسپ" = مغکش شاهنامه و اوستا) صورت گرفته است. از بحث اصلی خود دور نیفتادیم این اطلاعات بدان جهت در اینجا داده شد که **کوروش سوم/فریدون** را یک پسر واقعی به نام **کمبوجیه** (تور، کتابون) و دو پسر خوانده به نامهای **مگابرن** و **ویشتاسپ** (سلم، یعنی سرور بزرگ) و **سپیتاک** (ایرج، بردیه، برمایون، زرتشت، گوتمه و...) بوده است. این دو پسر خوانده به کهنانت سنی در روایات تاریخی گاهی برادران **کوروش/فریدون** هم قید شده اند. در خارج از ایران اگر از سمت هند شروع کنیم نامهای اساطیری **کوروش سوم** در آنجا به صور **ترائیتنه** (سومین = ثراتئونه اوستا) و **ریشابها** (گاو/قوچ) می توان به سادگی می توان پیدا نمود. اکثراً تصور شده لقب **فریدون** (جهانگشا، جهانبخش) از تخلص **ثراتئونه** عاید شده است ولی چنین نیست و در شاهنامه های مکمل شاهنامه فردوسی از پسر و نواده ای از رستم **سگستانی** با همین مفاهیم به نامهای جهانگیر و جهانبخش یاد گردیده است. جالب است که رستم شاهنامه و **گرشاسپ** اوستا (هر دو به معنی بر افکننده ستمگران و راهزنان) لقبی بر **آترادات** پیشوای آماردان و کاسپیان (یعنی **سگپرستان**) بوده است که لشکریان مهاجم **آشوری** به **مازندران** (دیوان مازندران) را که به رهبری رئیس رئیسان **شانابوشو** در تعقیب **خشتری** (کیکاوس) به پای دیوار شهر **آمل مازندران** رسیده بودند، در آنجا کشتار نموده است. سوای ترادف معنی نامهای **سگستان** با **کاسپیان**، **خراس میتیلنی** در داستان عاشقانه **زریادر** (زرتشت) و **آتوسا** (هوتس دختر **کوروش**) اشاره به لباس **سکایی** آماردان و خاستگاه آنان در شمال دریای سیاه نموده است. نام **تپوریان** و سنن مادر سالاری ایشان نیز آنان را از اصل تائورهای شمال دریای سیاه نشان میدهد. به هر حال کتسیاس **کوروش سوم** را پسر همین **آترادات** (آگردات، یعنی مخلوق آتش) پیشوای آماردان معرفی می نماید و شاهنامه زادگاه **فریدون** را همان مملکت **ورنه** (دیلیم و سومر) بیان می کند. کلمه **ورنه** در سانسکریت به معنی سد و خندق است. پس این نام به سبب ایجاد سد **کوروش** (ذوالقرنین) که توسط وی در دربند داریال قفقاز صورت گرفت، با **کوروش/فریدون** پیوند یافته است. این از سوی دگر در رابطه با **مازندران** و **گیلان** نشانگر آن است که خواسته اند برای محبوبیت **کوروش سوم** او را با قهرمان جنگ بنیاد نخستین ایران مستقل یعنی **آترادات** پیشوای **آماردان** (آدمکشان) نشان دهند. در ارتباط نام **ریشابها** **کوروش** یعنی **گاو/قوچ** که نزد فرقه جاین بر جای مانده است گفتنی است که خود کلمه **کوروش** در لغت پهلوی به همراه پسوند علامت حالت اسمی "ک" به صورت **کوروشک** به معنی **قوچ** باقی مانده است. در واقع نام قرآنی ویژه **کوروش سوم** یعنی **ذوالقرنین** (قوچ دوشاخ) ترجمه نام ایرانی وی می باشد. ولی مولانا ابوالکلام آزاد در اثبات یکی بودن **کوروش سوم** و

ذوالقرنین از این سند اساسی غافل مانده است. چون کلمه **گنو** در نزد ایرانیان نامی فراگیر بر گاو و گوسفندان (گاو مقدس) بوده، لذا این نام به معنی **گاو** (=پیشابها) هم گرفته شده است و بر همین اساس است که فردوسی در شاهنامه از دایه فریدون/کوروش به عنوان گاو برمایه و گرزش به عنوان گرز گاو سر نام برده است.

در سمت غرب خاورمیانه یهود در تورات کورش سوم هم تحت نام تاریخی خود و هم نام اساطیری **سلیمان** (مرد صلح) با اهیت تمام یاد می نمایند. تحت این نام اساطیری وی با بانی افسانه ای شهر اورشلیم (در واقع شهر صلح یا شهر سلمان /سلیمان) و نیز خدای سامی کهنی به نام **شلمان** (سلمان) در آمیخته، لذا شجره نامه توراتی جالب کورش را به که ترجمه عبری اعضای خاندان هخامنشیان نخستین است حدود شش قرن عقب برده برده اند و با مصادره به مطلوب وی را در این نقش صرفاً پادشاه اسرائیل و بینانگذار معبد بیت المقدس وانمود کرده اند. گرچه کورش پادشاه یهود و بازسازی کننده معبد اورشلیم نیز بوده ولی اصل ایرانی پارسی داشته است در وجه تسمیه مزار وی به **مادر سلیمان** (در اصل مزار سلیمان) این موضوع به وضوح حفظ شده است. نظر بدین امر احتمال دستور بنای خانه کعبه نیز توسط **کورش سوم** (که سیاوش اوستا بر آن عقیده مند) است، بعید نیست. چون بعید به نظر میرسد کورش در مقابل ۲۰ خروار خراج کندر اعراب چنین خدمتی بدیشان یعنی خویشاوندان و رقیبان یهود نکرده باشد. چه از سوی دیگر نام **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان) که در اقع لقبی بر پادشاهان بزرگ ایران **خشتری** (کیکائوس، پدر فرناورث = اسماعیل)، **کورش سوم** (فریدون، جهانگیر و جهانبخش)، **کمبوجیه سوم** (ابراهیم سفر کرده به مصر) و **بردیه** (ابراهیم خلیل الله بت شکن و مردم گرا) بوده است که از این میان **کورش سوم** معبد ساز و **بردیه** ویرانگر معابد بت پرستی بوده اند. سندی که سیاوش اوستا به درستی بر روی آن تأکید میورزد مشابهت خانه کعبه با کعبه زرتشت (در واقع کعبه **اورامزدا/ایمیریا** خدای دانای تقدیر خاندان شاهی) است. بعید نیست نام تخت جمشید در اساس اشاره به همین نام **ایمیریای** کاسیان (اسلاف لران) بوده باشد. به نظر میرسد از **سلمان** یا **شلمان** به عنوان خدای سلامتی و صلح همان خدای بابلی جنگ و کشاورزی یعنی **نینورتا** (خدای **سالم و کامل**) اراده میشده است. این نام به صورت **سلمان فارسی** اساطیری استنادار مدائن و سد و خندق ساز کسی جز کورش سوم مراد نبوده است. نام **سلمان فارسی** به همراه **ابوذر غفاری** (مرد زره پوش)، **مقداد ابن اسود** (زیبا پسر مرد نادرخشان) و **اویس قرنی** (مرد صالح و کامل صاحب شتر) از قهرمانان تاریخی و دینی کهن ایرانیان خیلی زود وارد مدار حلقه اصحاب پیامبر اسلام شده و جنبه ملکوتی پیدانموده اند و به ترتیب عبارتند از **تیگران** (خورشید چهر، بستور پسر کوچک بردیه زرتشت که بعد از ترور پدرش در ارمنستان و آذربایجان شجاعانه علیه نیروهای داریوش نبرد کرد)، **سپیتمه جمشید** پادشاه قفقاز داماد و ولیعهد آستیاگ ملقب به زیبا پسر ویونگهان (نادرخشان، یا دور درخشنده) و بردیه زرتشت (مرد تنومند دارای تن زرین، پسر سپیتمه جمشید) که داماد و پسر خوانده کورش سوم (فریدون، فرشوستر = شهریار جوان) بوده است. بردیه زرتشت که در واقعه **مگافونی** (مغ کشی) توسط داریوش در سمت قصبه سکاوند هرسین در سمت نهاوند ترور شد. همانجا که دخمه اش با تصویر جالب وی و آتشدان و شمع و دخمه آتش باقی است و توسط هرتسفلد شناسایی شده ست. وی در قرآن به صورت منحصر به فرد، تحت نام صالح پیغمبر قوم **ثمود** (معدوم) معرفی گشته است. کلمه یونانی **مگوفونی** (مغ کشی) در قرآن با **مگافونی** (صیحه بلند آسمانی) که تصور شده قوم ثمود توسط آن از میان رفتند، مشتبه شده است.

نام کورش در اساطیر یونانی به صورت **پرسیوس** (پارس) ظاهر میشود، ولی این پرسپیوس/کوروش که داستان کودکی مشابهی با کورش/فریدون دارد، در اصل مراد نه کورش سوم بلکه نیای پدری وی **کورش دوم** سپهسالار سپاه کیخسرو (کی آخسارو) به هنگام فتح آشور و شکست لشکریان مادپای اسکیتی (افراسیاب) است. در واقع مطابق تورات **کورش نواده آستیاگ** (=پادشاه تاجدار ماد) یعنی هم همین **کورش دوم** بوده است. و این آستیاگ که گزنفون در کورشنامه وی را **پدر کی آخسارو** (کیخسرو) یاد کرده مطابق همان **فرناورث** (فرو/سیاوش) پدر کیخسرو/کی آخسارو است که گزنفون در کورشنامه خود ایشان را با **آستیاگ دوم** پسر کی آخسارو و **کورش سوم** پسر کمبوجیه دوم به اشتباه یکی گرفته است. کلمه **پارس** در زبان سکاها که در زبان ترکی به عاریت مانده است به معنی **پلنگ** است که سکاها بدان **سگ بالدار** می گفته اند. در اسطوره گرجی معروف **امیران کورش** (کوروش) به شکل **کوروشا** در نقش سگبالداری است که نسل بزبان کوهی را قریب به انقراض میسازد و به سبب این جرم با **امیران** (شاهزاده، بردیه زرتشت/اسفندیار) که سه مورد عهد شکنی نموده، به غل زنجیر گرفتار آمده و به دور زنجیری آهنی مقاومتی که با میخ آهنی عظیمی بر اعماق زمین فرو رفته است می چرخند و هر وقت هم میخ بالا می آید پرنده عظیمی روی آن می نشیند و آن را بر جای اول خود باز میگرداند. در این اسطوره گرجی داستان به زنجیر کشیده شدن **پرومته نوس** (دانا و پیشبین = **هوشنگ/زرتشت**) کاشف آتش در کوهستان قفقاز و همچنین موضوع اعتقاد به جاودانگی **کورش دوم** (**توس**) و **بردیه زرتشت** بازگویی گردیده است. در مورد جاودانگی کورش سوم ملل مختلف هم عقیده نبوده اند چه روایت مشهور این است که پای **ذوالقرنین اکبر** به آب حیات نرسید. ناگفته نماند مطابق گفته خارس میتیلنی و گزنفون بردیه زرتشت در زمان پدرش بزرگش آستیاگ و پیش از امارت بلخ و شمال غربی هندوستان در اران و ارمنستان فرمان می رانده است و در ارمنستان **آرای آریان** (یعنی نجیب=بردیه زرتشت پسر یا پسر خوانده مرد نجیب= کورش سوم) و در اران (=سرزمین مرد نجیب آتش) به نامهای **اران خردمند** و **بامسی بنیرک** (ترجمه ترکی نام زرتشت یعنی دارای تن کاملاً سفید و درخشان) معروف بوده است. بنابراین **کورش سوم** و پسر خوانده و دامادش **بردیه زرتشت** در مقام پادشاه/نیای اساطیری ایران و اران (ایرج و آرا) با هم اشتراک یافته اند.

## آروکو (ایرج تاریخی اصلی) همان چیش پیش دوم هخامنشی است

مطابق کتیبه های آشوری **کورش اول** پسر خود **آروکو** (یعنی نجیب = ایرج) را در حدود سال ۶۳۹ قبل از میلاد به رسم گروگان نزد آشوربانیپال پادشاه آشور فرستاد. این به معنی یک قرارداد سیاسی بسیار مهم بوده است. زیرا آشوریان از اتحاد پارسها با مادها در وحشت بوده اند. این پیش بینی و دور بینی درست هم بوده است چه سرانجام همین اتحاد ماد و پارس امپراطوریهای آشور و اورارتو و بابل را برای همیشه از روی پهنه گیتی بر انداخت. بنابراین باید به رد پای از این گروگان رفتن **آروکو** (ایرج تاریخی) در تاریخ اساطیری ایران پرداخت. در شاهنامه خبر این خبر مربوط به **ایرج** با برادران اساطیری ایرج یعنی سلم و تور در آمیخته است. آنجا که فریدون (در اینجا منظور **کورش اول**) پسران خود را برای ازدواج پیش **بخت سرو** (بخت النصر، منظور آشوربانیپال پادشاه آشور و بابل) پادشاه **هاماوران** (سرزمین دشمنان، منظور امپراطوری آشور) روانه میکند. طبیعی است که آشوریان برای تحکیم روابط آشور با پارسیان هخامنشی ترتیب ازدواجی برای **آروکو** با شاهدخت یا اشراف زاده ای آشوری صورت داده اند. در شاهنامه نام ایرانی این همسر ایرج/آروکو، **سهی** (یعنی باشکوه و آزاده) یاد شده است. مطابق شاهنامه پسران فریدون/کورش از این سفر به ایران برگشتند و **ایرج/آروکو** به سلطنت ایران منسوب گردید. بدیهی است که آشوریان از بازگشت این داماد خویش به پارس و حاکمیت وی حمایت می نموده اند. اما در هنگام حکومت وی پادشاه ماد **فرانورت** (فروود/سیاوش) پسر **خشتی** (کیکائوس) توانست **پارس** را با **ماد** متحد کرده شروع به کشورگشایی در فلات ایران نماید که سرانجام در شهر **گنجه** اران (کنگ دژ سیاوش) توسط مادیای اسکیتی (افراسیاب تورانی = پر آسیب) غافلگیر کشته میشود. مسلم به نظر میرسد که در این واقعه **آروکو/چیش پیش دوم/ایرج** داماد **فرانورت** (آستیگ اول) نیز جان داده باشد. چه سوای موضوع به قتل رسیدن ایرج توسط تور (تورانی، منظور افراسیاب/مادیای اسکیتی) از سوی دیگر در تواریخ ملی ایران یعنی اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه از فرمانروایی به **اغریرث** (یاری رسان) یاور ایرانیان یاد میشود که وی هم به دست افراسیاب به قتل رسیده است. اما در این نام **توگداده کیمری** رهبر کیمریان آریایی کپادوکیه نیز اشتراک دارد که در کیلیکیه به دست مادیای اسکیتی به قتل رسیده بود چه **اغریرث** غالباً خویش و برادر افراسیاب و از تورانیان (سکائیان، کیمریان) به شمار رفته است. اما در نسخه ایرانی کتاب پهلوی بندهش خبر بکری در این باب داریم که در فصل ۳۳ میگوید **فرش نوتر** (یعنی شهریار جوان، منظور **آروکو/ایرج/چیش پیش دوم**) پسر **منوشچهر** (هخامنشی، منظور **کورش اول** هخامنشی) به دست **افراسیاب** به قتل رسید و ایرانشهر توسط تورانیان غارت شد. شاهنامه خبر از کشته شدن **نوتر** به دست **افراسیاب** و از دو فرزند برومند او به نامهای **توس** و **گستهم** یاد می کند که سرانجام به حکومت **کیخسرو** (کی آخسارو، هوشتره) بر ایران رضایت دادند. می دانیم هرودوت میگوید که مادیای اسکیتی (داماد آشوربانیپال) به مدت بیست و هشت سال آسیای مقدم را به باد غارت گرفته بود تا اینکه توسط **کی آخسارو** (هوشتره، کیخسرو) [در کنار دریاچه اورمیه] غافلگیرانه به قتل رسید. بر این اساس **فریدون** به عنوان پدر ایرج همان **کورش اول** هخامنشی است. کتاب پهلوی بندهش نام پسران **ایرج** را **وانیتار** (پیروزمند) و **اناستوخ** (نا ستوه و شکست ناپذیر) قید نموده است که به وضوح با **کورش دوم** (سپهسالار توس؛ قهرمان اصلی کورشنامه گزنفون) و **آریارمنه** (گستهم) مطابقت می نمایند که می دانیم در پیروزی ایرانیان بر **سکاها** (تورانیان) و دیوان **دژبهمن** (یعنی آشوریان شهر نینوا پایتخت آشور) سرداران فتوحات بزرگ و تاریخی بی نظیر یا کم نظیر ایرانیان بوده اند. مسلم به نظر میرسد همین **کورش دوم** و برادرش **آریارمن** بوده که از سوی مادرشان (**مادانا**) نواده **آستیگ اول/فرانورت/سیاوش** به شمار می رفته اند؛ نه آن **کورش** کشورگشا (= فریدون) که در اوستا به درستی ملقب به **ثراتنون** (یعنی سومین، منظور **کورش سوم**) است که نواده **کورش دوم** و پسر **کمبوجیه دوم** بوده است.

## نگاهی تحقیقی دیگر به منشأ اسطوره پشم زرین آرگونوهای یونانیها

نگارنده قبلاً از ریشه ایرانی معروف حماسه یاسون (=نجاتبخش، پوشع تورات و قرآن در اصل منظور کی آخسارو ویرانگر امپراطوری آشور) و پوست زرین معروف سرزمین کلخید(گرجستان) که وی تصاحب میگردد سخن رانده است ولی معماهای اساطیری به سادگی و به یکباره رخ نمی نمایند، لذا در اینجا به موارد مهمی در این باب اشاره میشود که در گفتارهای پیشین نامکشف مانده اند: از جمله این موارد اشاره به مردم سرزمین خالص زنان(سکائیان ترک) که منابع تاریخی یونانی ایشان را اناریان(مردم کم ریش) و اوتیان(الوانیان، یعنی مردم سرزمین آتش= آذریها) نامیده اند. خود پوست زرین قوچ از سویی نشانگر کورش دوم (توس شاهنامه سپهسالار کی آخسارو= کیخسرو) است که نامش به معنی قوچ است و درفش کاویانی قومش پارس(لفظاً یعنی پلنگ) از پوست پلنگی ساخته شده بوده است. بنابراین در اینجا کسب چرم زرین همانطوری که هرودوت اشاره کرده مطیع نمودن پارسها توسط همین پادشاه معروف ماد یعنی کی آخسارو(یاسون) می باشد. در اسطوره یاسون از پرسس(یعنی فرمانروای پارسها) نیز به مثابه نام عام فرمانروایان هخامنشی نخستین از جمله کورش دوم پسر ماندانا دختر آستیاگ(تاجدار، در اینجا منظور فائورت پدر کی آخسارو) است. اما پوست زرین در تعبیرش به دارنده پوست زرین که با سرزمین گرجستان(کلخید) هم پیوند داشته است بی شک باید اشاره به نام بیژن(دانای دور درخشنده) باشد که در تواریخ ایرانی و یونانی و رومی بیشتر به جای نامهای سپیتاک، زرتشت، زریر و زریادر (یعنی دارنده تن زرین) معرفی شده است. وی پسر کوچک سپیتمه جمشید (بیژن اول) پادشاه قفقاز در عهد کی آخسارو پادشاه بزرگ ماد بوده است. در شاهنامه فردوسی در رابطه با سفر جنگی بیژن به همراه گرگین میلاد به سمت آرمانیان(ارمنستان) و سرزمین گرازان (گرجستان، کلخید) است که فردوسی آن را به زیور طبع آراسته و به طور مفصل ذکر کرده است. نام گرگین میلاد به معنی سرور مغان منسوب به سرزمین جرزان(گرجستان) است و نام/لقب سامی وی میلاد(علی القاعده همان میر عاد= سرور مغان) به خوبی نشانگر لقب جمشید متعلق به سپیتمه یعنی پدر زرتشت و داماد خاندان کیانی(پادشاهان ماد) است. از نام گرگین همچنین می تواند پسر کوچک زرتشت یعنی تیگران/راهوله(گرگ) اراده شده باشد. جالب است که در اسطوره یونانی آرگونوهای نام پادشاه و شاهدخت کلخید(گرجستان) به ترتیب آنتس (عقاب) و مدیا ذکر گردیده است که به وضوح اشاره به نامهای ارمنستان (سائینی اوستا و هایک، هایاسای ارمنه و هیتیان یعنی سرزمین عقاب) و ماد می باشند. نام مادر یاسون(در جایگاه کورش دوم سپهسالار کیخسرو) یعنی آمفیونه (دو بر) مطابق نام توراتی بتشیع(توپل) در مقام مادر سلیمان(منظور کورش دوم) است. در اسطوره آرگونوهای نام پسر دیگر وی آریارمنه(گستهم) به صورت پروماخوس(پیشاهنگ نبرد) ذکر شده است. پس معلوم میشود که یونانیان باستان اساس این اسطوره را از ایرانیان و دیگر ملل خاور میانه اخذ کرده و آن را مناسب طبع خویش با محیط اساطیر یونانی خودشان در آمیخته و بومی اش نموده اند. در اساطیر گرجی و آذری= ارانی نیز سپیتاک زرتشت یا همان امیران (شاهزاده بی مرگ) یا امران و پدرش بگیل (مغ خداگونه) با سرزمین گرجستان مربوط گشته اند. در اساطیر آذری ده ده قورقود اران نام سپیتاک زرتشت(سفید دارای تن زرین) به صورت بامسی بئیرک (روسفید دارای تن درخشان) یاد شده و به همراه غازان خان(خان جنگجو، کیخسرو) و بایندر خان (خان آبادگر) قهرمان اصلی این کتاب اساطیری بسیار جالب آذربایست که فیلم ده ده قورقود بر اساس و محور اسطوره وی ساخته شده است. اصلاً اران اساطیری خردمند کتاب تاریخ ارمنستان موسی خورنی به عنوان نیا و پادشاه اساطیری ارانیان (آذریها) کسی جز سپیتاک زرتشت(گنوماته بردیه) منظور نمی باشد. خود ده ده قورقود یعنی توتم ترکان آذری نظر به مشابه آلانیش توتیر (گرگ نیرومند) باید به معنی همین معنی گرگ نیرومند بوده باشد. اخبار انتساب برگزاری نخستین جشن نوروز ایرانی به سپیتمه جمشید پیشدادی پادشاه ولایات قفقاز یا کیخسرو کیانی پادشاه معروف ماد درست به نظر می رسد چه این جشن اساساً بابلی که زگموک نام داشته و توسط پادشاهان باستانی بابل به طور مفصل برگزار میشده است در این عهد که نبوکدنصر/بختو نصر (داماد کیخسرو و شوهر نواده معروف او آموخا که باغهای معلق معروف بابل= منشأ هفت سین ایرانیان به نام او بنا شده بوده است) در پادشاه بابل فرمان میرانده است و داماد دیگرکیخسرو یعنی سپیتمه جمشید شوهر آمیتیدا(دختر دیگر آستیاگ/ اژدهاک پسر کی آخسارو) و ولیعهد آستیاگ که در اصل مغ سئورومتی پادشاه ملل قفقاز بوده و از عهد مادپای اسکیتی تا زمان کشته شدنش به فرمان کورش سوم (فریدون) در این نواحی فرمانروایی طولانی مدتی داشته است. وی که در شکست و دستگیری مادپای اسکیتی (افراسیاب ثانی معروف شاهنامه) ولی نعمت قبلی خویش نقش اساسی داشته از آمیتیدا (سنگهواک، شهرنواز، شهربانو، عاده) دختر آستیاگ صاحب دو پسر به نامهای مگابرن ویشناسپ (گشتاسپ حامی زرتشت) و سپیتاک (زریادر، گنوماته بردیه داماد کورش) گردید که این یکی تحت اسامی مختلف از جمله گوتمه بودا، گوتمه مهاویرا، گوتمه شوارا، ابراهیم خلیل الله، ابراهیم ادهم، یافت، ایوب، یحیی و زرتشت معروفترین رهبر روحانی ادیان معروف روی کره زمین است. وی در عهد پدرش در سمت ولایات جنوب قفقاز حکومت می رانده ولی در عهد پدر خوانده و پدر زنش کورش سوم به ساتراپی ولایات سمت بلخ و شمال هندوستان منسوب شد و تقریباً سر تا سر عمر طولانی خویش را جز سال پایان عمر که به عنوان نائب السلطنه کمبوجیه به تصور کشته شدن کمبوجیه در مصر حکومت خود بر سرتاسر امپراطوری هخامنشی را رسمی اعلام نمود، به عنوان ولیعهد زندگی نمود. محبوبیت وی سوای تعالیم اخلاقی وی از جمله مخالفت با بت پرستی در آزاد کردن بردگان و بخشودن مالیاتهای رعایای امپراطوری هخامنشی و اصلاحات

ارضی به نفع رعایا بوده است که در تاریخ باستان نظیر آن دیده نشده بوده است. از اینجاست که هرودوت در شرح واقعه ترور وی به دست داریوش و شش تن سران پارسی همدستش میگوید که در مرگ او مردم آسیا جز اشراف پارسی که منافع خود را از دست داده بودند، به سوگ نشستند. از این سوگواری در شاهنامه فردوسی به عنوان تراژدی مرگ ایرج (آرای ارامنه، یعنی نجیب زاده) یاد شده است. بنابراین در اسطوره آرگوناوتها از ملکه مدیا و دو فرزندش در واقع همان آمیتیدا (دوغدو=شاهدخت) و دو پسر او یعنی مگابرن ویشتاسپ و سپیتاک زرتشت مراد بوده اند که در واقع نه پسران یاسون (کیخسرو) بلکه نبیره های وی و پسر خوانده یا برادر خوانده کورش سوم بوده اند. در اسطوره آرگوناوتها از آنتس (عقاب، سمبل ارمنستان و نیای اساطیری ارامنه) و آسون (آسیب رسیده، مقتول، سوگوار، پدر یاسون) و پلیاس (دارای لباسی از پوست حیوانات) به ترتیب عنوان صاحب چرم زرین کلخید و پدر مدیا (شامیرام، سمیرامیس اساطیری ارامنه)، پدر مقتول یاسون و فرمانروای خواهان چرم زرین کلخید اسم برده شده اند که به ترتیب همان هاپک (آرا= نیا-عقاب اساطیری ارامنه) و فرائورت/سیاوش پدر مقتول کیخسرو (هوخستره، کی آخسارو) به دست مادیای اسکیتی (افراسیاب) و خود مادیای اسکیتی جهانگشای بزرگ عهد باستان همان افراسیاب تالی اساطیری (یوسف صاحب پیراهن پوست قوچ گرگ دریده تورات) است. نام توراتی یوسف (برکت دهنده) وی بی شک از اسکیتان شهر بیت شان (اسکیتوپول اسرائیل) که از سربازان اسکیتی (سکایی) مادیها به هنگام تهاجم به سوی مصر بوده اند به تورات رسیده است. در این حمله پسامنیخ فرعون مصر با دادن خراج و هدایای کلان (سوغات یوسف کنعان) به مادیای اسکیتی توانست مصر را از دستبرد اسکیتان حفظ کند. موضوع چاه یا مسکن زیر زمینی پدر رابطه با پیرهن پوستی خونین وی به پایان عمر او مربوط میگردد چه کیخسرو مادیای اسکیتی دارای لباس پوستین درخشان/یوسف را در کاخ زیر زمینی اش در اطراف شهر مراغه، در مأوایی که حال موسوم به معبد مهری ورجوی است غافلگیرانه دستگیر کرده و بنا به خبر موسی خورنی میخ در پیشانی اش کوبیده و بر دیوار برجی به صلیب کشید که در تورات به این موضوع در تعبیر خواب هم محبوسین یوسف اشاره رفته است. مسلم به نظر میرسد یونانیان نام یاسون (شفا دهنده، نجات دهنده) را از لقب سامی کی آخسارو یعنی یسوع (یوشع یعنی منجی) گرفته اند که در تورات و قرآن از وی نام برده شده است. این نام در اساس خدایگانی اش متعلق به خدایی بابلی به نام نیلازو (سرور شفافبخش) بوده است. تورات در مقام فرمانروایان نام پدر این پادشاه بزرگ ماد را جایی شافات یعنی قاضی و داور آورده که بی تردید اشاره به نامهای پدر وی فرائورت (متدین) و جد سوم وی کی قباد/دایئوکو (قاضی) است.

در این رابطه ناگفته نماند حتی نام زئوس خدای بزرگ یونانی مطابق با ایزد رعد و برق بابلی آداد/ایشکور و بر گرفته از آن و همچنین از نام و نشان خدای بزرگ رعد هیتیای سیونس- تارخون (خدا/پدر عالی رعد) نشان میدهد: در اساطیر یونانی مربوط به زئوس به صراحت از سلاح رعد و برق وی صحبت شده و این سلاح در تمثالهای وی نیز نقش گردیده است. این مطلب او را با آداد اکدی یعنی خدای تندر یا همان ایشکور سومری به معنی خدای کوهستان یکی نشان میدهد. سندی تکمیلی معتبری که در این باب وجود دارد همانا مطابقت نام کروئوس (یعنی شاخ) با قرنو (شاخ، گاو شاخدار) یعنی لقب سین (سوئن= ماه) پدر ایشکور (خدای کوهستان، به عبارتی خدای کوه المپ) و اینانا (الهة مقدس و باکره) است و نام همسر آداد یعنی شالا (الهة والامقام) با هرای یونانیها (یعنی الهه) همسر زئوس مطابقت دارد. انتساب کوه المپ (کوه بزرگ و گسترده) به عنوان مکان زئوس نیز دلیل دیگری بر اصل خدای رعد بودن زئوس می باشد. جالب است که خود نام محلی یونان یعنی هلن (الهة زیبای مشعل) با نام و نشان الهة مشعل به دست ماه یعنی سلنه مربوط میشود. نام قوم خویشاوند دور یونانیها یعنی ارامنه نیز بر گرفته از نام ایزد ماه یعنی آرما در زبان هیتی لوویایی است. جالب است که کلمه آن-زو و نام آن-زو به زبانهای هیتی و سومری به معانی خدای ماه (سی روز) و خدای حکمت و خدای سیمرغ شکل توفان و رعد هستند و این نشان میدهد که ریشه نام زئوس در بین النهرین و آسیای صغیر به معنی خدای دانای ماه و رعد و توفان گرفته میشود است. در نزد مصریان نام خدای ماه از جمله به صورت زهوتی (جهوتی) نوشته شده است که می توانست شکلی از کلمات زئوس و یهود گرفته شود.

در رابطه با آداد (ایشکور)/رودره شیوا (ایزد ویرانگری و رعد) گفتنی است وی بعداً در اساطیر زرتشتی - اسلامی به صورت دجال که سوار بر خر سه پا (گراز دارای شش سم= سه پا در هر پا، و رنگین در بچگی) آشکار میشود. از اینجاست خود بهرام ایزد رعد و طوفان ایرانیان (به سان ویشنو هندوان) خود از جمله به صورت گراز ظاهر میگردد.

## بررسی ریشه های ایرانی و بابلی اسطوره استر و مردخای

نگارنده قبلاً ریشه تاریخی ایرانی اسطوره استر و مردوخای را در واقعه تاریخی ترور گئوماته زرتشت (هامان= نیک اندیش) به دست آشورش (نگهبان راستی= داریوش و پسرش خشایارشا) سخن گفته و در این راه ملکه وشتی (بهترین) را همان دختر گبریاست یعنی زن اول داریوش، و استر را همان آتوسا (دختر کورش، زن گئوماته برديه/ زرتشت، بعد زن داریوش) نشان داده بودم. نام ملکه وشتی و همچنین هامان (هممه کننده) از سوی دیگر به وضوح یادآور نامهای مدعیان سلطنت بابل در عهد خشایارشا یعنی شی کوشتی و پل شیماننا (خداشنو) می باشند که به دست خشایارشا سیاست شدند. در این باب مأخذ اساطیری کهن این اسطوره که از اساطیر معروف بابلی بوده است، نامکشوف مانده بود که بدین وسیله جبران میگردد. نام اساطیری آشورش رسمی تورات یعنی خشایارشا در اوستا ارخش آمده است که لابد بنا به قاعده زبان اوستایی از جزء ارش (راستی) در نام خشایارشا (شهریار راستکردار) برگرفته شده است. بی تردید این نام در نزد بابلیها یادآور اَرّا خَش (یعنی شاه/خدای غم انگیز توفان و ویرانگری) بوده است چه وی در واقع ویرانگر ابدی بابل و به اسارت برنده ساکنین بابل و تخریب گر معبد معروف اساکیلای آن بوده است و ذوب و حمل کننده مجسمه طلایی مردوک (مردوخای) این معبد به ایران بوده است. بر این اساس از دشمنان یهود همین مردم به اسارت افتاده شهر بابل منظور بوده اند که زمانی نه چندان دور از آن عهد خود مردم کثیری از قوم یهود را به صلابه کشیده و به اسارت برده بودند. در مورد خدای ویرانگری بابلیان که با آشورش (خشایارشا) برابر گرفته شده است گفتنی است. وی در اساطیر بابلی در رابطه با مردوک (مردوخای تورات) است. مصطلح بوده است وای بر مردمی که اَرّا (خدای ویرانگری و طوفان، آداد، شیوا) بر ایشان خشم گیرد. حتی خدایان بزرگ از او بیم داشتند و در بابل موجب جنگ میشد و عوام بی قانون را به زورگویی و خونریزی بر می انگیزد و رود را پر از جسد میکرد. اَرّا (آشورش تورات) و ایشوم (فرمانده محبوب و منجی، نی نازو= سرور شفابخش، هامان تورات، بهمن خدا و اوشنر وزیر دانای کیکلوس اساطیر ایرانی) و گروه هفت دیوان بابلی (سی بی تی)- که در کتاب استر به صورت هفت مقرب و هفت خواجه سرای آشورش معرفی شده اند- با هم همکاری نزدیکی دارند. در اسطوره اَرّا - که به وسیله کاتبی به نام مردوک- به رشته تحریر در آمده- گفته میشود، ایشنار (استر) میکوشد که اَرّا را رام کند، ولی این خدا در خشمش اصرار میورزد. اَرّا با خود دوباره سخن میگوید که مانند دعا و افسون بدی است: "... چهره ماه را در وسط شب خواهم پوشاند... به کار زمین خاتمه خواهم داد و آن را ویرانه به شمار خواهم آورد... کوهها را از میان خواهم برد. رمه ها را نابود خواهم کرد و حیات را باقی نخواهم گذاشت". اَرّا (در اصل همان آداد) به معبد مردوک (مردوخای) در اساکیلای می رود و با او به مذاکره در باب نظم جهانی، در طی دوره غیبت مردوک می پردازد.

در اینجا برای آشنایی با مندرجات کتاب استر تورات، شرح و تفسیر آن را از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می نمایم:

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

برکناری وشتی

۱- در ایام آشورش (این امور واقع شد). این همان آشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد. ۲ در آن ایام حبشی که آشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود. ۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها، به حضور او بودند. ۴ پس مدت مدیدی صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد. ۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که دردارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود. ۶ پرده ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود. ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهایی ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ۸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید. ۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی آشورش پادشاه برپا نمود. ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه سرا یعنی مهومان و بزتا و حرثونا و یغتا و ابغتا و زائر و گرگس را که در حضور آشورش پادشاه خدمت می کردند، امر فرمود ۱۱ که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ۱۲ اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید. ۱۳ آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ۱۴ و مقربان او گرشنا و شبتار و اذمتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند) ۱۵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد، چونکه به فرمانی که آشورش پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده است، عمل ننموده؟»



۱۶ آنگاه مَموكان به حضور پادشاه و سروران عرض كرد كه «وشتي ملكه، نه تنها به پادشاه تقصير نموده، بلکه به همه رؤسا و جميع طوايفي كه در تمامي ولايتهاي آخسورش پادشاه مي باشند، ۱۷ زيرا چون اين عمل ملكه نزد تمامي زنان شايع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ايشان خوار خواهند شد، چيني كه مخبر شوند كه آخسورش پادشاه امر فرموده است كه وشتي ملكه را به حضورش بياورند و نيامده است. ۱۸ و در آنوقت، خانمهاي فارس و مادي كه اين عمل ملكه را بشنوند، به جميع روساي پادشاه چنين خواهند گفت و اين مورد بسيار احتقار و غضب خواهد شد. ۱۹ پس اگر پادشاه اين را مصلحت داند، فرمان ملوكانه اي از حضور وي صادر شود و در شرايع فارس و مادي ثبت گردد، تا تبديل نپذيرد، كه وشتي به حضور آخسورش پادشاه ديگر نيايد و پادشاه رتبه ملوكانه او را به ديگري كه بهتر از او باشد بدهد. ۲۰ و چون فرماني كه پادشاه صادر گرداند در تمامي مملكت عظيم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و كوچك، احترام خواهند نمود.»

۲۱ و اين سخن در نظر پادشاه و رؤسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموكان عمل نمود. ۲۲ و مكاتبات به همه ولايتهاي پادشاه به هر ولايت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

ترجمه تفسيري

ملكه وشتي بركنار مي شود

۱- خشايارشا، پادشاه پارس، بر سرزمين پهناوري سلطنت مي كرد كه از هند تا حبشه را در بر مي گرفت و شامل ۱۲۷ استان بود.

۲- او در سال سوم سلطنت خود، در كاخ سلطنتي شوش جشن بزرگي برپا نمود و تمام بزرگان و مقامات مملكتي را دعوت كرد. ۳- فرماندهان لشكر پارس و ماد همراه با اميران و استانداران در اين جشن حضور داشتند. ۴ در طي اين جشن كه شش ماه طول كشيد، خشايارشا تمام ثروت و شكوه و عظمت سلطنت خود را به نمايش گذاشت.

۵ پس از پايان جشن، خشايارشا براي تمام كساني كه در شوش زندگي مي كردند، فقير و غني، ميهمني هفت روزه اي در باغ كاخ سلطنتي ترتيب داد. ۶ محل ميهمني با پرده هاي از كتان سفيد و آبي تزيين شده بود. اين پرده ها با ريسمنهاي سفيد و ارغواني كه داخل حلقه هاي نقره اي قرار داشتند از ستونهاي مرمر آويزان بود. تختهاي طلا و نقره روي سنگفرشه اي از سنگ سمالك، مرمر، صدف مرواريد و فيروزه قرار داشت. ۷ از كرم پادشاه، شراب شاهانه فراوان بود و در جامه هاي طلايي كه شكل هاي گوناگون داشت، صرف مي شد. ۸ پادشاه به پيشخدمت هاي دربار دستور داده بود ميهمنان را در نوشيدن آزاد بگذارند، پس ايشان به دلخواه خود، هر قدر كه مي خواستند شراب مي نوشيدند. ۹ در همان هنگام، ملكه وشتي هم براي زنان دربار ضيافتي ترتيب داده بود.

۱۰ در آخرين روز ميهمني، پادشاه كه از باده نوشي سرمست شده بود، هفت خواجه حرم سرا يعني مهومان، بزتا، حربونا، بغتا، ابغتا، زاتر و كركس را كه خادمان مخصوص او بودند احضار كرد. ۱۱ او به آنان دستور داد ملكه وشتي را كه بسيار زيبا بود با تاج ملوكانه به حضورش بياورند تا زيبايي او را به مقامات و مهمانان نشان دهد. ۱۲ اما وقتي خواجه سراها فرمان پادشاه را به ملكه وشتي رساندند، او از آمدن سرباز زد. پادشاه از اين موضوع بسيار خشمناك شد؛ ۱۳ و ۱۴ اما پيش از آنكه اقدامي كند، اول از مشاوران خود نظر خواست، چون بدون مشورت با آنها كاري انجام نمي داد. مشاوران او مرداني دانا و آشنا به قوانين و نظام دادگستري پارس بودند و پادشاه به قضاوت آنها اعتماد داشت. نام اين دانشمندان كرشنا، شيتار، ادماتا، ترشيش، مرس، مرسنا و مموكان بود. اين هفت نفر جزو مقامات عالي رتبه پارس و ماد و از اميران ارشد مملكتي بودند. ۱۵ خشايارشا از ايشان پرسيد: «در مورد ملكه وشتي چه بايد كرد؟ زيرا از فرمان پادشاه كه به او ابلاغ شده، سر باز زده است. قانون چه مجازاتي براي چنين شخصي تعيين کرده است؟»

۱۶ مموكان خطاب به پادشاه و اميران دربار گفت: «ملكه وشتي نه فقط به پادشاه بلکه به اميران دربار و تمام مردم مملكت اهانت کرده است. ۱۷ هر زني كه بشنود ملكه وشتي چه کرده است، او نيز از دستور شوهرش سرپيچي خواهد كرد. ۱۸ وقتي زنان اميران دربار پارس و ماد بشنوند كه ملكه چه کرده، آنان نيز با شوهرانشان چنين خواهند كرد و اين بي احترامي و سرکشي به همه جا گسترش خواهد يافت. ۱۹ بنابراين، اگر پادشاه صلاح بداند، فرماني صادر كنند تا در قوانين ماد و پارس كه هرگز تغيير نمي كند ثبت گردد و بر طبق آن فرمان، ملكه وشتي ديگر به حضور پادشاه شريفاب نشود. آنگاه زن ديگري كه بهتر از او باشد بجاي وي به عنوان ملكه انتخاب شود. ۲۰ وقتي اين فرمان در سراسر اين سرزمين پهناور اعلام شود آنگاه در همه جا شوهران، هر مقامي كه داشته باشند، مورد احترام زنانشان قرار خواهند گرفت.»

۲۱ تمام استانها، هر يك به خط و زبان محلي، نامه فرستاده، اعلام داشت كه هر مرد بايد رئيس خانه خود باشد. راهنما

باب ۱. خلع ملكه وشتي

سالهاي ۴۸۵ تا ۴۶۵ ق. م. بر پارس سلطنت كرد و يكي از «اخشورش» نام ديگر «خشايارشا» بود كه در فاصله باب اول از آن سخن جهان باستان بود. از كتيبه هاي فارسي چنين برمي آيد كه جشن بزرگي كه در برجسته ترين پادشاهان به يونان برگزار شده است، كه در اين حمله جنگهاي ترموپيلي و به ميان آمده، به مناسبت تهيه مقدمات حمله عظيم او

استر را پس از بازگشت صورت گرفت. ظاهراً او ملکه وشتی را پیش از حمله خود خلع کرد (۴۸۲ ق. م.) و سالامیس از یونان (۴۷۸ ق. م.) به همسری برگزید (۱:۳؛ ۲:۱۶).

کاخ شوش (۲). نکته باستان شناختی: مکان آن را ۱۸۵۲ کیلومتری شرق بابل اقامتگاه زمستانی پادشاهان پارس بود. «لوفتوس» در ۳۰۰ شوش یا شوشن در م. به این مضمون یافت: «جد من داریوش در زمانهای تشخیص داد و کتیبه‌ای متعلق به اردشیر دوم (۴۰۵ - ۳۵۸ ق. تعمیر کردم.» ساخت. در زمان سلطنت پدر بزرگ من، اردشیر اول، کاخ سوزانده شد. من آن را گذشته این کاخ را بازسازی هیکل را داد؛ خشایارشا که شوهر استر بود؛ و اردشیر این قصر اقامتگاه چندین پادشاه بود: داریوش که ترتیب بازسازی اورشلیم بدست نحمیا را فراهم ساخت. اول که امکان پادشاه» (۴: ۲)؛ «صحن دیولافوی به حفاریها ادامه داد و در میان ویرانه‌ها، محل دقیق «دروازه یک فرانسوی به نام را تعیین کرد، و حتی یک «فور» (۳:۷) یا قرعه (۷: ۷) اندرونی» (۵:۱)؛ «حیات بیرونی» (۶:۴) و «باغ قصر» (تاس) نیز پیدا کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

استر در مقام ملکه

۱- بعد از این وقایع، چون غضب آخثورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند. ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلاً بگمارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیجایی که خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان می‌باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

۵ شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مُردخای بن یائیر ابن شمعئیل ابن قیس بنیامینی مسمی بود. ۶ و او از اورشلیم جلائی وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یگنیا پادشاه یهودا جلائی وطن شده بودند که نَبُوکَدَنْصَر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود. ۷ و او هَدَسَه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می‌نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مُردخای وی را به جای دختر خود گرفت.

۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیجایی جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجایی که مستحفظ زنان بود آوردند. ۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه‌هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد. ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مُردخای او را امر فرموده بود که نکند. ۱۱ و مُردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می‌کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.

۱۲ و چون نوبه هر دختر می‌رسید که نزد آخثورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود، چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می‌شد، یعنی شش ماه به روغن مرّ و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان، ۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می‌شد که هر چه را می‌خواست به وی می‌دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ۱۴ در وقت شام داخل می‌شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شَعَشَعاز که خواجهرای پادشاه و مستحفظ متعه‌ها بود، برمی‌گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی‌شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند.

۱۵ و چون نوبه استر، دختر ابیحایل، عموی مُردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سواي آنچه هیجایی، خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هر که او را می‌دید، التفات می‌یافت. ۱۶ پس استر را نزد آخثورش پادشاه، به قصر ملوکانه‌اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند. ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. له‌ذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه رؤسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.

۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مُردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود. ۲۰ و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مُردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرد، زیرا که استر حکم مُردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد.

نجات پادشاه بدست مردخای

۲۱ در آن ایام، حینی که مُردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دونفر از خواجهرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی

بغتان و تارش غضبناك شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست ببندازند. ۲۲ و چون مُردخاي از اين امر اطلاع يافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مُردخاي مخير ساخت. ۲۳ پس اين امر را تفحص نموده، صحيح يافتند و هر دو ايشان را بر دار كشيده. و اين قصه در حضور پادشاه، در كتاب تواريخ ايام مرقوم شد.

ترجمه تفسیری

استر ملکه مي‌شود

۱- چندي بعد، وقتي خشم خشايارشا فرونشست، ياد وشتي و كاري كه او كرده بود و فرماني كه درمورد او صادر شده بود، او را در فكر فرو برد. ۲ پس مشاوران نزديك او گفتند: «اجازه بدهيد برويم و زيباترين دختران را پيدا كنيم و آنها را به قصر پادشاه بياوريم. ۳ براي انجام اين كار، مأموراني به تمام استانها مي‌فرستيم تا دختران زيبا را به حرمسرای پادشاه بياورند و «هيجاي» خواجه، رئيس حرمسرا لوازم آرايش در اختيارشان بگذارد. ۴ آنگاه دختری كه مورد پسند پادشاه واقع شود بجای وشتي به عنوان ملکه انتخاب گردد.»

پادشاه اين پيشنهاده را پسنديد و مطابق آن عمل كرد.

۵ در شوش يك يهودي به نام مُردخاي (پسر يائير و نوه شمعي، از نوادگان قيس بنياميني) زندگي مي‌كرد. ۶ وقتي نبوكدنصر، پادشاه بابل، عده‌اي از يهوديان را همراه يكنيا، پادشاه يهودا از اورشليم به اسارت برد، مردخاي نيز جزو اسرا بود. ۷ مردخاي دختر عموي زيبايي داشت به نام هدمه (دختر ابيحاييل) كه به او استر هم مي‌گفتند. پدر و مادر استر مرده بودند و مردخاي او را به فرزندی پذيرفته و مثل دختر خود بزرگ كرده بود.

۸و۹ وقتي فرمان خشايارشا صادر شد، استر نيز همراه دختران زيبايي به شمار ديگر به حرمسرای قصر شوش آورده شد. استر مورد لطف و توجه هيجاي كه مسؤل حرمسرا بود قرار گرفت. او براي استر برنامه مخصوص غذايي ترتيب داد و لوازم آرايش در اختيارش گذاشت، سپس هفت نفر از نديمه‌هاي درباري را به خدمت او گماشت و بهترين مكان را به او اختصاص داد. ۱۰ به توصيه مردخاي، استر به هيچكس نگفته بود كه يهودي است. ۱۱ مردخاي هر روز در محوطه حرمسرا رفت و آمد مي‌كرد تا از احوال استر با خبر شود و بداند بر او چه مي‌گذرد.

۱۲و۱۳و۱۴ در مورد دختراني كه به حرمسرا آورده مي‌شدند، دستور اين بود كه پيش از رفتن به نزد پادشاه، به مدت شش ماه با روغن مر و شش ماه با عطريات و لوازم آرايش به زيباسازي آنان پردازند. سپس هر دختری كه نوبتش مي‌رسيد تا از حرمسرا به نزد پادشاه برود، هر نوع لباس و جواهری كه مي‌خواست به او داده مي‌شد. غروب، آن دختر به خوابگاه پادشاه مي‌رفت و صبح روز بعد به قسمت ديگر حرمسرا نزد ساير زنان پادشاه باز مي‌گشت. در آنجا تحت مراقبت خواجه شمشغاز، رئيس حرمسرا، قرار مي‌گرفت. او ديگر نمي‌توانست نزد پادشاه بازگردد، مگر اينكه پادشاه وي را مي‌پسنديد و به نام احضار مي‌كرد.

۱۵ وقتي نوبت به استر رسيد كه نزد پادشاه برود، او مطابق توصيه خواجه هيجاي خود را آراست. هر كه استر را مي‌ديد او را مي‌ستود.

۱۶ به اين ترتيب در ماه دهم كه ماه «طبت» باشد در سال هفتم سلطنت خشايارشا استر را به كاخ سلطنتي بردند. ۱۷ پادشاه، استر را بيشتري از ساير زنان دوست داشت و استر بيشتري از دختران ديگر مورد توجه و علاقه او قرار گرفت؛ بطوري كه پادشاه تاج بر سر استر گذاشت و او را بجای وشتي ملکه ساخت. ۱۸ پادشاه بخاطر استر جشن بزرگي براي تمام بزرگان و مقامات مملكتي بر پا كرد و از كرم ملوكانه به ايشان هدايا بخشيد و ماليات استانها را كاهش داد.

مردخاي توطئه‌اي را كشف مي‌كند

۱۹ در اين ميان مردخاي نيز از طرف پادشاه به مقام مهمي در دربار منصوب شد. ۲۰ اما استر هنوز به كسي نگفته بود كه يهودي است، چون هنوز هم مثل زمان كودكي، دستورات مردخاي را اطاعت مي‌كرد. ۲۱ يك روز در حالي كه مردخاي در دربار پادشاه مشغول خدمت بود، دو نفر از خواجه‌سرايان پادشاه به اسامي بغتان و تارش كه از نگهبانان دربار بودند، از پادشاه كينه به دل گرفته، توطئه چيدند تا او را بكشند. ۲۲ مردخاي از اين سوء قصد با خبر شد و استر را در جريان گذاشت. استر نيز به پادشاه اطلاع داد كه مردخاي چه گفته است. ۲۳ بدستور پادشاه، اين موضوع مورد بررسي قرار گرفت و پس از اينكه ثابت شد كه حقيقت دارد، پادشاه آن دو را به دار آويخت. به دستور خشايارشا اين واقعه در كتاب «تاريخ پادشاهان» ثبت گرديد.

راه‌نما

باب ۲. ملکه شدن استر

۱۳ سال بعد اخشورش درگذشت. بي‌ترديد، استر مدتها در زمان سلطنت ناپسري خود اردشير، زندگي كرد و احتمالاً در زمان عزرا و نحميا به عنوان ملکه مادر داراي نفوذ بوده است.

كتاب استر (ترجمه قديمی)

توطئه هامان

۱- بعد از این وقایع، آخسورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسای که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجد می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین امر فرموده بود. لکن مَرِدخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجد نمی‌کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مَرِدخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمایی؟»

۴ اما هر چند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مَرِدخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مَرِدخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجد نمی‌نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مَرِدخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مَرِدخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت آخسورش بودند کرد، زانرو که قوم مَرِدخای بودند.

۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آخسورش که ماه نیشان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. ۸ پس هامان به آخسورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قوم‌ها است و شرایع پادشاه را به جا نمی‌آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.» ۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد، به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم آخسورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذر باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتهای رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوم‌ها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم دردار السلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوش مشوش بود.

ترجمه تفسیری

نقشه هامان برای نابودی یهودیان

۱-چندی بعد، خشایارشا به یکی از وزیران خود به نام هامان، پسر همداتای اجاجی، ارتقاء مقام داده او را رئیس وزرای خود ساخت. ۲ به دستور پادشاه همه مقامات دربار در حضور هامان سر تعظیم فرود می‌آوردند؛ ولی مَرِدخای به او تعظیم نمی‌کرد.

۳ درباریان به مَرِدخای گفتند: «چرا تو از فرمان پادشاه سرپیچی می‌کنی؟» او در جواب گفت: «من یک یهودی هستم و نمی‌توانم به هامان تعظیم کنم.» ۴ هر چند آنها هر روز از او می‌خواستند این کار را بکند، ولی او قبول نمی‌کرد. پس ایشان موضوع را به هامان اطلاع دادند تا ببینند چه تصمیمی خواهد گرفت. ۵ وقتی هامان فهمید که مَرِدخای از تعظیم نمودن او امتناع می‌ورزد، خشمگین شد؛ ۶ و چون دریافت که مَرِدخای یهودی است تصمیم گرفت نه فقط او را بکشد، بلکه تمام یهودیانی را نیز که در قلمرو سلطنت خشایارشا بودند، نابود کند.

۷ در سال دوازدهم سلطنت خشایارشا در ماه نیشان که ماه اول سال است، هامان دستور داد قرعه (که به آن «پور» می‌گفتند) بپانزاد تا تاریخ قتل عام یهودیان معلوم شود. قرعه روز سیزدهم ماه اذار یعنی ماه دوازدهم را نشان داد.

۸ سپس هامان نزد پادشاه رفت و گفت: «قومی در تمام قلمرو سلطنتی‌تان پراکنده‌اند که قوانین‌شان با قوانین سایر قوم‌ها فرق دارد. آنها از قوانین پادشاه سرپیچی می‌کنند. بنابراین، زنده ماندنشان به نفع پادشاه نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید فرمانی صادر کنند تا همه آنها کشته شوند و من ده هزار وزنه نقره بابت هزینه این کار به خزانه سلطنتی خواهم پرداخت.»

۱۰ پادشاه انگشترش را بیرون آورده به هامان که دشمن یهود بود، داد و گفت: ۱۱ «این قوم و دارایی‌شان در اختیار تو هستند، هر طور صلاح می‌دانی با آنها عمل کن.»

۱۲ پس در روز سیزدهم ماه اول، هامان منشی‌های دربار را احضار نمود. آنها به دستور هامان نامه‌هایی به خط‌ها و زبانهای رایج مملکت برای حاکمان، استانداران و مقامات سراسر مملکت نوشتند. این نامه‌ها به اسم پادشاه نوشته و با انگشتر مخصوص او مهر شد. ۱۳ و بوسیله قاصدان به تمام استانها فرستاده شد، با این دستور که باید تمام یهودیان، زن

و مرد، پیر و جوان در روز سیزدهم ماه ادار قتل عام شوند و دارایی آنها به غنیمت گرفته شود. ۱۴ محتوای این نامه‌ها می‌بایست در هر استان به اطلاع تمام مردم می‌رسید تا همه در روز تعیین شده آماده شوند. ۱۵ این دستور در شوش اعلام شد و قاصدان به فرمان پادشاه آن را با سرعت به سراسر مملکت رساندند. آنگاه پادشاه و هامان مشغول عیش و نوش شدند ولی شهر شوش در پریشانی فرو رفت.

#### راهنما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان  
فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.  
هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵: ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود.  
نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جان‌نشین او شد.  
نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.  
کتاب استر (ترجمه قدیمی)

#### درخواست کمک از استر

۱- و چون مُردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت، مُردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تا روبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه‌گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.  
۴ پس کنیزان و خواجه سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مُردخای را بپوشانند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مُردخای بپرسد که این چه امر است و سبب چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مُردخای بیرون رفت. ۷ و مُردخای او را از هر چه به او واقع شده و از مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که در شوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مُردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مُردخای بگوید ۱۱ «که» جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط يك حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»  
۱۲ پس سخنان استر را به مُردخای باز گفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت. و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

۱۵ پس استر فرمود به مُردخای جواب دهید ۱۶ «که» برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگر چه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»  
۱۷ پس مُردخای رفته، موافق هر چه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

#### ترجمه تفسیری

#### مردخای از استر کمک می‌خواهد

۱- وقتی مردخای از این توطئه با خبر شد، از شدت غم، لباس خود را پاره کرد و پلاس پوشیده خاکستر بر سر خود ریخت و با صدای بلند گریه تلخی سر داده از میان شهر گذشت. ۲ تا به دروازه کاخ سلطنتی رسید. اما نتوانست داخل شود، زیرا هیچکس اجازه نداشت با پلاس وارد کاخ بشود. ۳ وقتی فرمان پادشاه به استانها رسید، یهودیان عزا گرفتند. آنها گریه و زاری کردند و لب به غذا نزدند و اکثر ایشان پلاس در برکرده، روی خاکستر دراز کشیدند.

۴ وقتی ندیمه‌های استر و خواجهرایان دربار از وضع مردخای خبر آوردند، استر بسیار محزون شد و برای مردخای لباس فرستاد تا بجای پلاس بپوشد، ولی مردخای قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجهرایان دربار بود و برای خدمتگزاری استر تعیین شده بود احضار کرد و او را فرستاد تا برود و از مردخای بپرسد که چه اتفاقی افتاده است و چرا پلاس پوشیده است. ۶ هتاک به میدان شهر که روبروی دروازه کاخ سلطنتی بود نزد مردخای رفت. ۷ مردخای همه چیز را برای او تعریف کرد و از مبلغی که هامان در ازای کشتار یهودیان وعده داده بود به خزانه سلطنتی بردارد، خبر داد. ۸ مردخای یک نسخه از فرمان پادشاه مبنی بر کشتار یهودیان را که در شوش صادر شده بود به هتاک داد تا به استر نشان دهد و از او بخواهد نزد پادشاه برود و برای قوم خود شفاعت کند. ۹ هتاک برگشت و پیغام مردخای را به استر رسانید. ۱۰ استر به هتاک دستور داد پیش مردخای برگردد و به او چنین بگوید: ۱۱ «تمام مردم این مملکت می‌دانند که هر کس چه زن و چه مرد اگر بدون احضار از جانب پادشاه، وارد تالار مخصوص او بشود، طبق قانون کشته خواهد شد، مگر اینکه پادشاه عصای سلطنتی خود را بطرف او دراز کند. حال بیش از یک ماه است که پادشاه مرا احضار نکرده است تا شرفیاب شوم.»

۱۲ وقتی هتاک پیغام استر را به مردخای رساند، ۱۳ مردخای در جواب گفت که به استر چنین بگوید: «خیال نکن وقتی تمام یهودیان کشته شوند، تو در کاخ سلطنتی جان سالم بدر خواهی برد! ۱۴ اگر در این موقعیت، تو ساکت بمانی رهایی برای یهود از جایی دیگر پدید خواهد آمد، اما تو و خاندانت کشته خواهید شد. از این گذشته کسی چه می‌داند، شاید برای همین زمان ملکه شده‌ای.»

۱۵ پس استر این پیغام را برای مردخای فرستاد: ۱۶ «برو و تمام یهودیان شوش را جمع کن تا برای من سه شبانه روز روزه بگیرند. من و ندیمه‌هایم نیز همین کار را می‌کنیم. سپس، من به حضور پادشاه خواهم رفت، هر چند این برخلاف قانون است. اگر کشته شدم، بگذار کشته شوم!» ۱۷ پس مردخای رفت و هر چه استر گفته بود انجام داد.

راه‌نما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.

هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵: ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود. نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد.

نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

درخواست استر از پادشاه

۱- و در روز سوّم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگر چه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیا کرده‌ام بیاید.» ۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تا برحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

۷ استر در جواب گفت: «مسئول و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسئول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا بخواهم آورد.»

غضب هامان بر مردخای

۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او برنمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر رؤسا و خدام پادشاه

برترتي داده بود، بيان كرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نيز كسي را سواي من به ضيافتي كه برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نيز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است. ۱۳ ليكن همه اين چيزها نزد من هيچ است، مادامي كه مُردخاي يهود را مي بينم كه در دروازه پادشاه نشسته است.»

۱۴ آنگاه زوجه اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «داري به بلندي پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض كن كه مُردخاي را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضيافت برو.» و اين سخن به نظر هامان پسند آمده، امر كرد تا دار را حاضر كردند.

ترجمه تفسيري

استر، پادشاه و هامان را به ضيافت دعوت مي كند

۱- سه روز بعد، استر لباس سلطنتي خود را پوشيد و وارد تالار مخصوص پادشاه شد. روبروي تالار، اتاقي قرار داشت كه در آنجا پادشاه روي تخت سلطنتي نشسته بود. ۲- وقتي پادشاه استر را در تالار ايستاده ديد، او را مورد لطف خود قرار داده، عصاي طلايي خود را بسوي او دراز كرد. استر جلو رفت و نوك عصاي او را لمس كرد.

۳ آنگاه پادشاه پرسيد: «ملكه استر، درخواست تو چيست؟ هر چه بخواهي به تو مي دهم، حتي اگر نصف مملكت باشد!»

۴ استر جواب داد: «پادشاه، تمنا دارم امشب به اتفاق هامان به ضيافتي كه براي شما ترتيب داده ام تشریف بياوريد.»

۵ پادشاه براي هامان پيغام فرستاد كه هر چه زودتر بيايد تا در ضيافت استر شركت كنند. پس پادشاه و هامان به مجلس ضيافت رفتند.

۶ موقع صرف شراب، پادشاه به استر گفت: «حال بگو در خواست تو چيست. هر چه بخواهي به تو مي دهم، حتي اگر نصف مملكت باشد!»

۷ و ۸ استر جواب داد: «خواهش و درخواست من اين است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفته ام و پادشاه مايلند كه درخواست مرا اجابت نمايند، فردا نيز به اتفاق هامان در اين ضيافت شركت كنند. آنگاه درخواست خود را به عرض خواهم رسانيد.»

هامان نقشه قتل مردخاي را مي كشد

۹ هامان شاد و خوشحال، از ضيافت ملکه برگشت. ولي همينكه در كاخ چشمش به مردخاي افتاد كه نه پيش پاي او بلند شد و نه به او تعظيم كرد، شدت خشمگين شد؛ ۱۰ و ۱۱ اما خودداري کرده، چيزي نگفت و به خانه رفت. سپس تمام دوستانش را به خانه خود دعوت کرده در حضور ايشان و زن خود «زرش» به خودستايي پرداخت و از ثروت بي حساب و پسران زياد خود و از عزت و احترامی كه پادشاه به او بخشیده و اينكه چگونه والاترين مقام مملكتي را به او داده است، تعريف كرد.

۱۲ سپس گفت: «از اين گذشته، ملکه استر نيز فقط مرا همراه پادشاه به ضيافت خصوصي خود دعوت كرد. فردا هم قرار است همراه پادشاه به ضيافت او بروم. ۱۳ اما وقتي در دربار، اين مردخاي يهودي را مي بينم همه اينها در نظرم بي ارزش مي شود.»

۱۴ دوستان و همسر هامان به او پيشنهاد كردند كه چوبه داري به بلندي بيست و پنج متر درست كند و فردا صبح از پادشاه اجازه بگيرد و مردخاي را روي آن به دار بياوريد. سپس با خيال راحت همراه پادشاه به ضيافت برود. هامان اين پيشنهاد را بسيار پسنديد و دستور داد چوبه دار را آماده كنند.

راهنما

باب هاي ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ . فرمان هامان

فرمان هامان مبني بر كشتن همه يهوديان در همه استانه ها بود (۱۲: ۱۳). اين واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.

هنگامي كه استر به منظور شفاعت براي قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرويي پادشاه (۵ : ۳) نشان داد كه گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولي پادشاه هنوز او را مي ستود.

نتيجه اين بود كه هامان بدار آويخته شد، و مردخاي پسر عموي استر جانشين او شد.

نام خدا در كتاب استر ذكر نشده، احتمالاً به اين دليل كه شايد كتاب از اسناد پارسي رونويسي شده است. با اين حال محافظت الهي خدا نسبت به قومش را نمي توان در هيچ جاي ديگري به اين وضوح مشاهده كرد.

كتاب استر (ترجمه قديمي)

تكریم مردخاي

۱- در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود كه كتاب تذكره تواريخ ايام را بياورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و در آن، نوشته اي يافتند كه مُردخاي درباره يگتان و زرش خواجه سرايان پادشاه و حافظان آستانه وي كه قصد دست درازي بر آخسورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسيد كه «چه حرمت و عزت به عوض

این خدمت) به مُردخاي عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.»  
۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامن به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مُردخاي را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامن در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

۶ و چون هامن داخل شد، پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامن در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامن به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ۸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب‌ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد ببوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

۱۰ آنگاه پادشاه به هامن فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفתי به تعجیل بگیر و با مُردخاي یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هرچه گفתי چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامن آن لباس و اسب را گرفت و مُردخاي را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندا می‌کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ و مردخاي به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامن ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خود بشتافت. ۱۳ و هامن به زوجه خود زَرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیمان و زنها زَرش او را گفتند: «اگر این مردخاي که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ۱۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجه‌سرایان پادشاه رسیدند تا هامن را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

#### ترجمه تفسیری

پادشاه به مردخاي عزت می‌بخشد

۱- آن شب پادشاه خوابش نبرد، پس فرمود کتاب «تاریخ پادشاهان» را بیاورند و وقایع سلطنت او را برایش بخوانند.  
۲ در آن کتاب، گزارش‌های را به این مضمون یافت که بغتان و تارش که دو نفر از خواجه‌سرایان پادشاه بودند و جلو در کاخ سلطنتی نگهبانی می‌دادند، قصد کشتن پادشاه را داشتند؛ ولی مردخاي از سوء قصد آنها آگاه شد و به پادشاه خبر داد.  
۳ پادشاه پرسید: «در ازای این خدمت چه پاداشی به مردخاي داده شد؟»

خدمتگزاران پادشاه گفتند: «پاداشی به او داده نشد.»  
۴ پادشاه گفت: «آیا کسی از درباریان در کاخ هست؟» اتفاقاً هامن تازه وارد کاخ شده بود تا از پادشاه اجازه بگیرد که مردخاي را در بزند.

۵ پس خدمتگزاران جواب دادند: «بلی، هامن اینجاست.»

پادشاه دستور داد: «بگویند بیاید.»

۶ وقتی هامن آمد، پادشاه به او گفت: «شخصی هست که مایل به او عزت ببخشم. به نظر تو برای او چه باید کرد؟» هامن با خود فکر کرد: «غیر از من چه کسی مورد عزت و احترام پادشاه است.» ۷ و ۸ پس جواب داد: «برای چنین شخصی باید ردای پادشاه و اسب سلطنتی او را که با زیورآلات تزیین شده است بیاورند. ۹ آنگاه یکی از امیران عالی رتبه پادشاه آن ردا را به او ببوشانند و او را بر اسب پادشاه سوار کند و در شهر بگردانند و جار بزنند: به شخص مورد عزت پادشاه این چنین پاداش داده می‌شود.»

۱۰ پادشاه به هامن فرمود: «ردا و اسب را هر چه زودتر آماده کن و هر چه گفתי با تمام جزئیاتش برای مردخاي یهودی که در دربار خدمت می‌کند انجام بده.»

۱۱ پس هامن ردای پادشاه را به مردخاي پوشانید و او را بر اسب مخصوص پادشاه سوار کرد و در شهر گردانید و جار زد: «به شخص مورد عزت پادشاه این چنین پاداش داده می‌شود.»

۱۲ سپس مردخاي به دربار بازگشت، ولی هامن با سرافکندگی زیاد به خانه‌اش شتافت ۱۳ و موضوع را برای زن خود و همه دوستانش تعریف کرد. زنها و دوستان خردمند او گفتند: «مردخاي يك یهودی است و تو نمی‌توانی در مقابلش بایستی. اگر وضع به این منوال ادامه یابد شکست تو حتمی است.»

۱۴ در این گفتگو بودند که خواجه‌سرایان دربار بدنبال هامن آمدند تا او را فوری به ضیافت استر ببرند.

#### راهنما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامن

فرمان هامن مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه



(۳:۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد. هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵ : ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود. نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد. نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

اعدام هامان

۱ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به‌ضیافت حاضر شدند. ۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، بجا آورده خواهد شد.»

۳ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به مسئول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم. و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم، با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

۵ آنگاه آخشورُش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شیریر است.» ۷ آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد. و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. ۸ و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است، برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ۹ آنگاه حَرْبُونا، یکی از خواجهمسرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مُردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.» ۱۰ پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود؛ پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان را پوشانیدند. ترجمه تفسیری

هامان کشته می‌شود

۱ به این ترتیب پادشاه و هامان در مجلس ضیافت ملکه استر حاضر شدند. ۲ موقع صرف شراب، باز پادشاه از استر پرسید: «استر، درخواست تو چیست؟ هر چه خواهی به تو می‌دهم، حتی اگر نصف مملکت باشد!» ۳ استر جواب داد: «تقاضای من این است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفته‌ام و اگر پادشاه صلاح بدانند، جان من و جان قوم مرا نجات دهند. ۴ چون من و قوم من فروخته شده‌ایم تا قتل عام شویم. اگر فقط مثل برده فروخته می‌شدیم، من سکوت می‌کردم و مزاحمتی برای پادشاه ایجاد نمی‌نمودم؛ ولی اکنون در خطر نابودی هستیم.» ۵ خشایارشا از استر پرسید: «این شخص کیست که جرأت کرده چنین کاری کند؟ او کجاست؟» ۶ استر جواب داد: «دشمن ما این هامان شرور است!»

آنگاه هامان از ترس پادشاه و ملکه به لرزه افتاد. ۷ پادشاه خشمگین شد و برخاسته به باغ قصر رفت. اما هامان که می‌دانست پادشاه او را مجازات خواهد کرد، بطرف استر رفت تا التماس کند که جان او را نجات دهد. ۸ ولی درست در لحظه‌ای که هامان به دست و پای استر افتاده بود پادشاه وارد اتاق شد و با دیدن هامان در کنار تختی که استر بر آن لمیده بود، فریاد بر آورد: «این مرد حتی در خانه من، ملکه را بی‌عصمت می‌کند؟» تا این سخن از دهان پادشاه بیرون آمد، جلاد بالای سر هامان حاضر شد!

۹ در این وقت حربونا، یکی از خواجهمسرایان دربار به پادشاه گفت: «قربان، چوبه دار بیست و پنج متری در حیاط خانه هامان آماده است! او این دار را برای مردخای که جان پادشاه را از سوء قصد نجات داد، ساخته است.» پادشاه دستور داد: «هامان را روی آن به دار آویزید!»

۱۰ پس هامان را روی همان داری که برای مردخای بر پا کرده بود، به دار آویختند، و خشم پادشاه فرو نشست.

راه‌نما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲:۳ و ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه

(۳:۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد. هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵ : ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود. نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد. نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد. کتاب استر (ترجمه قدیمی)

#### ابطال حکم هامان

۱- در آنروز آخثورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود. ۲ و پادشاه انگشت خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را بر خانه هامان گماشت. ۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد. ۵ و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟»

۷ آنگاه آخثورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد، کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.»

۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و رؤسای ولایتهای یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند، به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان. ۱۰ و مکتوبات را به اسم آخثورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب سوار فرستاد؛ و ایشان بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره‌های مادیانهای او بودند، سوار شدند. ۱۱ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتهای را که قصد ادبیت ایشان می‌داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند، ۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای آخثورش پادشاه، ۱۳ و تا این حکم در همه ولایتهای رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

۱۴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را برحسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوش نافذ شد. ۱۵ و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوش شادی و وجد نمودند، ۱۶ و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد. ۱۷ و در همه ولایتهای و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود

#### ترجمه تفسیری

فرمانی به نفع یهودیان صادر می‌شود

۱ در همان روز خشایارشا تمام املاک هامان دشمن یهود را به ملکه استر بخشید. سپس وقتی استر به پادشاه گفت که چه نسبتی با مردخای دارد، پادشاه مردخای را به حضور پذیرفت. ۲ و انگشت خود را که از هامان پس گرفته بود، در آورد و به مردخای داد. استر نیز املاک هامان را به دست مردخای سپرد.

۳ استر بار دیگر نزد پادشاه رفت و خود را به پای او انداخته، با گریه درخواست نمود حکمی که هامان در مورد کشتار یهودیان داده بود، لغو شود. ۴ پادشاه باز عصای سلطنتی خود را بسوی او دراز کرد. پس استر بلند شد و در حضور پادشاه ایستاد. ۵ و گفت: «پادشاه، تمنا دارم اگر صلاح می‌دانید و اگر مورد لطف شما قرار گرفته‌ام، فرمانی صادر کنید تا حکم هامان درباره قتل عام یهودیان سراسر مملکت، لغو شود. ۶ من چگونه می‌توانم قتل عام و نابودی قوم را ببینم؟»

۷ آنگاه خشایارشا به ملکه استر و مردخای یهودی گفت: «من دستور دادم هامان را که می‌خواست شما یهودیان را نابود

کند، به دار بیاویزند. همچنین املاک او را به ملکه استر بخشیدیم. ۸ اما حکمی را که به نام پادشاه صادر شده و با انگشتر او مهر شده باشد نمی‌توان لغو کرد. ولی شما می‌توانید حکم دیگری مطابق میل خود، به نام پادشاه برای یهودیان صادر کنید و آن را با انگشتر پادشاه مهر کنید.»

۹ آن روز، بیست و سوم ماه سوم یعنی ماه سیوان بود. منشی‌های دربار فوری احضار شدند و فرمانی را که مردخای صادر کرد، نوشتند. این فرمان خطاب به یهودیان، حاکمان، مقامات مملکتی و استانداران ۱۲۷ استان، از هند تا حبشه، بود و به خطها و زبانهای رایج مملکت و نیز به خط و زبان یهودیان نوشته شد. ۱۰ مردخای فرمان را به نام خشیارشا نوشت و با انگشتر مخصوص پادشاه مهر کرد و به دست قاصدانی که بر اسبان تندرو پادشاه سوار بودند به همه جا فرستاد. ۱۱ این فرمان پادشاه به یهودیان تمام شهرها اجازه می‌داد که برای دفاع از خود و خانواده‌هایشان متحد شوند و تمام بدخواهان خود را از هر قومی که باشند، بکشند و دارایی آنها را به غنیمت بگیرند. ۱۲ روزی که برای این کار تعیین شد، همان روزی بود که برای قتل عام یهودیان در نظر گرفته شده بود، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه ادار باشد. ۱۳ در ضمن، قرار شد این فرمان در همه جا اعلام شود تا یهودیان، خود را برای گرفتن انتقام از دشمنان خود آماده کنند. ۱۴ پس این فرمان در شوش اعلام شد و قاصدان به فرمان پادشاه سوار بر اسبان تندرو آن را بسرعت به سراسر مملکت رساندند.

۱۵ و ۱۶ سپس مردخای لباس شاهانه‌ای را که به رنگهای آبی و سفید بود پوشید و تاجی بزرگ از طلا بر سر گذاشت و ردایی ارغوانی از جنس کتان لطیف به دوش انداخت و از حضور پادشاه بیرون رفت. یهودیان بخاطر این موفقیت و احترامی که نصیب ایشان شده بود در تمام شوش به جشن و سرور پرداختند. ۱۷ فرمان پادشاه به هر شهر و استانی که می‌رسید، یهودیان آنجا غرق شادی می‌شدند و جشن می‌گرفتند. در ضمن بسیاری از قوم‌های دیگر به دین یهود گرویدند، زیرا از ایشان می‌ترسیدند.

راهنما

باب‌های ۸ و ۹. نجات - جشن فوریم

از آنجا که حکم پادشاهان پارس هرگز تغییر نمی‌یافت (۸ : ۸ ؛ دانیال ۶ : ۱۵)، فرمان قتل عام یهودیان را نیز نمی‌شد منسوخ کرد. ولی استر پادشاه را ترغیب کرد که فرمان دیگری صادر کند و به یهودیان اجازه دهد که در برابر کسانی که به آنان حمله می‌کنند، مقاومت کنند و آنها را بکشند. و یهودیان این کار را کردند. به اینگونه استر نژاد یهودی را از نابودی نجات داد. استر نه تنها زیبا بلکه عاقل نیز بود. میهن پرستی، شجاعت و درایت او قابل تحسین است. این منشاء جشن فوریم است که یهودیان هنوز آن را برگزار می‌کنند.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

استیلاي یهودیان بر دشمنان

۱ در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می‌بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. ۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای آخشورش پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند؛ و کسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همه قومها مستولی شده بود. ۳ و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای بر ایشان مستولی شده بود، ۴ چونکه مردخای در خانه پادشاه معظّم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آناً فاناً بزرگتر می‌شد.

۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند. ۶ و یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند. ۷ و فرشتادطا و دلفون و اسفاتا، ۸ و فوراتا و ادلیا و آریداتا، ۹ و فرمشتا و آریسای و آریدای و یزاتا، ۱۰ یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۱ در آن روز، عدد آنانی را که در دارالسلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند. ۱۲ و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده‌اند. پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده‌اند؟ حال مسؤول تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟» ۱۳ استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید، به یهودیانی که در شوشن می‌باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند.» ۱۴ و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند. ۱۵ و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند. ۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. اما دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۷ این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی‌حصار ساکنند، روز

چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می‌دارند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند. ۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای آخسورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، ۲۱ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مُردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ۲۴ زیرا که هامان بن همدانی اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوباً حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند. ۲۶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه بر ایشان وارد آمده بود، ۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریّت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

۲۸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریّت ایشان نابود نگردد. ۲۹ و استر ملکه، دختر ابیحایل و مُردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را درباره فوریم برقرار نمایند. ۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیّت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت آخسورش بودند، فرستاد، ۳۱ تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مُردخای یهودی و استر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریّت خویش گرفتند، به یادگاری ایّام روزه و تضرّع ایشان. ۳۲ پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

ترجمه تفسیری

یهودیان دشمنان خود را نابود می‌کنند

۱ روز سیزدهم آدار، یعنی روزی که قرار بود فرمان پادشاه به مرحله اجرا درآید، فرا رسید. در این روز، دشمنان یهود امیدوار بودند بر یهودیان غلبه یابند، اما قضیه برعکس شد و یهودیان بر دشمنان خود پیروز شدند. ۲ در سراسر مملکت، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را داشتند، حمله کنند. همه مردم از یهودیان می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند در برابرشان بایستند. ۳ تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس مردخای، به یهودیان کمک می‌کردند؛ ۴ زیرا مردخای از شخصیت‌های برجسته دربار شده بود و در سراسر مملکت، شهرت فراوان داشت و روز بروز بر قدرتش افزوده می‌شد. ۵ به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. ۶ آنها در شهر شوش که پایتخت بود، ۵۰۰ نفر را کشتند. ۷-۱۰ ده پسر هامان، دشمن یهودیان، نیز جزو این کشته‌شدگان بودند. اسامی آنها عبارت بود از: فرشتاتا، دلفون، اسفاتا، فوراتا، ادلیا، اریداتا، فرمشتا، اریسیا، اریدای وویزاتا. اما یهودیان اموال دشمنان را غارت نکردند. ۱۱ در آن روز، آمار کشته‌شدگان پایتخت بعرض پادشاه رسید. ۱۲ سپس او ملکه استر را خواست و گفت: «یهودیان تنها در پایتخت ۵۰۰ نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بودند، کشته‌اند، پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده‌اند! آیا درخواست دیگری نیز داری؟ هر چه خواهی به تو می‌دهم. بگو درخواست تو چیست.»

۱۳ استر گفت: «پادشاه، اگر صلاح بدانید به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده‌اند، فردا هم ادامه دهند، و اجساد ده پسر هامان را نیز به دار بیاویزند.»

۱۴ پادشاه با این درخواست استر هم موافقت کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد. ۱۵ پس روز بعد، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و ۳۰۰ نفر دیگر را کشتند، ولی به مال کسی دست‌درازی نکردند.

۱۶ بقیه یهودیان در سایر استانها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند. آنها ۷۵۰۰ نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آنها رهایی یافتند، ولی اموالشان را غارت نکردند. ۱۷ این کار در روز سیزدهم ماه آدار انجام گرفت و آنها روز بعد، یعنی چهاردهم آدار پیروزی خود را با شادی فراوان جشن گرفتند. ۱۸ اما یهودیان شوش، روز پانزدهم آدار را جشن گرفتند، زیرا در روزهای سیزدهم و چهاردهم، دشمنان خود را می‌کشتند.

۱۹ یهودیان روستاها به این مناسبت روز چهاردهم آدار را با شادی جشن می‌گیرند و به هم هدیه می‌دهند.

عید پوریم

۲۰ مردخای تمام این وقایع را نوشت و برای یهودیان سراسر مملکت پارس چه دور و چه نزدیک فرستاد ۲۱ و ۲۲ و از

آنها خواست تا همه ساله روزهاي چهاردهم و پانزدهم ادار را به مناسبت نجات يهود از جنگ دشمنانشان، جشن بگيرند و شادي نمايند، به يکديگر هديه بدهند و به فقيران کمک کنند، زيرا درچنين روزي بود که غمشان به شادي، و ماتمشان به شادکامي تبديل شد.

۲۳ قوم يهود پيشنهاده مردخاي را پذيرفتند و از آن پس، همه ساله اين روز را جشن گرفتند. ۲۴ اين روز به يهوديان يادآوري مي‌کرد که هامن پسر همداتاي اجاي و دشمن يهود براي نابودي آنان قرعه (که به آن «پور» مي‌گفتند) انداخته بود تا روز کشتارشان را تعيين کند؛ ۲۵ اما وقتي اين خبر به گوش پادشاه رسيد او فرماني صادر کرد تا هامن بلا بر سر هامن بيايد، پس هامن و پسرانش به دار کشيده شدند. ۲۶ (اين ايام «پوريم» ناميده مي‌شود که از کلمه «پور» به معني قرعه، گرفته شده است.) با توجه به نامه مردخاي و آنچه که اتفاق افتاده بود، ۲۷ يهوديان اين را بصورت رسم در آوردند که خود و فرزندانشان و تمام کساني که به دين يهود مي‌گروند اين دو روز را هر ساله طبق دستور مردخاي جشن بگيرند. ۲۸ بنابراين، قرار بر اين شد که يهوديان سراسر استانها و شهرها ايام «پوريم» را نسل‌اندنسل هميشه به ياد آورند و آن را جشن بگيرند.

۲۹ در ضمن، ملکه استر با تمام اقتداري که داشت نامه مردخاي را درباره برگزاري دايمي مراسم پوريم تأييد کرد. ۳۰ و ۳۱ علاوه بر اين، نامه‌هاي تشويق‌آمیز ديگري به تمام يهوديان ۱۲۷ استان مملکت پارس نوشته شد تا به موجب فرمان مردخاي يهودي و ملکه استر، يهوديان و نسلهاي آينده‌شان ايام «پوريم» را همه ساله نگه‌دارند. يهوديان روزه و سوگوري اين ايام را نيز به جا مي‌آوردند. ۳۲ به اين ترتيب، مراسم ايام «پوريم» به فرمان استر تأييد شد و در تاريخ يهود ثبت گرديد.

راهنما

باب‌هاي ۸ و ۹. نجات - جشن فوريم

از آنجا که حکم پادشاهان پارس هرگز تغيير نمي‌يافت (۸ : ۸ ؛ دانيال ۶ : ۱۵)، فرمان قتل عام يهوديان را نيز نمي‌شد منسوخ کرد. ولي استر پادشاه را ترغيب کرد که فرمان ديگري صادر کند و به يهوديان اجازه دهد که در برابر کساني که به آنان حمله مي‌کنند، مقاومت کنند و آنها را بکشند. و يهوديان اين کار را کردند. به اينگونه استر نژاد يهودي را از نابودي نجات داد. استر نه تنها زيبا بلکه عاقل نيز بود. ميهن پرستي، شجاعت و درايت او قابل تحسين است. اين منشاء جشن فوريم است که يهوديان هنوز آن را برگزار مي‌کنند (کتاب استر (ترجمه قديمي))

مردخاي، وزير پادشاه

و آخثورش پادشاه بر زمينها و جزاير دريا جزيه گذارد، ۲ و جميع اعمال قوت و توانايي او و تفصيل عظمت مُردخاي که چگونه پادشاه او را معظّم ساخت، آيا در کتاب تواريخ ايام پادشاهان مادي و فارس مکتوب‌نيست؟ ۳ زيرا که مُردخاي يهودي، بعد از آخثورش پادشاه، شخص دوم بود و در ميان يهود محترم و نزد جمعيت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش را مي‌طلبيد و براي تمامي ابناي جنس خود، سخنان صلح‌آمیز مي‌گفت.

ترجمه تفسيري

عظمت مردخاي

خشایارشا براي تمام مردم قلمرو پادشاهي خود که وسعتش تا سواحل دور دست مي‌رسيد، جزيه مقرر کرد. ۲ قدرت و عظمت کارهاي خشایارشا و نيز شرح کامل به قدرت رسيدن مردخاي و مقامي که پادشاه به او بخشيد، در کتاب «تاريخ پادشاهان ماد و پارس» نوشته شده است. ۳ پس از خشایارشا، مردخاي يهودي قدرتمندترين شخص مملکت بود. او براي تأمین رفاه و امنيت قوم خود هرچه از دستش بر مي‌آمد، انجام مي‌داد و يهوديان نيز او را دوست مي‌داشتند و احترام زيادي براي ايش قايل بودند.

راهنما

۱۰. عظمت مردخاي

مردخاي در خانه پادشاه مقام والايي داشت و پس از پادشاه شخص دوم بود. عظمت او بيشتر و بيشتر شد و شهرتش به همه ايلات‌ها رسيد (۴: ۹؛ ۳: ۱۰). اين واقعه در سلطنت خشایارشا پادشاه قدرتمند امپراطوري پارس رخ داد؛ نخست وزير و همسر محبوب پادشاه يهودي بودند، مردخاي و استر، مغز و قلب دربار بودند. اين ماجرا راه را براي کار عزرا و نحמيا آماده ساخت. مردخاي و استر در فارس، همانند يوسف در مصر، و دانيال در بابل بودند.

## کی آخسارو پادشاه مادی بزرگ ویرانگر آشور در نقش توراتیش یونس

کی آخسارو (کیخسرو شاهنامه، هوشتره) در خبر هرودوت تحت نامهای مختلف از جمله خضر، ادریس، ایلیا، یوشع به واسطه نابودی امپراتوری برده داری جابرانه آشور که به همدستی بابلیها صورت گرفت، شهره مردم عهد باستان شده است. در اینجا به معرفی لقب یونس (ویرانگر = شیوا، آداد، ارّا) وی میپردازیم که در تورات ضمن اشاره به نابودی نینوا توسط وی، از سوی خدا به سبب این درخواست ویرانی نینوا از سوی خدا شمامت میشود. مسلم به نظر میرسد لقب یونس نبی کی آخسارو به واسطه نام چموش (ویرانگر، مطیع کننده، خدا-ماهی) خدای ملی مؤابیه و معبود میسح (منجی) ملک مقتدر آنها که از خود کتیبه معروفی به یادگار گذاشته و همچنین لقب چموش ناداب (شاهزاده ویرانگر) متعلق به سناخریب پادشاه مقتدر آشور به تورات رسیده بوده است. مندرجات تورات در مورد وی را از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می نمایم:

### یونس نبی

راهنمای مطالعه کتاب مقدس

رسالتی در اعلام رحمت خدا به شهر نینوا

نینوا پایتخت امپراتوری آشور بود. امپراتوری آشور در حدود ۳۰۰ سال بعنوان یگانه ابرقدرت بر جهان حکومت کرد (۹۰۰ الی ۶۰۷ ق.م.). امپراتوری آشور تقریباً از زمان منقسم شدن حکومت یهودیان و در اواخر دوره سلطنت سلیمان به قدرت رسید. این امپراتوری بتدریج حکومت شمالی اسرائیل را به طرف خود جلب و نهایتاً آن را نابود کرد. پادشاهان آشور که همزمان با دوره حکومت اسرائیل و یهودا سلطنت کرده اند عبارتند از:

- شلمناسر دوم (۸۶۰ - ۸۲۵ ق.م.). او بود که جریان سقوط حکومت اسرائیل را آغاز کرد.
- آداد نیراری (۸۰۸ - ۷۸۳). او از اسرائیل باج و خراج می گرفت و احتمالاً ملاقات یونس از نینوا در زمان او صورت گرفته است.
- تغلت فلاسر سوم (۷۴۷ - ۷۲۷). بسیاری از اسرائیلیان در زمان او تبعید شدند.
- شلمناسر چهارم (۷۲۷ - ۷۲۲). او سامره را محاصره کرد.
- سارگون دوم (۷۲۲ - ۷۰۵). او باقی ماندگان اسرائیل را به اسارت برد. اشعیا در زمان او زندگی می کرد.
- سنحاریب (۷۰۵ - ۶۸۱). او یهودا را مورد حمله قرار داد. ضمناً اشعیا نیز معاصر با او بود.
- اسرحدون (۶۸۱ - ۶۶۸). پادشاه بسیار مقتدری بود.
- آشور بانپیال (۶۶۸ - ۶۲۶). مقتدرترین و بی رحمت ترین پادشاه این سلسله بود. احتمالاً ناحوم در زمان او زندگی می کرد.

- دو پادشاه نه چندان مقتدر (۶۲۶ - ۶۰۷). امپراتوری جبار آشور در زمان آنان سقوط کرد. بدین سان یونس نبی از جانب خداوند مأموریت یافت تا امتی را که در حال برانداختن قوم او بودند، حیات و فراخی حال عطا کند. او با روحیه میهن پرستانه ای که داشت، می دید که چگونه ابزار جنگی آشوریان با بی رحمی و خشونت در حال نزدیک شدن به قوم خدا می باشند؛ لذا تعجبی ندارد که او در خلاف جهتی که خداوند برای او مقرر کرده بود، گریخته باشد.

یونس نبی از اهالی جت - حافر بود. او در زمان سلطنت بریعام دوم می زیست (۷۹۰ الی ۷۴۹ ق.م.). او همچنین در استرداد بخش هایی از خاک از دست رفته اسرائیل بطور قابل ملاحظه ای، مؤثر واقع شد (دوم پادشاهان ۱۴: ۲۵). یونس نبی به همان اندازه که نبی خوبی قلمداد می شد، ضمناً از سیاستمداران مشهور نیز به حساب می آمد.

آیا این کتاب از صحت تاریخی برخوردار می باشد؟

طبیعتاً، از نقطه نظر عقل بی ایمان، داستان ماهی بزرگ باورنکردنی و ظاهراً نامعقول بنظر می رسد و موجب می شود تا به وقایع این کتاب با دید تردید نگریسته شود. بی ایمانان، این جریان و کلاً این کتاب را افسانه، قصه و حکایت، مثل یا نثر مسجع یا چیزهایی از این قبیل معرفی می کنند. عیسی مسیح صریحاً از این کتاب بعنوان واقعه ای تاریخی یاد کرد (متی ۱۲: ۳۹ - ۴۱). هر برداشت دیگری غیر از آنچه در بیان صریح عیسی مسیح نهفته است، حاکی از نهایت سوءاستفاده و تحریف این کلام بشمار می رود. عیسی مسیح از این واقعه بعنوان «آیت» و نشانه ای از قیام خود از مردگان یاد کرد. او از ماهی، توبه اهالی نینوا، قیام خود و روز داور به یک گونه سخن راند. او هنگامی که از قیام خود و روز داور سخن می گفت، قطعاً واقعی بودن آنها را مورد تأکید قرار می داد. بر همین اساس عیسی مسیح داستان یونس نبی را نیز تأیید کرد. و از نظر ما نیز، همین امر ملاک قضاوت می باشد. ما ایمان داریم که این واقعه به همان گونه ای که شرح داده شده، حقیقتاً اتفاق افتاده است و یونس نبی با هدایت روح خدا، بدون آنکه سعی کند برای اشتباه خود

دليلي بياورد، خودش كتاب مذکور را به رشته تحرير درآورد و همچنين اين كتاب تحت هدايت مستقيم روح خدا در ميان کتب مقدس بعنوان بخشي از مکاشفهاي که خدا از خود مکشوف ساخته است، در هيکل جاي گرفت. کلمه ماهي که در برخي از ترجمه ها به اشتباه «نهنگ» ترجمه شده است، در واقع به معني «ماهي بزرگ» يا «موجود عظيم الجنة دريايي» مي باشد. بسياري از جانوران عظيم الجنة اي که تا کنون صيد شده اند، به اندازه هاي بزرگ بوده اند که مي توانستند انساني را ببلعند. ولي نکته اي که در اين داستان نهفته است، شهادتي است بر اينکه اين واقعه يك معجزه بود؛ بطوریکه مأموريت يونس به شهر نينوا را تأييد مي کند. صرف نظر از چنين معجزه شگفت آوري، مردم نينوا توجه کمي به يونس نشان دادند (لوقا ۱۱ : ۳۰).

#### نکات باستان شناختي:

تا آنجا که مطلع مي باشيم در کتيبه هاي آشوريان در مورد توبه مردم نينوا هيچگونه ذکري به ميان نيامده است. اما آثار و شواهد موجود دلالت بر آن دارند که «داد - نيراري» همچون «امنوفيس چهارم» که حاکم مصر بود، اصلاحاتي انجام داده است. در زمان سلطنت سه تن از پادشاهان آشور که پس از «داد نيراري» به قدرت رسيدند، کشور گشايي آشوريان مسکوت و متوقف مانده بود. در طي اين دوره اسرائيل توانست اراضي از دست رفته خود را استرداد نمايد (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). شواهد بسياري وجود دارند مبني بر اينکه تأثير يونس نبي بر نينوا عميق و بنيادين بوده است. تأثيري که در واقع ناشي از جهاني بودن مأموريت او و پيغام عهد عتيق است.

#### هدف خدا در اين کتاب

از يك نظر، ممکن است هدف مورد نظر در رابطه با به تعويق افتادن اسارت اسرائيل باشد، چرا که آرزوي غلبه بر اسرائيل يکي از چيزهايي بود که اهالي نينوا بايد از آن توبه مي کردند (۳ : ۸). اما عمده چنين بنظر مي رسد که قصد خدا اين بود تا نشان دهد به همان نحوي که قوم خود را مورد توجه قرار مي دهد، همچنين نسبت به ساير امت ها نیز علاقمند مي باشد.

علاوه بر اين، خانه يونس در جيت حافر بود (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). يعني در نزديكي ناصره، جايي که خانه عيسي مسيح قرار داشت که از نظر او يونس يك «آيت» بشمار مي رفت. همچنين يافا، جايي که يونس از آنجا سوار کشتي شد تا بدین وسيله از اعلام پيغام خدا به قوم ديگري امتناع ورزد، جايي بود که ۸۰۰ سال بعد، خدا به پطرس فرمود تا مژده انجيل را به ديگر امت ها نیز بشارت دهد (اعمال رسولان باب ۱۰).

ضمناً عيسي مسيح واقعه اين کتاب را بعنوان اشاره اي بر قيام خود در «روز سوم» نقل مي کند (متي ۱۲ : ۴۰). و بالاخره ماجراي يونس نبي تصويري است از واقعه عظيم تاريخي که عبارت است از قيام مسيح و اعلام انجيل به جميع امت ها. کتاب يونس (ترجمه قديمي)

#### فرار يونس از امر خدا

و کلام خداوند بر يونس بن امثاي نازل شده، گفت: ۲ «برخيز و به نينوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زيرا که شرارت ايشان به حضور من برآمده است».

۳ اما يونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشيش فرار کند و به يافا فرود آمده، کشتي اي يافت که عازم ترشيش بود. پس کرايه اش را داده، سوار شد تا همراه ايشان از حضور خداوند به ترشيش برود. ۴ و خداوند باد شديدي بر دريا وزانيد که تلاطم عظيمي در دريا پديد آمد چنانکه نزديک بود که کشتي شکسته شود. ۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتي بود به دريا ريختند تا آن را براي خود سبک سازند. اما يونس در اندرون کشتي فرود شده، دراز شد و خواب سنگيني او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتي نزد او آمده، وي را گفت: «اي که خفته اي، تو را چه شده است؟ برخيز و خدای خود را بخوان؛ شايد که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشويم.» ۷ و به يکديگر گفتند: «بياييد قرعه بيندازيم تا بدانيم که اين بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام يونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که اين بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چيست و از کجا آمده اي و وطنت کدام است و از چه قوم هستي؟» ۹ او ايشان را جواب داد که: «من عبراني هستم و از يهوه خدای آسمان که دريا و خشکي را آفريده است ترسان مي باشم.» ۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده اي؟» زيرا که ايشان مي دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ايشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با تو چه کنيم تا دريا براي ما ساکن شود؟» زيرا دريا در تلاطم همي افزود. ۱۲ او به ايشان گفت: «مرا برداشته، به دريا بيندازيد و دريا براي شما ساکن خواهد شد، زيرا مي دانم اين تلاطم عظيم به سبب من بر شما وارد آمده است.

۱۳ اما آن مردمان سعي نمودند تا کشتي را به خشکي برسانند اما نتوانستند زيرا که دريا به ضد ايشان زياده و زياده تلاطم مي نمود. ۱۴ پس نزد يهوه دعا کرده، گفتند: «آه اي خداوند به خاطر جان اين شخص هلاک نشويم و خون

بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا تو ای خداوند هر چه می‌خواهی می‌کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو بُرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

## ترجمه تفسیری

فرار یونس از حضور خداوند  
خداوند این پیغام را برای یونس پسر امیتای فرستاد:  
«۲ به شهر بزرگ نینوا برو و به اهالی آنجا بگو که خداوند می‌فرماید: شرارت شما از نظر من مخفی نیست و من بزودی شما را نابود خواهم کرد.»  
۳ ولی یونس که نمی‌خواست به نینوا برود تصمیم گرفت از حضور خداوند به ترشیش فرار کند. او به بندر یافا رفت و در آنجا کشتی‌ای دید که عازم ترشیش بود. یونس کرایه خود را پرداخت و سوار کشتی شد.  
۴ اما همین که کشتی از ساحل دور شد، ناگهان خداوند باد شدیدی وزانید و دریا را متلاطم ساخت بطوری که نزدیک بود کشتی غرق شود. ۵ ملوانان از ترس جان خود، هر کدام از خدای خود کمک طلبیدند. آنها بارها را به دریا ریختند تا کشتی سبک شود. در تمام این مدت، یونس با خیال راحت در انبار کشتی خوابیده بود!  
۶ ناخدای کشتی نزد او رفت و فریاد زد: «چرا در این موقعیت خطرناک بی خیال خوابیده‌ای؟ برخیز و نزد خدای خود فریاد برآور تا شاید به ما رحم کرده، ما را نجات دهد!»  
۷ آنگاه کارکنان کشتی تصمیم گرفتند قرعه بیندازند تا ببینند کدام یک از آنها خدایان را به خشم آورده و باعث این طوفان وحشتناک شده است. قرعه به نام یونس افتاد.  
۸ آنها از او پرسیدند: «به ما بگو به چه علت این بلا بر ما عارض شده است؟ تو کیستی؟ کارت چیست؟ اهل کجایی؟ از چه قومی هستی؟»  
۹ و ۱۰ یونس گفت: «من عبرانی هستم و خداوند، خدای آسمان را که زمین و دریا را آفرید می‌پرستم.» سپس به ایشان گفت که از حضور خداوند فرار کرده است. آنها وقتی این را شنیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «چرا این کار را کردی؟»  
۱۱ تلاطم دریا هر لحظه زیاده‌تر میشد، پس به او گفتند: «با تو چه کنیم تا طوفان آرام شود؟»  
۱۲ یونس گفت: «مرا به دریا بیندازید و دریا دوباره آرام میشود؛ چون میدانم این طوفان وحشتناک بسبب من دامنگیر شما شده است.»  
۱۳ ملوانان کوشش کردند کشتی را به ساحل برسانند، ولی موفق نشدند. طوفان شدیدتر از آن بود که بتوان با آن دست و پنجه نرم کرد! ۱۴ پس آنها به رسم خودشان نزد خداوند، خدای یونس دعا کرده، گفتند: «ای خداوند، ما را برای مرگ این شخص هلاک نکن و ما را مسئول مرگ او ندان؛ زیرا همه اینها خواست تو بوده است.»  
۱۵ آنگاه یونس را برداشته، او را به دریای خروشان انداختند و طوفان قطع شد!  
۱۶ آنها از خداوند ترسیدند و قربانی تقدیم او نمودند و نذرها کردند.  
۱۷ همان موقع خداوند ماهی بزرگی فرستاد و ماهی یونس را بلعید و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

## راهنما

باب ۱. فرار یونس نبی  
عقیده بر این است که «ترشیش» در اسپانیا قرار دارد. یونس خود را برای سفر به دورترین نقطه‌ای که در جهان شناخته شده بود، آماده می‌کرد.  
ترجمه قدیمی (کتاب یونس)

دعای یونس  
و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم ماهی به تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیكل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آنها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا به سر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما تو ای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیكل قدس رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می‌دارند، احسان‌های خویش را ترك می‌نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.



دعای یونس

آنگاه یونس از شکم ماهی نزد خداوند، خدای خود دعا کرده گفت:  
 ۲ «به هنگام سختی، خداوند را خواندم و او مرا اجابت فرمود. از عالم مرگ فریاد برآوردم و تو ای خداوند، به داد من رسیدی! ۳ مرا به اعماق دریا انداختی. در سیلابها غرق شدم و امواج خروشان مرا پوشانید. ۴ به خود گفتم که مرا از نظر خود دور انداخته ای و دیگر نمیتوانم خانه مقدست را ببینم.  
 ۵ در امواج دریا فرو رفتم. مرگ بسیار نزدیک بود. آباها مرا احاطه کردند و علفهای دریا دور سرم پیچیدند. ۶ تا عمق کوهها فرو رفتم. درهای زندگی به رویم بسته شد و در دیار مرگ زندانی شدم. ولی ای خداوند، خدای من، تو مرا از چنگال مرگ رهانیدی!  
 ۷ وقتی که تمام امید خود را از دست داده بودم، بار دیگر تو را ای خداوند به یاد آوردم و دعای قلب من در خانه مقدست به حضور تو رسید.  
 ۸ کسانی که بتهای باطل را میپرستند از پیروی تو برگشته اند، ۹ ولی من با سرودهای تشکر برای تو قربانی خواهم کرد و نذر خود را به تو ادا خواهم نمود. نجات فقط از جانب خداوند است.»  
 ۱۰ آنگاه خداوند به ماهی امر فرمود که یونس را از دهان خود به ساحل بیاندازد و ماهی چنین کرد.

راهنما

باب ۲. دعای یونس

از دعای زیبایی او چنین استنباط می‌شود که به احتمال قریب به یقین او عادت داشت که در قالب کلماتی از مزامیر دعا کند. احتمالاً سرزمینی که یونس بدان افکنده شد، در نزدیکی یافا بود که خیلی‌ها می‌توانستند شاهد عینی این واقعه باشند. کتاب یونس (ترجمه قدیمی)

رفتن یونس به نینوا

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»  
 ۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت. و نینوا بسیار بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت يك روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.» ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.  
 ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بدانند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟»  
 ۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

ترجمه تفسیری

یونس در نینوا

۱ آنگاه خداوند بار دیگر به یونس فرمود: ۲ «به شهر بزرگ نینوا برو و همانطور که به تو گفتم، به آنها هشدار بده که سرنوشت شومی در انتظار آنهاست!»  
 ۳ یونس اطاعت کرده، به نینوا رفت. نینوا شهر بسیار بزرگی بود بطوری که سه روز طول میکشید تا کسی سراسر آن را ببیماید. ۴ یونس وارد شهر شد و پس از طی يك روز راه شروع به موعظه کرده، گفت: «بعد از چهل روز نینوا ویران خواهد شد!» ۵ اهالی شهر حرفهایش را باور کرده، به همه اعلان کردند که روزه بگیرند؛ و همه، از بزرگ تا کوچک، پلاس پوشیدند.  
 ۶ هنگامی که پادشاه نینوا شنید که یونس چه گفته است از تخت خود پایین آمده، لباس شاهانه را از تن درآورد و پلاس پوشیده، در خاکستر نشست. ۷ پادشاه و بزرگان دربار او این پیغام را به سراسر شهر فرستادند: «نه مردم و نه

حيوانات، هیچکدام نباید چیزی بخورند و حتی آب بنوشند. ۸ همه مردم باید پلاس پوشیده، به درگاه خداوند التماس کنند و از راههاي بد خود بازگشت نموده، از اعمال زشت خود دست بکشند. ۹ کسی چه میداند، شاید خداوند از خشم خود برگردد و بر ما ترحم کرده، ما را از بین نبرد.»  
۱۰ وقتی خدا دید آنها از راههاي بد خود دست کشیده اند بر آنها ترحم کرده، بلایي را که گفته بود بر ایشان نفرستاد.

#### راهنما

#### باب ۳. توبه نینوا

بی‌تردید یونس در موعظه خود از اتفاقي که در رابطه با ماهي براي رخ داده بود، و همچنین دلایلي که گفته‌هاي او را اثبات می‌کردند، سخن بمیان آورده است. سخن گفتن در نام خدای قومي که مردم نینوا قصد چپاول و غارت آن را داشتند، موجب شد تا آنها گفته‌هاي او را جدی تلقی کرده و از آنها بترسند.

غضب یونس

۱ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، ۲ و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود، چینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی؟  
۳ پس حال، ای خداوند، جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴ خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟»

۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه‌بانی برای خود ساخته زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی‌نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»  
۹ خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمود ندادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

#### ترجمه تفسیری

سنگدلی یونس و رحمت خداوند

۱ اما یونس از این موضوع ناراحت و خشمگین شد. ۲ او نزد خداوند دعا کرد و گفت: «خداوند، وقتی در مملکت خود بودم و تو به من گفتی به اینجا بیایم، میدانستم که تو از تصمیم خود منصرف خواهی شد، زیرا تو خدایی مهربان و بخشنده هستی و دیر غضبناک میشوی و بسیار احسان میکنی. برای همین بود که خواستم به ترشیش فرار کنم.  
۳» خداوند، اینک جانم را بگیر، زیرا برای من مردن بهتر از زنده ماندن است.»

۴ آنگاه خداوند به وی فرمود: «آیا درست است که از این بابت عصبانی شوی؟»

۵ یونس از شهر خارج شده، بطرف شرق رفت. در خارج از شهر برای خود سایه‌بانی ساخته، زیر سایه آن منتظر نشست تا ببیند بر سر شهر چه می‌آید. ۶ آنگاه خداوند سرعت گیاهی رویانید و برگهای پهن آن را بر سر یونس گسترانید تا بر او سایه بیندازد و به او راحتی ببخشد. یونس از سایه گیاه بسیار شاد شد. ۷ اما صبح روز بعد خدا کرمی بوجود آورد و کرم ساقه گیاه را خورد و گیاه خشک شد. ۸ وقتی که آفتاب برآمد و هوا گرم شد، خداوند بادی سوزان از جانب شرق بر یونس وزانید و آفتاب چنان بر سر او تابید که بی تاب شده، آرزوی مرگ کرد و گفت: «برای من مردن بهتر از زنده ماندن است.»

۹ آنگاه خداوند به یونس فرمود: «آیا از خشک شدن گیاه باید عصبانی شوی؟»

یونس گفت: «بلی، باید تا به حد مرگ هم عصبانی شوم.»

۱۰ خداوند فرمود: «برای گیاهی که در یک شب به وجود آمد و در یک شب از بین رفت دلت سوخت، با آنکه برای هیچ زحمتی نکشیده بودی؛ ۱۱ پس آیا دل من برای شهر بزرگ نینوا نسوزد که در آن بیش از صد و بیست هزار بچه معصوم و بیگناه، و نیز حیوانات بسیار وجود دارد؟»

#### راهنما

#### باب ۴. تلخکامی و مرارت یونس

یونس نیامده بود تا شاهد توبه آنها باشد، بلکه صرفاً هلاکت آنان را اعلام نماید. اما خداوند از توبه آنها خشنود شد

بطوریکه مصیبت آنها را دور کرد و در عوض یونس را تا حد زیادی بی‌تاب و رنجور ساخت (جهت مطالعه بیشتر به کتاب ناحوم مراجعه کنید).

اعتقاد ما بر این است که زیباترین بحث موجود، در آخرین آیه این کتاب نهفته است یعنی: رحمت خدا بر اطفال کوچک. خدا مصمم بود تا از هلاکت آن شهر جلوگیری کند. چرا که قلباً از قتل عام اطفال بی‌گناه این شهر اکراه داشت. عیسی مسیح نسبت به کودکان بسیار مهربان بود و مایل بود تا بزرگترها نیز همچون کودکان باشند.

#### نینوا

نینوای اصلی ۵ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض داشت. نینوای بزرگتر دربرگیرنده کالج در ۳۰ کیلومتری جنوب و خورساباد در ۱۵ کیلومتری شمال بود. منطقه مثلثی شکل مابین رود دجله و زاب را باید جزو استحکامات نینوا نام برد.

کالج بعنوان پایگاه نظامی نینوا در جنوب، مساحتی معادل ۱۰۰۰ جریب را شامل می‌شد. لایارد و لوفتوس باستانشناس، کاخهای آشور ناسرپال، شلمناسر و هرم سیاه او، تغلت فلاسر و اسرحدون را در این محل کشف کردند. خورساباد که منطقه امنیتی شمال نینوا بشمار می‌رفت، بدست سارگون که اسرائیل را در سال ۷۲۱ ق.م. ویران کرد، ساخته شده بود. قصر او که بعداً کاخ سلطنتی سنحاریب نیز بود، از همه این قصرها با شکووتر بود. خاکریز یونس نبی دومین پشته بزرگ در میان ویرانه‌های نینوا می‌باشد که به نام خود «یوناس» شهرت دارد. این پشته ۴۰ جریب مساحت دارد و حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد. قبری که بعنوان آرامگاه یونس مشهور است، بر این تپه قرار دارد. این یکی از شواهدی بود که موجب شد تا آقای «کلود جیمس ریچ» دریابد که این ویرانه‌ها متعلق به شهر نینوا می‌باشند و ضمناً بتواند آنها را شناسایی کند. این قبر در نظر اهالی بومی این منطقه از آنچنان قداستی برخوردار است که اجازه داده نشده تا هیچگونه عملیات حفاری عمده‌ای در این تپه صورت بگیرد. لایارد ویرانه‌های کاخ اسرحدون را کشف کرد. امید است روزی فرا رسد که اسرار نهفته در این قصر آشکار گردند.

## معرفی سیمای عیسی مسیح تاریخی که تبدیل به افسانه ای ترین پیامبران گردیده است

نگارنده سر انجام بعد سالها کند و کاو در این باب بدین نتیجه رسیده است. به طور ساده در افسانه و تاریخ عیسی مسیح نام و نشان خدایان فینیقی و سوری و پیامبرانی زرتشت جایگزین نامهای تاریخی معلم و رهبر انقلابی یهود یعنی یهودای جلیلی پسر زیپورایی در عهد موسوم به دوران عیسی مسیح به جای خود و خانواده و نزدیکان خانوادگی وی گردیده اند: **عیسی مسیح** نیمه خدای اسطوره ای به جای **آدونیس** (سرور من، بعل شاهزاده، **هوواوای** اسطوره گیلگامش ایزد میرای جنگلهای درختان سدر لبنان) خدای میرای زمینی فینیقیها است که پسر الهه ای به نام **میرا** (میره، سمیرنه، ایزیس=تخت) است. **مریم** (قدیسه) مادر عیسی مسیح به جای الهه سوری معروف به **آنات** (آنس، باکره) باکره عاشق پیشه است که درون خانوادگی با **بعل** (خدا، سرور، ملک) روابط عاشقانه داشته، با همان سیرتور (قدیسه/چندهمسره) مادر تموز است و پدران ملکوتیش به جای **یل** (رهبر، سرور)، **یوسف** (تموز/آدونیس، بت اساف اعراب) و حامیان اولیه اش **نکریا** (واعظ) و پسرش **یحیی** (جاودانی و بخشنده) به جای شخصیتهای معروف ایرانیان **سپیتمه گودرز** (سرودان دینی سپید رخسار) و پسرش **سپیتاک زرتشت** (معروف به منادی آمدن نجات دهنده) -از جاودانان معروف زرتشتی- هستند که به وساطت مترادف شدن لقب سپیتمه مغ پدر یعنی **جمشید** (همزاد درخشان) و القاب پسرش **سپیتاک زرتشت** (شاهزاده ابراهیم ادهم اساطیری تاجیکان نیمه عرب و نیمه ایرانی) یعنی **جاودانی** و **خلیل الله** (دوست صمیمی خدا) با نامهای مارقالو و ماتنیاس جایگزین همین نامهای **مارقالو** (همزاد درخشندگی) و پسرش **ماتنیاس** (مزدوج با خدا؛ مأخوذ بر نام مسیح) -همرزم **یهودای جلیلی انقلابی**- شده اند. ولی بعد از کنار رفتن این حایل و رویه اساطیری تاریخ عیسی مسیح، عیسی مسیح تاریخی که همان معلم انقلابی تاریخی یهود، **یهودای جلیلی** فرزند **زیپورایی** رهبر فرقه یهودی **زنالوت** (مشتاقان آزادی) است سر از بالین تاریخ مکتوم بیرون می آورد کسی که در مقابله و رویارویی با استثمارگران رومی گفت: این شرم آور است که غیر از خدای یکتای را بیرستیم و افزون بر این افراد سلطه گرز زمینی را به سروری خود بپذیریم (قابل توجه حامیان مسیحی و اسلامی بوشهای پدر و پسر که از خود همین عیسی مسیح و محمد مسخ شده خیال خویش برای تحمیق و اسارت و چپاول منابع جهان سوم بهره میگیرند). حال بعد از این مقدمه حاوی نتیجه مقاله ای که حدود یک دهه پیش در باب عیسی مسیح تدوین کرده بودم با کسر و اضافات لازمی در اینجا می آورم تا جزئیات تاریخی و اساطیری بیشتری در این باب روشن گردند:

### عیسی مسیح تاریخی و عیسی مسیح اساطیری آسمانی انجیلها

آیا شخصی به نام و نشان عیسی مسیح در آن برهه زمانی که انجیلها صحبت می دارند، وجود خارجی داشته است؟ این سؤالی است که غالباً در باب وی حتی در ضمیر پنهان برخی دکانداران دینی به عمل آمده و می آید. بدین نحو پرسش، پاسخ صریح آری یا نه ناممکن می نماید، چون در تألیفات بزرگترین تاریخ نویس یهود یعنی یوسف فلاویوس با تمایلات زنالوتی (مسیحیت سیاسی بنیادی) که حدود هفت سال بعد از عهد عیسی مسیح انجیلها، در سال تولد یافته بود، با صرف نظر از دو بند مجعولی که نساخان مسیحی در قرون دوم و سوم میلادی به کتاب تاریخ باستانی یهود وی افزوده اند، کسی تحت چنین نام و نشانی معرفی نشده است؛ در صورتی که می دانیم این تألیفات از لحاظ رعایت بی طرفی در بیان وقایع تاریخی- اجتماعی عهد عیسی مسیح و دهه ای چند ما قبل و ما بعد آن آثار بسیار پر ارزش و بی نظیر می باشند. بر همین پایه است که کری ولف مؤلف کتاب معروف "در باره انجیلها" در بررسیهای خود بدین نتیجه می رسد که بگوید: "باری حتی یک منبع تاریخی قابل ارزش یافت نمی شود که وجود کسی به نام عیسی مسیح را تأیید کند". آلبرت شوابتر هم در این باب می گوید: "آن عیسی ناصری که ظاهر شد مانند مسیح و موعظه کرد علم اخلاق حکومت خدایی را و پایه گذاری نمود حکومت آسمانی را بر روی زمین و مُرد برای اینکه گناه جهانیان را با قدسیت خویش بخرد، هرگز وجود خارجی نداشته است."

ولی اگر پرسش را چنین مطرح کنیم که آیا صرف نظر از آرایه های اساطیری، شخصی تحت لقب یا عنوان مکتوم یا ثانوی و متأخر عیسی مسیح در آن شرایط زمانی که انجیلها خبر می دهند وجود داشته است؟ و در این صورت نام و نشان واقعی وی چه بوده است؟ آشکار است که در این صورت مسئله و راه حل آن شکل منطقی پیدا میکند. برای پاسخ بدین سؤال لازم می آید که جریانات فکری و سیاسی مهم یهودیه/اسرائیل و همچنین سرگذشت اشخاص سرشناس یهود در نیمه دوم قرن اول پیش از میلاد و همچنین در قرن اول میلادی به دقت مد نظر قرار گیرند. در این راه سواى دو تألیف پر ارزش یوسف فلاویوس یعنی "تاریخ باستانی یهود" و "جنگ یهود با رومیان"، خود انجیلها هم اسناد مرکب اساطیری و تاریخی پر ارجی می باشند. کسی که در این عرصه در میان اخبار تاریخی یوسف فلاویوس بسیار جلب توجه می نماید معلم / فیلسوف انقلابی است که نامش **یهودا** و القابش **جلیلی** (انقلابی) و **ناصری** (قدسی) است یعنی تصادفاً به همان شکل نامهای خاستگاه یهودای جلیلی پسر حزکیا می باشد.

یوسف فلاویوس در فصل هشتم کتاب دوم جنگ یهود با رومیان، زیر عنوان یهودای جلیلی و سه فرقه مذهبی یهودیان چنین اطلاعاتی از وی به دست می دهد:

"منطقه تحت فرمانروایی آرکلایی پسر هیرود کبیر (یعنی ولایات ساماریا، یهودیه و نواحی شمالی ادومیه) تبدیل به ایالت واحدی گردید و یک فرمانده تام الاختیار رومی به نام کوپونی یوس برای اداره آن فرستاده شد. در عهد او (بین

سالهای ۶ تا ۹ میلادی) یک مرد **جلیلی** (انقلابی) به نام **یهودا** ظهور کرد و هم میهنان خود را به مبارزه با تسلط بیگانگان دعوت نمود. او می گفت این شرم آور است که هم خراج به رومیها داده، هم جز خدای متعال انسانهای فانی را به سروری خود قبول کنیم. وی فرقه خاص خود را تأسیس کرد که وجه اشتراک چندانی با سه فرقه یهودی دیگر یعنی فریسی، صدوقی و اسنی نداشت.

یوسف فلاویوس در جاهای دیگر تألیفات خود اشاره می کند که گروههای بزرگ همین فرقه چهارم یعنی پیروان یهودای جلیلی فیلسوف، بعداً اسم **زنالوت** (یعنی مشتاقان آزادی) را بر خود گرفته بودند. اما در تاریخ منشأ دین عالم گیر مسیحیت این اشتباه بزرگ رخ داده که این یهودای جلیلی، فیلسوف انقلابی یهود را با **یهودای جلیلی** دیگری که فرزند راهزنی به نام **حزکیا** بوده و مورد طعن و سرزنش لوقای انجیل نویس و تصادفاً آن هم در همان سالهای آغازین میلادی قیام سیاسی بزرگی را در جلیلیه رهبری می نمود یکی انگاشته اند، نتیجتاً با زیر سایه وی بردن هویت یهودای جلیلی فیلسوف پیدا نمودن عیسی مسیح تاریخی را غامض و تقریباً غیر ممکن کرده اند. در صورتی که میدانیم قتل یهودای جلیلی فرزند حزکیا حدود دو سال پیش از ظهور دوباره یهودای جلیلی فیلسوف در جلیلیه، اتفاق افتاده است. چنانکه اشاره شد در باره جنبش نارسای یهودای فرزند حزکیا، در خود ملحقات انجیلها هم سخن به میان آمده است: "بعد از او (تنودا) در زمان سرشماری (حدود سال ۶-۷ میلادی) شخصی دیگر به نام یهودای جلیلی برخاست و عده ای مرید پیدا کرد. ولی او هم کشته شد و مریدانش پراکنده شدند (خدمات رسولان مسیح، لوقا، بند ۳۷ از فصل پنجم). "منابع تحقیقی مسیحی معاصر تاریخ قتل همین یهودای جلیلی فرزند حزکیا را سال ۵ میلادی اعلام می دارند. در استدلال بیشتر این مطلب که دو یهودای جلیلی مذکور اشخاص جداگانه ای بوده و شخصیتهای متفاوتی داشته اند، شواهد و اسناد روشنی را میتوان بر مبنای منابع تاریخی ارائه نمود:

از گفته های یوسف فلاویوس در باره یهودای جلیلی فرزند حزکیا چنین بر می آید که قیام وی مبنای ایدئولوژیک خاصی نداشته است و به احتمال زیاد انگیزه اصلی خود وی حس انتقام جویی از قتل پدرش حزکیا بوده که به جرم راهزنی توسط هیروود کبیر به قتل رسیده بود. افزون بر این فلاویوس در مورد خاستگاه وی گوید که موطن شهر گماله بود. از آنجا به گولان آمد (این شهرها در سمت شرقی دریاچه جلیل قرار داشتند). او بعد از مرگ هیروود کبیر (چهار سال پیش از میلاد) به جلیلیه آمد و زرادخانه دولتی شهر صفوریه مرکز ولایت جلیلیه را ضبط نموده، در آنجا بر مسند قدرت تکیه زد. اما در سال پنجم میلادی از سپاهیان تحت فرماندهی کوئینتیلیوس واروس والی رومی شکست خورد و به قتل رسید. در این واقعه شهر صفوریه ویران گشت و حدود دو هزار تن از قیام کنندگان مصلوب شدند. چنانکه پیداست حوزه قیام مسلحانه یهودای جلیلی مذکور از آغاز کار سمت اسرائیل در شمال یهودیه، سمت شرقی دریاچه جلیل و خود ایالت جلیلیه بوده است. در حالی که مطابق شواهد و قرائن تاریخی که بدانها خواهیم پرداخت یهودای جلیلی فیلسوف- معلم- روحانی انقلابی در آن عهد در جنوب در سمت مصر (به احتمال زیاد در آن بخش از صحرای سینا که از سلطه مستقیم رومیان خارج بوده) فعالیت سیاسی و فرهنگی داشته است. یوسف فلاویوس اطلاعات پراکنده بیشتری از همین یهودای جلیلی فیلسوف و خاندان وی به دست می دهد: یکجا میگوید دو تن از پسران وی به اسامی **یعقوب** و **شمعون** که در رأس انقلابیون **زنالوت** قرار داشتند، در عهد تیبریوس آلکساندر والی رومی یهودیه (بین سالهای ۴۶ تا ۴۸ میلادی) دستگیر گردیده، مصلوب شدند. در جای دیگر در رابطه با پسر سوم وی **مناحیم**- که در سال ۶۶ میلادی در صدر قیام یهودیان ماسادا (در جنوب شرقی یهودیه) قرار داشته، بعد دستگیر گردیده و با شکنجه های سخت اعدام گردیده- چنین خبر میدهد: "در این زمان (حدود سال ۶۶ میلادی) شخصی به نام منائیم (مناحیم) ظهور نمود که یکی از پسران عالم معروف یهودا، ملقب به جلیلی بود. این همان یهودایی است که یکبار در عهد فرمانروایی کویرینیوس (فرماندار رومی سوریه بعد از سال پنج میلادی) یهود را ملامت کرد به اینکه آنان اطاعت، هم از فرمان خدا و هم از دستور رومیان [اشغالگر] کنند. منائیم پسر او با پیروانش به سوی شهر ماسادا (در ساحل جنوب غربی بحرالمیت) رهسپار شد. در آنجا زرادخانه دولتی شهر را تصرف کرده، سوای هم میهنان خود شورشیان خارجی را نیز مسلح نمود. وی در رأس این جمعیت کثیر که که محافظین وی گشته بودند، پادشاهی بر اورشلیم جلوه گر میشد..." چنانکه گفته شد خود این یهودای جلیلی عالم و روحانی انقلابی، غیر از یهودای جلیلی فرزند حزکیای راهزن است. اما فلاویوس او را به سبب موقعیتش در روم به عمد سوابق سیاسی قبلی وی را تحت مشخصات نه چندان متفاوت دیگری چنین معرفی نموده است (مترجمین اروپایی به صراحت بدین ابهام گویی عمدی یوسف فلاویوس در این باره اشاره می نمایند): یوسف فلاویوس، شخص بسیار معروفی به نام یهودا فرزند زیپورایی معروفترین عالم یهود و مفسر بی نظیر قوانین ابا و اجدادی و مربی جوانان معرفی کرده، گوید که او کمی پیش از سال چهارم پیش از میلاد بیماری هولناک هیروود کبیر را پیشگویی کرده بود. به گفته فلاویوس این پیشگویی زمانی صورت گرفت که وی به همراه دوست و هم فکرش ماتئیس فرزند مارقالوت مریدان جوانشان را با وعده نجات آخری تشویق میکردند به اینکه تندیس عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم را که به امر هیروود کبیر بر بالای سر درب اورشلیم نصب شده بود، کنده و پائین بیاورند. سبب آن بود که به نظر یهودا و ماتئیس وجود این سمبل در آنجا مغایر با قوانین و سنن دینی یهود بود. اما چون این کار به واسطه شایع شدن خبر مرگ هیروود کبیر در روز روشن، پیش چشم جمعیتی زیاد صورت گرفت، باعث برانگیخته شدن خشم هیروود کبیر شد. دستور داد که غمّال و مسببین این حادثه را دستگیر کنند. طبق مندرجات هر دو کتاب یوسف فلاویوس، خود ماتئیس فرزند مارقالوت و حدود ۴۰ تن از مریدان جوان یهودا و ماتئیس که شجاعانه از اقدامشان دفاع کرده بودند، درون آتش سوخته یا اعدام گردیدند.

به سبب این واقعه شوم ماه چندین شب در خسوف بود. اما در مورد سرنوشت یهودا و جمعی از شاگردانش مطلب ظاهراً گنگ و مبهم است چه فلاویوس در کتاب جنگ یهود با رومیان با لحن نا روشن و محافظه کارانه ای صرفاً اشاره میکند: "هیرود امر کرد که بسوزانند آن جوانانی را که به بالای سر درب معبد اورشلیم رفتند، حتی آن علما (یعنی یهودا و ماتتئاس) را و همچنین دستور داد جوانانی را که در این رابطه به زندان افکنده شده اند، به دست جلاّد سپرده شوند." ولی فلاویوس که در کتاب تاریخ باستانی یهود مفصل تر از واقعه سخن میگوید، معلوم می نماید که فقط ماتتئاس و عده ای از مریدان جوان سوخته و گروهی دیگر از این مریدان جوان اعدام شده اند. بنابراین شخص یهودا و جمعی از شاگردانش باید از این حادثه جان سالم به در برده باشند. از اشارات صریح انجیلها در مورد عیسی مسیح در زمان دریافت خبر حادثه قتل یحیی (ماتتئاس) در خواهیم یافت که این پناهگاه که وی با قایق راهی آن شده است، در سمت مصر به احتمال زیاد صحرای سینای مصر بوده است.

حال می توان دلایل قاطع و واضحی را ارائه نمود مبنی بر این که یهودای جلیلی فرزند زیپورایی همان عیسی مسیح تاریخی است:

۱- انجیلها زادگاه عیسی مسیح را هم **بیت لحم یهودیه** و همچنین **قصبه ناصره ایالت جلیلیه** اسرائیل معرفی میکنند که از این میان اولی درست است: اصلاً طبق انجیل متی عیسی پس از بازگشت از فرار به مصر (در اصل در واقعه قتل همکارش ماتتئاس یحیی و شاگردانش) بود که در شهر ناصره جلیلیه ساکن شد، چون هیرودیس آرکلانوس پسر هیرود کبیر در یهودیه سلطنت میکرد، لذا او به همراه خانواده اش مقصد راهش را به سوی ناصره جلیلیه بر گزید. در حالیکه در هنگام باز گشت عیسی مسیح تاریخی یعنی یهودا فرزند زیپورایی، خانواده و شاگردانش به یهودیه که در حدود سال ۶-۷ میلادی اتفاق افتاده، در آنجا از سال ۶ میلادی به جای آرکلایی پسر هیرود کبیر، یک والی رومی به نام کوپونیوس حاکم بود. بنابراین بر خلاف انجیل متی عیسی مسیح/یهودای جلیلی و همراهانش راهشان را به سوی ناصره جلیلیه کج نکرده اند و عبارات انجیل متی مبنی بر اینکه "پسر خود را از مصر فرا خواندم" و او ناصری "جوان مقدس" خوانده خواهد شد، اشاره به توطئه او در ناصره جلیلیه بعد از بازگشت از مصر نیست. چنانکه قبلاً اشاره شد، عناوین **جلیلی** (انقلابی) و **ناصری** (جوان قدسی) -مطابق با همان **تانوروس** (خدای قربانی شونده ورز او مثل) / **ترسا** (ایزد جوان به سومری) / **تموز** بابلیها (دریغ)، **آدونیس** / **بعل** فینیقیها (یعنی سرور) - در واقع صرفاً القاب سیاسی و روحانی وی بوده اند که از نام و نشان خدایان جوان محتضر معروف پیشین اخذ شده اند. تأثیر فرهنگی مصر روی مندرجات انجیل متا کمالاً مشهود است: آنجائی که میگوید: "عیسی مسیح را پیش از تولدش **عمانونیل** (در اصل به معنی آمون خدای ماست) نام گذاشتند." و "روح خدا به صورت **کبوتری** پائین آمد که تو (عیسی مسیح) **فرزند عزیز من هستی** و من از تو خشنودم" (اشاره به اینکه نام پدر واقعی عیسی که به عمد کتمان شده است معنی پرنده به عبری یعنی زیپورای را می داده است): در واقع در عبارت انجیلی فوق **خدا خوشنود** معنی لفظی نام فرعون معروف مصر اخناتون (**آمن هوتب**)، **آمونفیس** یعنی **آمون خوشنود** (پسر **توتمس** (زاده خدای پرنده شکل = زیپورایی) می باشد. جالب است که معنی لفظی پسر اخناتون یعنی **توتانخامون** هم در این رابطه معنی پرنده ملکوتی خدای آمون (سرّی) را میدهد. به نظر میرسد معنی لفظی همین نام لفظی توتمس وسیله تطابق لقب خداخوشنود عیسی با آمون هوتب/آمونفیس گردیده است. به نظر میرسد خود نام خدای مصری **آمون** یعنی مرموز و سرّی که به طور عام به برخی از خدایان مصری اطلاق می شده، مأخذ اصلی نامهای **یهوه** و **ایل** (الله) به معنی "ای آن که او" می باشد که هر دو معروف به نامرئی بودن هستند و مطابق تورات پرستش آن تحت همان نام مصریش آمون در نزد یهود شایع بوده است. ۲- چنانکه گفته شد نام پدر یهودا یعنی **زیپورایی** به لغت عبری به معنی پرنده است. متقابلاً در انجیل مرقس، باب ۱، آیات ۹ تا ۱۲ گفته میشود: "یکی از همان روزها، عیسی از شهر ناصره ایالت جلیل نزد یحیی رفت و یحیی هم او را در آب رود اردن غسل تعمید داد. هنگامی که عیسی از آب بیرون می آمد. دید که آسمان باز شد و روح پاک خدا به شکل کبوتری فرود آمد و روی او قرار گرفت و صدایی از آسمان گفت: "تو فرزند عزیز من هستی که از تو منتخب خودم بسیار خوشنودم". قابل توجه است که خود نام **یهودا** به معانی ستایش شده (= **محمد**، **حیمدای موعود پیامبران توراتی**)، تمجید شده از جانب خدا و **موعود** می باشد. اسامی **مریم** و **یوسف** که در عربستان به صورت بتان عزّی (الهه پاک) / **ایشتار** / **نائله** (عطا کننده) و اساف (افزاینده نعمت، برکت دهنده) پرستش میشده اند و مراسم حجّ سعی بین صفا و مروه یادگار آنها، اسامی کاملاً اساطیری بوده اند که به جهت آراستن و دادن وجهت بیشتر به عیسی مسیح (یهودا پسر زیپورایی) به وی پیوند داده شده اند. **مریم باکره** (در اساس به معنی باکره به جهت نداشتن فرزند) در اصل همان **ایشتار** (باکره، پوشیده، مخفی) یا **اینانا** (الهه باکره) در نزد بابلیها است که در اساطیر با چندین عناوین از جمله **بعلت رامه** (الهه برکت دهنده عشق) و **آنات** (باکره) مشهور بوده است. خواهیم دید که اسامی **مریم** و **یوسف** یعنی نامهای منسوب به مادر و دایه بدین شکل خود به توسط انجمن رسولان مسیح، از اسطوره **آدونیس** (خدای رستنیهای فینیقیها/تموز/یوسف) گرفته شده اند.

۳- چنانکه گفته شد پنج سال پیش از میلاد در رابطه با قیام **یهودا** و **ماتتئاس** (ساقط و خرد کردن تندیس عقاب طلایی، سمبل امپراطوری روم) به فرمان خشم آلود هیرود کبیر حدود چهل تن از جوانان هوادار یهود و ماتتئاس که در این رابطه دستگیر شده و شجاعانه از اقدام خود دفاع کرده بودند، به همراه خود **ماتتئاس** فرزند مارقالوث سوخته یا اعدام شدند. به گفته یوسف فلاویوس که نشانگر تأثر یهود از واقعه است به خاطر قتل ایشان ماه چندین شب در خسوف بود. متقابلاً طبق انجیل متی، عیسی مسیح در همین سال (در حقیقت پنج سال پیش از میلاد) تولد یافت (در واقع قیام کرد). از

آنجا یکی که ستاره شناسان گفته بودند که او پادشاه یهود خواهد شد لذا هیروود کبیر سخت نگران شده، تلاش کرد که نوزاد را که گفته بودند در بیت لحم زاده میشود، توسط ستاره شناسان پیدا کند. اما چون ستاره شناسان بعد از زیارت کودک از راه دیگری به وطن خود در شرق برگشتند، بسیار خشمگین شد و دستور داد تا تمام بچه های دو ساله و زیر دو سال را که در بیت لحم و حومه های آن بودند بکشند. از مقابله دو روایت مذکور به راحتی در می یابیم که تولد عیسی مسیح در اصل به منزله و معنی ظهور و قیام یهودای جلیلی فرزند زیورایی و همدستش ماتئیس فرزند مارقالوث بوده است. چون در انجیل لوقا نیز تولد عیسی به وضوح به همین معنی است. چون به گفته لوقا، عیسی مسیح در زمان سرشماری یهودیه یعنی سال ۶-۷ میلادی متولد شد، آن زمان که کویرینیوس والی رومی سوریه بود. چنانکه ذکرش رفت طبق گفته یوسف فلاویوس قیام دوباره یهودای جلیلی فیلسوف در عهد همین کویرینیوس (بین سالهای ۶-۹ میلادی) به وقوع پیوست. قابل توجه است که خبر انجیلی اعدام گردیدن کودکان نوزاد (در واقع شاگردان نوجوان یهودا و ماتئیس) توسط هیروود کبیر و پیدا نشدن و به دور دستها پناه بردن عیسی مسیح نوزاد یا همان یهودای معلم-روحانی انقلابی به وضوح گویای جان سالم به در بردن یهودا از حادثه اعدام شدن مسببین سقوط و هدم تندیس عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم می باشد. ۴- نام سه مغ ستاره شناسی که گویا به دیدار عیسی نوزاد شتافته اند و انجیل مآ بدون نام از آنها یاد کرده است، در منابع مسیحی به صورت **کاسپار** (به لغت اوستایی یعنی زائر درخشان، یا زائر دیدار موجود درخشان)، **ملخیر** (به عبری یعنی مشاور نورانی) و **بالتازار** (به عبری یعنی گنجور) از اساطیر آئین مهر پرستی گرفته اند. اصل این تثلیث نزد ایشان ایزد **مهر** (خورشید گردنده)، **کوتو** (منسوب به رهبر روحانی) و **کوتوپاتس** (نگهبان رهبر روحانی) بوده است. در اساطیر مهر پرستی این دو همراه مهر در لباس چوپانانند و بی جهت نیست که انجیل لوقا به جای سه مغ ستاره شناس از چوپانان بشارت یافته از تولد عیسی مسیح و زائرین اولیه دیدار وی صحبت نموده است.

۵- واقعه ساقط و خرد شدن مجسمه عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم توسط پیروان جوان یهودای جلیلی (عیسی مسیح) و **ماتئیس** (یحیی) بی تردید همان حادثه ای است که در انجیل مآ، باب ۲۱، آیه ۱۲ با چنین عبارتی بیان شده است: "عیسی به داخل خانه خدا رفت و کسانی را که در صحن خانه خدا خرید و فروش می کردند، بیرون نمود و میز صرافها و بساط کبوتر فروشها را واژگون کرد." خبر صریح و درست بی شک همان سرنگونی و هدم تندیس عقاب طلایی (نشانه امپراطوری روم) توسط پیروان جوان یهودا و ماتئیس است که به اعدام ماتئیس و شاگردان و گریز یهودا منجر گردید. چون به طوری که گفته میشود داخل حرم بیت المقدس جای فروش کالا نبود. پیداست که قضیه از سر مصلحت اندیشی و تقیه رسولان مسیحی بدین شکل بسیار تحریف شده بازگویی شده است.

۶- چنانکه گفته شد بر اساس نوشته های یوسف فلاویوس، یهودا و عده ای از شاگردانش بعد از خلع گردیدن هیروود آرکلاؤس پسر هیروود کبیر، یعنی بعد از سال پنج میلادی از سمت آرامیان سمت صحرای سینا یا سوریه به یهودیه باز گشتند. نتیجتاً معلوم میشود از سقوط تندیس عقاب طلایی تا حدود سال هفت میلادی یهودا و شاگردانش در سمت قبایل نیمه آرامی و نیمه عرب نبطی صحرای سینا یا در نزد آرامیان سمت سوریه اقامت داشته اند. آرامی دانستن عیسی مسیح گواه این ادعاست: برای تأیید مورد اول سند انجیل مآ را در دست داریم که میگوید: "سال پیش از رحلت هیروود کبیر یعنی پنج سال پیش از میلاد (که همان تاریخ ساقط کردن عقاب طلایی است) خانواده عیسی یعنی مریم و یوسف برای نجات عیسی کودک، وی را از بیت لحم بر داشته، به سمت مصر فرار کردند، ولی بعد از مرگ هیروود (در واقع مرگ هیروود کبیر و خلع پسرش آرکلائی، یعنی حدود ۱۰-۱۱ سال بعد) به یهودیه و اسرائیل باز گشتند و در شهر ناصره جلیلیه ساکن شدند. بدین سبب عیسی بعد از آن ناصری و جلیلی خوانده شد." به طوری که گفته شد این القاب به معنی مقدس و انقلابی بوده و ربطی به ناصره و جلیلیه نداشته است. معهذ نام **کویرینیوس** والی رومی سوریه در بین سالهای ۶ تا ۹ میلادی که هم در رابطه با **ظهور مجدد یهودا** و هم **ظهور مجدد هیئت انجیلی وی عیسی مسیح** - که به ترتیب در نزد یوسف فلاویوس و لوقای انجیل نویس ذکر گردیده است- گواه آن است که فرار یهودای جلیلی/عیسی مسیح و شاگردان جوان جان سالم برده وی نه سرزمین صحرای سینای مصر بلکه سمت سوریه در جهت شمال شرقی جلیلیه بوده است. به نظر میرسد نام سرزمین مصر- که خود مأخوذ از **میثره** (مهر) ایزد قبیله ای و خورشید آریائیان میتانی درون اتحادیه قبایل هیکسوس (پادشاهان شبان) فاتحین باستانی اکیت/مصر بوده است- در اینجا بیش از آن که یادآور نام خود سرزمین مصر باشد، نشانگر نام خدای **میثره** (میثه، موسی) است که یکی از مأخذ اساطیری آیین مسیحیت می باشد. هیکسوسها یا پادشاهان شبان مذکور (اصحاب الرأس قرآن) پس از حدود یک قرن و نیم حکومت در مصر (بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۵۶۷ پیش از میلاد) تحت فرمانروایی **کاموسه** (به معنی روح همزاد میثه/میثره، موسی کلیم الله تاریخی) توسط فرعون **اهموسه** (به معنی برادر موسی) از مصر به سمت یهودیه باز پس رانده شده بودند. مسلم به نظر میرسد خود نام **انجیل** (خبر خوش) نیز از ترجمه یا معنی لفظی شکل سامی نام ایزد مصری **آمون** (سری) یا **میثره** یعنی **مسره** حادث شده است. در تصاویر میترائی زایش آئوئیس وار (عیسی فینیقی گونه) میتر از درخت میره بازگویی شده است. نام **مصر** را از سوی دیگر در زبانهای سامی می توان به معنی **محل سر** یعنی **مکان خدای مرموز** (=آمون) گرفت که این باید اساسی ترین معنی لفظی نام **سرزمین مصر** باشد.

۷- یهودا، فیلسوف انقلابی و روحانی بزرگ آن عهد یهود، معلم بزرگی برای جوانان بود و دوران آرامش اولیه و انقلاب و گریز و زندگی دور از وطن خود را با آنان گذرانده است، گرچه مسکن و مأوی اصلی خود و فرزندان صرف نظر از ده سال زندگی در مهاجرتش، جز یهودیه در جنوب اسرائیل نبوده است. این اطلاعات در انجیلها به طرز

نارسا بیان شده است. چنانکه در آنها از زندگی زناشویی و زن و فرزندان وی کوچکترین صحبتی به بیرون درز نکرده است. ظاهراً باکره واقعی و عملی نبودن مریم (مادر باکره و مقدس اساطیری عیسی مسیح) را با پسر باکره اساطیرش جبران نموده اند.

۸- شعار و تعلیم بزرگ و اساسی یهودا این بود که "باید فرمان خدا را اطاعت کرد نه دستور انسانهای مستبد و فانی (منظور استعمارگران رومی) را" و این تعلیم اساسی آویزه گوش رسولان مسیحی اولیه نیز بوده است؛ چنانکه در خدمات رسولان مسیح، باب پنجم، آیه ۲۹ گفته شده: "پطرس و رسولان جواب دادند: ما باید دستور خدا را اطاعت کنیم، نه دستور انسان را".

۹- طبق خبر یوسف فلاویوس نام دو تن از پسران یهودا که در رأس حزب انقلابی یهودی **زنالوت** (مشتاقان آزادی) قرار داشتند، **یعقوب** و **شمعون** بود. چنانکه میدانیم این دو نام در انجیلها در ردیف اسامی برادران عیسی مسیح قرار گرفته اند. موضوع به سادگی قابل درک است عیسی مسیح با جنبه خدایی و قداست و بکارتش نمی توانست صاحب این فرزندان زمینی باشد. قابل توجه این که در انجیلها برای عیسی مسیح حتی قائل به برادر سومی به نام **یهودا** (موعود، ستایش شده، تمجید گردیده) شده اند که از سویی خود وی و از جانب دیگر پسر سوم او (ظاهراً پسر کوچکش) **مناحیم** (=فارقلیط، تسلی دهنده، منجی، رهبر) است که در معانی لفظی شان با هم قرابت دارند.

۱۰- دلیل اینکه در انجیلها نام عالم بزرگ و انقلابی یهود، یعنی یهودای جلیلی پسر زیپورایی، بدین شکل رسمیش عملاً کتمان شده است، این است که قیامهای فرقه سیاسی و فرهنگی وی و فرزندان بنیان نهاده بودند یعنی زنالوت/سیکاری در ادامه انقلابیگری یهود باعث کشتار یهود و رومیان و ویرانی اورشلیم (در حدود سال ۷۰ میلادی) گردیده بود و بنابر این در سرزمینهای زیر سطره رومیان از جمله یهودیه برزبان و قلم آوردن صریح این نام مشکل ساز بوده است. افزون بر این القاب والای ثانوی وی بعد از دوران هجرت، بازگشت و مرگش یعنی عیسی مسیح (منجی پاک) و ادونی (سرور من) و ربی (استاد من، خدای من) با جنبه تبلیغی والا رسمیت یافته بودند که نیاز به ذکر اسم واقعی وی را کمتر و حتی منتفی می نمود. دلیل دیگر اینکه یهودای جلیلی فرزند زیپورایی با این نام با یهودای جلیلی دیگری که پسر راهزنی به نام حزکیا بوده و او هم در سالهای ۴-۵ میلادی قیام سیاسی بزرگی در شهر صفوریه اسرائیل رهبری می نموده است، همنام بوده و با آن مشتبه میگردیده است. ناگفته نماند خود معانی لفظی نام **یهودا** (ستایش شده= محمد و حیمدای موعود، تمجید گردیده، موعود) باید نقش اساسی در پدید آمدن عنوان **عیسی مسیح** (منجی تعمیم یافته و پاک) -که تقریباً هم محتوای نام یهودا است- داشته باشد.

۱۱- مسلم به نظر میرسد که در انجیلها **غسل تعمید دهنده عیسی مسیح** و مبشر آمدن وی یعنی یحیی فرزند زکریا از نظر تاریخی که مورد منظور انجیلیهاست به جای همان **ماتثیاس (مسیح)** پسر مارقالوت، متحد و همکار و همفکر یهودا پسر زیپورایی است، چه وی به وضوح در مقام همان روحانی- معلم بزرگ و انقلابی متحد یهودا می باشد که به امر هیروود کبیر زندانی شده و اندک زمانی بعد از آن اعدام شده است. قابل توجه است که طبق انجیل متا "وقتی عیسی خبر شهادت یحیی را شنید، به تنهایی سوار قایق شده و به جای دور افتاده ای رفت (پناه برد)". نه خود یحیی بلکه یوسف دایه عیسی از نظر اولوهیت با ایزد بابلی و آشوری **نابو** (فرد درخشانی که مرا خوانده و اعلام کرده است) که خدای معروف آب و حکمت به شمار میرفته و با **مردوک** خدای معروف بابلی پیوند نزدیک داشته، قابل تطبیق است. نامهای زکریا و یحیی در تورات و انجیل از سوی دیگر بیانگر سه زوج نام تاریخی دیگر می باشند که در این باب دخالت داده شده اند: زکریا (واعظ) و پسرش یحیی (بخشنده و جاودانی) همچنین به جای رهبران روحانی معروف ایرانیان یعنی **سپیتمه جمشید** (گودرز، یعنی دارای سرودهای با ارزش) و پسرش **گنوماته زرتشت** (سرود دان زرین تن) // بیژن غسل تعمید دهنده کیخسرو جاودانی زرتشتیان است که اسطوره قتلهای نسبتاً مشابهی با **زکریای** اره شده در درون درخت و **یحیی** بشارت دهنده آمدن **سوشیانت** (منجی، به آرامی یعنی **سوار**) داشته اند. یحیی از سوی دیگر تحت همین نام خود نشانگر روحانی و مصلح اجتماعی بزرگ یهودی نیمه دوم قرن اول میلادی یعنی **یوحنا (یحیی) بن زکی** می باشد که کمی پیش از همان دوره کتابت نخستین انجیل یعنی مرقس -در حدود سالهای ۸۰/۹۰ میلادی- زنده بوده است: در سال ۷۰- ۶۹ میلادی تیتوس فرزند قیصر و سپاسیان شهر اورشلیم را که تحت فرماندهی ایلعازر روحانی، علیه رومیان شورش کرده بود، به محاصره انداخته و با فجیع ترین و هولناکترین صورتی که با ویرانی اورشلیم و سوختن معبد آن همراه بود، این امر را به پایان رسانید. گروه بزرگی از یهودیان از شهر و دیارشان فراری و متواری گشتند و شمار بسیاری به اسیری و غلامی رومیان افتادند. از جمله فراریان یک کاهن معروف یهودی به نام یوحنا بن زکی بود که در سال ۶۹ میلادی از میان محاصره اورشلیم گریخته، به بندر بینه رفت. وی اصلاح مهمی در باب حقوق زنان یهود به عمل آورد که مربوط به زنان مورد شک شوهرانشان بود. ایشان پیش از آن تاریخ مورد آزمایشهای بدوی وحشیانه ای قرار میگرفتند. یوحنا بن زکی در شهر بینه آموزشگاهی دایر کرد که به زبان عبری آن را مدراش (یعنی مدرسه) گویند. این مدرسه ها توسعه یافت و مدراشهای یهود در استان جلیلیه دانشمندانی را پرورش داد که تعداد ۱۵۰ تن از این علما که تتائیم یعنی آموزگاران خوانده میشدند. کتابی را از احادیث و روایات شفاهی یهود، به زبان عبری سنتی به نام میشناه کبیر که المثنی تورات بود، به وجود آوردند. سر انجام موضوع بسیار جالب در این باب این است که نام اصلی خود نویسنده نخستین انجیل یعنی **مرقس** (درخشان) که انجیلش مأخذ دیگر انجیلها گردیده است، **یحیی** بوده و نام مادرش **مریم** و نام دایه و دایی اش **یوسف** ملقب به **برنابا** (یعنی زاده "پیغمبر/ واعظ= زکریا") است که این هر سه فرد از



اعضاء فعال انجمن رسولان مسیح بوده اند. پس مرقس/ یحیی در تدوین اسطوره های انجیلی معارف تاریخی و اساطیری پیشین در مورد عیسی مسیح و یحیی بن زکریا را با نام خود و خانواده خویش به نحو زیرکانه ای در هم آمیخته است.

۱۲- می دانیم که عیسی مسیح انجیلهای ضمن اینکه فردی تاریخی از جامعه انسانی است، در عین حال خدایی است که پسر خدای عالم و نماینده او در روی می باشد. به سادگی می توان معلوم نمود که در این مقام وی به جای همان آدونیس خدای رستنیهای فینیقیها و مردوک خدای جوان منسوب به خورشید و رستنیهای بابلی است و این موضوع برای متن انجیلهای چندان عجیب و بیگانه نیست. چون در خود انجیلهای سرگذشت عیسی مسیح، نوشته یوحنا، آغاز باب پانزدهم آمده است: "عیسی به شاگردان خود گفت من درخت تاک واقعی هستم و پدرم باغبان است." اما پیش از بررسی مطابقت عیسی مسیح خدا با آدونیس باید تذکر داد. مسلم می نماید نام آدونیس یعنی شکل یونانی کلمه ادونی زبان سامیان فینیقی به معنی لفظی "سرور من" که مترادف نام بلع است عنوان عام و رایج ملل باستانی سامی فینیقی و کنعانی بوده است. این عنوان در مورد یهودای جلیلی فیلسوف (عیسی مسیح انقلابی) نیز به مثابه لقب به کار میرفته است؛ چه در انجیلهای وی اغلب در مقام مخاطب، چنین خوانده شده است. از اینجا معلوم میشود کلمه آدونیس که عنوان و نام مشترک یهودای فیلسوف و آدونیس خدا بوده سبب و وسیله ساده ای برای تلفیق این دو انسان، خدا گردیده است. در راه این آمیزش اسطوره و تاریخ اینان، داستان آدونیس با غسل تعمید اساسی وارد انجیلهای گردیده است. بی شک همین جایگاه خدا- انسانی عیسی مسیح نقطه قوتی شده بر اینکه مسیحیت از نظر کمی و کیفی تبدیل به بزرگترین دین مردم دنیا گردد. طبق شواهد و قرائن موجود در تورات رسولان مسیحی بر اهمیت تبلیغی این آمیزش این فرد تاریخی انقلابی و خدایان افسانه ای محبوب منطقه و صاحب دو جنبه نیرومند شدن شخصیت پیامبر آیین خود پی برده بوده اند. بنابر این حال باید اسطوره فینیقی و یونانی آدونیس مورد شرح و بررسی قرار گیرد:

به موجب مشهورترین روایاتی که در باب آدونیس آمده، تنی یاس پادشاه سوریه دختری داشت میرا یا میره نام که بر اثر خشم آفرودیت (ایشتر الهه عشق) مجبور شد با پدر خویش هم آغوشی و زنا نماید. برای نیل به این منظور، میرا با دستیاری دایه خود هیولیت مدت ۱۲ شب با پدر خویش در آمیخت. اما سر انجام در شب واپسین سلطان سوریه دریافت، زنی که دوازده شب، در نهانی و در تاریکی به آغوشش می آمده کسی جز دخترش نبوده است. پس در شب دوازدهم که از این راز و قوف یافت قصد کشتن دختر را نمود. ولی میرا موفق شد که فرار کرده، به خدایان پناه برد. خدایان نیز بر وی رحم نموده، او را به شکل درخت میره (میره، مُر) در آوردند. ده ماه گذشت آنگاه در درخت شکافی ایجاد گردید و پسری از آن زاده شد که آدونیس نام گرفت (در روایات اسلامی مریم آبستن مسیح، در هنگام زایمان به درخت خرمایی پناه می برد، و در انجیل به روایت متی، از جمله هدایای سه منجم شرقی به مریم و عیسی نوزاد یک شاخه درخت میره/مُر بوده است). آفرودیت که از زیبایی پسر به شگفت آمده بود وی را در پناه خود گرفته، پرسفون (الهه زیرزمین) را مأمور پرورش او کرد. پرسفون نیز که سخت از زیبایی کودک خوشش آمده بود او را نزد خود نگهداشته، از باز پس دادنش دریغ نمود. پس اختلافی میان آنان در گرفت که کالی یوب (الهه شعر) یا به روایتی زئوس (خدای خدایان) برای حل آن اقدام کرد. بنابر این قرار شد آدونیس یک سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفون و یک سوم دیگر را به دلخواه بگذراند که آدونیس ترجیح داد یک سوم دلخواه را نیز با آفرودیت بگذراند و بدین ترتیب دو سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفون می گذراند. گفتنی است مطابق روایت معروف دیگر میرا (میره) بدون این که با مردی از مردم فانی یا خدایان نزدیکی کرده باشد در شکل درخت میره آبستن آدونیس گردیده و وی را به دنیا آورد. طبق این روایت هنگامی که آدونیس بیست ساله بود و در کوههای فینیقیه (لبنان) شبانی میکرد، آفرودیت برای نزدیکی با وی به دیدارش شتافت.

پیداست که اسطوره آدونیس فوق در پیدایی داستان تولد و کودکی عیسی مسیح نقشی اساسی داشته است؛ چون در اسطوره آدونیس اسامی تنیاس (مأخوذ از کلمه یونانی تنوس یعنی خدا)، میرا (مونیرا، به معنی لفظی سهم و بخش، الهه تسهیم و تقدیر یونانیان باستان)، پرسفون (الهه زیر زمین) و آدونیس (آمون رع، آتون، خدای خورشید مصریان که در اصل اوتوی سومریان است، بلع کرمل تورات) به ترتیب با خدا (آمون، یهوه)، ماریا (ایشتر)، یوسف (آدونیس/تموز) و عیسی مسیح خداگونه مطابقت دارند. چنانکه اشاره شد در تغییر و تبدیل اسامی میرا و پرسفون به ماریا و یوسف یعنی اسامی خواهر و برادر محبوب اعضای فعال انجمن رسولان عیسی مسیح که خانه شان پناهگاه و مأمن رسولان مسیح بوده، واسطه قرار گرفته اند: این دو تن ماریا (مریم) و یوسف (ملقب برنابای واعظ) مادر و دایه مرقس (یحیی) نویسنده نخستین انجیل بوده اند. نه تنها نام والدین و همفکر و دوست و خویشاوند و حامی نزدیک عیسی مسیح و اسطوره ولادت عیسی مسیح بلکه بخش مهمی از داستان فرجام او نیز از اسطوره و آیین این خدای فینیقی و مصری و یونانی مأخوذ است: چرا که مطابق منابع یونانی و رومی در فصل بهار (یا میانه تابستان) هر سال در روزی که روز مرگ آدونیس به شمار میرفت، برای این خدای رستنیها و خورشید مراسم جشن و عزاداری برگزار می گشت: روز اول مرگ آدونیس را جشن گرفته، روز بعد از جشن، در میان نوحه و گریه و زاری زنان مراسم خاکسپاری جسد آدونیس باز سازی می شد. در این مراسم تصویری به جای آدونیس مورد استفاده قرار میگرفت و تصور می گشت که رود آدونیس- که امروزه نهر ابراهیم نامیده میشود- به خاطر مرگ پروردگار ناکام جوان هر ساله سرخگون میگردد. اما روز بعد اعلام میشد که خدای جوان زنده است و بدین مناسبت تصویر او به هوا بلند می شد.

گفتنی است نام **بیبیل** (اصطلاحاً به معنی کتاب مقدس) را از کلمه پاپیروس یا نام شهر گوبله (مرکز پرستش آدونیس/بعل و معشوقه جوانش بعلات) در فینیقیه مأخوذ می‌دانند که در هر دو مورد در تعبیر و تفسیر تبدیل نام آنها به بیبیل دارای اشکال اساسی است و این وجه اشتقاقها چندان منطقی به نظر نمی‌رسند. اینجانب سر انجام در این باب به کلمه توراتی **ببائله** (یعنی منسوب به خدای فضای خالی آسمان) رسیدم که معنی توراتی لفظی اصلی **آتون** (خدای خورشید مصریان) یا همان آدونیس فینیقیها (بعل کرملوس، بعل فراز کوه کرمل لبنان/ اسرائیل در تورات) است. مهرداد مهرین در کتاب فلسفه شرق خود کلمه **آتون** را چنین معنی می‌نماید: چنین پنداشته میشد که رب النوع خورشید به خودی خود به وجود آمده است (نظیر آدونیس یا میثرا زاده درخت میتره). آتون دو معنی دارد: "همه چیز" و "هیچ چیز" به عبارت دیگر آتون (حرارتی که در خورشید نهفته است) هستی و نیستی، آغاز و انجام، خلأ و ملأ و خلاصه همه چیز است. "چنانکه اشاره کردیم نویسندگان تورات در باب داستان سرگذشت عیسی مسیح نام و سرگذشت فرعون خورشید پرست معروف مصر یعنی اخناتون (روح مؤثر آتون) یا آمون هوتب (آمنوفیس، آمون خوشنود) مد نظر قرار داده و از آن الهام گرفته اند. خصوصاً قائل شدن عمر سی ساله (در واقع رقم عمر اخناتون) برای عیسی مسیح نسبتاً معمر گواه دیگری بر درستی این نظر است. چنانکه از شواهد و اسناد تاریخی و دینی بر می‌آید، موضوع مصلوب شدن عیسی مسیح (یهودای جلیلی) در زمان پنتیوس پلاطس حاکم رومی یهودیه (در حدود سالهای ۲۶ تا ۳۶ میلادی) باید مربوط به خود عیسی مسیح تاریخی اصلی یعنی یهودای جلیلی فرزند زیورایی بوده باشد؛ چه سوای انجیلها در خبر تاسیتوس مورخ معروف رومی نیز که بین سالهای ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی میزیسته به صراحت در این باب سخن رفته است. در پایان در رابطه با جنبه خورشید خدایگانی عیسی مسیح باید افزود: روز تولد عیسی مسیح یعنی ۲۵ دسامبر همان کوتاهترین روز سال (در کنار شب یلدا یعنی بلندترین شب سال) همان روزی است که با تجسم طفولیت روز و خورشید پیشتر زاد روز خورشید شکست ناپذیر رومیان (میثرا ایرانیان و خورشید جنگاور و آزاده سکائی، آتون مصریان، آدونیس فینیقیها) یعنی خدای طبیعی و سرور حقیقی زمینیان به شمار میرفته است. بسیار قابل توجه است که منشأ خود اسطوره آدونیس فینیقیان (آتون مصریان) در اساطیر بابلی به خدای جنگاور خورشید و رستنیها یعنی مردوک (خدای پسر یا خدای جوان [گوساله] خورشید) میرسد که در بابل دارای ۵۰ نام رسمی از جمله خدای معابد، خدای خدایان، خدای بزرگ (الله اکبر)، خدای مرگ و میر (جهان زیرین) بوده و خدای مخصوص اساکیل (معبد سر بر آسمان بر افراشته) و خدای اتمناناکی (معبد چشمه های بهشتی و زمینی) به حساب می آمده است. نام و لقب این خدا در اشکال عبری مردوخای (باغی، سرکش، انقلابی) و ناصری (در معنی نو رسته و جوان) با القاب جلیلی (انقلابی) و ناصری عیسی مسیح یکی می باشند. در اسطوره معروف بابلی انومالیش (وقتی در آن بالاها) در باره تولد مردوک (بت هبل اعراب) می خوانیم: "... چون قدرت انا (خدای دریا و خرد و نیرنگ بابلیهای سومری و اکدی) بر همه خدایان مسلم شد، آنگاه بر فراز کوه لبنان برای خود قصری بر پا کرد و با شکوه تمام با الهه دامکینا (زن قانونی) یا دامگال (همسر بزرگ محترم) عروسی نمود. دیگر خدایان که از ترس و وحشت آن همه آشوب و هیاهوی آفرینش رها شده بودند، از او پیروی کردند و سر انجام جهان خدایان امن و امان شد. اما از آنجاییکه غایت هر ازدواجی زادن فرزندی است، از انا و دامکینا هم پسری به دنیا آمد به نام مردوک که هنوز از مادر نزاده، عزیز و دردانه همه شد. بر سر نگهداری و پرستاری این کودک زیبا- که تمام محاسن دیگران را یکجا داشت- همه الهه ها با هم به جدال پرداختند. زیرا که مردوک (پسر، گوساله خدای خورشید، قهرمان خدایان، اصل سامی یعقوب تورات) که از همان آغاز فهم و شعور بزرگسالان را داشت، خیلی هم زود بزرگ شد و از همه خدایان آسمانی بلندتر و رعنا تر گردید. پدرش که از داشتن پسری به آن زیبایی لذت می برد، بر آن شد تا به او قدرتی دو برابر قدرت دیگر خدایان بدهد..."

نظر به اینکه ایرانیان نیای اساطیری اعراب را به اسامی ضحاک (=اسحق یعنی خندان) و اژی دهاک (دارای سمبل مار) خوانده اند و اینها به ترتیب مترادف آشور (خدای ملی آشوریان) و مردوک (خدای ملی بابلیان) هستند که آنها را با هم مطابقت داده و خدای واحدی به شمار می آورده اند، لذا معلوم میگردد که از اسامی اسماعیل (خدای نامی و متعالی)/ سام یهودیان (مشهور=نبو/نینورتا/اسماعیل/سلیمان/سلم) در اصل خدای قبیله ای درجه اول مرمان سامی مراد است. دو خدای دیگر یعنی مردوک، آشورو **نینورتا** / **نبو** در مقامهای بعدی بوده اند، چه در تورات لابد خود انا (انکی، بت یعوق=ایزد دره ژرف، ابراهیم=خدای زمین و پدر امتهای بسیار) که وی نیز دارای مضمون همین القاب است تحت نام نوح (تسلی دهنده، منجی/انا) در مقام پدر سام (نبو/نینورتا) قرار دارد. جالب است در کورشنامه گزنفون نام رهبر اساطیری اعراب ماراگ دوس عرب آمده است که به وضوح یادآور لقب ماردوش یعنی عنوان ایرانی ضحاک است. جالب است که در گرشاسب نامه اسدی طوسی از سام گرشاسب (سرکوبگر معروف دشمنان) که سردار اژی دهاک (ضحاک، مردوک، بت هبل) یا نینورتا (بت یعوق=محافظ، منجی) معرفی شده در اصل خود مردوک (سرکوبگر، بهرام ایرانیان) اراده شده است. لقب بهرام ورجاوند کتب پهلوی وزیر پشوتن (داریوش) نیز علاوه بر وزیر و داماد مشاور کورش یعنی سپیتاک زرتشت، خصوصاً بهرام جنابی رهبر قرامطه یادآور همین معبود بابلی وی می باشد. به نظر میرسد اعتقاد به موعود از بابلیهای مردوک پرست عهد هخامنشیان که استقلال و هویت مستقل ملی خود را بعد از شکست از ایرانیان از دست داده بودند، پدید آمده است و این موضوع از موعود به شمار رفتن ویشنوی هندوان (که در اصل همان مردوک بابلیهاست) پیداست؛ چه در کتاب اوپانیشادهای در باب این خدای هندی/بابلی می خوانیم: در کتاب «روش جوك» از

کتاب هندیان آمده است: «سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او «فرخنده و خجسته» باشد.»

هندوها مصلح را «مظهر ویشنو» به معنای مظهر دهم می دانند و آورده اند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست دارد ظاهر می شود و شریران را تماماً هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را جعت خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.»

سرانجام در این باب باید گفت که نام عیسی مسیح (منجی میانجی = میثه/مهر) و برادرش یعقوب (کشتی گیر) در تورات پیشینه نیرومند و بسیار شناخته شده ای داشته و همان اعقاب معروف ابراهیم (انکی) و نیای سامیان هستند. در اصل از اینان پسران معروف انکی/انا یعنی نی نازو (سرور شفافخش، منجی) و مردوک (قهرمان خدایان) مراد بوده است. از آنجاییکه در تثلیث مسیحی پدر (انکی) و پسر (ایشوم، نی نازو، عیسو) و روح القدس (آداد، خدای توفان و رعد، برادر انکی)، سومی به جای مردوک نشسته است، لذا معلوم میشود مردوک (نین مادا) و برادرش نی نازو که هر دو منجی به شمار رفته اند توأم با عیسی مسیح جایگزین شده اند.

مطالب زیر با تحقیقات ثانوی عاید گردیدند که مستقلاً و جدا در اینجا قید میگردد:

مسلم به می رسد نام و نشان خدای بابلی معروف به نی نازو (شفابخش) برادر نین مادو (فرمانروای سرزمین، مردوک بابلیها) که در تورات با نامهای عیسو (منجی) و یوشع (منجی) فرزند نون (یعنی پسر نین لیل و انلیل یا انا/انکی ماهی شکل) ظاهر میشود، اساس اساطیر خدایان/قهرمانان منجی در خاورمیانه، از آن جمله عیسی مسیح خداگونه بوده باشد. گرچه در باب عیسی مسیح خدای جوان میرای گیاهان و جهان زیرین یعنی تموز/آدونیس/بت اساف/یوسف نیز در این نقش (هم در ترکیب شخصیت اساطیری خودش و هم در مقام پدر/ناپدری) با وی شریک شده است. و از همین جا است که یوشع ابن نون از سبط یهودی بنی افرانیم (منسوب افرانیم یکی از دو پسر توراتی یوسف) به شمار رفته است که نامش مترادف با خود یوسف به معنی افزاینده و برکت دهنده است. نام پسر توراتی دیگر یوسف یعنی مناسه (فراموش شده) نیز یادآور موضوع ایزد جوان مرگ و جهان زیرین به شمار رفتن خود همین ایزد کنعانی/فنیقی است. به طوری که نویسندگان انجیل یا انجیلیها که اساطیر خاورمیانه را خوب می شناخته اند در رابطه با عیسی مسیح و پدر یا نا پدرش یوسف نجار (در اصل تموز نصاری= یوسف زیبا) اسطوره این خدای فنیقی/کنعانی را هم در نقش یوسف نجار و هم در نقش عیسی مسیح وارد کرده اند. از همینجا به خوبی آشکار است که مریم/ماریا (=قدیسه، باکره) در اصل همان الهه عشق بابلی ایشتار/اینانا یعنی الهه باکره معشوق تموز/آدونیس/یوسف می باشد. اوئیل (شیر خدا=اسدالله) جانشین توراتی یوشع ابن نون نیز یادآور خدای بابلی شیر اندام نین گیرسو از ایزدان جهان زیرین است که لایب با نین گیش زیدا (لفظاً یعنی نجار خوب) پسر نی نازو (عیسو/یوشع) یکی گرفته شده است. با کمی دقت معلوم میشود که در اسطوره عیسی مسیح انجیلیها مقام پدر و پسری این دو خدای معروف بابلی با هم عوض گردیده است.

جالب است که در شجره نامه پادشاهان اساطیری سومری تموز (دوموزی/یوسف) چوپان/خدای جوان نباتات و جهان زیرین را که لیدیائنها آتیس (جوان زیبا) نامیده اند، فرزند ان من گالانا یعنی سرور بزرگ پیر (یعنی انکی/انا) و پدر ان سپیاد زیدانا (سرور چوپان واقعی است) آورده اند. در این شجره نامه اساطیری حتی از اتانا (چوپان-خدای بابلی معروف اسطبل حیوانات) یاد گردیده است، همان خدا پادشاه چوپانی که وی از اسطبلش به با عقاب به آسمان صعود میکند. وی فرزند مشدا (منجی) و پدر بلاه (بلوح یعنی عقاب) است. نامهای منجی و پرنده و اسطبل محل زایش خدای جوان در باب عیسی مسیح اساطیری (منجی تدهین شده) و تاریخی یعنی یهودای جلیلی فرزند زیپورایی (پرنده) به وضوح دیده میشود. چه مطابق انجیل لوقا زایش عیسی مسیح در اسطبل در بیت لحم (خانه شیر درنده یا باز شکاری= خانه نین گیرسو) صورت گرفته است. که در اینجا نیز ترتیب پدر و پسری معکوس است. نام مشدا (منجی) که در این جا به جای نام انکی خدای دانای زمین و آبهای ژرف آمده است به وضوح یاد آور نام مزدا (بسیار دانا) یعنی جزء دوم نام اهورامزدا (یعنی سرور بسیار دانا) است که نزد هندوان برهما یعنی خالق دانا نامیده شده است. نام بلاه (بلوح، عقاب) در اینجا قابل انطباق با زوج خدایان زیر زمینی سومری یعنی نین گیش زیدا (خدای نجاری با علامت مار شاخدار)/نین گیرسو (خدای نیمه شیر و نیمه عقاب) است که تحت نام اولی پسر ایشوم (منجی)/نینازو (سرور شفافخش، منجی) به شمار رفته است. در اسطوره اتانا از درگیری شدید این خدایان با هم، در شکل سمبولهای حیوانیشان یعنی مار و عقاب به طور مفصل صحبت شده است. خود نام و نشان اتانا (خدا-چوپان فانی و جوان به آسمان عروج کننده) کاملاً یاد آور آدونیس فینیقیها یعنی عیسی مسیح اساطیری انجیلیها است. نام پدر تاریخی عیسی مسیح تاریخی (یهودای جلیلی) یعنی زیپورایی لفظاً به معنی پرنده است همان کیوتر اساطیری انجیلیها که همراه ندای آسمانی "تو فرزند من هستی" ظاهر میشود. در خود اساطیر آدونیس خدای فنیقی/یونانی نام آدونیس به معنی سرور می باشد. می دانیم که آن در مقام خطاب به عیسی مسیح هم اطلاق میشده است. از پدر و مادر او تحت اسمی تنیاس (خدا)/سنیراس (خدای خوب نجاری= نین گیش زیدا یا بریط زن=زکریا، واعظ) و میره (درخت مقدس میرهه)/سمیرنه (الهه درخت ام مغیلان، بتان نانله و غزای اعراب/ایشتار بابلی) یاد گردیده است. بی شک خود همین نام میره است که در انجیلیها تبدیل به ماریا (قدیسه) و مریم (مادر مقدس) یعنی مادر عیسی مسیح اساطیری گردیده است.

سیمای عیسی مسیح اساطیری به روایت مسلمین که براساس روایات انجیلها است و چندان ربطی با خود عیسی مسیح تاریخی و تعالیم انقلابی وی ندارد  
چهره حضرت عیسی (ع) (بر گرفته از سایت تبیان):

عیسی(ع) یکی از پیامبران اولوالعزم است که در سی سالگی به رسالت مبعوث گردید و دارای معجزات فراوان بود. نامش در قرآن ۲۵ بار با عنوان عیسی و یازده بار به صورت مسیح و در طی سیزده سوره آمده است. يك سوره قرآنی به نام مادرش مریم است که بخشی از آن درباره ولادت، زندگی و دعوت عیسی سخن می‌گوید. وی بیشتر عمر تبلیغی خود را در سرزمین بیت المقدس و جایگاه یهود گذرانده و گهگاه در سیر و سفرهای خود به تبلیغ می‌پرداخت و نیز فرستادگان مبلغ خود را - چه انبیا و چه غیر انبیا - برای ارشاد مردمان به سرزمین‌های دیگر گسیل می‌داشت.

قرآن مجید حضرت عیسی مسیح را به القابی چون کلمه‌الله (نساء / ۱۷۱ و آل عمران / ۴۹) و روح خدا (نساء / ۱۷۱) مدح نموده و طی آیاتی ستوده است؛

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ (۱)

یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تورا به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد: در حالی که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ؛ (۲)

این است ماجرای عیسی پسر مریم، همان گفتار درستی که در آن شك می‌کنند.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ (۳)

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را یاد کن که جملگی از شایستگان بودند.

عیسی اسوه تواضع

فضایل معنوی بسیاری در شخصیت کم نظیر عیسی مسیح به چشم می‌خورد که به دشواری می‌توان یکی از آنها را به عنوان مهم‌ترین شاخصه او که در دعوتش نیز نقش اساسی داشته باشد شناخت. اما با بررسی سیره درخشان این پیامبر بزرگ و دقت در مضامین آیات مربوط به دعوت او می‌توان نرم‌خویی، تواضع و فروتنی و حفظ کرامت انسانی مخاطبان را وجه بارز دعوت و شخصیت او دانست. نگاهی به روایات موجود که چگونگی رابطه او را با حواریون و دیگر مردمان بیان می‌کند نیز به‌خوبی دامنه صفت تواضع را در رفتار و سلوك آن‌حضرت اثبات می‌نماید.

شیوه‌های تبلیغی حضرت عیسی(ع)

۱. دعوت بر اساس بیّنه و آیه

مطابق آیات حیات و دعوت عیسوی، این پیامبر گرامی موضوع دعوت خود را بینات و آیات حکمت الهی قرار داده است، مراد از بینات و آیات، چه استدلال‌های روشن عقلی باشد و چه معجزات آشکاری که به اذن خدا آورده است، به‌هر تقدیر نشان می‌دهد که روشنگری و منطق نیرومند عقلانی، طریقه اساسی دعوت عیسی بوده است. چه، آوردن معجزات نیز حاوی استدلالی متقن بر وجود قادر متعال و حقیقت ماورایی حاکم بر خلقت است؛

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ؛ (۴)

و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: بهراستی برای شما حکمت آورده‌ام تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف کردید برایتان توضیح دهم.

وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ؛ (۵)

و آن‌گاه که آسیب بنی‌اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی - از تو باز داشتیم. پس کسانی از ایشان که کافر شده بودند گفتند: اینها چیزی جز افسونی آشکار نیست.

در آیات دیگری، عبادت خداوند را به دلیل ربوبیت او، ضروری می‌شمرد؛

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ (۶)

و به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را عبادت کنید که این راه راست است.

در طی آیات دیگری به معجزات عیسی اشاره شده است، ضمن آن که به دنیا آمدن خود او مهم‌ترین معجزه الهی برای اتمام حجت در برابر مخالفان بود.

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (۷)

وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا؛ (۸)

و از جانب پروردگارتان نشانه‌ای برای شما آوردم پس از خدا بپرهیزید و از من اطاعت کنید.

همچنین آیات ۱۱۰ تا ۱۱۵ آل عمران به معجزاتی از قبیل تأیید عیسی به وسیله روح القدس، سخن گفتن او در گهواره، تعلیم کتاب و حکمت و تورات و انجیل، آفریدن پرنده از گل، شفای ناشنوا و شفای کسی که بیماری پیسی دارد، احیای مردگان، ممانعت از تعرض بنی‌اسرائیل و فرود آمدن مائده آسمانی اشاره فرموده است. مسلم است که هر يك از این معجزات منجر به ایمان گروهی از مردم شده است و گرنه ادامه نمی‌یافت. در تاریخ انبیا نوشته عمادزاده آمده است؛

روزی با حواریون، از سرزمین اردن به بیت المقدس حرکت کردند، در بین راه هر کور و شلی را می‌دید، به اذن خدا شفا می‌بخشید. به این ترتیب، مردم را با آیات و نشانه‌های الهی، از انحراف و بت پرستی برحذر داشته، به سوی خدای بزرگ راهنمایی می‌نمود. (۹)

هر يك از این معجزات، خود حاوی استدلالی قاطع و روشن است، بدین مضمون که جز ذات لایزال و قادر متعال توان انجام دادن این امور را ندارد و چون به دست پیامبر خدا تحقق یافته، بیانگر صدق مدعای نبوت و رسالت اوست.

## ۲. حکمت‌ها و بیانات مؤثر

از جمله شیوه‌های مؤثر تبلیغی حضرت عیسی(ع) که در دوره‌های بعد از وی نیز تاکنون تأثیر گذار و مفید بوده است، پندها، حکمت‌ها و بیانات بلیغ و ظریف عیسوی است. تمثیل، تشبیه، مقایسه و پرسش و روش‌هایی از این دست، اقسام این حکمت‌ها را تشکیل می‌دهند که به ویژه در عرصه اخلاق و عمل انسان بس مفید و مؤثر و مبارک بوده است.

قال المسيح للحواریین: إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا؛ (۱۰)

حضرت عیسی مسیح به حواریون و یاران خاص خود فرمود: همانا دنیا پلی است پس از آن عبور کنید و به آبادی آن نپردازید.

نمونه تشبیه حکمت آمیز:

قال عيسى(ع) بحق اقول لكم كما ينظر المريض الى الطعام فلا يلتذ به من شدة الوجد كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة و لا يجد حلاوتها مع مايجده من حلاوة الدنيا؛(۱۱)

سخن حقی به شما می‌گویم؛ همان گونه که بیمار به سبب درد شدید از خوردنی لذت نمی‌برد، همنشین و دوستدار دنیا نیز به خاطر آنچه از دنیا چشیده است از عبادت و شیرینی آن نصیب و لذتی بر نمی‌گیرد. همچنین می‌فرماید:

من ذا الذي يبنى على موج البحر داراً؟ تلکمُ الدنيا فلا تتخذوها قراراً؛(۱۲)

کیست که روی امواج دریا منزل بسازد؟! منظور همین دنیاست پس آن را قرار گاه دائمی نپندارید.

- يا معشرَ الحواريينَ بحق اقول لكم ان الناسَ يقولون انّ البناءَ باساسه و انا لا اقول لكم كذلك قالوا فماذا تقولُ يا روحَ الله؟ قال اقولُ لكم: ان اخرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْاَسَاسُ؛(۱۳)

ای گروه حواریون، به حقیقت به شما بگویم، مردم می‌گویند ساختمان به پایه آن بستگی دارد اما من چنین نمی‌گویم. گفتند: پس ای روح الله تو چه می‌گویی؟ فرمود: به حقیقت می‌گویم: به راستی آخرین سنگی که بنا کار می‌گذارد همان اساس و پایه کار است.

نمونه مواعظ و حکمت‌های عیسی درباره شأن و وظیفه دانشمندان در پی می‌آید که حاوی نوعی تشبیه است؛

عن علی(ع) قال عيسى بن مريم: الدنيا دارُ الدين و العالمُ طبيبُ الدين؛ فإذا رأيتُم الطبيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إلى نفسه فَاتَّهِمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لغيره؛(۱۴)

از علی(ع) روایت شده که عیسی بن مریم فرمود: دنیا سرای دینداری و دانشمند طبیب دین و دینداران است. پس چون دیدید که دانشمند بیماری را به سوی خود می‌کشد او را متهم شمردید و بدانید که او نمی‌تواند خیر خواه دیگران باشد.

همچنین نمونه تبلیغ حکیمانه او که همراه با بهره گیری مطلوب از شرایط و فضای معنوی صورت گرفته را در جریان زیر مشاهده می‌کنیم:

كان عيسى اذا مرَّ بدارٍ قد مات اهلها و خلف فيها غيرهم يقول: وَيْحاً لاربابك الذين ورثوك كيف لم يعتبروا باخوانهم الماضين؛(۱۵)

چون عیسی بر خانه‌ای می‌گذشت که صاحبانش از دنیا رفته و دیگران وارث آن شده بودند می‌گفت: وای بر صاحبان تو که تو را به ارث بنهاده‌اند! چگونه از سرنوشت گذشتگان خود عبرت نگرفتند؟

و نیز از جمله حکمت‌های عیسی است:

قيل لعيسى مَن أدبكَ؟ قال ما أدبني احدٌ رأيتُ قبحَ الجهلِ فأجتنبتُهُ؛(۱۶)

به عیسی گفته شد: ادب از که آموختی؟ گفت: کسی مرا ادب نیاموخت بلکه زشتی و بدی نادانی را دیدم و از آن اجتناب ورزیدم.

تجلی دیگر نگرش حکیمانه عیسی به حقایق را در روایت زیر شاهدیم که متضمن درسی بزرگ از هستی شناسی است؛

مرَّ المسيحُ بنُ مريمَ في الحواريينَ بجيفةٍ كلبٍ فقال بعضهم ما أشدَّ نتنَ ريحِهِ قال(ع) فهلّا قلتُ: ما أشدَّ بياضَ أسنانِهِ؛(۱۷)

حضرت مسیح به همراه حواریون بر لاشه سگی گذشتند. یکی از ایشان گفت: چه بوی بدی دارد. عیسی(ع) فرمود: چرا نگفتی چه دندان‌های سفیدی دارد؟

۳. تبلیغ به شیوه غیر مستقیم

با دقت در سیره تبلیغی عیسی، از لابه‌لای آیات و روایت و به‌ویژه مواردی که در شیوه قبل ذکر شد روشن می‌گردد که آن پیامبر الهی بر اتخاذ روش‌های غیر مستقیم در دعوتش تأکید داشته است. از آن‌جا که برای هر شیوه تبلیغی، مرزها و محدودیت‌هایی وجود دارد و هر روش تنها در جای خود کارساز خواهد بود، اتخاذ شیوه‌های غیر مستقیم در شرایطی که دعوت مستقیم بی‌تأثیر و یا کم اثر است بسیار بجا و مطلوب به نظر می‌رسد. عیسی به جای تأکید مستقیم بر موضوعات عقیدتی، اخلاقی و دستور به آنها از راه‌های غیر مستقیم، لزوم تمسك و التزام به آنها را به مخاطبان القا می‌نمود. مثال روشن این شیوه معرفی هدفدار خویش و مرام و آیین خویش در گهواره است؛ زمانی که درباره تولدش میان اطرافیان مشاجره‌ای در می‌گیرد و او برای پایان بخشیدن به آن، خود را بنده و پیامبر خدا و صاحب کتاب آسمانی و مبارک و به پادارنده همیشگی نماز و زکات و نیکو کار به پدر و مادر معرفی می‌کند، با این ترتیب، در واقع با ظرافت خاصی به ترویج این مفاهیم پرداخته است (آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره مریم).

در روایات حکمت آمیزی که از آن حضرت نقل شده و نمونه‌هایی از آنها را در بحث پیشین بیان کردیم، نیز جلوه‌هایی از دعوت غیر مستقیم به ترك دنیا، کار سنجیده، همراهی عمل و علم و فضایل دیگر مشاهده می‌شود.

۴. مهربانی و مواسات

یکی از جلوه‌های تبلیغ عملی و عینی عیسی، مهرورزی و عطوفت به هموعان و همکیشان است. این صفت اخلاقی مؤثر در دعوت، گاه به صورت مواسات و همدردی عمیق با مردم در می‌آمد و باعث جذب دل‌های مخاطبان به پیامهای الهی عیسی می‌گردید. اوج مهربانی عیسی نسبت به مخاطبان را آن‌گاه شاهدیم که پس از مبرا دانستن خود از شرك‌ورزی و ادعای الوهیت، خطاب به درگاه الهی برای هموعان مشرك خود که وی و مادرش را به خدایی گرفته بودند، آمرزش می‌طلبد؛

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ (۱۸)

اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی.

عیسی به حقیقت خود را خدمتگزار پیروانش می‌دانست و بارها صمیمانه به کمک و همیاری آنان همت می‌گماشت و بر این شیوه اصرار می‌ورزید و هرگز منع و تعجب مردم، او را از این کار باز نمی‌داشت، بلکه بدان افتخار می‌نمود و حتی حاضر بود دست پیروانش را بشوید. پاسخ مثبت به درخواست آیات و معجزات نیز تجلی دیگر مهربانی عیسی و اشتیاق او به هدایت انسان‌هاست. از این رو علاوه بر ارائه معجزاتی همچون تولد بدون وجود پدر و سخن گفتن در مهد، که مستقیماً از جانب خداوند مصلحت بینی شده و تحقق یافته بود، وی بسیاری از معجزات را به درخواست مخاطبان می‌آورد؛ از جمله این که چون حواریون از او درخواست نزول مانده‌ای آسمانی می‌کنند تا به اطمینان و ایمان افزون‌تر دست یابند، به درخواستشان جامه عمل می‌پوشد:

و هنگامی را یاد کن که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان، خوان خوردنی برای ما فرود آورد؟ عیسی گفت: اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد و

بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم. عیسی پسر مریم گفت: پروردگارا، از آسمان مائده‌ای بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهنده‌گانی. (۱۹)

این مهربانی زاید الوصف را حتی در انذار عیسوی که مفهوم بیم و ترس جزء آن است شاهدیم؛ محتوای انذارهای او همچون حرام شدن بهشت بر مشرکان و بی‌یاور بودن آنان، حکایتگر این موضوع است؛

و قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَالِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ (۲۰)

مسیح می‌گفت: ای فرزندان اسرائیل، پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام ساخته است و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست.

برای بر گرفتن پیام عیسی درباره مواسات، نظری به انجیل لوقا می‌افکنیم.

مردم از عیسی پرسیدند: تکلیف ما چیست؟ فرمود: آن که دو پیراهن دارد باید یکی را به آن که ندارد هدیه کند و هر که خوردنی دارد نیز باید چنین کند... و به سپاهیان گفت: با هیچ کس بد رفتار نکنید و به کسی زور نگویید و از حق خود تجاوز ننمایید. (۲۱)

#### ۵. تواضع

شاید ریشه مهرورزی و مواسات بی‌حد عیسی به مؤمنان و حتی مشرکان در تواضع عمیقی است که همچون جویباری پر برکت و زلال در سراسر وجودش موج می‌زند و از سرچشمه شخصیت الهی او نشأت می‌گیرد، چرا که هر کسی به خدا نزدیک‌تر گردید در خدمت و کمک و فروتنی به خلق خدا کوشاتر می‌شود.

در کتاب کافی به نقل از احمد بن عبدالله از احمد بن محمد برقی از یکی از یارانش به صورت مرفوع از عیسی بن مریم (ع) روایت شده که فرمود: >ای گروه حواریون: من نزد شما حاجتی دارم، برایم برآورده سازید. گفتند: درخواست تو برآورده است، ای روح الله. پس برخاست و پاهای یکایک ایشان را شست، گفتند: ما به این کار شایسته‌تر بودیم ای روح خدا، گفت: شایسته‌ترین مردم برای خدمت به خلق، دانشمند است و من این‌گونه فروتنی نمودم تا شما نیز پس از من در میان مردم اینچنین تواضع داشته باشید. سپس فرمود: حکمت و فرزندی آدمی با تواضع بارور می‌گردد نه با تکبر، چنان که گیاه در دشت می‌روید و رشد می‌کند نه در کوه.< (۲۲)

در روایت دیگری آمده است: >عیسی برای حواریون طعامی ترتیب داد و چون از خوردن آن فارغ شدند به دست خود دستانشان بشت، گفتند: ای روح الله، بهتر است ما این را انجام دهیم. فرمود: من اینچنین کردم تا شما نیز با دانش آموزان و مخاطبان خویش چنین کنید.< (۲۳)

#### ۶. شروع دعوت از گهواره

از آنجا که در میان ارکان و عناصر تبلیغ (مبلغ، مخاطب، پیام، ابزار و شرایط) سن مبلغ و داعی نقشی ندارد ارشادهای عیسی در گاهواره کودکی، یک روند تبلیغی کامل به شمار می‌رود که قابل تحلیل و بررسی کامل است، عیسی به اشاره مریم و با تکیه بر اراده و قدرت خداوندی در همان اوان کودکی به سخن آمد و ضمن آن که گواه صادقی بر حقانیت و صداقت مادر گشت، مردم را در شرایطی تأثیر گذار و بیدار کننده به پذیرش دعوت الهی فرا خواند؛



فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا؛ (٢٤)

پس مریم به سوی عیسی، اشاره کرد، گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟ کودک گفت: منم بنده خدا، که به من کتاب داده و مرا پیغمبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زور گو و نافرمانم نگردانیده است.

شروع دعوت از گهواره نشان می‌دهد که عیسی از همان آغاز از هر فرصت تبلیغی - به صورت معجزه آمیز و یا عادی - در هر شرایط به نیکی بهره جسته و آن را به عرصه دعوت توحیدی مبدل نموده است.

#### ۷. تشکیل کادر مرکزی دعوت (حواریون)

پس از طی مراحل نخستین تبلیغ، مبلغ بایستی در جهت تمرکز بخشیدن به نیروها و امکانات موجود تلاش کند، چنان‌که پیامبر اسلام (ص) و یا حضرت ابراهیم (ع) گروه پیشتازان حرکت توحیدی را سامان دادند و ثمرات تبلیغی بسیاری از این رهگذر نصیب مؤمنان گشت. عیسی نیز چون از پراکندگی نیروهای جبهه ایمان رنج می‌برد، دست به این اقدام حیاتی زد و کاراترین و زبده‌ترین نیروهای خود را زیر پرچم و عنوان واحد حواریون گرد آورد.

وَإِذَا أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (٢٥)

و هنگامی را یاد کن که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورند. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما مسلمانیم.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (٢٦)

پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم او هستیم (مسلمان هستیم).

مرحوم علامه طباطبایی در این خصوص می‌گوید:

عیسی با این پرسش می‌خواست تعداد مردان مؤمن قومش را بشناسد که در راه حق آماده و در صحنه حاضرند تا گروه دینداران تشکیل شوند و هوادار رسالت عیسی و مبلغ دعوت او باشند. این طبیعت همه قدرت‌های مادی و اجتماعی است که در آغاز راه، مرکز و کانونی برای فعالیت و گسترش آن بر می‌گزینند و از آن برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌جویند؛ چنان که نظیر آن را در اسلام در بیعت عقبه و بیعت شجره شاهدیم که رسول خدا خواست عده و عده موجود خود را متمرکز سازد. (٢٧)

این تشکل ایمانی می‌تواند در شرایط فشار و خفقان، به جمع مؤمنان نیرویی دوجندان بدهد که سخن و عقیده خویش را با جسارت بیشتر ابراز دارند. نیز موجب آن می‌شود که مخالفان برای چنین گروه به‌هم پیوسته و منسجم جایگاهی نو قائل شوند و همچنین باعث تشویق اهل تردید به پیوستن به صف موحدان می‌گردد و عذر و بهانه را از همه می‌گیرد؛ چه، نوعی اتمام حجت نیز به شمار می‌رود. به عنوان مثال، آیه ۱۴ سوره صف نشان می‌دهد که گروهی از مردم در اثر وفا داری حواریون (٢٨) و اعلام آمادگی آنان برای یاری خدا و رسول او عیسی، به پذیرش دعوت و ایمان تشویق شدند؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ؛ (٢٩)

ای مؤمنان یاران خدا باشید همچنان که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من به‌سوی خدا کیست؟ گفتند: ما یاران خداییم.

در اثر این اعلام آمادگی و اظهار وفاداری گروه قابل توجهی از بنی‌اسرائیل نیز ایمان آوردند و موجب فتحی بزرگ گردیدند و نیز حجت را بر دیگران تمام کردند؛

فَأَمْنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ؛ (۳۰)

پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.

۸. تصدیق تورات و بشارت ختم رسل

رسالت‌های الهی پیامبران بزرگ، جملگی مراحل به هم پیوسته يك پدیده آسمانی به نام دین است که هر پیامبر مطابق مأموریت ارائه شده به او، بخشی از آن حقیقت والا را به گوش جهانیان رسانده است. بر این اساس، منافات و تعارضی در بین رسالت‌های مختلف نتواند بود. بدین ترتیب، عیسی نیز مصدق و مؤید رسالت‌های پیشین به ویژه رسالت موسی بوده است؛

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛ (۳۱)

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت‌گرم.

۹. رفع اختلاف میان مردم

عیسی (ع) یکی از مأموریت‌های خود را در میان قومش رفع اختلافات می‌شمرد؛

قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ؛ (۳۲)

گفت: به راستی برای شما حکمت آورده‌ام و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم.

او اعلام می‌کند که اگر از خدا پروا و از او تبعیت کنند، اختلافات فیما بین ایشان که باعث ضعف و سستی آنها شده است بر طرف خواهد گردید. از آن‌جا که اختصار و اشاره گذرا به فرایندهای تبلیغی و شیوه‌های دعوت، روش قرآن کریم است، همین اشاره کوتاه بیانگر تلاش جدی عیسی برای ایجاد و هماهنگی فکری و یکپارچگی در سلوك جامعه بنی‌اسرائیل و رفع اختلاف است.

آیه زیر نیز به اصل وجود اختلاف در قوم او اشاره می‌کند؛

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ؛ (۳۳)

پس احزاب دست به اختلاف زدند. پس وای بر کسانی که ستم کردند، از عذاب روزی دردناک.

آیه ۳۲۷ سوره مریم نیز یادآور همین معناست.

۱۰. سیر و سیاحت تبلیغی

همان گونه که هجرت (یا سفر دراز مدت) برای یافتن عرصه‌های جدید دعوت در کارنامه پیامبران بزرگ به چشم می‌خورد، سیر و سیاحت یکی از برنامه‌های عادی و مورد توجه بسیار حضرت عیسی بود. در یکی از سفرها که طی آن عیسی با گفتن بسم‌الله از روی آب گذشت، دوست و همسفرش به خاطر افتخار مصاحبت با روح‌الله دچار خودبینی گردید و با خود گفت: این عیسی است که بر آب گام می‌نهد و من نیز. پس او بر من چه فضیلتی دارد؟ در همان لحظه زیر پایش بی‌قرار شد و در آب فرو رفت و فریاد و یاری خواست. عیسی فرمود: تو خود را بر اثر خودبینی در مقامی که خدا آن را برای تو قرار نداده نهاده‌ای و خدا بر تو غضب کرد. اکنون از آنچه گفتی توبه کن. وی توبه کرد و آن‌گاه به مرتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود بازگشت. (۳۴)

همچنین در سیر و سیاحتی به همراه حواریون به روستایی رسید که ساکنان و حتی حیوانات آن مرده بودند، به طوری که حکایت از عذاب الهی می‌کرد. حواریون خواستند آنها را زنده کند تا سبب عذابشان روشن شود و مایه عبرت ایشان گردد. یکی از مردگان با دعای عیسی زنده شد و در پاسخ به پرسش مذکور گفت: چهار چیز ما را مشمول عذاب الهی کرد؛

۱. پرستش طاغوت؛ ۲. دلبستگی به دنیا؛ ۳. آرزوی دور و دراز؛ ۴. غفلت و سرگرمی به بازیهای دنیا. (۳۵)

بدین ترتیب، وی بالاترین مواظظ اخلاقی و اشارات عملی را در میان یاران و پیروانش نشر می‌داد.

۱۱. اعزام فرستادگان تبلیغی (به انطاکیه)

عیسی علاوه بر تبلیغ در سرزمین خود و سیر و سیاحت تبلیغی، با توجه به شرایط و نیازهای موجود، فرستادگانی را نیز برای ارشاد مردم سرزمین‌های دیگر اعزام فرمود و هرگز قلمرو دعوت خود را به وطن یا سرزمینی خاص محدود ندانست. مردم شهر انطاکیه در بت‌پرستی و طاغوت‌پرستی غرق و در لجنزار فساد و گناهان غوطه‌ور بودند. عیسی از جانب خداوند مأمور شد تا دو مبلغ برای هدایت ایشان گسیل دارد. اما ناآشنایی آن دو رسول با عوامل نفوذ در مردم و شیوه‌های مؤثر دعوت از يك سو و لجاجت و تیره دلی مردم انطاکیه از سوی دیگر، موجب شد که نه تنها کسی به گفتار ایشان گوش فرا ندهد بلکه دستگیر شده و در بتکده‌ای زندانی شوند؛ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ\* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَهُكُم مُّرْسَلُونَ؛ (۳۶)

و داستان مردم آن شهری را که رسولان بدانجا آمدند برای ایشان مَثَل زن؛ آن‌گاه که دوتن سوی آنان فرستادیم. ولی آن دو را دروغزن پنداشتند، تا با فرستاده سومین آنان را تأیید کردیم. پس گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم.

حضرت عیسی فرستاده سوم خویش را برای پیگیری دعوت آندو فرستاد. وی که «شمعون الصفا» نام داشت برای هدایت مردم به طور ناشناس به آن شهر در آمد و با متانت و احتیاط به تماس و برقراری ارتباط تبلیغی با مردم پرداخت و از روحیات آنان به‌ویژه شاه‌پرستی ایشان مطلع گردید. او شیوه همراهی موقت را اتخاذ کرد و گفت: من غریبی هستم که می‌خواهم به آیین شما در آیم. او را به نزد پادشاه بردند و احترام شایانی از او به‌عمل آوردند. نیز او را به بتکده بردند که هنگام بازدید، فرستادگان عیسی را دید و به اشارتی فهماند که دوستی و آشنایی خویش را ابراز نکنند، پس از يك سال، شمعون با تدابیری کارساز و ترتیب دادن مناظره‌ای حساب شده، باعث ایمان آوردن پادشاه و مردم گردید. (۳۷)

۱۲. ساده زیستی

هرچند از شرح شیوه‌های گذشته، ساده‌زیستی و دوری عیسی از مظاهر فریبنده مادی برمی‌آید اما اشاره مستقل به این بعد از زندگی و شخصیت عیسی و این روش غیر مستقیم تبلیغی ضروری به نظر می‌رسد، روایات زیادی بر این معنا تأکید و تصریح دارند؛ از جمله این که در نهج البلاغه آمده است:

و اگر بخواهی در عیسی بن مریم نیز (برای تو اسوه‌ای نیکو است)، که سر بر سنگ می‌نهاد و جامه خشن می‌پوشید و خورش او گرسنگی بود و چراغ شب‌افروزش، ماه و سایبان زمستانش شرق و غرب زمین. میوه و خوراکش گیاه بیابان بود و همسری نداشت تا او را بفریبد و فرزندی نداشت که (فقدانش) او را اندوهگین سازد، دارایی‌ای نداشت که او را متوجه خود سازد و طمعی نداشت که به خواری‌اش در افکند. مرکبش دو پایش بود و خدمتکارش دو دستش. (۳۸)

همچنین در قصص الانبیاء ابن کثیر چنین ذکر شده است:

عیسی(ع) لباس موین می‌پوشید و از برگ درخت می‌خورد و خانه و زن و فرزند و مالی نداشت و هیچ‌گاه برای فردایش ذخیره نمی‌کرد. (۳۹)

\*\*\*\*\*

۱ - آل عمران (۳) آیه ۴۵

۲ - مریم (۱۹) آیه ۳۴

۳ - انعام (۶) آیه ۸۵

۴ - زخرف (۴۳) آیه ۶۳

۵ - مائده (۵) آیه ۱۱۰

۶ - مریم (۱۹) آیه ۳۶

۷ - آل عمران (۳) آیه ۴۹

۸ - همان، آیه ۵۰

۹ - عماد زاده، تاریخ انبیاء، ص ۷۳۱

۱۰ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۴

۱۱ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۵

۱۲ - همان، ص ۳۲۹

۱۳ - همان، ص ۳۲۲؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۹۹

۱۴ - شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۵۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹

۱۵ - ورام، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۹

۱۶ - همان، ج ۱، ص ۹۶

۱۷ - جاحظ، الحيوان، ج ۲، ص ۱۶۳؛ محمدباقر تاج لنگرودی، اخلاق انبیاء، ص ۳۹۴

۱۸ - مائده (۵) آیه ۱۱۸

۱۹ - همان، آیات ۱۱۲ - ۱۲۴

۲۰ - همان، آیه ۷۲

۲۱ - جلال‌الدین آشتیانی، تحقیقی در دین مسیحیت، ص ۲۰۵

- ۲۲ - کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷؛ محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۲۷۸.
- ۲۳ - ورام، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۳؛ محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۹.
- ۲۴ - مریم (۱۹) آیات ۲۹ - ۳۲.
- ۲۵ - مائده (۵) آیه ۱۱۱.
- ۲۶ - آل عمران (۳) آیه ۵۲.
- ۲۷ - محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۲۸ - درباره اصطلاح حواری و حواریون، زمخشری می‌گوید: <حواریون، یاران خاص و با وفای او بودند که پیش از همه به او ایمان آوردند و تعدادشان دوازده نفر بود، واژه حواری رجل از ریشه حور به معنای سفیدی خالص است یعنی دوست و یار نزدیک> (الکشاف، ج ۴، ص ۵۲۸).
- ۲۹ - صف (۶۱) آیه ۱۴.
- ۳۰ - صف (۶۱) آیه ۱۴.
- ۳۱ - همان، آیه ۶.
- ۳۲ - زخرف (۴۳) آیه ۶۳.
- ۳۳ - همان، آیه ۶۵.
- ۳۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷ (با اقتباس).
- ۳۵ - همان، ص ۳۱۸ (با تلخیص).
- ۳۶ - یس (۳۶) آیات ۱۳ - ۱۴.
- ۳۷ - فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ذیل آیات ۱۳ - ۱۴ سوره یس، ص ۲۴۹ - ۲۵۰ (با اقتباس).
- ۳۸ - سید رضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶۰، ص ۲۲۹.
- ۳۹ - ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۴۲۴.

[http://www.balagh.net/persian/quran/ketab\\_khaneh/osvehaye-qurani/14.htm](http://www.balagh.net/persian/quran/ketab_khaneh/osvehaye-qurani/14.htm)

## بررسی ریشه های اسطوره امام و پیمبر موعود که هنوز دینداران باورمند آناند

در اینجا صرفاً به بررسی اجمالی نامهای ابهام آمیز اساطیری **مسیحا**، **منسیا**، **هیمدا**، **مهدی**، **فارقلیط**، **احمد** و **محمد** موعود می پردازیم تا رفع ابهامی در این باب صورت گیرد و نیروی پنهان بزرگ مردم، با زهر باور موعودهای فریب دهنده پیشینیان که زمانی باور به آنان به درستی یا نادرستی به عنوان قرص مسکن مردم تحت ستم مورد استفاده میگرفته است و حال هم به عنوان دین و سنت به خوردشان داده میشود- نگردد؛ مذاهب و ادیان مردم فریبی که کم و بیش در جهان سوم قدرتمندانه به حیات خود ادامه داده و به وسیله نیرنگبازان مذهبی و جهانخواران در فریب باورمندان اساطیر پیشینیان است:

**مسیحا** مرکب از کلمه عبری **مسیا** یعنی پیامبر و مسئول است، پسوند **نا** به عربی معنی **ما را می دهد** بنابراین **مسیحا** (به عبری **مسیا**) یعنی کسی پیامبر و مسئول و رهبر ما است. این نام به صورت اوستایی **مس- دانا**(مه دا، مهدی، بودا) معنی بزرگ دانا را می دهد. نامهای توراتی **منسیا** و **هیمدا** مترادف هم به معنی تسلی دهنده عنوان دیگری بر موعود مردمان سامی شبه جزیره عربستان و سامیان نواحی شمالی تر از آن بوده است که قدیمی ترینهایشان **مردوک و نی نازو** خدا منجیان معروف بابلی هستند. **مهدی** (به عربی یعنی هدایت کننده، رهبر) به عبری و همچنین به اوستایی به معنی رهبر بزرگ دانی معماها و هوشمند یا همان **ایشوم** بابلیها(به معنی فرمانده) ملقب به **مبشر سرزمین** است، یادآور آخرین پیامبر موعود مسلمین یعنی **محمد** (**استوت ارته** زرتشتیان یعنی ستوده شده دین پناه، سومین و آخرین موعود زرتشتیان) است. این نام تحت عنوان مهدی موعود در واقع بازسازی موعود اسلامی دیگری بعد از **محمد/ احمد** است که مانی و محمد خود را با همین موعود یکی دانسته اند. جالب است که **ایشوم** خدای نیکوکار بابلیها(بهمن، نی نازو در کتاب استر تورات به نام ایرانی مترادفش **هامان**)=دانا، سیپتاک زرتشت، گئوماته بردیه داماد وزیرمشاور کورش) پیوسته و با آن جایگزین شده است. در کتب پهلوی نیز زرتشت در کسوت بهرام جنابی رهبر قرامطه تحت نام بهرام ورجاوند(=مردوک/ایندره) موبد موبدان **پشوتن**(کورش) به شمار آمده است. مسلم به نظر میرسد نامهای پهلوی سوشیانت دوم(سودرسان ثانی) یعنی **هوشیدر ماه** (دانای بزرگ) اساس ایرانی نام **مهدی** (دانای بزرگ) است. نام پهلوی سوشیانت اول هوشیدر بامی (دانای درخشان) و نام سومین سوشیانت، **استوت ارته** (ستوده شده مظهر قانون مقدس، دین پناه) است که حافظ **مهدی موعود** ایرانیان کهن را با همین عنوان **دین پناه** وی می شناسد:

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید	بیا که رایت منصور پادشاه رسید
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید	جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید	سبهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد
قوافل دل و دانش که مرد راه رسید	ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید	عزیز مصر به رغم برادران غیور
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید	کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل
زانش دل سوزان و دود آه رسید	صبا بگو که چها بر سرم درین غم عشق
همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید	ز شوق روی تو شاها بدین اسیر فراق
مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول	
ز ورد نیمشب و درس صبحگاه رسید	

نامهای **احمد** کتاب کفالیه مانی و **محمد** انجیل منسوب به برنابا به معنی لفظی **ستوده شده**، اساس تاریخی داشته و در واقع بیانگر نام اصلی خود **عیسی مسیح** تاریخی یعنی **یهودا**(ستوده خداوند) پسر **زیورایی** (=پرنده- خدای بعد از غسل تعمید عیسی مسیح که او را پسر خود می خواند) می باشد. مسلم به نظر میرسد موضوع نجات دهنده در خاورمیانه ریشه کهنتری داشته و به **نی نازو** (منجی) و برادرش **مردوک** (=سرکوبگر دشمنان بابل و خدای منجی بابلیها) بر میگردد. گرچه یهود و اعراب ممکن است تا حدود زیادی این باور را به وساطت ایرانیان و یونانیان از بابلیان باستانی اخذ کرده باشند، چنانکه موضوع باوربه ظهور اردهای روز رستاخیز(مردوک، اژی دهاک) و هرمقدون(تپه

حسابرسی= پل چینوت اوستا) نقش اعتقادات مغان ایرانی و بابلی را در اعتقادات مسیحیان و یهودیان به وضوح نشان می‌دهد. در اعتقادات زرتشتیان خصوصاً نخستین موعود **اوخشیت ارته** (پرورنده قانون) نشانگر **نبو** (موعود فرا خوانده شده، ایزد حکمت و حاصلخیزی بابلیها) یا تموز/آونیس و **یوسف نجار** زمینی شده انجیلهاست. خود **سپیتاک زرتشت** و پدرش **سپیتمه جمشید** مغ نیز که با **مردوک** و **انا** بابلیها مقابله می‌شده اند، در انجیلها تحت اسامی یحیی (جاودانی) و زکریا (واعظ) در اسطوره تولد و داستان انتخاب عیسی مسیح به مقام پیامبری دخالت داده شده اند. موعود به شمار رفتن **مردوک** (گوساله شکست ناپذیر رب النوع آفتاب) از هیئت اسلاوی وی یعنی مارکو کرالیویچ (شاهزاده خورشید) و صور هندی وی یعنی **ویشنو** (ایزد خورشید مسلط بر همه) و **میتریه** بودائی (مهر، ایزد خورشید) و نام مادر سوشیانت آخر زرتشتیان یعنی **ویسپ تنورویری** (همه را شکست دهنده) به خوبی مسجل می‌گردد. مسلم به نظر میرسد نام معروف مادر امام مهدی موعود یعنی نرگس (نر- گیسو= نر- ویسپو) یعنی **دلیر کامل و شایسته** علی القاعده از ترجمه و تلخیص همین نام اوستایی مادر سوشیانت در زبان پهلوی (فارسی میانه) عاید شده است. جالب است اسامی مادران سوشیانتها به معانی دارای پدر نیک و شریف و الوامقام هستند که کاملاً با نامهای پدر نرگس یعنی پطرس (پدر) و شمعون (والامقام، با شکه) مطابقت دارند. نام یونانی **فارقلیط** (تسلوی دهنده) دقیقاً مترادف نام عبری **مناحیم** است که یکی از سه پسر یهودای جلیلی فرزند زیورایی رهبر انقلابیون یهودی زئالوت (مشتاقان آزادی) یعنی عیسی مسیح تاریخی بوده است که سالها بعد از وقایع مربوط به قتل پدر و دو برادرش به نامهای یعقوب و شمعون به دست رومیان، در ماسادا علیه مسیحیان قیام نمود ولی توسط رومیان دستگیر و با شکنجه های سخت اعدام گردید. نام تاریخی یحیی (یوهانس) که به عبری همچنین معنی عطا و بخشش خدا را میدهد، در انجیل خدمات رسولان مسیح به صورت با سرزنش از انقلابش تحت نام رومی **تنودا** (جاری با آب، معمدان) یاد شده است. این نام به صورت **تنودور** مترادف یحیی (یوهانس) است که این هر دو نام اخیر در نزد حبشیها و اسلاوها خود اسامی موعود و پیامبری ملکوتی بزرگی به شمار آمده اند. به نظر میرسد در اصل از این نام نه تنودای یهودی انقلابی سمت مصر در دهه پنجم میلادی بلکه همان مانتیاس فرزند مارقالوئ همکار انقلابی یهودای جلیلی پسر زیورایی مراد بوده است که این عنوان خود را از شخص مذکور گرفته است. معلوم میشود مرقس (درخشان) نویسنده انجیل اصلی و اولیه که نام اصلیش یحیی بوده است، اسطوره شناس بزرگی بوده که نام انقلابیون یهود را با اساطیر معروف خدا- رهبران پیشین در نزد ملل مختلف و افراد خانواده خود، مادرش مریم و داییش یوسف در آمیخته و معجونی نسبتاً مرغوبی که هم مورد پسند برده و هم برده دار قرار گرفته، فراهم نموده است.

در اینجا بررسی موعود مندرجات انجیل منسوب به برنابا می‌پردازیم که مسلمانان بر درستی مندرجات آن اصرار ورزیده و مسیحیان آن را از انجیلهای مردود شمرده و دستکاری کرده مسلمانان به حساب آورده اند، گرچه انجیلها صرفاً نه کلام و سرگذشت عیسی مسیح تاریخی بلکه بیان تازه باورهای پیشینیان به زبان عیسی مسیح است. مطالب مربوط به موعود دوم (**اوخشیت نمه** زرتشتیان یعنی پروراننده نماز= **احمد**) و یا موعود سوم زرتشتیان (**استوت ارته= مهدی/محمد**) که در آیین زرتشتی به همراه موعود نخستین هر سه از نطفه های سه گانه تعمید یافته در دریای **کانس اوپه** (آبهای ژرف، مسکن انا خدای آب و زمین و خرد بابلی) به شمار آمده و یکی گشته اند. از اینجااست که تصور شده سه تخمه زرتشت در آبهای دریای **کانس اوپه** (آبهای ژرف، چاه آب مهدی موعود شیعیان و دریایی که مادرش از آن عبور می نماید) نگهداری میشود. جالب است که **سپیتمه جمشید** پادشاه ولایات جنوب قفقاز در عهد پدرزنش آستیایک و پسرش **سپیتاک زرتشت** (داماد و پسر خوانده کورش مردوک پرست) در اساطیر ایرانی جایگزین **انا** (انکی، بت مناف اعراب، ابراهیم) و پسرش **مردوک** (بت هبل اعراب، اسحاق تورات) گردیده اند. بتان معروف اعراب پیش از اسلام، اعراب آزاده ای که آنقدرها در مقام مقایسه با اعراب مسلمان جاهل نبوده اند، خدایان بابلی **ایشوم** (بهمن و نی نازو، یعنی سرور شفابخش، عیسو)، **نین خورساگ/سود** (الهه محترم صحراهای سنگی دور دست= هاجر) و **نبی** (فریادرس) /**نینورتا/اسماعیل** را به ترتیب تحت نامهای بت **ود** (دوست)، **سواع** (ساعی، شتابنده) و **یغوث** (فریاد رس)، در کنار **یعوق** (یعقوب، نیای اعراب و یهود، **نینورتا**) پرستش می نموده اند. در این انجیل را به عینه از سایت اسلامی پنجره سبز نقل می کنیم:

( ) : ( )

ابو القاسم عاشوری

انجیل برنابا نسخه پنجم از انجیل است که در اوائل قرن نوزدهم کشف شد و سپس به زبان های انگلیسی و عربی ترجمه شده و در سال ۱۳۴۵ در ایران برای اولین بار توسط علامه محقق، حیدر قلی خان قزلباش، مشهور به سردار کابلی، به

فارسي ترجمه شد، كتابي كه در بسياري موارد با قرآن كريم و روايات اسلامي هماهنگ است. عناوين مطالبتي كه در انجيل برنابا در باره پيامبر اسلام آمده به چند عنوان كلي تقسيم مي‌شود، از جمله:

۱. خلقت پيامبر اكرم (ص)

۲. ارتباط پيامبر اسلام و حضرت آدم (ع)

۳. اخبار ظهور پيامبر اسلام از زبان حضرت عيسي (ع)، با نام خاص ايشان و نام مسينا

۴. پيامبر اسلام از نسل حضرت اسماعيل (ع) است نه اسحاق (ع)

۵. عدم وجود پيامبري پس از پيامبر اسلام و ظهور پيامبران دروغين پس از وي

۶. رفع تهمت مرگ حضرت عيسي (ع) توسط پيامبر اسلام

۷. رغبته حضرت عيسي در خدمت به پيامبر اسلام و درخواست ظهور ايشان

۸. موضوع پيامبر اسلام و قيامت كه خود داراي زير مجموعه‌هاي بسياري است

اما با توجه به موضوع نوشتار، در اين شماره فقط مطالب مربوط به ظهور پيامبر اسلام و جزئيات مربوط به آن نقل خواهد شد.

بشارت ظهور پيامبر اسلام (ص)

حضرت عيسي (ع) در جواب سؤال فردي به نام فيليپس كه مي‌گويد: «چه مي‌گويي اي آقا! حقا و هر آينه در اشعياء نوشته شده است به درستي كه خدای پدر ماست، پس چگونه او را فرزندان نباشد؟» مي‌گويد:

«به درستي كه در اشعياء نوشته شده است مثل‌هاي بسياري كه واجب نيست اين‌كه بگيري او را به لفظ بلكه به معني، زيرا كه همه پيامبران كه به يكصد و چهل و چهار هزار مي‌رسند، آنانكه فرستاده ايشان را خدای به سوي جهان، به تحقيق سخن رانده‌اند به معماها و تاريخي، و ليكن زود است ببايد بعد از من لقاي همه پيامبران و پاكان، پس تابان شود چون نور بر تاريخي‌هاي همه آنچه پيامبران فرموده‌اند، زيرا كه او رسول خداست.»<sup>۱</sup>

در فصل ۳۶ هم آمده است كه حضرت عيسي مي‌گويد: «به تحقيق كه پيامبران، همه ايشان آمدند مگر رسول الله، آنكه زود است بعد از من ببايد، زيرا كه خدای اين مي‌خواهد تا كه من مهيا سازم راه او را.»

ديگر جاي مي‌خوانيم: «اما در خصوص من، به درستي و به تحقيق آمده‌ام تا آماده كنم راه را از براي رسول الله كه زود است بباورد خلاصي عالم را وليكن حذر كنيد از اين‌كه فريب داده شويد؛ زيرا كه زود است كه ببايند پيامبران دروغگوي بسياري كه سخن مرا مي‌گيرند و انجيل مرا ناپاك مي‌نمايند، آن وقت اندرواس گفت: اي معلم! براي ما علامتي ذكر كن، تا او را بشناسيم، يسوع جواب داد: به درستي كه او در زمان شما نمي‌آيد، بلكه بعد از شما به چندين



سال می‌آید، آن وقتی که انجیل من باطل می‌شود و نزدیک است که سی نفر مؤمن پیدا نشود، در آن وقت خدای بر جهان رحم می‌کند، پس می‌فرستد رسول خود را که قرار می‌گیرد بر سر او ابر سفیدی تا او را یکی از برگزیدگان خدای بشناسند و همانا زود است که ظاهر سازد او را برای جهان و زود است که بیاید با قوت عظیمی بر فاجران و براندازد بت‌پرستی را از جهان و به درستی که من به آن مسرور می‌شوم زیرا که به واسطه او زود است که ظاهر شود و تمجید کرده شود خدای و صدق من ظاهر گردد و زود است که انتقام کشد از آنانکه زود است بگویند که من بزرگ‌ترم از انسان، حق می‌گویم به شما، به درستی که زود است که ماه او را جواب دهد در خردسالی او و وقتی که او بزرگ شود، می‌گیرد او را در اختیار خود، پس باید جهان حذر نماید از این‌که نپذیرد او را، زیرا زود است که وی بت‌پرستان را براندازد... و زود است که بیاورد حقی را آشکارتر از سایر پیامبران و زود است که سرزنش کند هر که را که رفتار نیکو نمی‌کند در جهان و زود است که تحیت فرستد برج‌های شهر پدران ما بعضی به بعضی از روی خوشحالی، پس هر وقتی مشاهده شود بر افتادن بت‌پرستی از زمین و اعتراف کرده شود، به این‌که من بشری هستم مانند سایر ناس، پس حق می‌گویم که پیامبر خدای آن وقت می‌آید.»<sup>۲</sup>

در فصل ۱۲۴ انجیل برنابا، حضرت عیسی (ع) خبر از تطهیر خرابی انجیل می‌دهد و می‌گوید: «پس وقتی که رسول الله بیاید، می‌آید تا تطهیر کند هرچه را که فاجران خراب کرده‌اند از کتاب من.»

پیامبر اسلام؛ پیامبر رحمت

در این باره در انجیل برنابا چنین آمده است: «...یسوع فرمود: ای برادران! همانا که قضا و قدر رازی است بزرگ، حتی این‌که به شما می‌گویم که راستی آن را نمی‌داند آشکارا، جز یک نفر و بس، و او آن کسی است که امت‌ها منتظر او می‌باشند، آن کسی که اسرار خدا بر او آشکار می‌شود پس آشکار شدن و خوشا به حال کسانی که گوش به سخن او می‌دهند، وقتی که به جهان بیاید، زیرا که رحمت خدا برایشان سایه خواهد افکند چنانچه این درخت خرما ما را سایه افکنده است، آری، چنانکه این درخت از حرارت سوزان آفتاب ما را نگاه می‌دارد، همچنین رحمت خدا نگاه می‌دارد ایمان آورندگان به آن اسم را از شرّ شیطان، شاگردان در جواب گفتند: ای معلم! کدام کس خواهد بود آن مردی که از او سخن می‌گویی که به جهان خواهد آمد، یسوع به شکفتگی دل در جواب فرمود که همانا او محمد (ص)، پیامبر خداست، وقتی که او به جهان بیاید چنانکه باران، زمین را قابلیت بخشد که بار بدهد بعد از آنکه باران مدت مدیدی منقطع شده باشد، همچنین او وسیله اعمال صالحه میان مردم خواهد شد به رحمت بسیاری که با خود می‌آورد، پس او ابر سفیدی است بر از رحمت خدا و آن رحمتی است که آن را خدا بر مؤمنان نثار می‌کند، نرم نرم مثل باران»<sup>۲</sup>.

در فصل ۲۲۰ نیز بشارت ظهور پیامبر اکرم (ص) جهت رفع فریب کشته شدن حضرت عیسی (ع) بیان شده است.

ظهور پیامبر اسلام با نام مسینا

همچنین در بخش‌های مختلفی از انجیل برنابا خبر ظهور پیامبر اسلام با نام خاص «مسینا» بیان شده که گویا در میان کاهنان یهودی، پیامبر اسلام به این نام شناخته شده بودند.

در فصل ۴۲ آمده است که حضرت عیسی (ع) در جواب برخی لای‌ها و کتبه که می‌گویند «هرگاه تو نیستی مسینا و نه ایلیا و نه هیچ پیامبری، پس چه جهت دارد که بشارت می‌دهی به تعلیم تازه و خود را می‌نمایی بزرگتر در شأن از مسینا»، می‌گوید: «به درستی معجزاتی که خدای آنها را بر دست من می‌کند، ظاهر می‌کند این که سخن می‌کنم به آنچه خدای می‌خواهد. و من نمی‌شمارم خود را مانند آنکه از او سخن می‌رانید، زیرا که من لایق آن نیستم که بگشایم بندهای جرم‌موق یا دوال‌های نعل رسول الله را که او را مسینا می‌نامید، آنکه پیش از من آفریده شده و زود است بعد از من بیاید و زود است بیاورد کلام حق را و نمی‌باشد آیین او را نهایی.»

در بخش دیگری از انجیل برنابا، حضرت عیسی در پاسخ به زنی که می‌گوید: «به درستی که ما انتظار مسینا را داریم پس وقتی بیاید ما را تعلیم می‌کند» می‌گوید: «ای زن، مگر نمی‌دانی که به ناچار مسینا خواهد آمد» و در ادامه می‌افزاید: «ای زن، به من ظاهر می‌شود که تو مؤمنه باشی، پس اکنون بدان این که به ایمان به مسینا، همه برگزیدگان خدا زود است که خلاصی یابند، اکنون واجب شد که بشناسی آمدن مسینا را، زن گفت: ای آقا شاید تو خود مسینا باشی، یسوع در جواب فرمود: به درستی که من به راستی به سوی خانه بنی‌اسرائیل، پیامبر خلاصی فرستاده شده‌ام ولیکن زود است که بعد از من بیاید مسینا که فرستاده شده خداست برای همه جهان، آنکه به واسطه او خدا جهان را آفرید و در آن وقت سجده کرده می‌شود برای خدا در همه جهان و به رحمت رسیده می‌شود، حتی این که سال یوبیل که اکنون هر صد سال می‌آید زود است که آن را مسینا هر سال در هر جا قرار دهد.»<sup>۴</sup>

در فصل ۹۷ نیز وقتی کاهنی می‌گوید: «چه نامیده می‌شود مسینا و کدام است آن علامتی که آمدن او را اعلان نماید»، یسوع در جواب می‌گوید: «نام مسینا عجیب است، زیرا که خدا خود وقتی که روان او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت، خود او را نام نهاد و خدا فرمود: صبر کن ای محمد (ص)، زیرا که برای تو می‌خواهم خلق کنم بهشت و جهان و بسیاری از خلایق را که می‌بخشم آنها را به تو حتی این که هر که ترا مبارک می‌شمارد مبارک شود و هر که با تو خصومت کند ملعون می‌شود، وقتی که تو را به سوی جهان می‌فرستم پیامبر خود قرار می‌دهم به جهت خلاصی و کلمه تو صادق می‌شود، حتی این که آسمان و زمین ضعیف می‌شوند و لیکن دین تو هرگز ضعیف نمی‌شود، همانا نام

مبارك او محمد (ص) است، آن وقت جمهور (همه) مردم صداهاي خود را بلند نموده، گفتند: اي خدا بفرست براي ما پيامبر خود را، اي محمد (ص)، بيا زود براي خلاص جهان.»

پيامبر اسلام (ص) داراي دين جهاني

در اين باره در انجيل برنابا اينگونه آمده است:

«... حق مي‌گويم به شما، به درستي كه هر پيامبري هر وقتي كه بيايد، پس به درستي كه جز اين نيست كه فقط از براي يك امت حامل مي‌شود نشانه رحمت خداي را و از اين است كه سخن ايشان تجاوز نمي‌كند از آن طايفه كه به سوي ايشان فرستاده شده‌اند، و ليكن رسول خدا هر وقتي كه بيايد مي‌دهد خداي به او آنچه را كه او به منزله انگشتر دست اوست، پس حامل مي‌شود خلاص و رحمت را براي امت‌هاي زميني، آنانكه تعليم او را مي‌پذيرند، و زود است بيايد با توانايي بر ستمكاران و براندازد عبادت بتان را به گونه‌اي كه شيطان رسوا شود، زيرا كه اين چنين خداي وعده نموده به ابراهيم (ع)، فرموده: ببين، به درستي كه به نسل تو همه قبائل زمين را بركت مي‌دهم و همچنان كه اي ابراهيم شكستي بتان را شكستي، نسل تو زود است كه چنين كند.»<sup>۵</sup>

در فصل ۹۷، پس از اظهار ناراحتي حضرت عيسي (ع) از تعليم ناپاك شيطان به اين‌كه او خدا و پسر خداست و دلداري دادن كاهن و والي و پادشاه به اين‌كه ما خواهيم خواست تا فرمان شاهي به اين صادر شود كه هيچ كس تو را خدا يا پسر خدا نخواند، حضرت عيسي (ع) مي‌فرمايد: «اين سخن مرا تسلي نمي‌دهد زيرا كه از آنجايي كه اميد نور داريد تاريخي خواهد آمد، و ليكن تسلي من همان در آمدن پيامبري است كه هر اعتقاد دروغ را در باره من از ميان خواهد برد و آيين او اقتدار خواهد يافت و همه جهان را فرا خواهد گرفت، زيرا كه خدا به پدر ما ابراهيم چنين وعده فرمود و همانا آنچه مرا تسلي مي‌دهد آن است كه آيين او را هيچ نهايتي نيست، زيرا كه خدا او را درست نگهداري خواهد فرمود.»

و اکنون ما در سال ۲۰۰۶ ميلادي قرار گرفته‌ايم، سالي كه ۱۴۲۷ سال از تحقق وعده حضرت عيسي (ع) مي‌گذرد و دين و آيين پيامبر موعود در حال گسترش و جهاني شدن است. البته همانگونه كه خود اين پيامبر در آغاز ظهور با جاهليت آن دوره مواجه بود، امروز نيز دين و آيين ايشان با جاهليت مدرن كنوني مواجه است و برخي دشمنان به جهت پستي و خباثت باطن، كار را به جايي مي‌رسانند كه شخص و آيين ايشان را با اعمال زشتي همچون ترسيم كاريكاتورهاي موهن مورد هجمه و حمله قرار مي‌دهند. مستكبراني كه در پشت اعمال كثيف آنان، دست‌هاي خيانت‌كاري است كه دائماً در پي فتنه‌انگيزي ميان مسلمانان و مردمان اديان ديگر، خصوصاً مسيحيان مي‌باشند، لذا در گفتگوي بين اديان مسيحي و اسلام، اين مسأله قابل توجه است كه اگرچه شايد مسأله به صليب كشيده شدن حضرت

عيسي (ع) مورد قبول جمع زيادي از مسيحيان باشد، اما گويا تمامي آنان به بازگشت وي اعتقاد دارند، همان كه ما مسلمانان نيز بر آن معتقديم. البته ما چنان معتقديم كه حضرت عيسي (ع) نيز همراه موعود آخر الزمان مسلمانان خواهد بود، همان موعودي كه امروز ميان بسياري از ساكنان اين كره خاكي به نامهاي مختلف و از جمله منجي آخر الزمان نامش مطرح است و همچون پيامبر موعود عيسوي، پيام آور رحمت و بركت الهي است.

به نظر مي رسد با توجه به اشتراك نظر مسلمانان و مسيحيان در بازگشت حضرت عيسي (ع)، اگرچه با كمّي اختلاف، اين امر زمينه مناسبّي است تا انس و الفت و گفت و گوي ميان اين دو دين الهي هرچه بيشتر گسترش يابد، چرا كه اين امر خود باعث اتحاد و ايستادگي پيروان آنها در برابر دشمنان كنوني خواهد بود.

پي نوشت ها:

- 
۱. انجيل برنابا، مترجم: حيدرقلي خان قزلباش (سردار كابلّي)، چاپخانه حيدري، سال ۱۳۴۵، فصل ۱۷، ص ۷۳.
  ۲. همان، فصل ۷۲، ص ۱۶۷.
  ۳. همان، فصل ۱۶۳، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.
  ۴. همان، فصل ۸۲، صص ۱۸۲ - ۱۸۳.
  ۵. همان، فصل ۴۳، صص ۱۲۰ - ۱۲۱.

## نام و نشان کوه اساطیری که موعظه کوه عیسی مسیح انجیل متا بدان منسوب است

ظاهراً در انجیلهای اثری از نام و محلی کوهی که موعظه اساطیری منسوب بدان است به عمد یا به سهو اسمی برده نشده است. گروهی کوههای تابور و حرمون و شاخ حتین را حدس زده اند. اگر خود نام تورات را که می توان آن را به معنی آیات کوهستان گرفت به کنار بگذاریم ( جالب است که تورات در رابطه با تور سینا یعنی کوه ایزد ماه= یهوه است). کنکاش در متون اساطیری کتابهای عهد عتیق و عهد جدید معلوم می نماید که از آن همانا کوه اساطیری **مجدون(هارمجدون به معانی کوه موعظه یا کوه میوه گرانها)** منظور است که اسطوره آن خود از اساطیر کهن ایرانیان عهد زرتشتی سرچشمه گرفته است: نام این کوه در اوستا **هنوکنریه** (خوب کنش) است که اکنون سبلان(لانه سود) نامیده میشود. در رابطه با منشأ معنی **کوه میوه مقدس و گرانهای** مجدون گفتنی است در ترانه های فولکلوریک کهن آذری صحبت از انار مقدس **کوه سبلان** است(که در طبیعت آنجا وجود خارجی ندارد)؛ کوهی که بنا بر اعتقادات کهن ایرانی محل محشر و بازگشت ارواح مردگان به شمار می آمده است چه ضمن یک حدیث نبوی در کتاب معجم البلدان یا قوت حموی آمده است: "روح بعد از خروج از تن مرده به اندازه دانه برفی در جبل **سبلان و ماسبلان(سبلان بزرگ)** که در سمت آذربایجان است فرود می آید". به عبارت دیگر اینجا همان **گروذمان** (گروذمان، به یک معنی اوستایی آن یعنی کوه جایگاه بیداری بازپسین) می باشد. نام این کوه بیشتر به معنی **خانه زمزمه روحانی** گرفته شده است. جالب است که این نام اوستایی همچنین معنی کوه میوه بهشتی را نیز افاده می نموده است. بنابراین با مفهوم دو لایه کوه مقدس اوستا به منشأ ایرانی باور **هارمجدون(کوه موعظه روحانی یا کوه میوه مقدس و گرانها)** نزد یهود میرسیم. بسیار جالب است که نام این کوه در کتاب عوبدیای نبی تورات کوه **عیسانو** (یعنی کوه عمل پایانی و آخرت) قید گردیده است که بدین شکل حاوی خود نام **عیسی** نیز می باشد، عیسی مسیحی که بنا به باور یهود و مسیحیان نظیر معادل ایرانیش **میثره** (مهر) در روز آخرت به سمت کوه **هارمجدون** (چینوت پل اوستا) یعنی محل تلاقی نیروهای مخاصم در روز حسابرسی خواهد شتافت. مسلم به نظر میرسد از آنجاییکه این کوه تحت همین نام **عیسانو(=نرگال، نی نازو ایزد جهان زیرین)** در کتاب عوبدیای تورات با نکوهش ثروت و ضلالت همراه شده است، لذا نویسندگان انجیلهای به عمد از نام آن (از آن جمله در موعظه کوه) یاد نکرده اند. جالب است کلمه **عیسانو(عیشانو)** در لغت آریائیهای هندوایرانی به معنی **سلطان** است و این اکنون در نزد اهل محل به عنوان صفت بلندترین قله سبلان به کار می رود. **کوه سبلان و کوه پهلونیش هرم داغ** (سبلان کوچک) در اوستا همچنین با نامهای **اوشیدرنه** (مجلل و با شکوه) و **اوشیدم** (دم کوه با شکوه) نام برده شده است. این زوج نام اوستایی در اشعار فولکلوریک آذری به صورت کوه مقدس اوشودوم اوشودوم، به عنوان محل **سیبهای بهشتی** حفظ شده است. مطابق کتب پهلوی و روایات مسلمین اینجا محل همپرسگی معروف زرتشت با اهورا مزدا بوده است. در حالی که نام کوه مقدس توراتی **صیون** (کوه زمزمه و موعظه روحانی= گروذمان) همین کتاب عوبدیا نیز در واقع از معنی لفظی ایرانی دیگر همین کوه مقدس و ملکوتی اوستا یعنی **گروذمان** (سبلان آسمانی) بیرون تراویده است. نام سرزمین **ادوم** در این رابطه باید در اصل از ریشه عدم و به معنی **معدومین** باشد که در این کتاب نیز بدان اشاره گردیده است چه کشتار بزرگ مغان در عهد ترور **سپیتاک زرتشت** (گنوماته بردیه، داماد و پسر خوانده زرتشت) توسط داریوش که به **ماگوفونی** معروف است در عهد باستان شهره عام و خاص بوده است. از همینجاست که در قرآن قوم مغان کشتار شده و رهبر ملکوتی آن در قرآن با نامهای **ثمود** (=باعد، معدوم) و **صالح دارنده شتر مقدس** یاد گردیده اند. در کتاب عوبدیا از **گنوماته زرتشت تنومند** (شاهزاده گوتمه بودای بلخیان و شمال غربی هند) تحت نام **تیمان** (با کمال، عظیم یا تمام شده و مقتول) به طور نکوهیده نام برده شده است. به قول کتسیاس سپیتاک زرتشت (گنوماته بردیه) سالهای مدیدی در عهد پدر خوانده و پدر زنش کورش در همین سمت بلخ و هندوستان به عنوان شاهزاده حکومت نموده است. محل ساتراپی وی در عهد پدر بزرگ مادریش آستیگ (اژدهاک مادی) - یعنی زمانی پدرش سپیتمه جمشید به عنوان ولیعهد آستیگ در قفقاز فرمان میراند- سمت آذربایجان، اران و ارمنستان بوده است

برای آشنایی با مندرجات کتاب عوبدیا در باب کوه **عیسانو** بیگانگان متن آن را با شرح و تفسیرش از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می نمائیم:

### کتاب عوبدیا (ترجمه تفسیری)

کتاب عوبدیا کوچکترین کتاب عهد عتیق است. درباره نویسنده آن، عوبدیا اطلاعات بسیار جزئی در دست است. بیست و یک آیه این کتاب از قوم ادوم سخن می گوید. این قوم از عیسو، برادر یعقوب بوجود آمدند. سرزمین آنها در جنوب دریای مرده قرار داشت. بین قوم اسرائیل و قوم ادوم بیشتر اوقات درگیری بوده است. ادومی ها در جنگ با بنی اسرائیل، گاهی از فلسطینی ها یاری می جستند.

کتاب عوبدیا می گوید که ادومی ها را خدا نابود خواهد کرد، زیرا آنها با کمک سایر قوم ها در صدد نابودی قوم خدا برآمده اند. اما ادومی ها گمان می کنند دست خدا به آنها نمی رسد و او چنین کاری نمی تواند انجام دهد. پاسخ خداوند به قوم ادوم چنین است: «اگر همچون عقاب به اوج آسمانها بروی و آشیانه خود را بین ستارگان برپا

داري، تو را از آنجا به زمين مي آورم.» عوبديا به ادومي ها گوشزد مي كند كه تمام دنيا به خداوند تعلق دارد، و روزي خداوند بر آن حكومت خواهد راند. كتاب عوبديا (ترجمه قديمي)

#### ۱ رؤيائي عوبديا.

۱- خداوند يهوه درباره ائوم چنين مي گويد: از جانب خداوند خبري شنيديم كه رسولي نزد امت ها فرستاده شده، (مي گويد): برخيزيد و با او در جنگ مقاومت نماييم. ۲ هان من تو را كوچكترين امت ها گردانيدم و تو بسيار خوار هستي. ۳ اي كه در شكافهاي صخره ساكن هستي و مسكن تو بلند مي باشد و در دل خود مي گويي كيست كه مرا به زمين فرود بياورد، تكبر دلت، تو را فريب داده است، ۴ خداوند مي گويد: اگر چه خويشتن را مثل عقاب بلند سازي و آشيانه خود را در ميان ستارگان بگذاري، من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ۵ اگر دزدان يا غارت كنندگان شب نزد تو آيند، (چگونه هلاك شدي؟) آيا بقدر كفائيت غارت نمي كنند؟ و اگر انگورچينان نزد تو آيند آيا بعضي خوشه ها را نمي گذارند؟ ۶ چيزهاي عيسو چگونه تفتيش شده و چيزهاي مخفي او چگونه تفحص گرديده است؟ ۷ همه آناني كه با تو همعهد بودند، تو را به سرحد فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فريب داده، بر تو غالب آمدند و خوردگان نان تو دامی زیر تو گسترده اند. در ايشان فطانتی نیست.

۸ خداوند مي گويد: آيا در آن روز حكيمان ائوم را و فطانت را از كوه عيسو نابود نخواهم گردانيد؟ ۹ و جباران تو اي تيمان هراسان خواهند شد تا هر كس از كوه عيسو به قتل منقطع شود.

۱۰ به سبب ظلمي كه بر برادرت يعقوب نمودي، خجالت تو را خواهد پوشانيد و تا به ابد منقطع خواهي شد. ۱۱ در روزي كه به مقابل وي ايستاده بودي، هنگامي كه غريبان اموال او را غارت نمودند و بيگانگان به دروازه هاش داخل شدند و بر اورشليم قرعه انداختند، تو نيز مثل يكي از آنها بودي. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصيبتش نگاه مكن و بر بني يهودا در روز هلاكت ايشان شادي منما و در روز تنگي ايشان لاف مزن. ۱۳ و به دروازه هاي قوم من در روز بلاي ايشان داخل مشو و تو نيز بر بدني ايشان در روز بلاي ايشان منگر و دست خود را بر اموال ايشان در روز بلاي ايشان دراز مكن. ۱۴ و بر سر دو راه مابست تا فراريان ايشان را منقطع سازي و باقي ماندگان ايشان را در روز تنگي تسليم منما. ۱۵ زيرا كه روز خداوند بر جميع امت ها نزديك است؛ و چنانكه عمل نمودي همچنان به تو عمل كرده خواهد شد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت. ۱۶ زيرا چنانكه بر كوه مقدس من نوشيديد، همچنان جميع امت ها خواهند نوشيد و آشاميده، خواهند بلعيد و چنان خواهند شد كه گويي نبوده اند.

۱۷ اما بر كوه صهيون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان يعقوب ميراث خود را به تصرف خواهند آورد. ۱۸ و خاندان يعقوب آتش و خاندان يوسف شعله و خاندان عيسو كام خواهند بود و در ميان ايشان مشتعل شده، ايشان را خواهد سوزانيد و براي خاندان عيسو بقيتي نخواهد ماند زيرا خداوند تكلم نموده است. ۱۹ و اهل جنوب كوه عيسو را و اهل هامون فلسطينيان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنيامين جلعاد را (متصرف خواهد شد). ۲۰ واسيران اين لشكر بني اسرائيل ملك كنعانيان را تا صرغه به تصرف خواهند آورد و اسيران اورشليم كه در صفارذ هستند، شهرهاي جنوب را به تصرف خواهند آورد. ۲۱ و نجات دهندگان به كوه صهيون برآمده، بر كوه عيسو داوري خواهند كرد و ملكوت از آن خداوند خواهد شد.

#### ترجمه تفسیری

#### مجازات ادوم

۱ خداوند، آینده سرزمین ادوم را در رؤيائي به عوبديا نشان داد. از جانب خداوند خبر رسیده كه قاصدي با اين پيام نزد قوم ها فرستاده شده است: «آماده شويد تا به جنگ ادوم برويم.»

۲ خداوند مي فرمايد: «اي ادوم، تو را در ميان ملت ها خوار و ضعيف مي سازم.»

۳ از اينكه بر صخره هاي بلند ساكن هستي به خود مي بالي و با غرور مي گويي: «كيست كه دستش در اين بلنديها به من برسد!» خود را گول نزن! ۴ اگر همچون عقاب به اوج آسمانها بروي و آشيانه خود را بين ستارگان برپا داري، تو را از آنجا به زمين مي آورم.

۵ «اگر دزدها شبانگاه آمده تو را غارت مي كردند به مراتب براي تو بهتر مي بود، زيرا همه چيز را نمي بردند! يا اگر انگورچينان به سراغ تو مي آمدند پس از چيدن انگور خوشه اي چند باقي مي گذاشتند! ۶ ولي وقتي به جنگ دشمن بيفتي تمام ثروت تو به يغما خواهد رفت و چيزي براي تو باقي نخواهد ماند. ۷ تمام هم پيمانانت دشمن تو مي شوند و دست به دست هم داده، تو را از سرزمينت بيرون مي رانند. دوستان مورد اعتمادت، براي دامن مي گذارند و تو از آن آگاه نخواهي شد.»

۸ خداوند مي فرمايد: «در آن روز در سراسر ادوم حتي يك شخص دانا باقي نخواهد ماند! زيرا من همه دانايان ادوم را از حماقت پر مي سازم. ۹ دليرترين سربازان تيمان، هراسان و درمانده شده خواهند توانست از كشتار جلوگیری كنند.

دلیل مجازات ادم

۱۰ «به سبب ظلمي که به برادر خود اسرائیل کردی رسوا و برای همیشه ریشه کن خواهی شد؛ ۱۱ زیرا اسرائیل را به هنگام سختی و احتیاجش ترک کردی. وقتی که مهاجمان، ثروت او را غارت می کردند و بر اورشلیم قرعه انداخته، آن را میان خود تقسیم می نمودند، تو کنار ایستاده، نخواستی هیچ کمکی به او بکنی و مانند یکی از دشمنانش عمل نمودی. عوبدیا

۱۲ «تو نمی بایستی این کار را می کردی. وقتی که او را به سرزمینهای بیگانه می بردند تو نمی بایستی می نشست و او را تماشا می کردی. در روز مصیبتش نمی بایستی شادی می کردی و زمانی که در سختی بود نمی بایستی به او می خندیدی. ۱۳ روزی که اسرائیل گرفتار این مصیبت و بلا شده بود، تو نیز به او بدی رساندی و رفته، غارتش کردی. ۱۴ بر سر چهار راهها ایستادی و کسانی را که سعی می کردند فرار کنند کشتی. در آن زمان وحشت و پریشانی، بازماندگان اسرائیل را دستگیر نموده، تحویل دشمن دادی.

مجازات قوم ها

۱۵ «من، خداوند بزودی از تمام قوم ها انتقام خواهم کشید. ای ادم، همانطور که با اسرائیل رفتار کردی، با تو نیز به همانگونه رفتار خواهد شد. هر چه کردی بر سر خودت خواهد آمد. ۱۶ بر بالای کوه مقدس من، جام مکافاتم را نوشیدی، قوم های دیگر نیز آن را خواهند نوشید. آری، آنها خواهند نوشید و از بین خواهند رفت و اثری از آنها باقی نخواهد ماند.

پیروزی اسرائیل

۱۷ «ولی کوه مقدس من در اورشلیم، پناهگاه و محل نجات خواهد شد. اسرائیل سرزمین خود را دوباره تصرف خواهد نمود ۱۸ و مانند آتش، ادم را خواهد سوزاند بطوری که از ادم کسی باقی نخواهد ماند.» این را خداوند می فرماید.

۱۹ اهالی جنوب یهودا، کوهستان ادم را اشغال خواهند کرد و اهالی جلگه های یهودا، دشتهای فلسطین را تصرف نموده، دوباره مراتع افرایم و سامره را به چنگ خواهند آورد و قبیله بنیامین، جلعاد را خواهد گرفت. ۲۰ تبعیدشدگان اسرائیلی مراجعت نموده، فینیقیه را تا صفره در شمال، اشغال خواهند کرد و آنانی که از اورشلیم به آسیای صغیر به اسارت رفته بودند، به وطن خود بازگشته، شهرهای جنوب یهودا را خواهند گرفت. ۲۱ فاتحان اورشلیم بر سرزمین ادم حکومت خواهند کرد و خداوند، پادشاه ایشان خواهد بود!

راهنما

عوبدیا نبی  
هلاکت ادومیان

ادومیان

ادم بر يك رشته از صخره های کوههای واقع بر شرق عَرَبَه بنا شده بود، که از شمال به جنوب در حدود ۱۵۰ کیلومتر و از شرق تا غرب در حدود ۳۰ کیلومتر امتداد داشت. این سرزمین، بسیار حاصلخیز بوده و از چراگاههای سرسبزی برخوردار بود. سالع (یا «پترا») که پایتخت ادم بود، بر يك صخره عمودی بلند، در پشت دره های عمیق کوه، ساخته شده بود که به دره بسیار زیبایی مشرف بود. ادومیان، خیلی سریع از تاخت و تاز دست کشیدند و به تنگه های سر به فلک کشیده کوهستان که غیر قابل تسخیر بودند، عقب نشینی کردند.

اگرچه ادومیان از نسل عیسو بودند، اما همیشه از دشمنان سرسخت یهودیان بشمار می رفتند که حاکی از عداوت همیشگی عیسو و یعقوب بود (پیدایش ۲۵ : ۲۳ ؛ ۲۷ : ۴۱). آنها درخواست موسی را رد کردند (اعداد ۲۰ : ۱۴ - ۲۱) و همیشه مستعد بودند تا با هر گونه حمله ای علیه یهودیان همکاری کنند.

زمان این نبوت

در ذیل به چپاول و غارت اورشلیم اشاره شده است که ادومیان در تمامی آنها شرکت داشته اند. این غارت ها طی ۴ فقره به شرح زیر می باشند:

- ۱- در زمان حکومت یربعام (۸۵۰ الی ۸۴۳ ق.م.) - (دوم تواریخ ۸: ۲۱ و ۱۶ و ۱۷؛ عاموس ۱: ۶).
- ۲- در زمان حکومت امصیا (۸۰۳ - ۷۷۵ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۵ : ۱۱ و ۱۲ و ۲۳ و ۲۴).

- ۳- در زمان حکومت آحاز (۷۴۱ - ۷۲۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۸ : ۱۶ - ۲۱).
- ۴ - در زمان حکومت صدقیا (۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۱۱: ۳۶ - ۲۱؛ مزمور ۱۳۷: ۷).

در مورد اینکه عوبدیا به کدام دوره تاریخی فوق تعلق داشته است، عقاید متفاوت است. از آنجایی که در آیات ۱۱ و ۱۲ این کتاب به «ویرانی» یهودا اشاره شده است، لذا بطور کلی نبوت مذکور به حکومت صدقیا اختصاص دارد، یعنی زمانی که اورشلیم بدست بابلیان به آتش کشیده شد (۵۸۶ ق.م.). سایر نبوت‌هایی که در کتاب مقدس هلاکت ادوم را پیشگویی کرده‌اند عبارتند از: اشعیا ۳۴: ۵-۱۵؛ ارمیا ۱۹ : ۷ - ۲۲؛ حزقیال ۲۵ : ۱۲ - ۱۴؛ ۳۵ : ۱ - ۱۵؛ عاموس ۱ : ۱۱ - ۱۲.

#### تحقق نبوت

عوبدیا چنین نبوت کرد که ادومیان «تا به ابد منقطع خواهند شد» و «چنان خواهد شد که گویا نبوده‌اند» (آیات ۱۰ و ۱۶ و ۱۸)؛ و همچنین بقیّتی از یهودا نجات خواهند یافت و اینکه ملکوت خدای یهودا بر همه جا حکمفرما خواهد شد (آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۱).

در ظرف ۴ سال پس از به آتش کشیدن اورشلیم، ادومیان که بابلیان را در حمله به اورشلیم کمک کرده بودند، بدست خود آنها نابود شدند (۵۸۲ ق.م.). قومی بنام نباطیان جانشین ادومیان شدند. شمار قلیلی از ادومیان که باقی مانده بودند در منطقه‌ای واقع در جنوب یهودیه محبوس ماندند یعنی جایی که به مدت چهار قرن به حیات خود ادامه دادند و از دشمنان جدی یهودا بشمار می‌رفتند. تا اینکه در سال ۱۲۶ ق.م. آنها بدست یکی از رهبران مکابی بنام یوحنا هیرکانوس شکست خوردند و جزیی از مملکت یهود شدند. زمانیکه فلسطین بدست رومی‌ها تسخیر شد (سال ۶۳ ق.م.)، خاندانی ادومی بنام هیرودیان بر کلّ یهودا نصب گردید. این خاندان از آخرین بقایای ادومیان بودند. با ویران شدن اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، آنها برای همیشه از صفحه تاریخ محو شدند.



## همتایان اهورامزدا نزد ملل دیگر

ظاهراً کسی در این باب تحقیق اساسی به عمل نیاورده است. شاید بدان دلیل که اطلاعات محققین تاریخ ادیان در این مورد کفاف نمی کرده چه تاریخ اساطیری ایران که خود در هاله ای از ابهام قرار داشته موضوع اهورامزدا را به شکل معضلی در آورده و این امر سبب گردیده که محققین چندانکه باید و شاید نتوانند به بررسی بنیان و خاستگاه اهورا مزدا بپردازند. کار ایشان در جایگاه در جا زدن گامهای نخستین متوقف شده است ما قدم دوم را در این راه به جلو بر میداریم تا امکان و زمینه ای برای صعود به مرتبه های بالاتر و پیشتر فراهم گردد.

**اهورامزدا** بی شک به معنی **سرور داناست**. یعنی وی **خدای دانایی و روشنائی** به شمار میرفته است. در کنار وی **همزاد** متضادش **اهریمن** (انگزه مئینوه، سرشت بد) قرار دارد که ایزد تاریکی و شرارت است. در اساطیر هندی این دو در نام اشوینها (خالقهای اسب سیما) تحت اسامی **ناستیه** (مهربان) و **دسره** (شریر) به ترتیب ایزدان **روز و شب** و پسران دو **قلوی سوریا**، **ایزد خورشید** هستند. این ایزدان به صور **بیولوبوک** (خدای روشنائی) و **چرنوبوک** (خدای تاریکی) در اساطیر **اسلاوها** هم دیده میشوند. در این اسناد برای بیان جنبه طبیعی اهورامزدا و اهریمن در نزد ملل هندواروپایی شرقی بسیار گویا هستند، اما پیداست که اینها چیزی از جنبه اجتماعی دانایی اهورامزدا و نادانی اهریمن بدست نمی دهند. اگر نام ایزد کاسی **ایمیریا** (ایزد خاندان شاهی نزد اسلاف نیمه آریایی لران) را به معنی **سرور دانا** بگیریم در این صورت به مفهوم اجتماعی اهورامزدا نزد یک قوم علییده آریایی دست یافته ایم. ولی متأسفانه کتیبه های کاسیان در بابل متضمن اطلاعات بیشتری از این خدای خاندان سلطنتی نیستند. دورتر در نزد ژرمنها خدای بزرگ یک چشم خورشید و **خرد اودن** (**ووتان**= خردمند) نام داشته است که در اسکاندیناوی خدای خدایان به شمار می آمده است. معادل اسکیتی-اسلاوی آن در اساطیر اسلاوها **ایوان** (دانای درخشان) است که قهرمان اسطوره های روسی بسیاری است و یکی اسطورهای معروفش هم ربطی اساسی با اسطوره زیادر زرتشت (گنوماته پردیه) داماد و پسر خوانده کورش دارد که خارس میتیلنی وزیر تشریفات دربار اسکندر آن را نقل نموده است.

در میان خدایان آریانیان اسکیتی که هرودوت آنها را ذکر نموده، در این باب تنها نام **تگی مسادس** خدای دریاها قابل توجه است چه جزء دوم این نام به ظاهر حاوی نام **مزدا** (دانا) می باشد. معهذا مسلم به نظر میرسد این نام به معنی **خدا/پهلوان بزرگ دریاها** است و ربطی با اهورامزدا ندارد. اما **برهمای** هندوان نیز که به معنی **خالق دانا** و فرزند موجود برتر **مایا** (داناترین = **اتراهایسیس** بابلیها) است که انسان به جای مانده عهد طوفان بزرگ است، زاده **حاباب درخشان** روی دریاها به شمار آمده است. در اسطوره سیل جهانی کهن هندوان یعنی طوفان و سیلاب عهد **مانو** (دانای عهد طوفان) وی، نظیر **انا/انکی** (اوآنوس، خدای دریاها و زمین بابلیها که یکی نمودهای مهمش ماهی بوده) در **هئیت ماهی بزرگی** ظاهر میگردد. ظاهراً در تثلیث **برهما** (خالق دانا)، **ویشنو** (مسلط بر همه) و **شیوا** (ویرانگر، مبارک، مقدس) دو خدای اخیر ظاهراً به جای **مهر** (ایزد مهر و روشنائی و خورشید و مردوک بابلیها) و **اهریمن** (ایزد شرارت) / **انیریامن** (دوست و خجسته) می باشند. این تثلیث بابلی/هندی در تثلیث یونانی پسران **یاپت** (خدای جو= انلیل) یعنی **پرومته نوس** (دانا)، **اپی مته نوس** (احساساتی، کند فکر) و **اطلس** (کشتی گیر) هم دیده میشود. ولی دقت بیشتر اساس را در فرهنگ بین النهرین باستان نشان میدهد: در نزد هندوان به موازات این تثلیث معروف، تثلیث کهن تری از **وارونا** (خدای دانای آسمان شب)، **میتره** (ایزد روشنائی) و **انیریامن** (ایزد خورشید و کهکشان) وجود دارد که این یکی به وضوح اصل هندوایرانی دارد. اما از **صد** نام منسوب به **ویشنو** از جمله **ویرانگر** و **سرکوبگر** و انتسابش به **خورشید** به وضوح بر می آید که وی به جای **مردوک** (سرکوبگر) ایزد بزرگ بابلیها و معبود کورش سوم (ثرائتونه، فریدون) است. در مجموع معلوم میشود تثلیث اول و معروفتر بر اساس اساطیر معروف بابلی بوده است و **برهما** همان **انا/انکی** (خدای خرد و زمین و دریاها) و **ویشنوی** و **ویرانگر** **پرشکل** همان **مردوک** خدای مهم دیگر بابلی است. بنابراین نام سوم یعنی **شیوا** که خدای **دهشتبار آذرخش و طوفان** به شمار رفته مطابق با **خدای تندر** سامیان یعنی **رامون/آداد** (در هم شکننده) است که نزد سومریان **ایشکورا** نام داشته است. اما همانطوری که گفتیم و گفته میشود در تثلیث دوم یعنی **وارونا**، **میتره** و **انیریامن** اساس همان اساطیر کهن آریانیان هندو ایرانی است. در مجموع معلوم میشود که ایرانیان اهورامزدای خویش را با **نین ایگی آزاک** (ایزد دره ژرف و خدای دانش آشوریها، ایزد **سیاره کیوان/زحل**) یا همان **انا** (ایزد معبد آبهای ژرف بابلیها)، **ابراهیم خدای سامیان عربستان** (بت **مناف**، پدر بت **صلم**) معادل می شمرده اند. به نظر میرسد از اینجاست که خانه کعبه منسوب به ابراهیم را به شکل کعبه زرتشت فارس (در واقع معبد اهورا مزدا، خدای دانای خاندان شاهی هخامنشیان = ایمیریای کاسیان) ساخته اند. احتمال زیادی دارد که **کورش/سلیمان/سلیمان فارسی** این معبد را نظیر **معبد اورشلیم** یهود، برای اعراب ساخته باشد چه به قول هرودوت اعراب همه ساله به طیب خاطر برای هخامنشیان ۲۰۰ **خروار** کندر مالیات می پرداخته اند. منطقی است که به پنداریم کورش که در عالم معروف به داد و دهش بوده، جواب این مالیاتهای صحرائشینان فقیر عرب را با بنای اساسی خانه کعبه به سبک معبد اهورامزدای نقش رستم پاسخ داده باشد. جالب است نام بت بزرگ کعبه یعنی **هبل** (هب-ال) را می توان با **الله** (در معنی ای آن که او به عبارت دیگر مرموز، سَری= آمون مصریان، یهوه یهود) یکی به شمار آورد: **هبل** (مردوک بابلیها) را نظیر **نین ایگی آزاک** آشوریان (انای بابلیها، ابراهیم خدایانی کعبه) ایزد **سیاره کیوان** (زحل) به شمار می آورده اند که از این طریق به اهورامزدا می پیوسته است. در این صورت از ابراهیم تاریخی بانی کعبه به معنی لفظی پدر امتهای فراوان (فریدون=جهانگشا) باید خود

کورش /فریدون منظور باشد. به هر حال ایرانیان اصل و منشأ طبیعی اهورامزدا، این ایزد ایرانی عقل و خرد را از نیاکان هندواروپایی دیرین خویش به یادگار نگهداشته بوده اند. اما بی تردید وجه اجتماعی دانای آن را از **انا/انکی** خدای خرد بابلیها اخذ کرده اند. چه این ایزد سوای این مورد در نزد ملل باستانی دیگر با اهمیت تمام تلقی میشده است. از این موارد است قرار گرفتن او در رأس تثلیث معروف هندوان نسبتاً دوردست که از آن سخن گفتیم. سوای اینها وی در رأس **دو تثلیث مهمتر** و معروفتر دیگر یعنی تثلیث توراتی **ابراهیم** (پدر امتهای زمین، **انکی** سومریها)، **ناحور** (مار فیس فیس کننده، **مردوک**) و **هاران** (دارنده صدای رعد، **آداد**) و همچنین تثلیث انجیلی معروف **خدا، پسر** (عیسی) و **روح القدس** (**روآچ الوهیم**، در اصل یعنی خدای قدسی طوفان و رعد) نیز دیده میشود. چه بی تردید اصل این تثلیث انجیلی معروف عبارت از پدر (**انکی/انا**، خدای خردمند دریا و زمین)، پسر (**مردوک**، **منجی** خدایان، پسر معروف **انکی**) و **آداد** (هداد، **ایشکور** خدای رعد و برق و طوفان، برادر توأمان **انکی**) بوده و اساطیر متأخر بین النهرین باستان اخذ شده است. پس اهورامزدا همان **انکی** و برادر همزادش **آداد** /**ایشکورا** همان **شیوا** / **اهریمن** است. به کجا می خواستیم برویم به چه جایگاهی رسیدیم: منظور ما این بود کفن اهورامزدا را کنار بزنیم که ناگاه از این دریچه کفهای بابلی بکر تثلیث خدایان معروفتر جهان بیرون زد.

## تثلیث بابلی انکی، مردوک و نینازو/آداد در هئیت سوشیانت‌های زرتشتیان

نگارنده اخیرا پس از سه دهه تحقیق مداوم سرانجام ریشه‌معضل تثلیث خدایان معروف هندوان یعنی **برهما** (خالق دانا)، **ویشنو** (مسلط بر همه)/**کرشنا** و **شیوا** (خجسته ویرانگر) و تثلیث مسیحی **پدر** (انکی، خدای زمین و آب‌های ژرف و خرد)، **پسر** (مردوک، یعنی سرکوبگر پسر انکی) یا **نی نازو** (سرور شفابخش پسر دیگر انکی) و **روح القدس** (در اصل خدای رعد و توفان، **آداد** برادر توأمان انکی) را با ریشه تثلیث بابلی **انکی** (خدای خرد)، **مردوک** (خدای منجی) و **آداد** (خدای توفان و رعد) دریافت و این دستاورد مهم زمینه را برای پیدایی اساس باور زرتشتی سه منجی موعود زرتشتی یعنی **سوشیانت‌ها** (در اساس به معنی آرامی آن یعنی **سواران**) فراهم نمود. چه بی شک نام‌های پهلوی **هوشیدر** (دانا)، **هوشیدر ماه** (دانای بزرگ = **مه‌دا**، مهدی) و **سوشیانت** (دادگر نیک) یا همان **استوت ارته** (استوار کننده عدالت) به ترتیب از القاب ایرانی و هندی **انکی** (یعنی **اهورامزدا** و **برهما**)، **مردوک** (در چم ایرانش بسیار دانا) و **نی نازو** (سرور شفابخش جهان زیرین = عیسوی تورات، نرگال) پدید آمده‌اند. از قرار معلوم زمانی که دوران عظمت سیاسی سرزمین بابل توسط هخامنشیان به سر آمد، این تثلیث برای تسلی خاطر مردم بابل توسط کاهنان بابلی پدید. ایرانیان شکست خورده بعد هخامنشیان نیز برای تسلی خاطرشان این باور بابلی را در هئیت ایرانی شده اش یعنی سه سوشیانت خلف‌های موعود زرتشت در آورده‌اند، بر این مبنا که در آغاز هزاره‌های بعد زرتشت به توالی ظهور خواهند نمود. یهود و مسیحیان و مسلمین نیز به نوبه خویش همین جریان فرهنگی موعود باوری را از بابلیان/ایرانیان به ارث برده‌اند. در اینجا مقاله مربوط به منجیان موعود زرتشتی را به عنوان آخرین رهاونده از ماهنامه موعود نقل می‌نمائیم:

### آخرین رهاونده (ماهنامه موعود، ۱۱ خرداد ۱۳۸۴)

#### سهیلا صلاحی اصفهانی

از آنجا که اعتقاد به موعود آخرالزمان فصلی مشترک میان ادیان مختلف است، در این مقاله تلاش شده تا گزارشی کوتاه از باور زرتشتیان در این خصوص ارائه گردد، باشد که در پیشگاه حضرت ولی عصر، علیه‌السلام، پذیرفته شود. در اعتقادات کهن ایران، هستی عمری دوازده هزارساله دارد که به چهار دوره سه‌هزارساله تقسیم می‌شود:

۱. سه‌هزار سال نخستین زمانی است که جهان مینوی است، آفرینش بالقوه است و تنها در اندیشه اهورامزدا وجود دارد.

۲. سه‌هزار سال دوم زمانی است که جهان رنگ مادی به خود می‌گیرد، آفرینش پاک است و آلودگی به آن راه نیافته است.

۳. سه‌هزار سال سوم زمانی است که آفرینش دچار آلودگی می‌شود و نیروهای اهریمنی به سرزمین روشنایی می‌تازند و آمیختگی و کشاکش میان نیکی و بدی درمی‌گیرد.

۴. سه‌هزار سال چهارم روزگار جدایی و رهایی است. آفرینش آلوده و آمیخته در این دوران به سوی پیراستگی می‌گراید تا سرانجام به پاکی آغازین خویش بازگردد.

(۱) Saoshianta به طور خارق‌العاده ظهور می‌کند.

سنت مزدیسنان حاکی از این است که این سه منجی، سه برادر از پشت زرتشت هستند که ایزد «نریوسنگ» (Nairyosangha) نطفه را حفظ کرده و به ایزدانو آناهیتا می‌سپرد. ایزدانو نطفه را در دریاچه «کانسه‌ایه» یا «کانسو» (Kansaoya-Kansu) نگهداری می‌کند. در آغاز هزاره یازدهم، دوشیزه‌ای از يك خاندان بهروز و پارسا و پرهیزگار در این دریاچه (هامون) به آب داخل شده و از آن نطفه آبستن می‌شود و «اوخشیت ارته» یا «هوشیدر بامی» (۲) نخستین موعود و منجی متولد می‌شود. چون به سن سی‌سالگی رسد، از سوی اهورامزدا برانگیخته شده و به رواج دین می‌پردازد. برای هر يك از این سوشیانت‌ها، نشانه‌هایی در ظهور نقل است.

از علایم ظهور «هوشیدر» آن است که خورشید به مدت ده‌شنبه‌روز در میان آسمان بی‌حرکت می‌ماند و به هفت کشور روشنایی می‌بخشد. آنان که پاک‌دین و پرهیزگار نیستند، از این شگفتی آن چنان هراسان می‌شوند که جان باخته و می‌میرند و بدین طریق زمین از ناپاکان و بی‌دینان تهی می‌شود.

در آغاز هزاره دوازدهم، از همان خاندان بهروز پرهیزگار، دوشیزه‌ای به دریاچه هامون اندر شده و از نطفه زرتشت آبستن می‌شود، که پسری می‌زاید به نام «هوشیدرماه» (۳). به سی‌سالگی که رسد، از سوی خداوند برانگیخته می‌شود و نشانه ظهور وی آن است که خورشید به مدت بیست‌شبانه روز در میانه آسمان بی‌حرکت می‌ماند. در زمان وی «اژی‌دهاک» (ضحاك) که در کوه دماوند به زنجیر بسته است، بند گسسته و در زمین به بیداد و ستم می‌پردازد. پس به فرمان اهورامزدا، گرشاسب از سرزمین زابل رستاخیز کرده و آن ستمگر ناپاک را تباہ می‌کند.

در پایان هزاره دوازدهم، برای سومین بار از خاندان بهروز پارسا، دوشیزه‌ای به آب دریاچه هامون داخل شده و آخرین رهاننده یا «سوشیانت» (استوت - ارته) (۴) موسوم به سوشیانت از وی زاییده می‌شود. چون به سی‌سالگی رسد، نشانه ظهور، مردم را بشارت می‌دهد و این نشانه، بی‌حرکت ماندن خورشید در میانه آسمان به مدت سی‌شبانه‌روز است. (۵)

در توصیف سوشیانس آورده‌اند که وی دارای فرکیانی است. غذایش از سرچشمه مینوی است؛ از پیکرش مانند خورشید چنان فروغ بتابد که در دورترین کشور روی زمین نمودار باشد؛ گوئیا با شش چشم جهات ششگانه زمین را می‌نگرد. او خلاق را که به گرد وی جمع می‌آیند به ستایش پروردگار امر می‌کند. (۶)

معاونان و یاران «استوت ارته» پیروزمند نیز با او ظهور کنند، کسانی که نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار و به‌دین‌اند. کسانی که هیچ وقت قوی که با زبان خویش داده‌اند نشکنند و از مقابل آنان، عفریت‌خشم نابکار فرار کند، آنان پانزده مرد و پانزده زن هستند که در نو نمودن جهان از یاران سوشیانت می‌باشند. اسامی برخی از آنان چنین است: کیخسرو، طوس، گودرز، گرشاسب، نریمان و ... (اسامی زنان در جایی ضبط نشده است) (۷).

هنگام ظهور آخرین موعود دین زرتشت‌وادئی اتفاق می‌افتد که در زیر به بعضی موارد اشاره می‌شود:

۱. روز نشور فرا می‌رسد و مردگان برمی‌خیزند.
۲. زمین و آسمان از موجودات خود تهی می‌گردند.
۳. انجمنی عظیم برای داوری و حساب کردار بندگان فراهم می‌آید.
۴. درباره هر يك از ارواح گذشته، فرمان یزدانی صادر می‌شود.
۵. فرقه نیکان از زمره بدکاران جدا می‌شوند.
۶. ستاره دنباله‌داری به نام گوچهر بر زمین می‌افتد و شعله‌ور می‌شود.
۷. همه معادن و فلزات گداخته می‌گردند و چون سیل روان می‌شوند. آن مایع گداخته برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. لیکن بدکرداران و دروغگویان طعمه آن سیل آتشین می‌شوند.

در مصاحبه موبد زرتشتی اسفندیاری با ماهنامه موعود که ذیلاً نقل می‌گردد، وی بدون اطلاع از اساس بابلی این باور نظریات نسبتاً درستی از اساس باور منجیان موعود زرتشتی بدست داده است.

از کیومرث تا سوشیانس (ماهنامه موعود، شماره ۲، ۲۴ شهریور ۱۳۸۲)

اشاره:

عقیده به ظهور «موعود» مخصوص به دین یا ملت خاص نیست. هر يك از ملل منتشر در عالم به نوعی برای این اعتقاد اقرار آورده‌اند و برای رهایی جهان از جنگال ظلم و تباهی، ظهور منجی آخرالزمان را انتظار می‌کشند. «سوشیانس مزدیسنا» به منزله «کرشنای» برهمنان و «بودای پنجم» بوداییان مورد قبول همه زردشتیان می‌باشد، آنان منتظر سه موعود می‌باشند و قائل به وجود هزار سال فاصله میان هر يك از آنانند. «این موضوع در اوستا و کتب پهلوی و پازند و پارسی مشروحا با يك زبان شاعرانه و تعبیرات بسیار دلکش و عالی بیان شده است در اوستای عهد ساسانیان نسلک مخصوصی راجع به سوشیانس بوده است» بنابر اعتقاد زردشتیان، طول جهان دوازده هزار سال خواهد بود که خود به چهار دوره یا عهد سه هزارساله تقسیم می‌شود.

با مراجعه به منابع دینی زردشتیان بویژه فصل اول «بندھشن» دریافته می‌شود که در سه هزار سال آغازین از عمر جهان، اهورا مزدا عالم روحانی فروهر را آفرید و پس از آن، جهان جسمانی را پدیدار ساخت، عمر این دوره از حیات

جهان نیز سه هزارسال بطول انجامید.

در عهد سوم ، طغیان اهریمن موجب پدیدار شدن تباهی و رنج شد تا آنکه در سه هزارساله چهارم، زردشت نمودار گردید.

دهمین هزاره ، سرآغاز سلطنت پیامبر ایرانی است.

در آغاز هر يك از هزاره یازدهم و دوازدهم بالاخره ، آخرین هزاره از عمر جهان پسران زردشت نمودار خواهند شد. به هر «سه پسر زردشت که در آخرالزمان تولد یا بند سوشیانس نام داده اند بخصوص این اسم برای تعیین آخرین موعود تخصیص یافته است و او آخرین مخلوق اهورا مزدا خواهد بود. درین ۲۶ فقره ۱۰ آمده است:

«ما به فروهر پاکان از نخستین بشر کیومرث تا سوشیانس درود می فرستیم»

با این مقدمه به سراغ «موبد موبدان» اسفندیاری ، عالم روحانی زردشتیان ایران می رویم تا در محل انجمن زردشتیان ، با ایشان درباره «موعود» گفتگو کنیم.

#### **موعود: لطفا مختصری درباره تاریخ موضوع موعود در آیین زرتشت بفرمایید؟**

موبد اسفندیاری: به طوری که می دانید در مذهب زرتشتی عقیده به موعود آینده یا "سوشیانت" یکی از عقاید بسیار قدیم ایرانی است و نیاکان ما حتی پیش از زرتشت به ما بشارت داده بودند که امیدوار باشیم که پایان شب سیه سپید است و این امید باعث شد که ایرانیان بعد از هزار سال تحمل ظلم و ستم ضحاک تازی یعنی حکومت بابلیها و کلدانیها وقتی که کاوه آهنگر قیام کرد و آن چرم پاره پیش بندش را سر نیزه کرد و به قصد خونخواهی راه افتاد مردم هم دنبالش رفتند و ضحاک را شکست دادند و فریدون را بر تخت نشانند. این از مظاهر امید و امید داشتن بود. در مقابلش یکی از عقاید بوداییها این است که هر وقت گرفتار سختی و زحمت فوق العاده ای شدند خودکشی کنند و در مذهب بوداییها خودکشی یکی از کارهای صواب شمرده می شود که آن را «هاراگیری» می نامند و معتقدند که این افراد مستقیم می روند نیروانا. نیروانا هم یعنی نابودی و می گویند که ما در اصل نابود بودیم و به خاطر گناهی که کردیم خداوند این کالبد هستی را به ما داد وقتی هم مریدیم دیگر از هر رنج و بلایی آسوده می شویم.

#### **موعود: یعنی می فرمایید اعتقاد به منجی موعود در دین زرتشت منشأ صرفاً امیدآفرینی دارد؟**

موبد اسفندیاری: بله فقط امید است البته بعداً می بینیم که یکی از پادشاهان ایران قبل از زردشت به نام کیخسرو زنده از دنیا رفته است و جزء جاودانیهاست. الان ما نمازی داریم به نام نماز تندرستی و برای عده زیادی از اینها نماز تندرستی می خوانیم یعنی نمرده اند، مثلاً بهرام شاه ورجاوند ، دستور پشوتن ، کیخسرو پادشاه، هوشیدرماه و سوشیانت را جزء جاودانیها می دانیم که بعد از اینکه بشر با نیروی خودش شر را شکست می دهد زمین آماده می شود برای پیشبرد خیر. آن وقت این موعود آینده می آید. که این موعود آینده پیش از زرتشت سه گروه بوده اند: یکی هوشیدران (خردمندان) سوشیانتها(خیرخواهان) و فرشوکرته (نوکنندگان) و معتقدند خداوند همیشه اینها را زنده نگه می دارد تا بشر را راهنمایی کنند. زرتشت هم وقتی ظهور فرمود گفت: «که من هم یکی از این سوشیانتها هستم . یعنی من از خیرخواهان شما هستم.»

#### **موعود: لطفا بفرمایید در کدامیک از منابع دینی شما به ظهور موعود اشاره شده است؟**

موبد اسفندیاری: بله در فروردین یشت. می دانید که تمام یشتها بجز یکی دو تا متعلق به زمانی قبل از زرتشت است.

#### **موعود: سوشیانت یا سوشیانس از نظر لغوی یعنی چه ؟**

موبد اسفندیاری: یعنی خیرخواه ، شیانتا یعنی آرزومند، آرزو کردن ، خواهش کردن و «ساو» که بعداً به «او» تبدیل شد یعنی خوبی. پس سوشیانت یعنی خیرخواه.

ما معتقدیم که این فرمانده روز آخرت یعنی قیامت يك نفر خواهد بود به نام سوشیانت و سوشیانت یعنی هم خیرخواه و هم نجات دهنده ولی البته او نمی آید دین جدیدی دایر کند او می آید عدل و داد و انصاف را در دنیا رواج بدهد پیش از ظهورش دنیا مثل امروزه گرفتار جنگ و جدال و بی انصافی و مردم آزاری و تقلب و دروغگویی و هر گونه بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری هست و او می آید برای اینکه نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و عدل و داد و صلح و دوستی را در پیش عالمیان برقرار کند. پس همراه سوشیانت يك عده ای از ارواح درگذشتگان پاك و پارسا هم به همراه او خواهند آمد و در رکاب او برای پیشبرد مراسمات همراهی خواهند کرد.

#### **موعود: بفرمایید طبق اعتقاد شما ماموریت سوشیانت در وقت ظهور چیست؟**

موبد اسفندیاری: ما معتقدیم که این سوشیانت وقتی می آید دین تازه ای نمی آورد بلکه می خواهد عدل و داد را برقرار کند و البته شرط دارد. به شرطی که ما (بشر) زمینه را آماده کرده باشیم برای شنیدن حرفهایش و گرنه ، نه او خواهد آمد و نه خدا او را خواهد فرستاد و انسان وظیفه مهمی دارد در از بین بردن شر.

#### **موعود: ظهور سوشیانت چه علائم و نشانه هایی دارد؟**

موبد اسفندیاری: نوشته اند اول سه تا سوشیانت می آیند. اولی که می آید خورشید ده شبانه روز در وسط آسمان می ایستد و غروب نمی شود، دومی که می آید خورشید ۲۰ روز وسط آسمان می ایستد و غروب نمی شود و وقتی سوشیانت یعنی آخرین موعود می آید خورشید يك ماه تمام وسط آسمان می ایستد و غروب نمی کند: هنوز کسی نفهمیده که مقصود و فلسفه این حرف چیست، چون اینجور چیزها اغلب نتیجه و معنی فلسفی دارد. مثلاً وقتی می گوییم که فلان پیغمبر کور را بینا کرد یا مرده ای را زنده کرد مردم ساده و عوام همان ظاهرش را می گیرند در حالیکه در واقع کور آدم نفهم و نادان و بی علم است وقتی دین پیدا کرد ، علم پیدا کرد مثل کوری بوده است که بینا شده است و می گوییم: بود مرده آنکس که نادان بود که بی دانشی دشمن جان بود.

#### **موعود: ببخشید جناب موبد منظور من معجزات نبود. سؤال این است که وقتی سوشیانت بخواهد ظهور کند چه علائم طبیعی در زمین و آسمان و یا در خود اجتماع به وجود خواهد آمد؟**

موبد اسفندیاری: اینها تمام فرضیه است هر چه هم که بگوییم فرضیه است. ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

#### **موعود: ضمن صحبتهایتان فرمودید که مؤمنان باید خودشان را آماده کنند برای ظهور سوشیانت این آماده شدن به چه معنی است؟**

موبد اسفندیاری: یکی از موبدان زمان ساسانی این مطلب را گفته است که سوشیانت وقتی می آید که شما همه یکی باشید متحد، یکدل و یکزبان باشید و زندگی مسالمت آمیز با هم داشته باشید.

#### **موعود: آیا سوشیانت (موعود زرتشتیان) به هنگام ظهور یارانی هم دارد؟**

موبد اسفندیاری: بله تمام این جاودانیها از یاران او محسوب می شوند.

موعود: با پوزش از جناب موبد و تشکر از ایشان که علی رغم وجود مشکلات و مراجعه کنندگان فراوان چند دقیقه ای از وقت خود را برای پاسخگویی به سؤالهای ما اختصاص دادند. امیدواریم در فرصتی دیگر امکان پاسخگویی به دیگر سؤالها را فراهم سازند.

ماهنامه موعود- شماره ۲

## سومین خدای تثلیث موعودهای بابلی آداد/داگون در فرهنگ مقابله گر رسولان مسیحی به نقش منفی دجال در آمده است

آداد خدای معروف رعد و توفان و باران و غلات و احشام کهن سامیان در سمت سوریه و فلسطین همچنین به نام **داگان** (خدای غلات) معروفیت یافته بوده است. چون وی در نزد مردمان سامی سمت بابل به عنوان آخرین خدا-منجی تثلیث خدایان بزرگ به شمار میرفت. از اینجا بوده که وجود وی به عنوان آخرین خدای موعود و منجی با نقش عیسی مسیح به عنوان تنها منجی آینده بشریت در تضاد می افتاد و لابد از اینجاست که وجود وی به عنوان **آنتی کریست** یعنی ضد عیسی مسیح مقبول بنیانگذاران مسیحیت (رسولان مسیحی) گردیده و به رسمیت شناخته شده است. جالب است که نام **دجال** را در زبان عرب هم میتوان **خدای باران** (داج-ال=داگان، آداد) و هم به **بسیار دروغگو** معنی نمود. مطابق روایات اسلامی دجال دو **کوه** با خود دارد یکی شبیه کوه نان و دیگری شبیه کوهی است که **چشمه های آب صاف** در آن جاری باشد و مردمان تشنه و گرسنه از او متابعت می کنند. از طرف دیگر چون ساحر است به چشم مردم چنان می نمایاند که بهشت و دوزخ با اوست: از آسمان به دستور وی **باران** می بارد و زمین گیاه می رویاند. اختیار گنجهای زمین با اوست. مرده را زنده می کند و با صدایی که تمام جهانیان می شنوند ندا می کند: منم دجال. دجال خری دارد که از لحاظ شکل و هیئت از خودش عجیتر می باشد. نام خر دجال را که به رنگ پوست پلنگ است حساسه نوشته اند. چهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو به پایین سفید است.

بنابر این **خر دجال** بیش از همه چیز نشانگر **خدای احشام** به شمار رفتن **داگان/تیگریس(دجله)/آداد** است. جالب است که نام سومری این خدای رعد و باران یعنی **ایشکورا** به معنی کوهستانی بوده است. این نام سومری از سویی می توانست در زبانهای سامی به معنی **شکرگزار** و یا **نمازگزار** گرفته شود که لابد از اینجاست دومین منجی موعود/سئوشیانت دوم اوستا **اوخشیت نمگه** یعنی پروراننده نماز نام گرفته است؛ و آن از سوی دیگر در همین زبانهای سامی معنی دارای اسب یا خر قرمز و خوش رنگ (= **اشقر** در زبان عرب) را می دهد که خر دجال متصف بدان است. این ایزد کهن سامیان در نقش مثبتش در نزد رسولان مسیحی **روح القدس** (رواچ الوهیم) نامیده شده است که در اصل به معنی **خدای توفان** و **باران** است. این خدای باران و رعد معروف سامیان در نزد کاسیان(نیاکان باستانی لران) **هودها**(هداد، آداد، ایزد تندر) و **بوریش**(باران و توفان) نامیده می شده است که در قرآن تحت نام **هود** پیغمبر ملکوتی توفان سرد قوم عاد (مردم انجمنی دوردست= مغان /کاسیان) به شمار آمده است. وی در اساطیر کهن خاورمیانه تحت نام **هاروت (نینورتا، گیدار)** به همراه **ماروت** (ایزد جنگ و طوفان، بهرام/ایندره) همکاران ایزد/الهه زمین در تأمین باد و بارانند. اینان همانند **مهدی موعود شیعیان** محبوسین چاهی در سمت **بابل** به شمار می آیند که تا روز رستاخیز در آنجا خواهند بود. جالب است جایگاه حبس و زندگی **دجال** و خراساطیریش نیز چاهی است در آن سمت، که با قید نام اصفهان ذکر گردیده است. این ایزد کهن سامی در نقش منفی اش در اساطیر اسلامی شیعی تحت نام **سفیانی** (خدای توفان و استر تیز رو)هم که در رابطه با روز رستاخیز موعودها است، بسیار معروف است.

### دجال (آنتی کرایست) در کتاب مقدس

مترجم: اسماعیل نعمت الهی، ۱۴ بهمن ۱۳۸۳

اشاره: در تمام ادیان ابراهیمی موضوع ظهور «دجال» در آخرالزمان مطرح شده است. اما اینکه دجال کیست، چه ویژگی هایی دارد، چگونه ظهور می کند و... موضوعاتی است که کمتر در مورد آنها اتفاق نظر وجود دارد. آنچه در پی خواهد آمد ترجمه مطلبی است که در ذیل مدخل دجال (antichrist) در دایرة المعارف کاتولیک (Catholic Encyclopedia) آمده است. این مقاله اطلاعات جامعی را در زمینه نگاه کتاب مقدس به موضوع دجال به دست می دهد. با سپاس از مترجم محترم و حجة الاسلام و المسلمین حسین توفیقی که زحمت مقابله و تصحیح این ترجمه را پذیرا شدند، توجه شما را به این مقاله جلب می کنیم.

پیشوند **anti** (ضد) در ترکیب معانی متفاوتی دارد: **antibasileus** به معنای پادشاهی است که دوران فترتی را پر می کند؛ **antistrategos** به معنای کنسول فرماندار [استان قدیم روم] است؛ **antihoupatos** در روم قدیم به معنای فرماندار کل بوده است؛ در هومر **antiheos** شخصی است که از لحاظ نیرو و زیبایی به خدا می ماند، در حالی که در آثار دیگر نمایانگر خدای ستیزه جو است. اگر صرفاً از قیاس پیروی کنیم، می توانیم **antichristos** را به شخصی تفسیر کنیم که از لحاظ سیما و نیرو به «مسیح» شباهت دارد؛ اما راه مطمئن تر این است که واژه مذکور را طبق کاربرد آن در کتاب مقدس و [زبان] کلیسایی تعریف کنیم.

## الف: معنای این واژه در کتاب مقدس

واژه دَجّال (antichrist) تنها در رسائل یوحنا وارد شده؛ اما ادعا شده است که در مکاشفه یوحنا، رسائل پولس و با صراحت کمتری در اناجیل و کتاب دانیال نیز مترادف های این واژه به کار رفته است.

### ۱. در رسائل یوحنا

یوحنا ی قدیس در رسائلش فرض را بر این قرار داده که مسیحیان اولیه با آموزه مربوط به آمدن دَجّال آشنا هستند: «شنیده اید که دَجّال می آید» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸)؛ «و این ۱ است روح دَجّال که شنیده اید که او می آید» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳). اگر چه یوحنا از چندین دَجّال سخن می گوید، ولی بین دَجّالان بسیار و يك دَجّال اصلی فرق می گذارد: «دَجّال می آید. الحال هم دَجّالان بسیار ظاهر شده اند» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸). وی همچنین سیرت و رفتار دَجّال را شرح می دهد: «از ما بیرون شدند لکن از ما نبودند» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۹)؛ «دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند؟ آن دَجّال است که پدر و پسر را انکار می نماید» (رساله اول یوحنا، ۲: ۲۲)؛ «و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و این است روح دَجّال» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳)؛ «زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند: آن است گمراه کننده و دَجّال» (رساله دوم یوحنا، ۷). همچنین یوحنا زمان آمدن دَجّال را «ساعت آخر» تعیین می کند (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸)؛ علاوه بر این، وی معتقد است که او «الان هم در جهان است» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳).

### ۲. در مکاشفه

تقریباً همه مفسران دریافته اند که دَجّال در مکاشفه یوحنا ذکر شده است؛ اما در مورد باب خاصی که در آن از وی یاد شده، اتفاق نظر ندارند. برخی به «وحش» در آیه ۷ باب ۱۱، برخی ۲ به «اژدهای [بزرگ] آتشگون» در باب ۱۲، و دیگران نیز به وحشی «که ده شاخ و هفت سر دارد» در باب ۱۳ و آیات بعدی اشاره می کنند؛ در حالی که بسیاری از محققان، دَجّال را بر وحشی که «دو شاخ مثل شاخ های بره» داشت و «مانند اژدها» سخن می گفت (۱۳: ۱۱ و آیات بعدی) یا بر وحش قرمزی که «هفت سر و ده شاخ داشت» (باب ۱۷) یا سرانجام، بر شیطانی که «از زندان خود خلاصی خواهد یافت» و امت ها را گمراه خواهد کرد (۲۰: ۷ و آیات بعدی) منطبق می دانند. شرح مفصل دلایل له و علیه هر يك از این نظریات، به بحث کنونی ما ارتباطی ندارد.

### ۳. در رساله پولس

یوحنا ی قدیس مفروض می گیرد که آموزه مربوط به آمدن دَجّال در نزد خوانندگانش شناخته شده است. مفسران بر این باورند که این آموزه از طریق نوشته های پولس مقدس در مسیحیت شناخته شده است. یوحنا ی قدیس علیه بدعت گذاران زمانه اش اصرار می ورزید که کسانی که راز تجسم را انکار می کنند اشکال کمرنگی از دَجّال بزرگ آتی هستند. دَجّال در رساله دوم پولس به تسالونیکان (۲: ۳ و آیات بعدی، ۷-۱۰) به طور کامل تری وصف شده است. در کلیسای تسالونیک به واسطه این اعتقاد که دومین ظهور مسیح قریب الوقوع است، اضطراب هایی پدید آمد. این تصور تا حدودی ناشی از فهم نادرست آیه ۱۵ و آیات بعدی باب چهارم از رساله پولس به تسالونیکان و تا حدودی ناشی از دسیسه های گمراه کنندگان بود. به منظور بر طرف کردن این اضطراب ها بود که پولس مقدس دومین رساله خود را به تسالونیکان نوشت و به ویژه، آیات ۳ تا ۱۰ باب دوم را درج کرد. آموزه پولس چنین است: پیش از «روز مسیح»، «ارتدادی» رخ خواهد داد و «مرد شریر» ظاهر خواهد شد. وی در هیکل (معبد) خدا می نشیند و خود را چنان می نمایاند که گویی خداست؛ او با قدرت شیطان و آیات و عجایب دروغین عمل می کند؛ آنهایی را که محبت راستین را نپذیرفتند تا نجات یابند، گمراه می کند؛ اما عیسی خداوند او را با نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت. اما در مورد این زمان، «آن سرّ بی دینی الان عمل می کند فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود. خلاصه آن که، پیش از «روز مسیح»، «مرد شریر» که در رساله یوحنا به دَجّال معروف است ظاهر خواهد شد؛ پیش از ظهور «مرد شریر»، «شورش» یا ارتداد بزرگی به وقوع خواهد پیوست؛ این ارتداد نتیجه «سرّ بی دینی» ای است که الان عمل می کند و به گفته یوحنا، خود را در اینجا و آنجا با اشکال کمرنگ دَجّال نمایش می دهد. یوحنا سه مرحله پیدایش شرارت را معرفی می کند: خمیر مایه شرارت؛ ارتداد بزرگ و مرد شریر. اما منظور



تعیین دقیق تر زمان حادثه اصلی، قیدی را اضافه می کند؛ وی ابتدا چیزی را به عنوان شیء (to datechon) «آنچه» و سپس به عنوان شخص ۳ (ho hatechon) «آنکه» وصف می کند که از وقوع حادثه بزرگ جلوگیری می کند: «فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود» [رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان، ۲: ۷م]. در اینجا تنها می توانیم نظریات عمده راجع به معنای این قیدی را برشماریم، بدون آنکه از ارزش آنها سخن بگوییم: مانع حادثه اصلی، «مرد شریر» است؛ حادثه اصلی، ظهور دوباره عیسی مسیح است گریم Grimm، سیمار Simar مانع امپراتوری روم است؛ حادثه اصلی که از آن جلوگیری شده، «مرد شریر» است (اغلب آباء لاتینی و مفسران بعدی).

رسول به اشخاص و حوادث زمان خود اشاره می کند؛ مانع (Katechon) و «مرد شریر» به طرق مختلف بر امپراتورانی مانند تیتوس (Titus)، نرون (Nero)، کلاودیوس (Claudius)، و غیره منطبق شده است (متکلمان پروتستان که پس از قرن هفتم می زیستند).

رسول مستقیماً به اشخاص و حوادث معاصر می کند که با این حال، نمونه هایی از «مانع» (Katechon)، «مرد شریر» و روز مسیح در آخرالزمان هستند؛ به عنوان مثال خرابی اورشلیم [به سال ۷۰ میلادی] نمونه ظهور مجدد مسیح است (دالینگر Dalingier).

قبل از رها کردن نظریه پولس در باب دجال، می توان پرسید که پولس آموزه خود را از کجا به دست آورده است؟ در اینجا نیز با پاسخ های مختلفی مواجه می شویم:

پولس قدیس صرفاً نظر خود را بر اساس سنت یهودی و تصویرپردازی دانیال و حزقیال نبی بیان می کند. این نظریه مورد تأیید برخی از نویسندگان پروتستان قرار گرفته است.

رسول اندیشه ای را بیان می کند که از طریق آموزه آخرالزمانی عیسی مسیح در عالم مسیحیت ارائه شد. این نظریه را دالینگر (Dalingier) بیان کرده است.

پولس قدیس نظریه خود در مورد دجال را از کلمات مسیح، پیش گویی دانیال، و حوادث معاصر به دست آورده است. این نظریه را نیز دالینگر مطرح کرده است.

رسول پیشگویی را بیان کرده که از طریق الهام از روح القدس دریافت کرده است. مفسران کاتولیک عموماً طرفدار این نظریه اند.

#### ۴. در اناجیل و کتاب دانیال

پس از مطالعه تصویر دجال در رساله پولس به تسالونیکیان، «مرد شریر» در کتاب دانیال (۷: ۸، ۱۱، ۲۰، ۲۱)، جایی که رسول «شاخ کوچک» را وصف می کند به راحتی شناخته می شود. نمونه ای از دجال در کتاب دانیال ۸: ۸ و آیات بعدی، ۲۳ و آیات بعدی، ۱۱: ۲۱ - ۴۵ در قالب انتیوخوس اپیفانه (Antiochus Epiphanes) یافت می شود. بسیاری از مفسران در آمدن مسیح های دروغین و پیامبران دروغین (متی: ۲۴: ۲۴؛ مرقس، ۱۳: ۶، ۲۲؛ لوقا، ۲۱: ۸)، «مکروه ویرانی» (متی: ۲۴: ۱۵)، و کسی که «به اسم خود می آید» (یوحنا، باب پنجم: ۴۳) اشاره های کم و بیش آشکاری را به دجال دریافته اند.

### ب - دجال در زبان کلیسایی

بوست (Bousset) بر این باور است که در میان یهودیان افسانه کاملاً تکامل یافته ای وجود داشت که توسط مسیحیان پذیرفته شد و توسعه یافت؛ و این افسانه از مفاهیمی که در مکاشفه یوحنا دیده میشود در نقاط مهمی انحراف یافته و با آن متناقض است. به عقیده ما بوست نظریه خود را به طور کامل اثبات نکرده است، نظر وی در باره توسعه مفهوم دجال توسط مسیحیان از مزایای يك نظریه ابتکاری فراتر نمی رود. در اینجا ضرورتی ندارد به بررسی اثر گونکل (Gunkel) بپردازیم که در آن اندیشه دجال را به اژدهای ما قبل تاریخی عمق دریا ردیابی می کند؛ این نظریه نیز شایان توجهی بیشتر از اوهم اساطیری سایر نویسندگان نیست.

پس مفهوم حقیقی دجال در زبان کلیسایی چیست؟ سواز (Suarez) بر این باور است که این يك امر اعتقادی است که دجال شخصی خاص یعنی دشمن برجسته مسیح است. این نظریه عقیده کسانی را که دجال را به مجموعه کامل کسانی که با عیسی مسیح مخالفند یا به مقام پاپی (Papacy) تفسیر می کنند مردود می شمارد. بدعت گذاران والدنسی

(Waldensian) و البیجنسی (Albigensian)، ونیر وایکلیف (Wyclif) و هوس (Hus) پاپ را دجال نامیده اند؛ اما آنها این اصطلاح را صرفاً به طور استعاره به کار برده اند. تنهائس از دوره نهضت اصلاح طلبی (Reformism) بود که این نام به مفهوم واقعی اش در مورد پاپ به کار رفت. از آن پس این امر عملاً در آیین لوتریان داخل شد و از سال ۱۸۶۱ به بعد، به شدت مورد حمایت و دفاع آنان در مجله الهیات لوتری (Zeitschrift) fur lutherische Theologie قرار گرفت. گفته می شود که این تغییر از کلیسای واقعی به قلمرو سلطنت دجال بین ۱۹ فوریه و ۱۰ نوامبر ۱۶۰۷ میلادی به وقوع پیوسته است؛ زمانی که پاپ بونیفاس سوم (Boniface III Pope) از نیوتن (Newton) امپراتور یونان لقب «رئیس همه کلیساهای» را برای کلیسای روم دریافت کرد. در تایید این تاریخ به مکاشفه یوحنا (۱۳: ۸) توسل بسته اند و از آیه ۳ باب یازدهم تخمین زده اند که پایان جهان احتمالاً سال ۱۸۶۶ میلادی خواهد بود. کاردینال بالارمین (Ballarmin) در جلد سوم کتاب «پیرامون رهبر روحانی روم» (De.Rom.Pont) نادرستی این نظریه را هم از دیدگاه تفسیری و هم از دیدگاه تاریخی اثبات کرد.

بر خلاف باور برخی از نویسندگان پیشین، مصداق فردی دجال، دیو (demon) نخواهد بود؛ شخص شیطان تجسم یافته در قالب انسانی دجال هم نخواهد بود. اگر توجیه مربوط به آیه ۱۷ از باب ۴۹ سفر پیدایش، همراه با توجیه حذف دان (Dan) از فهرست قبایل، چنانکه در کتاب مکاشفه (باب ۷) یافت می شود، صحت داشته باشد، وی شخصی انسانی و احتمالاً دارای اصل و نژاد یهودی خواهد بود. باید به خاطر داشت که سنت خارج از کتاب مقدس (Scriptural) – extra چیزی بیش از اطلاعات کتاب مقدس در باره دجال به ما نمی دهد. در حالی که این اطلاعات برای متقاعد ساختن مؤمنان به تصدیق «انسان شیر» در زمان آمدن وی کافی هستند، فقدان هر گونه وحی قابل اعتماد دیگری باید ما را در برابر افکار باطل ایروینگست ها (Irvingistes) مورمون ها (Mormons) و اشخاص دیگری که اخیراً مدعی دریافت وحی های جدیدی شده اند، هشیار سازد.

بی مناسبت نیست که توجه خواننده را به دو رساله ای که توسط کاردینال نیومن فقید (Newman) در باره دجال نوشته شد، جلب کنیم. رساله اول با عنوان «اندیشه، دجال نزد پدران کلیسا» به بررسی زمان، دین، ۴ شهر و آزار و اذیت های وی می پردازد. این رساله هشتاد و سومین شماره (Tracts for the Times) را تشکیل می دهد. رساله دوم به «اندیشه دجال نزد پروتستان ها» موسوم است.

ه به منظور درک اهمیت رساله های کاردینال در باره مسئله دجال، باید توجه داشت که به مرور زمان چندین نظریه در باره ماهیت این دشمن مسیحیت ظاهر شد.

کاپ (Koppe)، نیچه (Nitzsch)، استور (Storr) و پلت (Pelt) معتقد بودند که دجال يك اصل شرارت آمیز است نه این که در قالب يك شخص یا حکومت تجسم یابد. این نظریه هم با نظریه پولس رسول متعارض است و هم با نظریه یوحنا رسول. هر دوی آنها این دشمن را به عنوان يك انسانی واقعی وصف می کنند.

نظریه دوم اذعان می کند که دجال، شخص است اما معتقد است که انسانی مربوط به گذشته است. دجال به اشکال گوناگون بر نرون (Nero)، دیوکلتین Diocletian جولیان (Julian)، کالیکولا (Caligula)، تیتوس (Titus) شمعون مجوسی (Simion Magus) پسر گیورا (Giora)، کاهن اعظم، آنانیاس (Ananias) ویتیلوس (Vitellius)، یهودیان (jews) فریسیان (Pharisees) و متعصبان یهودی (jewish zeabts) منطبق شده است. اما این نظریه از لحاظ سنتی وثاقت کمی دارد؛ علاوه بر آن، به نظر نمی رسد که با پیش گویی های پیامبرانه مطابق باشد و در مورد برخی از طرفدارانش، نظریه مذکور مبتنی بر این فرض است که نویسندگان مفلهم نمی توانند از محدوده تجاربشان فراتر روند.

نظریه سوم تصدیق می کند که دجال باید به صورت انسانی واقعی ظاهر شود، اما این شخص واقعی را با نظام پاپی یکی می داند. لوتر (Luther)، کالوین (Calvin) زوینگلی (Zwingli) ملانکتون (Melancthon) بوسر (Bucer)، بزا (Beza)، کالیکستوس (Calixtus)، بنگل (Bengel)، میکائلیس (Michaelis) و تقریباً تمام نویسندگان پروتستان اروپای بری از حامیان این نظریه به شمار آمده اند؛ همین مطلب را می توان در مورد متکلمان انگلیسی: کرانمر (Cranmer)، لاتیمر (Latimer)، ریدلی (Ridley)، هوپر (Hooper) هاتچینسون (Hutchinson) تیندیل (Tyndale) ساندیس (Sandys)، فیلوپ (Philop)، جول (Jewell)، راجرز (Rogers)، فولکه (Fulke)، برادفورد (Bradford)، کینگ جیمز (King James) و آندروس (Andrewes) گفت. برامهال (Bramhall) اصلاحاتی را به این نظریه وارد کرد و پس از آن استیلای این نظریه در میان نویسندگان انگلیسی رو به زوال نهاد. همچنین نمی توان فرض کرد که

نظریه دجال بودن پاپ به همان شکل مورد تایید پروتستان ها بوده است. آرتیوس (Aretius)، فوکسه (Foxe) ناپیرمید (Napier Mede) جوریو (Jurieu)، کانینگهام (Cunningham)، فابر (Faber) و Woodhouse و هوس و هابرشون (Habershon) «پیامبر دروغین» یا دومین «وحش» در کتاب مکاشفه را بر دجال و مقام پاپی منطبق کرده اند، به نظر مارلورات (Marlorat) کینگ جیمز داوبوز (Daubuz) و گالووی (Galloway) اولین «وحش» در مکاشفه چنین وضعیتی دارد؛ از این رو هر دو «وحش» توسط برایتمن (Brightman)، پاروس (Pareus)، ویتترینگا (Vitringa) گیل (Gill) بکمر (Bachmair) فریزر (Fraser) کروی (Croly)، فیش (Fysh) و الیوت (Elliott) شناسایی شده اند.

پس از مرور اجمالی نظریات پروتستان ها در باره دجال، می توانیم برخی از اظهارات انتقادی کاردینال نیومن را درباره مسئله مورد بحث تصدیق کنیم. اگر ثابت شود که بخشی از روحانیت کلیسا ماهیتی دجالی دارد، تمام روحانیت، از جمله شاخه پروتستان، چنین خواهد بود.

نظریه دجال بودن پاپ به تدریج توسط سه گروه تاریخی یعنی: البیجنسی ها (Albigenses) والدنسیها (Waldenses) و فراتسل ها (Fratricelli) بین قرون یازدهم و شانزدهم توسعه یافت. آیا اینان مفسرانی هستند که کلیسای مسیح باید تفسیر واقعی پیشگویی ها را از آنها دریافت کند؟ مدافعان نظریه دجال بودن پاپ، خطبهای بزرگی در استدلال های خود مرتکب شده اند؛ به اعتقاد آنها برنارد مقدس (St. Bernard)، «وحش» در مکاشفه را بر پاپ منطبق نموده، در حالی که برنارد مقدس در عبارت مورد نظر از ناپاپ (Antipope) سخن می گوید؛ آنها به آبوت یواکیم (Joashim Abbot) به عنوان کسی که معتقد است دجال به مقام پاپی (See Apostolic) ترفیع می یابد توسل می جویند؛ در حالی که آبوت در واقع معتقد است که دجال، پاپ را سرنگون می کند و مقام وی را غصب می کند؛ سرانجام اینکه آنها به سخن پاپ گریگوری (Gregory) کبیر استشهاد می جویند که گفته است: چون دجال به مسیح شباهت دارد و پاپ تمثال مسیح است پس اگر پاپ جانشین واقعی مسیح است، دجال باید تاحدودی به پاپ شباهت داشته باشد.

#### پی نوشت :

- × برگرفته از: دائرة المعارف کاتولیک، ج ۱. (Encyclopedia, The Catholic Volume 1)
۱. تمام جملات، عبارات و کلمات مربوط به کتاب مقدس، حتی الامکان، از ترجمه فارسی کتاب مقدس نقل شده است (م).
  ۲. «و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه برمی آید با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت» (مکاشفه یوحنا، رسول، ۱۱: ۷). (م).
  ۳. رساله دو پولس رسول با تسالونیکیان، باب ۲: ۶: «و الان آنچه را که مانع است می دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود» (م).

4. The Patristic Idea of Antichrist.  
 ۵. Idea of Antichrist The Protestan.

ماهنامه موعود شماره ۳۰

## مهر ایزد در فرهنگ اسلامی ایرانی در نقش پوریای ولی ادامه حیات داده است

**مهرداد بهار به درستی مهرابه های مهرپرستان را منشأ زورخانه ها دانسته است:**

استاد مهرداد بهار که به همراه پدر شریفشان ملک الشعراء بهار از نادر فرهیختگان مردمی سرزمین کهن مان بودند، اصل ورزش پهلوانی و زورخانه ای را به آیین مهرپرستی ایرانیان منتسب نموده است. این نظر با توجه به میدان گود زیرزمینی زورخانه ها که شبیه محوطه زیر زمینی غارهای معابد مهری است مستدل و منطقی می نماید. اینجانب مطلبی را در این باب از کتاب زین و ابزار استاد پورداود ضمیمه می نمایم که درستی نظر استاد مهرداد بهار را به سوی قطع و یقین رهنمون میگردد: استاد ابراهیم پورداود برای بررسی ریشه نام و نشان گرز (اصل میلهای پهلوانی) به دو واژه اوستایی و سانسکریتی **وزر** (**واجر** به معنی وسیله کشتن و زدن، سلاح مخصوص ایندرو/بهرام خدای رعد) و **گذا** (فروبنده و کوبنده) استناد می نماید که از مجموع گفتار وی بر می آید **وزر** نامی عام برای چند سلاح کشنده (از جمله گرز و تبرزین) بوده ولی **گذا** همان سلاحی قدیمی است که ما اکنون به نام **گرز** می شناسیم. استناد استاد پورداود به این هر دو نام در راه منطقی و درست آن صورت گرفته است چه حتی واژه **وزر** هم علی القاعده می توانست در پهلوی تبدیل به **گزر** و **گرز** شود (نظیر تبدیل بفر پهلوی به برف فارسی). اما سندی تاریخی که هم **وزر** و هم **گذا** (اصل میلهای پهلوانی) را سلاحهای مخصوص ایزد خورشید و جنگ ایرانیان یعنی مهر (میثرا) نشان میدهد استاد پورداود نشانی آنها را در مهر یشت اوستا فقره ۱۰۱ مهر یشت و همچنین فقرات ۱۳۱ و ۱۳۲ نشان میدهد که طبق آنها در گردونه مهر **هزار گذا** و **یک وزر** نهاده شده است: "در مهر یشت پاره ۱۰۱ آمده: مهر پاک با یک زنش (زخم) گرز (گذا) اسب و مرد را با هم بر افکند. در مهر یشت پاره ۱۳۱ آمده: در گردونه مهر یک هزار گرز (گذا) ی آهنین خوب ساخته شده، انباشته شده است که به تندی اندیشه آدمی پران و به تندی اندیشه بر سر دیوها فرود آید. در مهر یشت پاره ۱۳۲ آمده در گردونه مهر یک وزر (گرز) زیبای سبک پرتاب نهاده شده که صد بند و گره و صد تیغه دارد (نوعی خاصی از گرز) آن را به سوی مردان فرود آورد. وزری که از فلز زرد ریخته شده است و از زر سخت ساخته و استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که به تندی اندیشه پران و به تندی اندیشه به سر دیوها فرود آید." استاد پورداود در ادامه گفتارش می آورد: در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همگی به معنای گرز است: گوپال، کویال (کوه پاره)، لخت (پاره کوه) سرپاس (سرپاش)، دبوس (تیوز، به ترکی یعنی عمود)، یک زخم و میل. استاد پورداود در این باب معنی لفظی همراه میل ورزش پهلوانی یعنی **کباد** را ناگفته نمی گذارد و آن را به معنی فارسیش **کمان** قید می نماید که لابد به تدریج در زورخانه ها به وزن و شکل آن افزوده و آن را سنگین تر ساخته اند تا از این نظر مفید واقع شود. هنوز نشانه های شکل کمائی اصلی آن (بنا به لغت اوستایی زفره= دهان) کاملاً حذف نشده است. لغت **کباد** **کشی** (=کمانکشی) نیز در کلمه مترادف اوستائیش لفظ **ثورتی** یعنی نام دیگر زفره/کمان مستتر است. نظر به منابع میتراپی و مانوی مسلم می نماید از گرشاسب (در هم شکننده ستمگران) منجی روز رستاخیز نه **آترادات پیشوای مردان** قهرمان تاریخی دوره مادها بلکه در اصل خود **ایزد مهر** (معادل مردوک بابلیها) مراد بوده است. با این تفاسیل **پوریای ولی** (به لفظ اوستایی **پورو ویرو**، یاور بسیار با شکوه و نیرومند) اصلی هم در اصل کسی جز ایزد مهر ایرانیان نباید منظور بوده باشد. نامی هم که به صورت **محمود قاتلی خوارزمی** به بانی اساطیری **زورخانه ها** داده اند با نام و نشان ایزد قبیله ای خورشید **خوارزم** (یعنی سرزمین خورشید)، **امرای** به معنی **جنگی ستوده و جاودانی** به عبارتی **موعود (=محمود، محمد)** مطابقت دارد. این ایزد خوارزمی/آلانی در اساطیر گرجی به صورت **امیران جاودانی** حفظ شده است. عناوین **ولی (ویر= ولی، پهلوان یا یاور) و امیر** این خدا/پهلوان اسطوره ای حتی در اسامی و القاب **امیر المؤمنین علی ولی الله** شیعیان و صوفیان هم دیده می شود و نشان و یادگار فرهنگ مهرپرستی ایرانیان است که بدین صور به روزگار ما رسیده اند. این خود نتیجه میدهد که در اصل **خانگاهها** (در اصل به معنی **محل پرستش خورشید درخشان**) هم در ابتدا مراکز فرهنگی مهر پرستی بوده اند. گرچه دکتر سید احمد فرید، معروف به **تئوریسین بنیادگرایان اسلامی** نظری دیگر در این باب دارد: "خانقاه به یونانی «خسنو دورکنیو» می شود. خسنوس یعنی بیگانه، دورکنیو یعنی «جای این»؛ دورکنیو در یونانی به جای و گاه و اینها معنی شده است. این خانقاه و خسنو با مسکنت و مسکین هم ریشه است. مسکنت زده یعنی بیگانه گشته. خانقاه یعنی دارالمساکین. سابقاً در یونان یا در قرون وسطی غربایی به در مردم می آمدند، فقیر بودند، مردم به آنها چیزهایی می دادند و جای اینها را می گفتند «خسنو دورکنیو» یعنی «جای غربا و مساکین» است؛ به معنی خانقاه". بدین معنی خانقاه متضاد **آبادانا** (یعنی قصر بسیار بزرگ و مجلل) است که دلیل و سندی در تأیید درستی این نظر وجود ندارد. تفسیر کلمه **خانگاه** (در اصل خوانگاه، خونگاه) به خانه وقت هم عامیانه و غیر منطقی می نماید. به نظر میرسد حافظ شیرازی شاعر بلند آوازه ایران، مهرپرستی نسبتاً آشکار خود را از همین خانقاههای مغان مهری خود منطقه فارس به ارث برده بوده است.

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم  
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

در خرابات مغان نور خدا می بینم  
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

احتمال بسیار دارد از **دیر مغان** بیت شعر معروف مولوی بلخی نیز نه آتشکده معمولی و روشن مغان زرتشتی بلکه

همین نوع معبد زیر زمینی و تاریک مغان مهرپرستی اراده شده باشد که مراسم مذهبی مسیحی صرف شراب نان مقدس از ایشان تقلید گردیده است و مغان آسیای صغیر (موطن قسمت اعظم عمر مولوی) از همین گونه مهری بوده اند: این صورت بت چیست اگر خانه کعبه است این نور خدا چیست اگر دیر مغانه است

به نظر میرسد همین نوع مهرپرستی توأم با می پرستی مذهبی و به خلسه صوفیانه رفتن بوده است که در اوستای موجود و باز مانده از مغان زرتشتی عهد ساسانیان آن را به طور مکرر، دین به دروغ و ناراستی پرستندگان ایزد مهر (میثرو دروج) معرفی نموده و به صراحت با شدت و حدت نکوهش کرده است. بعداً این آیین به طور غالب با علوی گری و صوفی گری شیعی جایگزین گردید. در سایت فرهنگی فرهنگسرا چنین اطلاعاتی سطحی از پوریای ولی اساطیری عهد اسلامی (در واقع ایزد خورشید جنگاور و منجی مردمگرای مهرپرستان) به دست داده شده است:

## پهلوان محمود قتالی خوارزمی

پهلوان محمود قتالی خوارزمی مشهور به پوربای ولی یا پوریای ولی، از عارفان و جوانمردان اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. در ریاض العارفین درباره پهلوان محمود قتالی خوارزمی چنین آمده است:

«اسم شریفش پهلوان محمود مشهور به پوریا ولی (پوریای ولی) بین الخواص و العوام مشهور و معروف و بفضائل صوری و معنوی موصوف، احوال فرخنده مثالش در کتب تواریخ و تذکره شعرا و عرفا مذکور. گویند کسی در قوت و قدرت با وی برابری نکرده، بعضی او را پسر پوریای ولی دانسته و برخی این لقب را بر خود آنجناب بسته (بهر حال) عارفی کامل و کاملی اصل بوده، حقایق و معارفی بسیار از وی بروز و ظهور نموده، مثنوی کنز الحقایق از منظومات منتسب به آن جناب است. بعضی از اشعار آن کتاب و گلشن (راز) بهم آمیخته، غالباً باید از کنز الحقایق بوده باشد، زیرا که کتاب کنز الحقایق در سال ۷۰۳ صورت اتمام یافته و شیخ شبستری هفده سال بعد از آن گلشن را منظوم نموده. وفاتش در سنه ۷۲۲ هجری در خیوق خوارزم است. گویند در شبی که وفات یافت، این رباعی را گفت و علی الصباح مرده بر سجاده اش یافتند.»

امشب ز سر صدق و صفای دل من در می‌کده آن هوش ربای دل من

جامی بکفم داد که بستان و بنوش گفتم نخورم گفت: برای دل من

پوریای ولی پهلوان نامداری بوده که درماندگان را همواره یاری میکرده است. به همین جهت ورزشکاران ایران نام او را همیشه بر زبان می‌راندند و اشعارش را در زورخانه می‌خوانند و کشتی گیران وی را هنوز از پیشروان خود میدانند. اشعار زیر از مثنوی کنز الحقایق منسوب به وی نقل میشود:

بهشت و دوزخت با تست در پوست چرا بیرون ز خود میجوئی ای دوست

اگر تو خوی خوش داری بهر کار از آن خویت بهشت آید پدیدار

وگر خوی بدت اندر رباید از آن جز دوزخت چیزی نیاید

دهان تو کلیدانی است هموار زبان تو کلید آنرا نگه دار

بهشت و دوزخت را یک کلید است کلیدی این چنین هرگز که دیده است

کزو که گل دمد در باغ و گه خار گهی جنت گشاید زو گهی نار

زبان را کلیدی همچنان دار بدان کت آرزو باشد بگردان

در این عالم نزن از نیک و بد دم که هم ابلیس میباید هم آدم

## آیا حدیث غدیر خم خبر یک واقعه ای تاریخی است یا اسطوره ای خدایگانی؟

جنبه هایی از این حدیث اسلامی معروف که شیعیان روی صحت و درستی تاریخی آن تأکید فراوان میکنند و روایات سنن هم به وجود خبر آن اقرار میکنند- موضوع را قابل تردید می سازد. از جمله اینکه چرا این موضوع پیش غالب مسلمین (اهل سنت) خبری اصیل گرفته نشده است. همچنین موارد به آسمان بلند نمودن محمد دست داماد و پسر عموی تنومندش علی ابن ابی طالب را به سیاقی که پیش عرب نا مرسوم و معنی لفظی ملالتبار **غدير خم** یعنی **برکه آب متعفن و بد بو** که به سبب مفهوش مکان مناسبی برای اعلام ولایتعهدی و جانشینی علی از سوی محمد نبوده است. مطابق یک روایت معروف اهل سنت گرچه محمد در حجة الوداع (آخرین سفر بین مکه و مدینه) از غدیر گذشته بود ولی در این هنگام علی در یمن به سر می برده است (قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف»). بنابراین از این نظر هم که عده ای میگویند محمد خواسته بود با این کار از داماد خصم پرورش دفاع نیرومندی در مقابل معاندینش نموده باشد، چندان قانع کننده و درست به نظر نمی رسد. خصوصاً اسطوره غدیر خم خبر از آگاهی و وقوف کامل محمد از مرگش در آینده نزدیک آن زمان میدهد در حالی که بنا به گزارشهای تاریخی موجود وی حتی ساعات آخر عمرش نیز مرگش را باور نمیکرد. به نظر می رسد غدیر خم به عنوان نمادی برای جهان زیرین و مرگ به شمار می رفته است که طبق اسطوره آن محمد از مرگش سخن به میان می آورد. اهل سنت دلیل اصلی رد اساس تاریخی واقعه غدیر خم را با چنین ادله ای منطقی بیان کرده اند (اهل سنت و واقعه غدیر، از سید محمود مدنی):

"برخی از عالمان عامه گفته اند: چگونه ممکن است رسول خدا (ص) همه صحابه را به امامت علی (ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت برخیزند. به عبارت دیگر برای رد تمامی نصوص و استدلالات همین کافی است که ما می بینیم صحابه رسول خدا (ص) به آن عمل نکرده اند، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترند) بپذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا (ص) و سلف صالح را متهم به زیر پا گذاشتن حق کنیم و البته این ممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترك می کنیم و می گوئیم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است. این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق» ۸۵ آورده است. و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشیری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد: اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحیح صحابه را از مخالفت با رسول خدا (ص) منزّه می دانند، پس ممکن نیست که نصی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اولی و دومی و سومین شخص روی آورند". سر انجام عدم اشاره نهج البلاغه علی ابن ابی طالب نیز به واقعه غدیر خم خود سند معتبر و قاطعی در اسطوره ای بودن و تاریخی نبودن خبر آن است.

در مورد تأثیر **اساطیر بابلی** که در فرهنگ شبه جزیره عربستان به طور گسترده انتشار یافته بوده است و منشأ غالب اساطیر مربوط به بتان اعراب گردیده بود، تحقیق درست و اساسی صورت نگرفته است. نگارنده اخیراً بعد از کنار زدن ریشه های ایرانی و یهودی و مسیحی روایات قرآنی ریشه غالب خود این روایات بر زمینه ای از باورهای بابلیهای باستان دریافته است که زمانی طولانی پرچمدار علوم و باورهای دینی عهد جهان کهن بوده اند. بر این اساس این سؤال برایم پیش آمد که آیا موضوع غدیر خم از **اسطوره انلیل (ایو/اندریو اوستا)** و **نین لیل** و **فرزندان مسلامتیا** (ایزد ترعه ها و مسیله ها و جهان فرودین) بیرون نترانیده است؟ چه **غدير خم** در **موقیت بازرگانی ممتاز وسط راه مکه و مدینه واقع شده بوده است** و این انتساب و گره زدن یک اسطوره معروف بابلی از جمله اسطوره معروف انلیل و نین لیل و پسرشان مسلامتیا بدین مکان را هموار می نموده است. مطابق اسطوره انلیل (ایل، ایزد هوا و آسمان) و نین لیل (ملکه آسمان)، نین لیل جوان با عدم توجه به سفارش مادرش برای آبتنی به ترعه اینون بیردو میرود و در آنجا توسط انلیل خدا به مسلامتیا آبتن میشود ولی این عمل انلیل از سوی خدایان تقبیه و مجبور به ترك شهر و دیارش میگردد. انلیل اعلامیه ای در باره سرنوشت صادر میکند: "خدا کند که بذر سلطنتی من به زیر زمین و جهان فرودین برود." سپس با نین لیل به اتاقی میرود و او را به ولی و جانشینش در روی زمین یعنی **مسلامتیا** (به عربی یعنی **پیامبر** یا **پیامرسان مرگ، جبرائیل/عزرائیل**) آبتن میکند. نام **انلیل (ایل)** بی شک با ایزد سامی **ایل (الله)** ملقب به **رحمان و رحیم** ربط داده شده است. این لقب وی نام **مکتب دینی اسلام** (دین صلح و سلامتی) را در اساس مختص وی نشان میدهد. **نامهای موزون اکدی انلیل (ایل) و نین لیل** در خود زبان عرب می توانست به معنی هر که کس که **من** (خدای مورد پرستش = محمد) خدای اویم **نین (والامقام = علی)** نیز خدای اوست، گرفته شود. نام و نشان این ایزد و الهه اعراب پیش از اسلام را در نام بتان عشقی مزدوج معروف آنان یعنی اساف و نائله مشاهده می کنیم. در از آن جاییکه جزء **نین** در نام سومری خدای زیرزمینی **مسلامتیا** یعنی **نین گیش زیدا** (فرمانروای درخت خوب) و **نینورتا** (سرور کامل) هم وجود داشته، بنابراین نین لیل در اینجا با نین گیش زیدا/نینورتا جایگزین گردیده است. نین گیش زیدا همسر الهه **گشتی ناتا** (بانوی تاک) و پسر **نین ازو** (سرور شفافبخش، عیسو) شناخته می شد. او را در بابل **پسر ارش کی گال** (بانوی جایگاه بزرگ، الهه معبد بزرگ) و **سرور بزرگ** (الله اکبر = انلیل یا انکی) می شمردند. نامهای **ارش کی گال** و **نین خورساگ** (الهه سرزمین سنگی و بیابانی) اصلهای نام و نشان **هاجر** (حاجر) مادر اسماعیل هستند. اسطوره **اسماعیل (نینورتا/نبو/حانورون = ایزد ته چاه)** به توسط روایات مربوط به ایزد معروف زیرزمین بابلیها یعنی **تموز** (دوموزی = پسر حقیقی، یوسف) به **هابیل** (دریغ فرزند اصلی) و **هیل** بت معروف کعبه می پیوندند. در مورد خود این ایزد درختان و جهان زیرین **نین گیش زیدا** میدانیم این محتوی و معنی اصلی همان خطابه معروف منسوب به محمد بن

عبدالله در **غدير خم** (محل مرداب و چند درخت خرما) می باشد. غدير خمی که به نظر میرسد در جابجای اسطوره جانشین ترعه اینون بیردو شده است. اصلاً به مسلم می نماید خود نامهای سومری **انلیل** (الیل اکدی) و **مسلماتنیا** (خدا/رسول جهان زیرین) سر منشأ نامهای **الله محمد**، **مسیح** (درمعنی عبری آن یعنی پیغامبر) و **انجیل** (یعنی خبر خوش و فرشته) بوده باشند. به نظر میرسد نام مسلماتنیا به همراه نام بابلی معروف دیگر او یعنی **نرگال** (فرمانروای جهان زیرین) منشأ نام ایزد اوستایی **نیوروسنگه** (مرد پیام) بوده باشد. نظر به نام عبری **مشیلامیتها** (مرد کامل و سالم و صلح دوست) احتمال دارد نام **مسلماتنیا** با کلمه مسلم و اسلام که به پیروی از آیین حنیفان (پاکدینان عربستان) پدید آمده و به معانی صلح و سلامتی بوده، مربوط میشده است. گرچه از نظر اصولی اسلامی که محمد در مدینه آن را تبلیغ و عملی نموده، در این معنی صدق نمی کند. بر اساس معنی لفظی شکل عبری این نام در مفهوم مرد صلح، ما به سوی نام خدای پر معمای آشوری به نام **شولمان** (به زبان آرامی یعنی فرمانروای جهان زیرین، سلمان، سلیمان) باید همین **مسلماتنیا** بابلیها یا همان **نرگال** اراده شده باشد که نظیر سلیمان تورات و روایات اسلامی متصف به ملبس به **جامه** با **عظمت** پر **ابهت** است. پس بی جهت نیست نام این خدا به صورت شخص اسطوره ای **سلمان فارسی** وارد احادیث اسلامی شده و حدیث نبوی **السلمان مئی** برایش پدید آمده است. اما چرا با عنوان فارسی؟ در جواب می توان استدلال نمود که در اینجا نام عنوان **پارسی** اساطیری **کوروش هخامنشی** (لفظاً یعنی کورش دوست منش، صلح دوست) در تورات یعنی **سلیمان** (مرد صلح= هخامنش) با نام و نشان این خدای همان سامیان باستان در آمیخته است. نام سلمان در زبان عربی از سوی دیگر به مفهوم شمشیر، سمبل ایزد جنگ و مرگ و همچنین به معنی درخت بلند است (درخت اساطیری روئیده بر شکم ماندانا، نخلهای غدير خم). بنابراین اگر لفظ **مئی** همراه سلمان را در این حدیث معروف در اصل لقبی به شمار بیاوریم در این صورت این خدا همان **نرگال/ مسلماتنیا** است. محمد در قرآن سوره نحل آیه ۱۰۳ بدون ذکر صریح نام سلمان فارسی از شایعه تعلیم قرآن (کتاب اسلام و مسلمین) به محمد توسط عجمی یاد میشود:

**می دانیم که می گویند: این قرآن را شخصی به او می آموزد، اما زبان این فرد پارسی است، حال آنکه قرآن به زبان کاملاً عربی است!**

این نکته بیانگر آن است که نام اسلام به طور اساسی با نام سلمان فارسی اساطیری عرب گره خورده بوده است. گروهی نام **منات** (جمع مئی) با الهه زیرزمین بابلیها همان **اراش کی گال** (بانوی جایگاه بزرگ یا **ماماناتوم**) معشوقه **نرگال/ مسلماتنیا** (ایزد جهان زیرین) قابل قیاس است. اما این الهه در اصل همان ایزد **مناف/ ابراهیم/ انکی** خدای سامیان باستان شبه جزیره عربستان بوده است. خود نزد اعراب عهد باستان به صورت بت مؤنث **منات** (الهه قربانی ها و ماه) پرستش می شده است. علامت جمع ات با حرف تأنیث اشتباه شده است. کوهی که در مکه هنوز هم به نام **منات** (ایزد قربانیهای چهارپایان و کودکان) همچنین مناف نامیده شده است که مترادف ابرام یعنی پدر عالی است. منا همانجایی است که در مراسم حج مراسم قربانی کردن دامها توسط حاجیان در آن صورت میگردد. گفته میشود نام **سلمان** در پیش از اسلام به چاه معروفی در سر راه بازرگانان عربستان اطلاق میشده است که لایب با اصلیت خدای عربی بودن وی ارتباط داشته است. از سوی دیگر به نظر می رسد **نرگال** (خدای جهان زیرین) با **نینورتا** (سرور کامل)/ **حائورون** - که در اساطیر بابلی و کنعانی با چاه و صحرا مربوط است- یا همان **اسماعیل** نیای اساطیری اعراب، در اصل خدای جنگ مناطق صحرایی مطابق بوده باشد. نام بابلی دیگر **نینورتا** یعنی **نبو** (نامیده، اعلام شده= یغوث) که خدای حکمت و سرنوشت، پسر و وزیر مردوک (اسحق تورات، بت هبل اعراب) به شمار می رفته با معنی لفظی عربی نام اسماعیل (خدای نامیده شده) یکی است. بنابراین حدیث مسلمین که میگوید سلمان عالم اسم اعظم بوده است معادل به شمار رفتن وی با اسماعیل را خاطرنشان می سازد. جالب است که نام اخیر در عربی به صورت **السامئیل** معنی **ایزد مرگ** را میدهد. گرچه خود کلمه **عرب** (ارابو، صحرانشین) از ریشه لغوی با نام **ارای** همین ایزد یعنی ایزد توفان و رعد ویرانگر مناطق خشک و بی آب ربط داده میشده است ولی خدای قبیله ای اعراب **نینورتا/ اسماعیل** غیر از وی بوده است. اعراب بتی هم به نام **مناف** (مقام عالی) داشته اند که تصور شده است همان **منای** مذکر باشد که ظاهراً برای این بت و همسرش **منات** پسر بچه ها و دختر بچه ها قربانی یا زنده بگور میشده است. معهذا به احتمال زیاد از **مناف** همان خدای زمین آبهای ژرف و خرد معروف بابلیها یعنی **إنّا / انکی** (خدای زمین) اراده میگردد است که مسلم به نظر میرسد با **ابراهیم** یا همان **ابرام** (پدر عالی) تورات، انجیل و قرآن، پدر اسماعیل (نینورتا، نبو، نین گیسو= ایزد ملازم مردوک) مطابق باشد. درواقع نام توراتی **اسماعیل** نشانگر **نینورتا/ نبو** پرستی اعراب عهد باستان است همان طوری که نامهای **اسرائیل** و **یعقوب** (کشتی گیر) نشانگر **نینورتا/ نبو** پرستی اسرائیلیها و نام **یهوه** (به ظاهر یعنی ای آنکه او= ایل، آمون) بیانگر **الله/ آمون** پرستی مردم یهودیه بوده است. بومیان دیرین فلات ایران نیز ایزدان **مهر** (عهد و پیمان) **منجی** جهان زیرین یعنی **یمه** (جم پسر و یونگهونت= "بسیار دانا" انکی") و ایزد ویرانگر آریانیان یعنی **اهریمن** (شیوا/ آداد) را با نامهای **نینورتا، نرگال/ دوموزی** و **ارّا** (خدای غم انگیز و ویرانگر رعد) می پرستیده اند:

از جمله القاب بابلی **نینورتا ایزد جنگ و کشنده قهرمانان** (کشنده شاه درخت نخل/ اژدها/ مرد- عقرب/ مار هفت سر/ مرغ توفان) است. **نینورتا** گاهی فرزند **انلیل** (ایزد هوا و آسمان شب، وارونا) و گاهی فرزند برادرش **انکی** (ایزد دانای آبهای ژرف و زمین، برهما/ اهورا مزدا) به شمار آمده است. دلیل اینکه ایزدی به شکل مرد- عقرب در فلات ایران باستان پرستش میشده است همانا تصاویر باستانشناسی بسیاری که بر ظروف سفالی مختص ناحیه جیرفت کرمان (آراتای باستانی) دیده میشود. برای خود موضوع برادران **اهورا مزدا** (ایزد دانایی و روشنایی) و **اهریمن** (ایزد تاریکی)



نیز در اینجا منشأ سومری **انکی/انا** و **انلیل/لیل** یا **آداد/آرا** (**اهریمن، شیوا**) را به وضوح مشاهده می نماییم. آریائیان ایرانی **آرا/آداد** را تحت نام **ورثرغنه** (کشنده دشمن، بهرام) و آریائیان هندو وی را بیشتر تحت نام **ایندره** (درنده دشمنان) ستایش می نموده اند و آتشکده های معروف **ونابک مزارشریف** و **آدرگشنسب** رغه زرتشتی (مراغه) را به وی منتسب می نموده اند. در مورد آتشکده **ونابک بهرام** در مزار شریف می دانیم که آنجا به صورت مقبره دوم **علی بن ابی طالب** ملقب به اسدالله غالب (مردوک/ویشنوی نیمه شیر ونیمه انسان) پرستشگاه بزرگ معتقدین شیعه و سنی افغانی در آمده است که در اینجا نیز **علی** و **مردوک/مهر/ویشنو** به هم رسیده و مطابقت یافته اند. نظر به **شکل اردهای** معروف **مردوک/یعقوب** نیای اساطیری سامیان (اعراب و یهود و ..) نام **تازی (تتوژی، تنو- اژی)** را که ایرانیان بر بابلیها (**تیانوچه** های منابع کهن چینی) و کردان مردوخ پرست **توژیک** و اعراب اطلاق نموده اند به سادگی می توان به لغت اوستایی به معنی **پرستنده مار نیرومند** (اردها) گرفت. نظر به معنی لفظی **نینورتا** (سرور دارنده بنیادها، کامل) معلوم میگردد که خود کلمه **اسلام** نیز در اصل از نام همین خدای قبیله ای اعراب گرفته شده است و در اساس به معنی آیین پرستندگان ایزد کامل و بی عیب و سالم بوده است. لابد از اینجاست که در سوره حشر قرآن آیه ۲۳ کلمه **سلام** به معنی منزله و کامل آمده است (الملك القدوس السلام). پس در واقع ما مسلمانها اعم از اعتقاددار و بی اعتقاد ناخود آگاه همین لقب **نینورتا/ اسماعیل** (ایزد قبیله ای اعراب) را هنگام ملاقات همدیگر تکرار می نماییم و پیداست همین معنی نام اسلام می توانست دستاویزی شود بر این که اعراب از عهد باستان دیگر ملل و نحل را ناکامل، ناقص، عجم و مطرود به شمار بیاورند. دکتر محمد خزائی در اعلام قرآن ضمن اینکه اسلام را به معنی بی عیب (کامل) می آورد با استناد به مندرجات قرآن تاریخچه نام اسلام را به عهد اساطیری **ابراهیم** (انکی پدر نینورتا) و **اعقابش** (نینورتا، مردوک/ آشور و دیگران) می رساند. این بدان معنی است که اعراب این لفظ را از بابلیهای گرفته اند که دین قدیم خود را کامل و بی عیب (=اسلام) محسوب میکرده اند، گرچه بعد از سقوط بابل توسط کورش از اعتقادات و فرهنگ بابلیها و تغییر و تحولات آن اطلاع چندانی در دست نیست. در تورات نام مجموعه خدایان بزرگ **بابلی/ آشوری** در شجره اعقاب **ابراهیم** (پدر عالی) گنجانده شده اند: **ابراهیم/آبرام** خود **انکی/ انا** (خدای خردمند زمین و آبهای ژرف) است. پسرانش **اسحاق** (خندان) و **اسماعیل** (نیای اساطیری اعراب) به ترتیب همان **آشور** (خندان، خدای قبیله ای آشوریان/مردوک بابلیها) و **نینورتا** (ایزد کامل، سلام) // **نبو** (اسم برده) هستند. پسران **اسحاق** یعنی **یعقوب** (کشتی گیر) و **عیسو** (منجی) به ترتیب مطابق با **نینورتا** و **نی نازو** (سرور شفا بخش) یا **ایشوم** است که این دومی **نرگال** (ایزد جهان زیرین) و **شول** پناه (جوانی با ظاهر درخشان) نیز نامیده شده است. از پسر معروف **یعقوب** یعنی **یوسف/ اساف** (دریغ) کسی جز **تموز** (دوموزی لفظاً یعنی دریغ از فرزند حقیقی) // آدونیس منظور نیست.

سر انجام در مقاله خدا و نقشه اش برای بشریت به قلم اوالد فرانک به واژه توراتی خدای **قدیر** (**توانا**) میخوریم که نام **غدير خم** را به وضوح با جانشین خدای آسمانی (**النیللی، اللهی**) غلات شیعه بر روی زمین یعنی **علی ولی الله** (خدای زمین نائب خدای آسمان، **بعل/بعلی**) ربط میدهد:

"در عهد عتیق نخست با واژه عبری الوهیم [ELOHIM] برخورد می کنیم که برگردان فارسی آن در کتاب مقدسهای ما واژه خدا است. واژه الوهیم همه صفاتی را که خدا از طریق آنها خود را آشکار نموده است در بر می گیرد، مثل آفریدگار، حافظ، رهاننده و غیره. واژه های ال، اله، یالوهیم برای اشاره به پروردگار به کار می روند. در پیدایش ۱۸:۱۴ خدا خود را به عنوان (اسم) ال الیون EL-ELYON، که برگردانش حضرت اعلی [خدای تعالی] می باشد معرفی می کند. خداوند خود را به عنوان ال شادابی EL-shaddai به ابراهیم معرفی کرد (پیدایش ۱۷:۱). این اسم خدا را به عنوان آنکه پرستاری می کند، توان می بخشد و دارای همه چیز است معرفی می کند، این عبارت تنها در کتاب ایوب ۳۲ بار تکرار شده است. در پیدایش ۲۱:۳۲ به عبارت عبری ال عولام EL-OLAM یعنی خدای سرمدي برمي خوریم. در اشعیاء عبارت ال **گیبور** EL-GIBBOR یعنی **خدای قدیر** (**توانا**) به چشم می خورد. عبارت اخیر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، چرا که یکی از عناصر وعده منجی بود و به صورت انکارناپذیری الوهیت وی را می رساند: "زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای **قدیر** [در زبان عبری الگیبور] و پدر سرمدي و سرور سلامتي خوانده خواهد شد." (اشعیاء ۹:۶). همانطور که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، خدا و انبیایش در این خصوص اتفاق نظر دارند که قرار بود بیاید و عمانوئیل "خدا با ماست بشود" (اشعیاء ۷:۱۴ و متی ۲۲:۱ و ۲۳) "

### واقعه غدیر خم به روایت شیعیان (منبع سایت اسلامی- شیعی رشد)

پیامبر اکرم بنا بر امر الهی، در سال دهم هجرت تصمیم به زیارت خانه خدا و بجای آوردن حج نمودند؛ لذا مردم را از این امر مطلع کردند<sup>(۲۹)</sup> و حتی برای آگاه نمودن اهالی مناطق مختلف، قاصدانی را به آن شهرها گسیل داشتند. فرستادگان حضرت نیز همانگونه که وجود مقدس رسول اکرم خود اعلام نموده بودند، این پیام را به مردم رساندند



که این آخرین حج رسول خداست و این سفر دارای اهمیت فراوانی است. هر کس که توانایی و استطاعت آن را دارد، بر او لازم است که پیامبر اکرم را در این سفر همراهی نماید. گرچه رسول اکرم با همراهی عده‌ای از اصحاب خویش پیش از این، اعمال عمره مفرده را انجام داده بودند،<sup>(۳۰)</sup> اما این نخستین بار و تنها مرتبه‌ای در طول حیات طیبه پیامبر اسلام بود که بنا بر امر الهی، حضرت تصمیم به بجای آوردن و تعلیم مناسک حج گرفتند. پس از این اعلام، جمعیت کثیری در مدینه جهت همراهی با رسول خدا و بجای آوردن اعمال حج، مجتمع گشتند. مورخان و صاحب‌نظران از این سفر رسول خدا با عنوان **حجة الوداع**<sup>(۳۱)</sup>، **حجة الاسلام**، **حجة البلاغ**<sup>(۳۲)</sup>، **حجة الکمال** و **حجة التمام**<sup>(۳۳)</sup> یاد می‌نمایند.

رسول اکرم با پای پیاده و در حالیکه غسل نموده بودند، در روز شنبه ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعدة به همراه همراهان خود و اهل‌بیت گرامیشان و عامه مهاجرین و انصار و جمعیت کثیری که گرداگرد حضرت اجتماع کرده بودند، به قصد بجای آوردن مناسک حج از مدینه خارج گشتند. تعداد جمعیتی که به همراه حضرت از مدینه خارج شده بودند را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ (و حتی برخی بیشتر از ۱۲۰۰۰۰) نقل نموده‌اند؛<sup>(۳۴)</sup> اما افراد بسیاری به غیر از این عده، نظیر اشخاصی که در مکه مقیم بودند و یا اشخاصی که از شهرهای دیگر خود به مکه آمده و در آنجا به حضرت ملحق شدند، به همراه پیامبر و با اقتدای به ایشان مناسک حج را در این سفر بجای آورده و رسول خدا را همراهی نمودند. امام علی، پیش از تصمیم پیامبر برای بجای آوردن مناسک حج، از طرف ایشان برای تبلیغ اسلام و نشر معارف الهی به جانب یمن فرستاده شده بودند؛ اما هنگامی که از تصمیم پیامبر برای سفر حج و لزوم همراهی سایر مسلمین با آن حضرت در این سفر، آگاه گشتند، به همراه عده‌ای از یمن به سمت مکه حرکت نمودند و در آنجا پیش از آغاز مناسک، به رسول اکرم ملحق شدند.<sup>(۳۵)</sup>

رسول خدا و همراهیان آن حضرت، در میقات مسجد شجره مُحرم گشتند و بدین ترتیب اعمال حج را آغاز نمودند. گرچه اصول و کلیات مناسک حج قبلاً و به هنگام نزول آیات مربوطه، توسط رسول اکرم توضیح داده شده بود، اما در این سفر، پیامبر این اعمال را به طور عملی برای مردم آموزش داده و جزئیات را برای آنان تبیین نمودند و در مواضع گوناگون، با ایراد خطابه، مردم را نسبت به سایر تکالیف الهی و وظایف شرعی‌شان آگاهی بخشیدند. سرانجام اعمال حج، پایان یافت و پیامبر اکرم به همراه جمعیت کثیری که ایشان را همراهی می‌نمودند، شهر مکه را ترک نمودند و رهسپار مدینه شدند که در بین راه به محل غدیر خم رسیدند.

غدیر در لغت به معنای آبریز و مسیل،<sup>(۳۶)</sup> و غدیر خم در جغرافیا، نام محلی است که به خاطر وجود برکه‌ای در این محل، که در آن آب باران جمع می‌شده است، به این نام (غدیر خم) شهرت یافته است. غدیر در ۳ - ۴ کیلومتری جحفه واقع شده و جحفه در ۶۴ کیلومتری مکه قرار دارد که یکی از میقاتهای پنجگانه می‌باشد. در جحفه راه اهالی مصر، مدینه، عراق و شام از یکدیگر جدا می‌شود.<sup>(۳۷)</sup> غدیر خم به علت وجود مقداری آب و چندین درخت کهنسال، محل توقف و استراحت کاروانیان واقع می‌شد اما دارای گرمایی طاقت فرسا و شدید بود.<sup>(۳۸)</sup>

هنگامی که رسول اکرم در روز ۵شنبه ۱۸ ذی‌الحجه به وادی غدیر خم رسیدند و پیش از جدایی اهالی شام، مصر و عراق از میان جمعیت، جبرئیل امین از جانب خداوند بر ایشان نازل گردید و آیه: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس»<sup>(۳۹)</sup> را نازل نمود و از جانب حق تعالی، رسول اکرم را امر نمود تا حکم آنچه را که در قبل بر پیامبر درباره امام علی نازل گشته بود، به مردم ابلاغ نمایند. در این هنگام، پیشتازان کاروان و افرادی که جلوتر حرکت می‌نمودند، حوالی جحفه رسیده بودند. رسول اکرم پس از نزول آیه، دستور توقف کاروانیان را صادر نمودند و امر فرمودند تا آنانی که پیشاپیش حرکت می‌نمودند، به محل غدیر

بازگردند و افرادی که در پس قافله، عقب مانده بودند، سریعتر به کاروان در این وادی، ملحق شوند. (۴۰) همچنین به چند تن از صحابه دستور دادند تا فضای زیر چند درخت کهنسال را که در آن محل قرار داشتند، آماده نمایند؛ خارها را از زمین ببرکنند و سنگهای ناهموار موجود در زیر آن درختان را جمع‌آوری نمایند. در این هنگام، زمان به جای آوردن نماز ظهر فرارسید و رسول اکرم فریضه ظهر را در گرمای شدید، (۴۱)(۴۲) به همراه جمعیت کثیر حاضر، ادا نمودند. شدت گرما در وادی غدیر به حدی بود که اشخاص، گوشه‌ای از ردا و لباس خویش را برای در امان بودن از شدت تابش آفتاب، بر سر می‌افکندند و مقداری از آنرا برای کاستن از شدت گرمای آنها و سنگها، در زیر پای خویش می‌گسترند. (۴۳) برای رسول خدا نیز پارچه‌ای بر روی شاخسار آن درختان کهن افکندند تا مانعی در برابر حرارت موجود و تابش خورشید، ایجاد نمایند. هنگامی که حضرت از نماز فارغ گشت، از جهاز شتران، در همان محلی که به فرمان رسول خدا توسط صحابه آماده شده بود، منبری ساختند و وجود مقدس پیامبر اکرم بر فراز آن در آمدند و شروع به ایراد خطبه، با صدایی بلند و رسا نمودند؛ در حالیکه جمعیت فراوان همراه پیامبر، بر گرداگرد حضرت جمع گشته بودند و به سخنان نبی اکرم گوش فرا می‌دادند و برخی از افراد نیز برای آنکه همگان از کلام رسول خدا مطلع گردند، سخنان آن حضرت را با صدایی بلند برای افرادی که دورتر قرار داشتند، تکرار می‌نمودند.

خطابه حضرت در میان جمعیت بدین گونه ایراد گردید:

« حمد و ستایش مخصوص خداوند است و از او یاری می‌خواهیم و به او ایمان داریم و از شرور نفسهایمان و زشتیهای کردارمان، به او پناه می‌بریم؛ خداوندی که هدایتگری وجود ندارد برای کسانی که گمراهشان نماید و گمراه کننده‌ای وجود ندارد برای اشخاصی که او هدایتشان نماید و شهادت می‌دهم که جز خدا، معبودی نیست و محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست و اما بعد؛ ای مردم، خداوند لطیف وخبیر (دارای لطف فراوان و بسیار آگاه) مرا خیر داد که من به زودی (به سوی او) فرا خوانده می‌شوم و (دعوت او را) اجابت خواهم نمود. (۴۴) من مسئول هستم و شما نیز مسئولید. پس (درباره دعوت و مسئولیت من) چه می‌گویید؟ »

حاضران در پاسخ گفتند: « شهادت می‌دهیم که دعوت خویش را ابلاغ نمودی و نصیحت کردی و کوشش نمودی، پس خداوند شما را جزای خیر دهد. » (۴۵)

سپس رسول خدا فرمودند: « آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست؟ و (آیا شهادت نمی‌دهید که) بهشت و دوزخ خداوند، حق است و مرگ، حق است و قیامت می‌آید و در آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در قبرها هستند مبعوث می‌گرداند؟ »

حاضران گفتند: « بله ای رسول خدا، شهادت می‌دهیم. »  
 سپس در ادامه، رسول اکرم خداوند را بر این امر شاهد گرفتند و از مردم پرسیدند: « آیا (کلام مرا) می‌شنوید؟ »  
 حاضرین گفتند: «بله یا رسول الله. » (۴۶)

پس حضرت فرمودند: «من پیش از شما در کنار حوض (کوثر) حاضر می‌گردم و شما در کنار آن بر من وارد می‌گردید و عرض آن به اندازه فاصله مابین بصری (شهری در حوالی شام) و صنعاً (شهری در یمن) می‌باشد. در آن قدحهایی به تعداد ستارگان، از جنس نقره است؛ پس بنگرید که پس از من چگونه درباره ثقلین (دو شیء گرانبها) رفتار می‌نمایید. »

در این هنگام فردی ندا داد که « ثقلین چه هستند ای رسول خدا؟ »

رسول اکرم فرمودند: «ثقل اکبر کتاب خداست. جانبی از آن بدست خداوند و جانب دیگر آن در دستان شماست. پس به آن متمسک شوید. (آنرا گرفته و از هدایت آن بهره برید.) که اگر به آن تمسک جوید، گمراه نمی‌شوید و ثقل دیگر و کوچکتر، عترت من هستند. خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که این دو ثقل تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نمی‌گردند» (۴۷) و من این را از پروردگار مسئلت نموده‌ام. پس، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌گردید و از این دو، باز نمانید که هلاک می‌شوید. (۴۸)»

سپس رسول خدا، دست امام علی را بلند نمود تا همه مردم، ایشان را در کنار رسول خدا مشاهده نمودند. (۴۹) در این هنگام رسول اکرم از حاضرین پرسیدند: «ای مردم، آیا من از خود شما، بر شما اولی و مقدم‌تر نیستم؟» (۵۰)(۵۱) مردم پاسخ دادند: «بله، ای رسول خدا.» (۵۲)

حضرت در ادامه فرمودند: «خداوند ولی من است و من ولی مؤمنین هستم و من نسبت به آنان از خودشان اولی و مقدم می‌باشم.» (۵۳)

آنگاه فرمودند: «پس هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» (۵۴)، رسول خدا ۳ بار این جمله را تکرار نمودند (۵۵) و فرمودند: «خداوند، دوست بدار و سرپرستی کن، هر کسی که علی را دوست و سرپرست خود بداند و دشمن بدار هر کسی که او را دشمن می‌دارد» (۵۶) و یاری نما هر کسی که او را یاری می‌نماید و به حال خود رها کن، هر کس که او را و می‌گذارد. (۵۷)»

سپس خطاب به مردم فرمودند: «ای مردم، حاضرین به غایبین (این پیام را) برسانند.» (۵۸) هنوز جمعیت متفرق نگشته بودند که بار دیگر جبرائیل نازل شد و از جانب خداوند، آیه: «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا» (۵۹) را بر پیامبر فرو فرستاد. هنگامی که این آیه نازل گردید، نبی اکرم فرمودند: «الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.» (۶۰)

در این موقع، مردم به امیر مؤمنان، امام علی (علیه السلام) تهنیت گفتند. از جمله کسانی که پیشاپیش سایر صحابه، به امام علی تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند. عمر پیوسته خطاب به امیر مؤمنان می‌گفت: «بر تو گوارا باد ای پسر ابیطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.» (۶۱)

در این هنگام، حسان بن ثابت که از شعرای زبردست بود از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست تا آنچه را که در این موقف درباره امام علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده است، در ضمن ابیاتی بسراید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «به برکت الهی، بگو.» حسان، خطاب به بزرگان قریش گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید.» و این چنین سرود:

«در روز غدیر پیامبرشان با بانگ بلند ندایشان در داد، غدیری که در سرزمین خم قرار داشت و ای کاش مردم جهان بودند و رسول خدا را در حال ندا می‌دیدند که می‌فرمود: آیا من سرپرست و ولی شما نیستم؟

مردم در پاسخ او بدون هیچ پرده پوشی گفتند: معبود تو، مولای ما و تو ولی ما هستی؛ و تو ای خواننده شعر، اگر در آنجا بودی، حتی یک نفر هم مخالف نمی‌یافتی.

در این هنگام رو به علی بن ابیطالب کرد و فرمود: یا علی، برخیز که من تو را برای امامت و هدایت خلق بعد از خود (و از جانب خداوند) شایسته دیدم.» (۶۲)(۶۳)

## منشأ بابلی و هیتی اسطوره توراتی شمشون و دلیله

نام **شمشون** (در معنی خورشیدپرست، منسوب به خورشید) به ظاهر یادآور **گیلگامش** خورشیدپرست (خدا- پهلوان فانی معروف) قاتل **هواوا** (خدای میرای فینیقیها، آدونیس زیبا) است و همچنین بیانگر نام **تالوس** (بلند، دوردست، خدای خورشید کرتیها) است. معهذا نام **شمشون** در معنی **خدمتکار** او (خدا) مضمون اساسی تری بیان می کند و یادآور **ایسی مو** (خدای فریاد رس) وزیر و خدمتکار **انکی/اِنا** (خدای زمین) است که با **اسماعیل** پسر **ابراهیم** (اِنا/انکی) و **شمونیل** پسر **الکانه** (خدای نی و آلات موسیقی=انکی/اِنا) از پیامبران و خدایان قبیله ای اعراب مطابقت می نماید چه در تورات از سویی **شمونیل** در مقام آخرین نبی از داوران **شائول** (تموز/جمشید) و **داود** (مردوک) را بر تخت سلطنت منسوب میکند. به بیانی دیگر پهلوان تاجبخش است. از آنجاییکه **اسماعیل** (ایسی مو) همچنین با خدای بابلی معروف جنگ **نینورتا** (کامل)/**نبو** (معروف) مطابقت می نماید لذا معلوم میشود که آوازه وی در دور و نزدیک سمت غربی بین النهرین او را تحت اسامی **شمشون** (خادم خدا)، **هراکلس** (پهلوان معروف) و **آژاکس** (خدای عقاب شکل) او را وارد اساطیر محلی ملل دیگر نموده است. جالب است که اشکالی از نام **گیلگامش** را در زبانهای سامی عربی و عبری می توان به معانی **سرور** و **پهلوان معروف** و **در هم شکننده راهزنان** گرفت که معنی اولی بیانگر نام بابلی و مصری **نبو** (خدا/قهرمان معروف= **هراکلس** یونانیها) و مفهوم دومی بیانگر معنی لفظی نام **مردوک** بابلیها و **مردوخای** تورات و رستم و **گرشاسپ** شاهنامه و اوستا است. در این باب ناگفته نماند **طالوت** قرآن/شائول تورات (لفظاً یعنی زیبا) است که این فرد اساطیری اخیر بر اساس روایات ایرانی همان سپیتمه جمشید زیبای اساطیر ایرانی (گودرز، هوم عابد) شوهر **آمیتیدا** (دانا منش) دختر **آستیگ** و ولیعهد وی و قاتل اصلی مادیای اسکیتی یا همان **افراسیاب** (بسیار ستمگر) است، افراسیابی که از بزرگترین جهانگشایان عهد باستان (شاید از نظر وسعت امپراتوریش بزرگترین آنان) بوده است و بنا به مندرجات اوستا در آغاز صاحب **فر ایزدی** (روئین تن) به شمار میرفته است. در اساطیر یونانی نیز **تالوس** (**پولی فومی**= مشهور، **علوان**، **لندهور**، **اولی کومی**= **عوج** عنقی یعنی غولی که سر زیر آسمان خم کرده) غولی به شمار آمده است روئین تن که فقط در قسمت پایین ساق پای او، رگی وجود داشت که زیر قوزک پای او قرار گرفته و ممکن بود، موجب هلاک او گردد. هنگام ورود آرگوناوتها (کشتی تیزرو) به این جزیره این مدیا (مادی=دانا) به وسیله جادو این رگ حیاتی وی را پاره کرد و **تالوس** جان سپرد. بنا به روایت دیگر یکی از آرگوناوتهای تحت رهبری **یاسون** (منجی)، در اصل کی آخسارو پادشاه بزرگ ماد، ویرانگر آشور و کشنده مادیای اسکیتی) به نام **پونه آس** (پیشگو، مغ، سپیتمه جمشید، شوهر آمیتی دا) این رگ را به وسیله تیری سوراخ کرد و **تالوس** بر اثر آن بمرد. بنا به مندرجات تاریخ ارمنستان موسی خورنی اسطوره کشتیرانی کی **آخسارو** (خسیسوتریوس، هوخشتره) در عهد توفان بزرگ (منظور ویرانی امپراتوری آشور) عن قریب مربوط به عهد کمی بعد از قتل مادیای اسکیتی است. از اینجاست که در وجود **شمشون** / **تالوس** (خدای درور دست خورشید) علاوه بر **افراسیاب** (بسیار ستمگر و آسیب رسان) یا همان مادیای اسکیتی تاریخی، خدای قبیله ای خورشید آشوریان یعنی **آشور** خدای خورشید خندان را مشاهده میکنیم که در میان خون و آتش ویرانه شهرهای نینوا و شهر آشور به خاک مذلت نشسته است. همان طور که یونانیان در اسطوره آرگوناوتها این حماسه بزرگ ایرانیان مادی و پارسی را با اضافاتی در یونان بومی نموده اند، در تورات نیز این اسطوره حماسی ایرانیان رنگ و بوی یهودی و فلسطینی گرفته است: در اینجا **فلسطینیان** (سرزمین خدای بارانی و ویرانی) و خدای قبیله ای آنان یعنی **داجون** (خدای بارانی، ویرانی، ایزد اجساد و جهان زیرین) توسط شمشون نابینا شده به خاک هلاکت و ویرانی کشیده میشود. در تورات، **دلیله** دختر زیبای فلسطینی جایگزین **ملکه مدیا** (نواده کی آخسارو، همسر سپیتمه جمشید) و همچنین خود مادیای اسکیتی (افراسیاب جادوگر) شده است. در اسطوره گرجی امیران نام **دلیله** به صورت دالی مادر امیران (ایزد جوادانی خورشید) به شمار آمده است که نیروی حیات وی در گیسوان طلایش نهفته است و چون همسر شکارچی معشوقش، وی را با تراشیدن آنها وی را از آنها بی بهره میسازد با روزگارش به سر می آید. از اینجا به نظر میرسد که نامهای **دالی** / **دالیه** (الهه مشهور و گردنده) و **ذولیکا** (پرگیسو= **کیبله**) متعلق به همان خدا/الهه معروف بابلیها یعنی **ایشتر** بوده باشد که عاشق حسود **گیلگامش** / **شمشون** به شمار رفته است. می دانیم در تورات این موهای سر دارنده نیروی عظیم خدایگانی نه متعلق به **دلیله** / **دالی** / **ذولیکا** بلکه متعلق به خود **شمشون** به حساب آمده است. در روایات ایرانی این اسطوره مرد روئین تن ضمن داستان رستم و اسفندیار بیان شده است که در واقع از این رستم (پهلوان) داریوش هخامنشی و از این اسفندیار (مخلوق مقدس نابینا گردیده) **گنوماته زرتشت** پسر خوانده و داماد کورش و پسر **سپیتمه جمشید** مراد بوده است. در تورات سفر داوران اسطوره شمشون پسر مانوح (بازمانده/انکی) و **دلیله** از این قرار بیان گردیده است (منبع مرکز پژوهشهای مسیحی):

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

شمشون

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

۲ و شخصی از صُرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید. ۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر

شده، او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نزایده‌ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زایید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.»

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟» ۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل مو زنه‌ار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.» ۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه کنیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نماییم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سؤال می‌کنی؟ چونکه آن عجیب است.»

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردي را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذراند، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردي را از دست ما قبول نمی‌کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی‌رسانید.» ۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد. و پسر نمود و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صُرْعَه و اَشْتَاوُل به برانگیختن او شروع نمود.

ترجمه تفسیری

تولد سامسون

۱ قوم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. بنابراین خداوند ایشان را مدت چهل سال به دست فلسطینیها گرفتار نمود. ۲ و ۳ روزی فرشته خداوند بر همسر مانوح از قبیله دان که در شهر صرعه زندگی می‌کرد ظاهر شد. این زن، نازا بود و فرزندی نداشت، اما فرشته به او گفت: «هر چند تا بحال نازا بوده‌ای، ولی بزودی حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ مواظب باش شراب و مسکرات ننوشی و چیز حرام و ناپاک نخوری. ۵ موی سر پست هرگز نباید تراشیده شود، چون او نذیره بوده، از بدو تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رهانیدن اسرائیلیها از دست فلسطینیها خواهد کرد.»

۶ آن زن با شتاب پیش شوهرش رفت و به او گفت: «مرد خدایی به من ظاهر شد که صورتش مانند فرشته خدا مهیب بود. من نام و نشان را نپرسیدم و او هم اسم خود را به من نگفت. ۷ اما گفت که من صاحب پسری خواهم شد. او همچنین به من گفت که نباید شراب و مسکرات بنوشم و چیز حرام و ناپاک بخورم؛ زیرا کودک نذیره بوده، از شکم مادر تا دم مرگ وقف خدا خواهد بود!»

۸ آنگاه مانوح چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم تو آن مرد خدا را دوباره نزد ما بفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می‌بخشی چه کنیم.» ۹ خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بر زن او که در صحرا نشسته بود، ظاهر شد. این بار هم شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ پس او دویده، به شوهرش گفت: «آن مردی که به من ظاهر شده بود، باز هم آمده است!»

۱۱ مانوح بشتاب همراه همسرش نزد آن مرد آمده، از او پرسید: «آیا تو همان مردی هستی که با زن من صحبت کرده بودی؟»

فرشته گفت: «بلی.»

۱۲ پس مانوح از او پرسید: «بعد از تولد بچه چگونه باید او را بزرگ کنیم؟»  
 ۱۳ و ۱۴ فرشته جواب داد: «زن تو باید از آنچه که او را منع کردم، پرهیز کند. او نباید از محصول درخت انگور بخورد یا شراب و مسکرات بنوشد. او همچنین نباید چیز حرام و ناپاک بخورد. او باید هر چه به او امر کرده‌ام بجا آورد.»  
 ۱۵ آنگاه مانوح به فرشته گفت: «خواهش می‌کنم همین جا بمان تا بروم و برای تو غذایی بیاورم.» ۱۶ فرشته جواب داد: «در اینجا منتظر می‌مانم، ولی چیزی نمی‌خورم. اگر می‌خواهی چیزی بیاوری، هدیه‌ای بیاور که بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم گردد.» (مانوح هنوز نمی‌دانست که او فرشته خداوند است.)  
 ۱۷ سپس مانوح اسم او را پرسیده، گفت: «وقتی هر آنچه گفته‌ای واقع گردد می‌خواهیم به مردم بگوییم که چه کسی این پیشگویی را کرده است!»  
 ۱۸ فرشته گفت: «نام مرا نپرس، زیرا نام عجیبی است!»  
 ۱۹ پس مانوح بزغال و هدیه‌ای از آرد گرفته، آن را روی قربانگاهی سنگی به خداوند تقدیم کرد و فرشته عمل عجیبی انجام داد. ۲۰ و ۲۱ وقتی شعله‌های آتش قربانگاه بسوی آسمان زبانه کشید فرشته در شعله آتش به آسمان صعود نمود! مانوح و زنش با دیدن این واقعه رو بر زمین نهادند و مانوح فهمید که او فرشته خداوند بوده است. این آخرین باری بود که آنها او را دیدند.  
 ۲۲ مانوح به همسر خود گفت: «ما خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!» ۲۳ ولی زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد هدیه و قربانی ما را قبول نمی‌کرد، این وعده عجیب را به ما نمی‌داد و این کار عجیب را بعمل نمی‌آورد.»  
 ۲۴ آن زن پسری دنیا آورد و او را «سامسون» نام نهاد. او رشد کرد و بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ هر وقت که سامسون به لشکرگاه دان که بین صرعه و اشتاعول قرار داشت می‌رفت، روح خداوند وی را به غیرت می‌آورد.

#### کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

##### ازدواج شمشون

۱ و شمشون به تمّنه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تمّنه دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تمّنه دیدم. پس الان او را برای من به زنی بگیرید.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟»  
 شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.» ۴ اما پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علفی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند.  
 ۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمّنه فرود آمد؛ و چون به تاکستانهای تمّنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.  
 ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغال‌های دریده شود، و چیزی در دستش نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی‌گشت، از راه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند؛ و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.  
 ۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید.»  
 ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.  
 ۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم. آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمایید یا نه؟» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمایید و دوست نمی‌دارید زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم؛ آیا برای تو بیان کنم؟» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیز شیرین‌تر از عسل و چیز زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی‌کردید، معمایی مرا دریافت نمی‌نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به آشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

۱ يك روز كه سامسون به تمنه رفته بود، دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود. ۲ چون به خانه بازگشت جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشت و از آنها خواست تا آن دختر را برایش خواستگاری کنند. ۳ آنها اعتراض نموده، گفتند: «چرا باید بروی و همسری از این فلسطینی‌های بت‌پرست بگیری؟ آیا در بین تمام خاندان و قوم ما دختری پیدا نمی‌شود که تو با او ازدواج کنی؟»

ولی سامسون به پدر خود گفت: «دختر دلخواه من همان است. او را برای من خواستگاری کنید.»

۴ پدر و مادر او نمی‌دانستند که دست خداوند در این کار است و بدین وسیله می‌خواهد برای فلسطینی‌ها که در آن زمان بر بنی‌اسرائیل حکومت می‌کردند، دامی بگستراند.

۵ سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت. وقتی آنها از تاکستان‌های تمنه عبور می‌کردند شیر جوانی بیرون پریده، به سامسون حمله کرد. ۶ در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با اینکه سلاحی با خود نداشت، شیر را گرفته مثل يك بزغاله آن را درید! اما در این باره چیزی به پدر و مادر خود نگفت. ۷ وقتی سامسون به تمنه رسید با دختر مورد نظر خود صحبت کرد و او را پسندید.

۸ بعد از مدتی، سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت. او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشه شیر بیاندازد. چشمش به انبوهی از زنبور و مقداری عسل در داخل لاشه افتاد. ۹ مقداری از آن عسل را با خود برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آنها داد و ایشان نیز خوردند. اما سامسون به ایشان نگفت که آن عسل را از کجا آورده است.

۱۰ و ۱۱ درحالی‌که پدر سامسون تدارک ازدواج او را می‌دید، سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده در آن شرکت کردند. ۱۲ سامسون به آنها گفت: «معمایی به شما می‌گویم. اگر در این هفت روزی که جشن داریم جواب معما را گفتید، من سی رادی کتانی و سی دست لباس به شما می‌دهم. ۱۳ ولی اگر نتوانستید جواب بدهید، شما باید این لباسها را به من بدهید!»

آنها گفتند: «بسیار خوب، معمای خود را بگو تا بشنویم.»

۱۴ سامسون گفت: «از خورنده خوراك بیرون آمد و از زورآور شیرینی!» سه روز گذشت و ایشان نتوانستند جواب معما را پیدا کنند.

۱۵ روز چهارم همگی آنها نزد زن سامسون رفتند و به او گفتند: «جواب این معما را از شوهرت بپرس و به ما بگو وگرنه خانه پدرت را آتش خواهیم زد و تو را نیز خواهیم سوزانید. آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود؟» ۱۶ پس زن سامسون پیش او رفته، گریه کرد و گفت: «تو مرا دوست نداری. تو از من متنفری؛ چون برای جوانان قوم من معمایی گفته‌ای، ولی جواب آن را به من نمی‌گویی.»

سامسون گفت: «من آن را به پدر و مادرم نیز نگفتم، چطور انتظار داری به تو بگویم!»

۱۷ ولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می‌کرد، تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانی، سامسون جواب معما را به وی گفت. او نیز جواب را به جوانان قوم خود بازگفت. ۱۸ پس در روز هفتم، پیش از غروب آفتاب آنها جواب معما را به سامسون چنین گفتند: «چه چیزی شیرینتر از عسل و زورآورتر از شیر می‌باشد؟»

سامسون گفت: «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌کردید، جواب معما را نمی‌یافتید!» ۱۹ آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفته، سی نفر از اهالی آنجا را کشت و لباسهای آنها را برای سی جوانی که جواب معمایش را گفته بودند، آورد و خود از شدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت. ۲۰ زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آنها ساقدوش سامسون بود، به زنی داده شد.

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

انتقام شمشون

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت: «نزد زن خود به حجره خواهم درآمد.» لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرزنش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم؛ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه‌ها و زرعه‌ها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد تمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغارة صخرة عیطام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لحي متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید؟» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده‌است به او عمل نماییم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا

به مغارة صخرة عيطام رفته، به شمشون گفتند: «آيا ندانسته‌اي كه فلسطينيان بر ما تسلط دارند، پس اين چه كار است كه به ما كرده‌اي؟» در جواب ايشان گفت: «به نحوي كه ايشان به من كردند، من به ايشان عمل نمودم.» ۱۲ ايشان وي را گفتند: «ما آمده‌ايم تا تو را ببنديم و به دست فلسطينيان بسپاريم.» شمشون در جواب ايشان گفت: «براي من قسم بخوريد كه خود بر من هجوم نياوريد.» ۱۳ ايشان در جواب وي گفتند: «حاشا! بلكه تو را بسته، به دست ايشان خواهيم سپرد، و يقيناً تو را نخواهيم كشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

۱۴ و چون او به لحي رسيد، فلسطينيان از ديدن او نعره زدند؛ و روح خداوند بر وي مستقر شده، طنابهايي كه بر بازوهايش بود، مثل كتاني كه به آتش سوخته شود گرديد، و بندها از دستهايش فروريخت. ۱۵ و چانه تازه الاغي يافته، دست خود را دراز كرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن كشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده بر توده، با چانه الاغ هزار مرد كشتم.» ۱۷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مكان را رملحي ناميد. ۱۸ پس بسيار تشنه شده، نزد خداوند دعا كرده، گفت كه «به دست بندها اين نجات عظيم را دادې و آيا الان از تشنگي بميرم و به دست نامختونان بيفتم؟» ۱۹ پس خدا كفه‌اي را كه در لحي بود، شكافت كه آب از آن جاري شد؛ و چون بنوشيد جاناش برگشته، تازه روح شد. از اين سبب اسمش عين حقوري خوانده شد كه تا امروز در لحي است. ۲۰ و او در روزهاي فلسطينيان، بيست سال بر اسرائيل داوري نمود.

ترجمه تفسيري

انتقام سامسون از فلسطيني‌ها

۱ پس از مدتي، در موقع درو گندم، سامسون بزغالهاي بعنوان هديه برداشت تا پيش زن خود برود. اما پدر زنش وي را به خانه راه نداد، ۲ و گفت: «من گمان مي‌كردم تو از او نفرت داري، از اين رو وي را به عقد ساقش تو درآورد. اما خواهر كوچكش از او خيلي زيباتر است؛ مي‌تواني با او ازدواج كني.»

۳ سامسون فرياد زد: «اكنون ديگر هر بلابي بر سر فلسطيني‌ها بياورم تقصيرش به گردن من نيست.» ۴ پس بيرون رفته، سيمد شغال گرفت و دمه‌هاي آنها را جفت جفت بهم بست و در ميان هر جفت مشعلي قرار داد. ۵ بعد مشعلها را آتش زد و شغالها را در ميان كشتزارهاي فلسطينيان رها نمود. با اين عمل تمام محصول و درختان زيتون سوخته و نابود شد.

۶ فلسطيني‌ها از يكديگر مي‌پرسيدند: «چه كسي اين كار را كرده است؟» بالاخره فهميدند كه كار سامسون داماد تمني بوده است، زيرا تمني زن او را به مرد ديگري داده بود. پس فلسطيني‌ها آن دختر را با پدرش زنده زنده سوزانيدند. ۷ سامسون وقتي اين را شنيد خشمگين شد و قسم خورد كه تا انتقام آنها را نگيرد آرام ننشيند. ۸ پس با بي‌رحمي بر فلسطينيها حمله برده، بسياري از آنها را كشت، سپس به صخره عيطام رفت و در غاري ساكن شد. ۹ فلسطينيها نيز سپاهي بزرگ به سرزمين يهودا فرستادند و شهر لحي را محاصره كردند.

۱۰ اهالي يهودا پرسيدند: «چرا ما را محاصره كرده‌ايد؟»

فلسطيني‌ها جواب دادند: «آمده‌ايم تا سامسون را بگيريم و بلابي را كه بر سر ما آورد بر سرش بياوريم.»

۱۱ پس سه هزار نفر از مردان يهودا به غار صخره عيطام نزد سامسون رفتند. وقتي پيش او رسيدند گفتند: «اين چه كاريست كه كردي؟ مگر نمي‌داني كه ما زير دست فلسطيني‌ها هستيم؟»

ولي سامسون جواب داد: «من فقط آنچه را كه بر سر من آورده بودند، تلافي كردم.»

۱۲ مردان يهودا گفتند: «ما آمده‌ايم تو را ببنديم و به فلسطيني‌ها تحويل دهيم.»

سامسون گفت: «بسيار خوب، ولي به من قول دهيد كه خود شما مرا نكشيد.»

۱۳ آنها جواب دادند: «تو را نخواهيم كشت.» پس با دو طناب نو او را بستند و با خود بردند. ۱۴ چون سامسون به لحي رسيد، فلسطيني‌ها از ديدن او بانگ برآوردند. در اين هنگام روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و طنابهايي كه به دستهايش بسته شده بود مثل نخي كه به آتش سوخته شود از هم باز شد. ۱۵ آنگاه استخوان چانه الاغي مرده را كه بر زمين افتاده بود برداشت و با آن هزار نفر از فلسطيني‌ها را كشت. ۱۶ سپس گفت:

«با چانه‌اي از يك الاغ

از كشته‌ها پشته‌ها ساختم،

با چانه‌اي از يك الاغ

يك هزار مرد را من كشتم.»

۱۷ سپس چانه الاغ را به دور انداخت و آن مكان را رملحي (يعني «تپه استخوان چانه») ناميد. ۱۸ سامسون بسيار تشنه شد. پس نزد خداوند دعا كرده، گفت: «امروز اين پيروي عظيم را به بندها دادې، ولي اكنون از تشنگي مي‌ميرم و به دست اين بت‌پرستان گرفتار مي‌شوم.» ۱۹ پس خداوند از داخل گودالي كه در آنجا بود آب بر زمين جاري ساخت. سامسون از آن آب نوشيد و روحش تازه گشت. سپس آن چشمه را عين حقوري (يعني «چشمه مرددي كه دعا كرد») ناميد. اين چشمه تا به امروز در آنجا باقيست.

۲۰ سامسون مدت بيست سال رهبري اسرائيل را بعهده داشت، ولي فلسطينيها هنوز هم بر سرزمين آنها مسلط بودند.



## معمای نام ماههای ایرانی با ریشه بابل‌ای آنها قابل حل است

سه ماه پاییز که به نام امشاسپندان/فرشتگان مقرب/ ایزد - الهه های معروف ایران باستان **مهر** (ایزد جنگ و خورشید و عهد و پیمان = میکائیل)، **آبان** (منسوب به ناهید، الهه آبها) و **آذر** (آتش مقدس) واضح و مبرهن هستند و نیازی به کنکاش بیشتر ندارند. با این تذکر که نام آذر ایزد آتش در اساطیر سومری به صورت **هندورساتگا** (دارای گرز بزرگ)/**ایشوم** (منجی) ذکر شده که این معنی در اوستا لقب گرشاسپ (کرساسپ، رستم، مردوک یعنی در هم شکننده ستمگران) یا همان **آترادات** (مخلوق آتش) پیشوای تاریخی سکائیان آماردی و شکست دهنده آشوریان (دیوان مازندران) در کنار شهر آمل است. نام اوستایی پدر کرساسپ یعنی سریتَه (به زبانهای ایرانی/سامی یعنی برگزیده و عالی) مطابق لقب **پدر عالی** (= ابرام، مناف) متعلق به **انکی/انا** پدر **مردوک/نینورتا/جبرئیل** = **خدای نیرومند** می باشد. خود نام **زال** (ملقب به دستان = وزیر) نیز در لغت سومری مترادف نام **آترادات** زبان اوستایی یعنی **مخلوق آتش** است. این نامهای اوستایی سه ماه پاییز به جای ماههای هفتم و هشتم و نهم هخامنشیان یعنی **بغیادیش** (نیایش = مغ) ، **ورکه زنه** (ورچه زنه، زن با شکوه = ناهید) و **آثیادیا** (آذر) می باشند. اما نام بقیه ماههای هخامنشیان یعنی **ادوکنیش** (ماه کانال)، **ثورواهر** (بهار روشن)، **ثایگر چیش** (چیدن سیر)، **گرمپد** (جایگاه گرما)، **انامک** (اسم رمز)، **ثورانا باشیش** (ماه جشن غله)، **سورانا باشیش** (شادبخش، کارپاشای عیلامی)/ **درنه باجی** (هوم زرین)، **زامی ما** (سامیا، ماه بسیار سرد و مهلک)/ **مرغزن** و **ویخنه** (حفر) ربطی به نام ماههای خدایگانی کنونی که یادگار دوره اشکانی- ساسانی است ندارد. پس اساساً خود این امشاسپندان (بی مرگان مقدس) دیگر که نامهای خود را به نه ماه ایرانیان داده اند، از کجا نشأت گرفته و منشأ نام ماههای ایرانی از عهد اشکانی- ساسانی شده اند؟ اگر موضوع را همانطور که رایج است سهل و ساده بگیریم و آنها را هم اصولاً الهه- ایزدان آریایی بشماریم به خطا رفته ایم چه شاخه آریاییان هندی و سکایی با این نامها آشنایی ندارند. پس به ناچار باید به سرزمین سومری/سامی نشین بین النهرین برویم که قرن‌ها مقر پادشاهان اشکانی و ساسانی بوده است. مقابله نام ۹ امشاسپند دیگر با ترجمه نام و نشان خدایان بابل‌ای به سادگی نشان میدهد که این نامها از همفکری و تعاون مغان زرتشتی با مغان بابل‌ای اکدی و کلدانی پدید آمده است چه به طور ساده نام ۹ امشاسپند دیگر نامهای سه تثلیث گروههای خدایان معروف بابل‌ای می باشند که نامهای اعضاء هر تثلیث بیانگر نام ماههای فصلی از سال شده است: **فروردین**: فرشته حامی روح/فرور هر نیاکان مطابق نام خدایان بابل‌ای **همسان نرگال** (ایزد جهان زیرین) و **نی نازو** (شفابخش، منجی) است. از این گروه خدایان زیر زمینی می توان از **آدونیس** فینیقیها (به معنی سرور من)، **تموز** بابلیها (= **هابیل**)، به معنی دریغ فرزند اصلی= **بت هبل** اعراب، **یوسف** یهود) و **ایمرو** (ایزد جهان زیرین هندوان) و **یمه** (جمشید، ایزد جهان زیرین آریائیها) نام برد. جالب است که خارس میتلنی به جای نام **سپیتمه جمشید** پدر بردیه زرتشت، نام **آدونیس** را ذکر می کند. بنابراین همانطوری که گفته میشود باغهای معلق **آدونیس** (ایزد رستنیها) همانند معادلش **جمشید جوان** و زیبا با جشن نوروز فروردینگان مربوط بوده است. **اردیبهشت** (بهترین راستی و درستی و کمال): این نام به وضوح نشانگر نام ایزد معروف بابل‌ای **نینورتا** (کامل، سالم، سلام)/ **نیو** (پیامبر و اعلام شده) است که در عهد باستان در فلات ایران و بین النهرین و شبه جزیره عربستان پرستش میشده است. این همان خدایی است که تحت نام **اسماعیل** (اسم- خدا) نیای قبیله ای اعراب به شمار آمده است. نامهای ایزد و الهه ایرانی همزاد اش و **اشی** (راست و درست و عادل) نیز مربوط به همین ایزد می باشند. **خرداد** (خدای همه خدایان): همان **انلیل** (الیل، الله) سلطان خدایان بابل‌ای است که کاسیان (اسلاف لران) وی را هاربه (خدای همگان) می نامیده اند. نام این ایزد در زبان سومری معنی ایزد هوا را می داده است. ولی شکل اکدی **الیل** در زبانهای سامی به همان مفهوم **الله** (خدا) بوده است. کلمه تشهد مسلمین نیز اشاره به نام **انلیل** دارد که می توانست به شکل **ان- لا- ایل** (الله) صرف شود. نام رقیب امشاسپند **خرداد** یعنی **توروی** را می توان خدای **نیرومند باد** معنی نمود. **تیر** (ماه تیشتر، ایزد باران): این ماه باید به نام ایرانی **آداد** سامیان (یعنی ایزد رعد و باران و توفان) نامیده شده باشد. ایزدی که سومریان وی را **ایشکور** (کوهستانی) می نامیدند. نامهای **شهریور** (شهریار برگزیده یا دانای زمین، مرداس = **انکی "مارشکل"**) و **امرداد** (بیمرگ و شکست ناپذیر، رقیب زئریچ = زرین) به ترتیب متعلق به برادر توأمش **انکی/انا** (خدای زمین، ابراهیم) و برادر زاده اش **مردوک** (مارشکل) (اژی دهاک، تاز = تئو اژی) می باشند. این تثلیث **انکی** (خدای زمین)، **آشور** (ضحاک)/ **مردوک** (سرکوبگر، اژدها شکل) و **آداد** (تندر) در تورات به صورت تثلیث برادران **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان)، **ناحور** (مار فیس فیس کننده) و **هاران** (جادوگر کوهستانی) با اهمیت تمام قید شده است. به نظر می رسد تثلیث معروف مسیحی پدر (انکی/ابراهیم، خدای زمین) و پسر (عیسی، عیسو، ایشوم/نی نازو = رهبر/منجی شفابخش) و **روح القدس** (ایزد تندر) با جایگزین کردن نام **ایشوم** (عیسی، بهمن = اسرافیل) به جای نام **مردوک** یا **نینورتا/نیو** (یعقوب تورات، جبرئیل) عاید گردیده است. سر انجام در نام سه ماه زمستان تثلیث سومری/اکدی **آئو** (خدای آسمان روشن)، رئیس الوزرا و نماینده او در زمین یعنی **ایشوم** (رهبر، منجی) و **آرورو/اینانا** (الهه مقدس زمین) را شاهد هستیم. چون **آئو** (ایزد آسمان) همان است که نزد هندو ایرانیان تبدیل به **دی و دی و دیانوس** (خدای آسمان روشن) شده است. **ایشوم** بابلیها (عیسوی تورات) متصف به نیکوکار و الرحمان و الرحیم، چنانکه از مندرجات کتاب استر و منابع یونانی بر می آید به جای همان **وهومن** (هامان، بهمن، نیکومنش) پسر **اهورامزدا** است. **سپنت آرمینیتی** (الهه دانا و مقدس زمین، آرورو سومریان به معنی برآورنده حاجات) در عهد ماقبل مادها تحت همان نامهای سومری و اکدی در غالب مردم نقاط مختلف فلات ایران از جمله نزد لولوبیان در آذربایجان و کردستان و همچنین در مازندران و کرمان (آراتتا) با اهمیت فراوان پرستش می شده است.

## اساس بابلی و بومی جشنهای نوروز و مهرگان و سده ایرانیان

**نوروز ایرانیان** همانطوری که آرتور کریستن سن ایرانشناس دانمارکی آورده در اساس جشنی **بابلی** بوده است که نزد پادشاهان بابلی به مدت ۱۲ روز در آغاز بهار در معبد **اساگیلای مردوک** در شهر **بابل** با شکوه تمام برگزار میشده است و به نام **زگموک** (= جشن آغاز سال) خوانده میشده است و پادشاهان بابل (از جمله **فریدون/کوروش**) در حضور **مردوک** (ایزد جنگ و خورشید **مهر** ایرانیان، **ویشنوی** موعود هندوان) و همه خدایان تحت ریاست وی، دست تندیس **مردوک** را در دست گرفته و با وی تجدید عهد و پیمان میکردند. تصور میشده است که خدایان در روز **زگموک** (**نوروز**) سرنوشت مردم و جهان و زندگی شاه را برای یکسال آینده رقم میزنند. بدین مناسبت **آتش افروخته** و شاهان **بار عام** با شکوهی را به بزرگان ملک خود در روز اول سال میداده اند. **جشن نباتات بهاری** در نزد سامیان غربی شبه جزیره عربستان یعنی **فینیقیها** به ایزد نباتات آنها **آدونیس** (جمشید ایرانیان، تموز بابلیها) اختصاص داده میشده است که لابد از اینجاست **نوروز** ایرانی به **جمشید** شاه/خدای اساطیری نباتات و جهان زیرین نسبت داده میشده است. **نینورتا** (سرور کامل) و **مردوک** (قهرمان سرکوبگر = کرساسپ خداگونه اوستا/ **مهر** ایزد جنگ) و **آدونیس** (=سرور من، تموز، جمشید اوستا) تحت نامهای مختلف از جمله **یعقوب** (کشتی گیر)، **اسحق** و **یوسف** (=تموز/آدونیس، دارای زندگی مغموم و تأسف انگیز) در اعتقادات اسلامی و یهودی و مسیحی جزء **انبیاء** و **شاه شیخان** (داوران) معروف یهود به شمار آمده اند. بسیار جالب است عید معروف **پوسک** (فصح، به معنی گذر از فصل سرما به گرما) نیز در نزد مسیحیان که به دو روز متوالی مرگ و رستاخیز منسوب به **عیسی مسیح** گفته میشود، با جشن **آدونیس** فینیقیها یا همان جشن **نوروز** ایرانی منسوب به ایزد نباتات و زیر زمین یعنی **جمشید** در اساس یکی است چه مطابق اسناد تاریخی و اساطیری جنبه خدایگانی عیسی مسیح علی الخصوص از آداب و سنن متعلق به همین خدای رستنیهای بابلی یعنی **آدونیس** (یعنی سرور من) گرفته شده است. **آدونیس** که نام فینیقی **تموز** (دوموزی، هر دو یوسف تورات و انجیل) است که داستان عاشقانه اش با الهه عشق بابلی یعنی **ایشتار** (پوشیده، باکره) که تحت نامهای **اینانا** (باکره)، **ماریا** (مقدس)، **مریم** (مادر مقدس) و **ذولخا** (ذوال- لقا، یعنی پوشیده، مستتر یا پر زلف) مشهور بوده است. بنابراین در اساس **تموز/دوموزی** هم در مقام خود عیسی مسیح و هم به جای پر خوانده وی یعنی یوسف می باشد. منشأ جشن **مهرگان** هم که به **فریدون/کوروش** همین جشن **نوروز** بابلی ایزد **مردوک** است که در ایران با میثره (مهر) معادل گرفته شده است. تغییر مکان **مهرگان** به ماه **مهر** پائیز از آنجا پدید آمده است که نام ماه **مهر** به جای ماه پارسی قدیمی باگیادی (پرستش و یاد بخ/ مهر) انتخاب گردید. **جشن سده** (سی+ ده= جشن چله زمان) نیز که آغاز سال را بر اساس کوتاهترین روز و بلندترین شب در کنار هم (در ۲۵ دسامبر) نشان میداد و تجسم طفولیت روز و ایزد خورشید (مهر) بود، توسط مغان مهرپرست آسیای صغیر به ایزد خورشیدشان اختصاص داده شده، و روز تولد (میلاد= یلدای) وی محسوب گردیده بود که مسیحیان هم آن را مانند چند سنت مهرپرستی دیگر از ایشان اخذ کرده، مختص میلاد عیسی مسیح (یهودای جلیلی پسر زیپورایی+ آدونیس خدا) نموده اند. خود نام یلدا به لغت سریانی به معنی میلاد و به شکل اوستائیش (علی القاعده **یردا**) به معنی تقسیم سال است. سنت قارچ کردن هندوانه های شب یلدای ایرانیان هم اشاره به همین مفهوم دارد. به سبب این که بعد از این دراز ترین شب سال، شبها از اوج به سیر نزولی و روزها از حضيض به سیر صعودی می روند و مناسبترین روز برای جشن میلاد ایزد خورشید بوده است. خود نام ایرانی **هوشنگ** یا **آذر هوشنگ** (آتش خدای خردمند) که **جشن سده** و **اسطوره کشف آتش** در روز سده به وی منسوب است به وضوح یادآور **آترا هاسیس** سومریها (به معنی بسیار خردمند= **مانوی** هندوان) است. مسلم به نظر میرسد جزء **آترا** (بسیار) با **آتره** زبانهای کهن ایرانی یعنی **آذر** (آتش) یکی گرفته شده است. نظیر روز میلاد مسیح، زاد روز زرتشت هم درست در وسط ایام جشن فروردینگان (ششم فروردین) به مناسبت اهمیت تقویمی و فصلی آغاز سال است. خود نام **آترا هاسیس** (نوح تورات، اوتناپیشتم، خضر) با **انا/ انکی** خدای زمین و دریاها و خرد در پیوند بوده است. اسامی اخلاف توراتی **نوح** (آرامش و تسلی دهنده) هم نشانگر نام **انکی/ انا** است چه نام پسران وی یعنی **سام** (نامی)، **حام** (خشمناک) و **یافث** (پهلوان زیبا و تنومند) یادآور اخلاف وی یعنی **نینورتا** (سرور کامل و سالم)، **آداد** (شکننده) و **مردوک** (خدای مسلط و قهرمان خدایان) است. بی شک از همین تثلیث است که اسامی اساطیری پسران **فریدون/کوروش** یعنی **سلم** (سلامت، سالم)، **تور** (عصبانی) و **ایرج** (نجیب، از القاب **مردوک/ ویشنو/ کریشنا** رام چندره= منجی نجیب، بهرام) بیرون تراویده است. در اساس تاریخی این تثلیث، نامهای ایرانی **مگابرن** و **یشناسپ** (پسر خوانده بزرگ کورش)، **کمبوجیه** (پسر واقعی کورش) و **سپیتاک زرتشت/ گنوماته بردیه** (پسر خوانده کوچک و داماد کورش) قرار گرفته بوده است که به ترتیب با نامهای اساطیری خدایگانی بابلی دارای مناسبت جایگزین گردیده اند. نام مشابه ایرانی **سام تورات** یعنی **سیامک/ سامک** (به معنی لفظی بالایی یا نامی) مطابق ایزد بابلی معروف **آنو** (آسمان) و همچنین **نینورتا** (کامل، سالم) // **نبو** (نامی) // **اسماعیل** (خدای نامی) معروف بوده است. از آنجاییکه جمله اشکال معروف **مردوک**، **ژدها** (مار نیرومند) بوده است، لذا معلوم میشود نام ایرانی کهن **تنوژیه** (مرکب از **تئو**= نیرومند و **اژیه**= مار) که در وندیداد به سامیان، خصوصاً اعراب اطلاق گردیده است به مناسبت همین خدای قبیله ای سامیان بوده است. این نام همان است که اکنون در فارسی **تازی** گوئیم و معنی واقعی آن را هم ندانیم. نام **انلیل** (ایزد هوا، وایو و اندروای اوستا و کتب پهلوی، الله) در تورات تحت نام **تارح** (وزش باد) پدر همان برادران معروف **ابراهیم** (انکی)، **ناحور** (مردوک) و **هاران** (آداد) به شمار رفته است. می دانیم که در آسیای صغیر عهد باستان ایزد باد را **تارو** (تارح) می

نامیده اند. در اساطیر زرتشتی این تثلیث اعقاب وی به صورت برادران **هوشنگ** (دانا، انکی)، **ویگرد** (ایزد هوا و کشاورزی، آداد) و **تهمورث** (=پهلوان، تاز، مردوک/پارت ایزد مارشکل پارتیان، اسلاف **زاولیها/بلوچان**) قید شده است. جاهای دیگر نام **ویگرد** با معادل ایرانی **فرواک** (ایزد تندر، آداد) جایگزین گشته است. بر پایه نام بابلی **آنو** (خدای آسمان) نام **زروان** (خدای پیر و دانا، پدر اهورامزدا= انکی و اهریمن= آداد) را می توان به معنی **خدای پیر آسمان** گرفت. در اساطیر هوریانی وی پدر برادران همزاد **تشوپ** (ایزد هوا و تندر) و **تاش میشو** است. در اوستا القاب **کرساسپ** (= رستم/ کریشنا/ کرسن، ورثر غنه، ایندیره جملگی یعنی در هم شکننده ستمگران)، برادر مقتولش **اورواخشیه** (شادی بخش، زواره= یاریگر) و پدردانش **ثریته** (زال= پیر) که به جای نام آترادات پیشوای آماردان و برادر و پدرش که نام واقعی ایشان بر جای نمانده، قرار گرفته اند، بی تردید مأخوذ از نامها و القاب مردوک (=قاسم الجبارین) و برادرش **دوموزی** (ایزد شادی و جهان زیرین= جمشید خداگونه) و **انکی/ انا** (خدای پیر و خردمند اوقیانوسها و زمین) است. در ادبیات ودایی پدر اهورامزدا و اهریمن (در هیئت اشوینها، ایزدان همزاد خیر و شر و روز و شب) به جای **زروان** (پیر دانا)، **ویوسوت** (همان ویونگهونت اوستا یعنی بسیار دانا= انکی) آمده است. این نشانگر آن است **ویوسوت** هندوان همان انکی بابلیها است. این نام را به معنی ایزد درخشان دور دست نیز آورده اند اما معادل بابلی وی معنی بسیار دانا را اراده می کند. بر این اساس در شجره نامه خدایان معروف ایرانی و خدا/پادشاهان شاهنامه ای پیشدادی (خاندان قانونگذار هوشنگ) تنها معادل بابلی سر سلسله یعنی **کیومرث** (گیه مرتن، جان میرا) ناگفته می ماند که آن هم با اندکی تفحص معلوم میشود که مراد از کیومرث نه **آدایا** (پدر مسبب فناپذیری، آدم) بلکه همان **گیلگامش** فرمانروای اساطیری بابلیها می باشد که به دنبال گیاه جاودانگی برآمد، بدان دست نیافت و در هنگام گیاه جوانی اهدایی اوتنایشتم به وی را هم در موقع خوابش ماری (انا/انکی مار شکل) آن را ربود و وی همانند رفیقش **انکیدو** (مخلوق گاوسان انکی) به مرگ گرفتار آمد. در اساطیر ایرانی کهن کیومرث نیز با گاو مقدسی همزاد و رفیق و با گیاه مقدسی (ریاس/هوم) در پیوند است. از روی مجسمه های گیلگامشی مکشوفه از آذربایجان گفته میشود که وی در ایران، خصوصاً در آذربایجان به عنوان خدای مهمی پرستش میشده است و به احتمال زیاد اصل اسطوره اش از همینجا بوده است. خود نام بومی **گیلگامش** در نزد مهاجرین آریایی علی القاعده می توانست به صورت **گی-ریگا-مش** (یعنی موجود/گیاه معاند مرگ یا دور اندازنده مرگ) معنی گردد. مسلم می نماید نام اساطیری **درخت ون جوت بیش** (درخت رنج زدا) نیز که منجی سرزمین **ایرانویج** (ایالت شهر مغ سرمتی نشین رغه زرتشتی، شهرستان مراغه و حوالی آن) به صورت فردی از جاودانیهای معروف زرتشتی معرفی گردیده است، متعلق به همان معنی ایرانی نام گیلگامش می باشد. در اساطیر زرتشتی دو نطفه کیومرث (گرشاه، شاه کوهستان) یعنی **مشیه** (مرد میرا) و **مشیان** (زن میرا) در **روز مهر ماه** (روز جشن مهرگان) برای تولید مثل نسل بشر از تن او خارج میشود. بی شک نام **مشیه** اساطیر ایرانی مأخوذ از نام پسر **گیلگامش** یعنی **اورنونگال** (جنگجوی بیمرگ یا جنگجوی به خواب مرگ فرو رفته) است. معنی این نام سومری همچنین یادآور لقب اوستایی **کرساسپ** (آترادات تاریخی/مردوک خدا) یعنی گرشاسپ به خواب جاودانی بوشاسپ گرفتار آمده و همچنین ضحاک دربند جاودانی گرفتار شده است. جالب است نام اوستایی پدر گرشاسپ یعنی **ثریته** ملقب به فرد **جوان** خانواده همچنین به معنی **کسی که به انتهای جهان رسید** (یعنی مترادف نام **گیلگامش** در زبانهای سامی) است که نظیر گیلگامش به سبب قتل **گاو مقدس** (هواوا) به مرگ گرفتار می آید. نام اورنونگال همچنین در معنی خدا/قهرمان درخشان جایگاه وسیع نشانگر نامهای اوستایی و ودایی **ییمه خشنه** یعنی شاه درخشنده (جام شاه درخشان) می باشد که همان **جمشید** است. این مطلب با نام سومری پسر **اورنونگال** یعنی **اودول/اوتو کالمه** یعنی **جام شاه درخشان** اثبات میگردد. به نظر میرسد ریشه اسطوره هندی ماهی بزرگ ناجی مرد دانای هنگام سیل بزرگ یعنی **مانو ویوسوت** هم از مفهوم دیگر همین نام سومری اور-نون-گال (در معنی قهرمان ماهی بزرگ) بیرون تراویده تراویده است.

در عیلام ایزد جنگ و مراتع **نبو/نینورتا** (اسماعیل، معادل ایزد مهر ایرانیان) و **دوموزی** (هامه، هابیل، یوسف) را به ترتیب با نامهای **شیموت** (به عنوان قاصد محبوب و نیرومند خدایان) و **این شوشیناک** (ایزد جهان زیرین) میشناخته اند. لابد همین نام هاست که بعداً در جنوب ایران به ترتیب با نامهای **مهر** (ایزد میانجی خدا و بشر) و **جمشید** (ایزد نباتات و جهان زیرین) جایگزین شده اند. برای **شیموت** (**نبو/نینورتا**) نیز نظیر **اسماعیل** (خدا/نبی عید قربان) و ایزد مهر مراسم قربانی با شکوهی از **دامهای** خوب (گاو و قوچ) انجام میگرفته است. جالب است که نام **نینورتا** به زبان اوستایی به معنی **ایزد و فرمانروای مراتع** است که آن لقب اوستایی **مهر** و اویتوسوروس (ایزد سکایی خورشید) بوده است. اساساً به نظر میرسد نام **سلمان فارسی** هم در اصل به معنی سالم کننده اسبان بوده و به وساطت نامهای اوستایی **درواسپ** (سلامتی دهنده اسبان) به همین ایزد معروف بابلی **نینورتا/نبی/شیموت/اسماعیل** بر میگردد که در محیط شبه جزیره عربستان تبدیل به نیای اساطیری اعراب گردیده است. نام طبقه روحانیان/جادوگران عیلامی **شاتان** نامیده میشده اند که به نظر میرسد آن ریشه اصلی کلمه **شیطان** باشد.

بر اساس و زمینه بابلی اساطیر ایرانی به راحتی معلوم میگردد که از الهه/ایزدان اوستایی **گنوش تشن** (خالق گاو)، **گنوش ارون** (دارای روانی از نوع گاو و وحشی) و حافظان درخت جاودانگی **گوکرن** (گیاه دورستها) یا **هوم سپید** (نوشابه مقدس) یعنی **آسموخوانت** (درخشان در آسمان) و **ماهی خردمند** حافظ آن که در اساطیر ودایی و اوستایی همچنین تحت نام **گندھرو** (پروراندۀ آسیب رسان) معرفی شده است، به ترتیب الهه **دامکینا/آرورو** همسر انکی،

انکیدو (مخلوقی با خلق خوی گاو نیرومند)، آئو خدای آسمان و دارنده شراب گیاه جاودانگی و انا/انکی (خدای زمین و دریاها زرف) است همانکه به شکل مار خردمند آدایا/آدم (و حوا) با ترغیب آنان به عدم خوردن نوشابه جاودانگی و خوردن گیاه معرفت نیک و بد فریب داده و گیاه جوانی را از گیل گامش به خواب رفته (گیومرث) را می رباید. در پایان مثالی را برای نشان دادن ترکیب سی و ده سده می آورم. معنی سده را صد روز یا طلوع خورشید گرفته اند، نگارنده نظر سومی مستندی بر این نام دارم از آنجاییکه اسم دیگر سده، چله (چهل) است؛ لذا پیشنهاد من سی + ده است. این هم مثالهای مشابهش از اسدی طوسی: گزین کرد هم در زمان پهلوان ده و دو هزار از دلاور مهان. ده و شش هزار از مهان سرای ز گوهر کمرشان ز دیبا قبا.

در قرون گذشته دشواری تحقیق تطبیقی در اساطیر ادیان و ریشه لغات کهن مربوط به آنها، باعث به وجود مباحثات مناقشه آمیز در حوزه های محدثین کاملاً تبعیض گرای اسلامی شده است که اساطیر اسلامی را سخن ناب الله محمد انگاشته اند و صاحبان ادیان و مکاتب دیگر را در ذلالت و گمراهی و کفر و نسبی بودن حقایق روایات دینی را هنوز هم قبول ندارند و درجه بیگانیشان از خود و از عالم و عالمیان- که بر اساس معنی تسلیم و مات و حیران شدن اسلام و مسلمین در مقابل موجود موهومی به نام الله است- از اعراب آزاده عهد جاهلیت به مراتب بیشتر است. در حالی که بررسی عمیق و علمی نشانگر آنند که احادیث پیغمبران الهی بزرگ بر پایه اساطیر خدایان بابلی هستند و ادیان اسلام و زرتشتی و هندی و کلیمی و مسیحی در اغلب موارد به طور مشترک بر پایه آنها بنا شده اند. این فقیهان محدث و پیروان ایشان در حال حاضر هم غالباً گوشه نشین و بیگانه از جهان و جهانیان و علوم نوین ایشان بوده و تقریباً با روش تحقیق علمی تطبیقی بیگانه اند. ما در اینجا صرفاً برای آشنایی جامع با نظرات و بیانات ضد و نقیض توجیه گرایانه و نفی گرایانه نوین آنان در مورد جشن نوروز ملل غیر سامی خاورمیانه را که بی خبر از ریشه های اساطیری ادیان در ادیان مختلف و بر اساس نظریات مراجع تحجر اندیش اسلاف کهن ایشان تنظیم شده است، در اینجا به عینه از فصلنامه علوم حدیث نقل می نمایم:

## نوروز در روایات اسلامی:

منبع: فصلنامه علوم حدیث شماره ۱۵ (از مهدی مهریزی)

دین جهانی، با آداب و سنن ملی چه رفتاری دارد؟ آیا آنها را کنار می نهد و خود به ساختن آداب و رسوم تازه می پردازد؟ یا آنها را تأیید می کند و در کنار خویش می نشاند؟ و یا از میان آنها گزینش می کند؟

نخست باید دانست که دین کامل، آن نیست که خود، همه چیز را برعهده گیرد و به جای همه استعدادهای آدمی و همه نهادهای مدنی بنشیند؛ بلکه دین کامل، دینی است که همه اینها را در جای خود، به درستی می بیند و جهتی کلی به آنها می دهد و آنچه را از توان (قوای فردی) و (نهادهای جمعی) خارج است، بر عهده می گیرد و این، فلسفه ای عمیق دارد؛ زیرا چنان که دین، فعل تشریعی خداوندی است، قوای آدمی و لوازم تابعه آن (مانند نهادهای جمعی) نیز فعل تکوینی الهی اند و هیچ گاه تکوین و تشریع، ناسازگاری ندارند؛ چرا که از مبدأ واحدی دستور می گیرند.

اگر با این پیش زمینه عقلی به منابع و مصادر دینی بنگریم، می یابیم که خواست دین، برچیدن بساط سنن ملی قومی نیست؛ بلکه بر آن است که این سنن ها را سمت و سوی عالی بخشد و دین، تنها آنچه را که با فطرت آدمی مغایرت دارد، برمی چیند. چنان که قرآن کریم، حرمت و احترام ماه های حرام را که رسمی جاهلی بود پاس داشت:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ. [۱]

پس چون ماه های حرام سپری شدند، مشرکان را بکشید.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّعْرَ الْحَرَامَ. [۲]

ای کسانی که ایمان آورده اید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگه دارید.

رسول خدا فرموده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلُ أَوزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَوزَارِهِمْ شَيْئًا. [۳]

آن که سنتی نیک را پایه گذاری کند و بدان عمل شود، پاداش عمل خودش به اندازه پاداش دیگر عاملان، به وی داده می شود، بدون آن که از پاداش عاملان کم شود؛ و آن که سنتی بد را پایه گذارد و بدان عمل شود، وبال عمل خودش و دیگران بر عهده اوست، بدون آن که از وزر و وبال دیگران کاسته شود.

امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرمود:

وَلَا تُنْقِضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأَمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرِّعْيَةُ وَلَا تَحْدُثَنَّ سُنَّةً تُضُرُّ بَشِيءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّاها وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا. [۴]

آیین پسندیده ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده اند و به وسیله آن، مردم به هم پیوسته اند، و رعیت با یکدیگر سازش کرده اند؛ و آیینی مگذار که چیزی از سنت های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند.

از سوی دیگر، به نمونه هایی از سنت های پیش از اسلام (جاهلی) برمی خوریم که مورد تأیید اسلام قرار گرفته اند:

(۱) دیه در جاهلیت، صد شتر بود. پیامبر (ص) آن را امضا نمود. [۵]

(۲) زنان حائض، در جاهلیت از شرکت در اعیاد مذهبی و مراسم قربانی ممنوع بودند و اسلام نیز آن را حفظ کرد. [۶]

(۳) پیامبر (ص) در «حلف الفضول» در سن ۲۵ سالگی شرکت کرد و بعدها بدان افتخار می کرد و می فرمود: (اگر بار دیگر بدان پیمان دعوت شوم، می پذیرم). [۷]

(۴) تحریم لباس شهرت در فقه، شاهدی دیگر بر پذیرش سنت های ملی صالح است. [۸] روشن است که لباس شهرت در هر جامعه ای با آداب و رسوم همان جامعه مشخص می گردد.

(۵) ارجاع مسائلی چند به عرف، گواه دیگری بر این موضوع است: مقدار نفقه، [۹] استطاعت در حج [۱۰] و زکات [۱۱] این شواهد، گواهی می دهند که آیین اسلام، بر محور همه سنت ها توصیه نمی کند؛ بلکه آنچه را که خیر و صلاحی در پی دارد، و یا این که مفسده ای به دنبال ندارد، می پذیرد و جز آن را طرد می کند که می توان از این نمونه ها نام برد:

(۱) سنتی که نشانگر يك آیین باطل باشد. حرمت حمل و ساخت و نگهداری صلیب، از این قبیل است. [۱۲] رسول خدا وقتی عَدِيّ بن حاتم را دید که صلیب به گردن دارد، فرمود: «این بت را کنار بگذار». [۱۳]

(۲) سنتی که ترویج خرافه باشد. حلیمه سعدیه، وقتی در کودکی پیامبر (ص)، خواست مهره ای به بازوی رسول خدا ببندد، با اعتراض پیامبر (ص) رو به رو شد. رسول خدا فرمود: «خداوند، نگهدار ماست و از این مهره، کاری ساخته نیست».

[۱۴]

(۳) سنتی که با احکام شرع ناسازگار باشد. پیامبر (ص) با زینب، همسر زید (پسر خوانده خود) ازدواج کرد تا نشان دهد این سنت جاهلی که: «نمی توان با زن پسر خوانده ازدواج کرد»، غلط است. [۱۵]

حال که نظرگاه کلی دین در باب آداب و سنن بومی و ملی روشن شد، به یکی از رسم های کهن و ریشه دار ایرانی، یعنی نوروز، می‌نگریم.

اگر در باب نوروز، دستوری خاص از سوی دین در تأیید یا رد، به دست ما نمی‌رسید، براساس همان قاعده نخست می‌گفتیم نوروز به عنوان رسمی ایرانی که مردمانی آن را از دیرباز حرمت می‌نهادند، جای مذمت و منع ندارد؛ چرا که اصل «نوروز» به عنوان نشانی از آیین های باطل، مورد تکریم و احترام نیست؛ بلکه رنگ و بوی ملی و بومی آن، منظور نظر مردمان است. بلی؛ اگر در آن، ناشایستی نهفته باشد، یا ترویج خُرافه ای صورت گیرد، باید آن را وانهاد.

لیک، احادیثی در مصادر شیعه و اهل سنت روایت شده اند که برخی بر آن، مهر تأیید می‌زنند و برخی دیگر، قهر می‌ورزند و با آن می‌ستیزند. این دوگانگی روایت ها سبب شده است که از دیرباز، عالمان حوزه دین، به چگونگی حلّ این تعارض بیندیشند؛ برخی جانب تأیید را گرفته، از آن دفاع کنند و برخی دیگر، جانب رد را اختیار نمایند.

رسالت این نوشتار، نخست، گزارش تلاش عالمان در برخورد با این روایت هاست و در پس آن می‌کوشد از منظر دیگری بدان بنگرد. شاید ثمر بخشد!

پیش از طرح دیدگاه ها سزاوار است روایت ها نقل شوند. بر این اساس، مباحث این نوشتار، در سه بخش تنظیم می‌گردد:

#### نوروز در روایات، دیدگاه ها، و ارزیابی نهایی:

##### یک. نوروز در روایات

چنان که گذشت، روایت ها در زمینه نوروز، به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی به تصریح یا اشاره، آن را تأیید کرده‌اند و گروهی دیگر، آن را مذمت می‌کنند.

##### ۱) روایات موافق

##### الف. احادیث شیعه

۱. کلینی (م ۳۲۹ق) در «الکافی» چنین روایت می‌کند:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ ضَيْعَةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْمَهْرَجَانِ أَوْ النَّيْرُوزِ، أَهْدَوْا إِلَيْهِ الشَّيْءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ، يَتَقَرَّبُونَ بِذَلِكَ إِلَيْهِ. فَقَالَ (ع): «أَلَيْسَ هُمْ مُصْلِينَ؟». قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ لْيُكَافِهِمْ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «لَوْ أَهْدَى إِلَيَّ كِرَاعٌ لَقَبِلْتُ، وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ، وَلَوْ أَنَّ كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا أَهْدَى إِلَيَّ وَسْقًا مَا قَبِلْتُ، وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ. أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِي زَبَدُ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ طَعَامِهِمْ». [۱۶]

ابراهیم کرخی می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که: شخصی مزرعه ای دارد. روز مهرگان یا نوروز، هدایایی به او داده می‌شود و قصد تقرّب جُستن به وی را ندارند [آیا بپذیرد؟]. فرمود: آیا نمازگزار هستند؟ گفتم: آری. فرمود: باید هدیه آنان را بپذیرد و تلافی کند. به درستی که رسول خدا فرمود: اگر برایم ران بُزی هدیه آورند، می‌پذیرم و این، جزو دینداری است و اگر کافر یا منافقی ران گاو یا گوسفندی برایم هدیه آورد، نخواهم پذیرفت و این هم جزو دینداری است. خداوند، خوراک و دستاورد مشرک و منافق را برای ما روا نداشته است.

۲. شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در «کتاب من لایحضره الفقیه» آورده است:

أتی علی (ع) بهدیه النّیروز، فقال (ع): «ما هذا؟». قالوا: یا امیرالمؤمنین! الیوم النّیروز. فقال (ع): «إصنعوا لنا کلّ یوم نّیروزاً». [۱۷]

برای علی (ع) هدیه نوروز آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند: ای امیرمؤمنان! امروز، نوروز است. فرمود: هر روز ما را نوروز سازید!

۳. همو نقل می کند: روی آنه قال (ع): نیروز ناکل یوم. [۱۸]

روایت شده است که علی (ع) فرمود: هر روز ما نوروز است.

۴. نعمان بن محمد تمیمی (م ۳۶۳ق) در کتاب «دعائم الاسلام» روایت می کند:

عنه [علی] (ع) أنه أهدى الیه فالودج، فقال: «ما هذا». قالوا: یوم نیروز. قال: فَنیروزا إن قدرتم کلّ یوم [یعنی تهادوا و تواصلوا فی الله]. برای علی (ع) فالوده هدیه آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند امروز، نوروز است. فرمود: اگر می توانید، هر روز را نوروز سازید [یعنی به خاطر خداوند، به یکدیگر هدیه بدهید و به دیدار یکدیگر بروید]. [۱۹]

۵. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در «مصباح المتهجد» چنین آورده است: عن المعلی بن خنّیس، عن مولانا الصادق (ع) فی یوم النّیروز، قال (ع): إذا کان یوم النیروز، فاغتسل و البس أنظف ثیابک و تطیب بأطیب طیبک و تكون ذلك الیوم صائماً، فإذا صلیت النوافل والظهر والعصر فصلّ بعد ذلك أربع رکعات، تقرأ فی أوّل کلّ رکعة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «إنا أنزلناه فی لیلة القدر»، و فی الثانیة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «قل یا أيها الکافرون»، و فی الثالثة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «قل هو الله أحد»، و فی الرابعة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «المعوذتین»، و تسجد بعد فراغک من الركعات سجدة الشکر و تدعو فیها، یغفر لك ذنوب خمسین سنة. [۲۰]

امام صادق (ع) در روز نوروز فرمود: هنگامی که نوز شد، غسل کن و لباس پاکیزه بپوش و خودت را خوشبو ساز و آن روز را روزه بدار. پس هنگامی که نماز ظهر و عصر و نافله های آن را به جای آوردی، نمازی چهار رکعتی بگزار که در رکعت اوّل آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره قدر را می خوانی. در رکعت دوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره کافرون را می خوانی. در رکعت سوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره توحید را می خوانی و در رکعت چهارم، سوره حمد را با سوره های فلق و ناس. پس از نماز هم سجده شکر می گزاری و دعا می کنی. [بدین ترتیب،] گناهان پنجاه سالهات بخشوده می شود.

۶. ابن فهد حلی (م ۸۴۱ق) در کتاب «المهذب البارع» چنین آورده است:

و ممّا ورد فی فضله و یعضد ما قلناه، ما حدّثنی به المولی السید المرتضی العلامة بهاء الدین علی بن عبدالحمید النسابة دامت فضائله، ما رواه بإسناده إلى المعلی بن خنّیس عن الصادق (ع): إنّ یوم النوروز، هو الیوم الذی أخذ فیہ النبی (ص) لأمیرالمؤمنین (ع) العهد بغدیرخم، فأقرّوا له بالولاية، فطوبی لمن ثبت علیها والویل لمن نکثها، وهو الیوم الذی وجّه فیہ رسول الله (ص) علیاً (ع) إلى وادی الجن، فأخذ علیهم العهود والمواثیق. وهو الیوم الذی ظفر فیہ بأهل النّهران، و قتل ذا النّذیة. وهو الیوم الذی یظهر فیہ قائمنا أهل البیت وولاية الأمر و یظفره الله تعالی بالدجال، فیصلبه علی کناسة الکوفة. و ما من یوم نوروز إلا و نحن نتوقع فیہ الفرج؛ لأنه من آیامنا حفظه الفرس و ضیعتموه. ثم إنّ نبیاً من أنبیاء بنی اسرائیل سأل

رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ «صَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ فِي مَضَاجِعِهِمْ»، فَصَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَعَاشُوا وَهُمْ ثَلَاثُونَ أَلْفًا، فَصَارَ صَبُّ الْمَاءِ فِي يَوْمِ النَّيروز سُنَّةً مَاضِيَةً لَا يَعْرِفُ سَبَبُهَا إِلَّا الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ. وَهُمْ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ سُنَّةِ الْفَرَسِ.

قال المعلی: وأملی علیّ ذلك، فكتبته من إملائه. [۲۱]

از آنچه در فضیلت نوروز روایت شده و گفته ما را تأیید می کند، حدیثی است که علامه سید بهاء الدین علی بن عبد الحمید، با سند خود از مُعلی بن خُنَیس نقل کرده است که: روز نوروز، همان روز است که پیامبر(ص) در غدیر خم برای امیرالمؤمنین(ع) بیعت گرفت و مسلمانان به ولایت وی اقرار کردند. خوشا به حال آنان که به این بیعت، استوار ماندند و وای بر آنان که آن را شکستند. و این، همان روزی است که پیامبر(ص) علی(ع) را به منطقه جُنیان روانه ساخت و از آنان عهد و پیمان گرفت. و همان روز است که علی(ع) بر نهروانیان پیروز شد و ذوالنُدیه (صاحب پستان) را به قتل رساند. و همان روز است که قائم ما و صاحبان حکومت، ظهور می کنند و خداوند، او را بر دَجَال پیروز می گرداند و دَجَال را در زباله دان کوفه به دار می آویزد. ما در هر نوروز، امید فرج داریم؛ چرا که نوروز، از ایام ماست که پارسیان آن را پاس داشتند و شما آن را تباه نمودید.

همچنین پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل، از خداوند خواست که گروهی چند هزار نفره را که از بیم مرگ، دیار خویش را ترک گفتند و گرفتار مرگ شدند، زنده سازد. خداوند، بر آن پیامبر، وحی فرستاد که بر محل گورستان آنان آب بپاشد. پیامبر در روز نوروز، چنین کرد. سپس زنده شدند و تعدادشان سی هزار نفر بود. از همین روز، پاشیدن آب در نوروز، سنتی دیرینه شد که سبب آن را جز آنان که دانشی پایدار دارند، ندانند و همان، آغاز سال پارسیان است.

معلی گوید: امام صادق(ع) این سخنان را بر من املا کرد و من نوشتم.

۷. علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ق) در «بحار الأنوار» آورده است:

رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمَعْتَبَرَةِ، رَوَى فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ الدُّورِيسْتِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْمُونِيسِيِّ الْقُمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ حَبِيبِ الْخَيْرِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّائِغِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيسٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) يَوْمَ النَّيروز، فَقَالَ (ع): «أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ؟». قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، هَذَا يَوْمٌ تَعْظُمُ الْعِجْمُ وَتَنْتَهَادِي فِيهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ (ع): «وَالْبَيْتُ الْعَتِيقُ الَّذِي بِمَكَّةَ، مَا هَذَا إِلَّا لِأَمْرِ قَدِيمٍ أَفْسَرَهُ لَكَ حَتَّى تَفْهَمَهُ». قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! إِنْ عَلِمَ هَذَا مِنْ عِنْدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعْيشَ أَمْوَاتِي وَتَمُوتَ أَعْدَائِي. فَقَالَ: «يَا مُعَلَّى! إِنْ يَوْمَ النَّيروز هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مَوَاقِيقَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِرُسُلِهِ وَ حُجَّجِهِ، وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْأَنْمَةِ (ع)». وَهُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ، وَ هَبَّتْ بِهِ الرِّيحُ، وَ خُلِقَتْ فِيهِ زَهْرَةُ الْأَرْضِ. وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي اسْتَوَتْ فِيهِ سَفِينَةُ نُوحٍ (ع) عَلَى الْجُودِيِّ. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَحْيَى اللَّهُ فِيهِ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ. وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِ جِبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (ص). وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى مَنْكَبِهِ حَتَّى رَمَى أَصْنَامَ قَرِيشَ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَهَشَمَهَا، وَ كَذَلِكَ إِبْرَاهِيمَ (ع). وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَ النَّبِيُّ (ص) أَصْحَابَهُ أَنْ يَبَايَعُوا عَلِيًّا (ع) بِأَمْرَةِ



المؤمنين. و هو اليوم الذي وجه النبي(ص) علياً(ع) إلى وادي الجن يأخذ عليهم البيعة له. وهو اليوم الذي بويع لأُمير المؤمنين(ع) فيه البيعة الثانية. و هو اليوم الذي ظفر فيه بأهل النهروان و قتل ذا النُدْبَةِ. وهو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا و ولاية الأمر. وهو اليوم الذي يظفر فيه قائمنا بالدجال فيصلبه على كناسة الكوفة. و ما من يوم نَيرُوز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج؛ لأنه من أيامنا و أيام شيعتنا، حفظته العجم و ضيَعتموه أنتم.

وقال(ع): (إن نبياً من الأنبياء سأل ربه كيف يحيي هؤلاء القوم الذين خرجوا، فأوحى الله إليه أن يصب الماء عليهم في مضاجعهم في هذا اليوم، وهو أول يوم من سنة الفرس، فعاشوا و هم ثلاثون ألفاً، فصار صب الماء في النيروز سنة). فقلت: يا سيدي! ألا تعرفني جعلت فداك أسماء الأيام بالفارسية؟ فقال(ع): «يا معلی! هي أيام قديمة من الشهور القديمة، كلّ شهر ثلاثون يوماً لا زيادة فيه ولا نقصان». [۲۲]

مُعلی پسر خُنَیس گوید: در روز نوروز، بر امام صادق(ع) وارد شدم. فرمود: «آیا این روز را می شناسی؟». گفتم: قربانت گردم! این روز را فارسیان گرامی می دارند و به یکدیگر هدیه می دهند. فرمود: «سوگند به خانه کعبه که این، رمزی دیرینه دارد و برایت روشن می سازم تا آگاه گردی». گفتم: سرورم! آموختن این امر از شما برایم بهتر از آن است که مردگان زنده شوند و دشمنانم بمیرند.

آن گاه فرمود: «ای معلی! روز نوروز، همان روز است که خداوند از بندگان پیمان گرفت او را بپرستند و به او شرك نورزند، به پیامبران و حجت هایش بگروند و به امامان ایمان آورند. این همان روز است که خورشید طلوع کرد، بادهای وزیدن گرفت و گل های زمین رویدند. این همان روزی است که کشتی نوح(ع) بر ساحل جودی آرامش یافت و همان روزی است که خداوند، گروهی چند هزار نفره را که از ترس مرگ از خانه ها بیرون رفته بودند زنده ساخت، پس از آن که آنان را میرانده بود. این، روز فرود جبرئیل بر پیامبر اسلام است و روزی است که پیامبر(ص) امام علی(ع) بر دوش گرفت تا بت های قریش را در مسجد الحرام شکست و در همین روز، ابراهیم، بت ها را شکست. این همان روزی است که پیامبر به یارانش دستور داد با علی(ع) بیعت کنند و در همین روز، علی را برای بیعت گرفتن از جنیان فرستاد. در همین روز، دومین بیعت با امیرالمؤمنین انجام شد. در همین روز بر نهروانیان پیروز شد و ذوالنُدْبِه (صاحب پستان) را به قتل رساند. در این روز، قائم ما و صاحبان حکومت قیام کنند و در همین روز، قائم ما بر دَجّال پیروز گردد و او را در زباله دان کوفه به دار آویزد. در هر روز نوروزی، ما آرزوی فرج داریم؛ چرا که آن از روزهای ما و شیعیان ماست. فارسیان، آن را گرامی داشتند و شما آن را ضایع کردید.»

و فرمود: یکی از پیامبران بنی اسرائیل از خداوند پرسید چگونه مردمانی را که خارج شدند، زنده می کند. خداوند بدو وحی کرد که در نوروز، آب بر قبر آنان بپاشد و آن، اولین روز سال فارسیان است و آنها زنده شدند، در حالی که سی هزار نفر بودند. از همین جا پاشیدن آب در نوروز، سنت شده است.

گفتم: آیا نام های روزهای فارسی را به من تعلیم نمی دهی؟ فرمود: ای معلی! اینها روزهایی کهن از ماه هایی کهن است. هر ماه، سی روز است، بدون کم و کاست.

گفتنی است این فهد نیز بخشی از این روایت را پیش از علامه مجلسی در کتاب «المهذب البارع» آورده است. [۲۳]

۸. مُحدث نوری (م ۱۳۲۰ق) در «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب حسین بن همدان آورده است:

عن المفضل بن عمر، عن الصادق(ع)، قال له في خبر طويل في جملة كلامه(ع): فأوحى الله اليه: «يا حزقيل! هذا يوم شريف عظيم قدره عندي، و قد آليت أن لا يسألني مؤمن فيه حاجة الا قضيتها في هذا اليوم و هو يوم نيروز». [٢٤]

مفضل، فرزند عمر از امام صادق(ع) نقل می کند که: خداوند بر حزقیل وحی فرستاد که: «این روز، روزی گرامی و بلند مرتبه نزد من است. با خود عهد کرده ام هر مؤمنی در این روز از من حاجتی بخواهد آن را برآورده سازم و آن روز، نوروز است».

#### ب. احادیث اهل سنت

٩. بخاری (١٩٤-٢٥٦ق) در «التاریخ الكبير» چنین روایت می کند:

حماد بن سلمة بن علی بن زید، عن السعر التميمي: أتى عليّ بفالودج. قال: «ما هذا؟». قالوا: اليوم النيروز. قال: فنيرزوا كل يوم! [٢٥]

سعر تمیمی گوید: برای علی(ع) فالوده آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند: امروز نوروز است. فرمود: هر روز را نوروز کنید!

١٠. بیرونی (م ٤٤٠ق) در «الآثار الباقية» آورده است:

أو قسمّ الجام بين أصحابه و قال: ليت لنا كل يوم نوروز! [٢٦]

[از آن جا که نسخه عربی مورد استفاده ما افتادگی دارد، ترجمه حدیث را از جدیدترین کتاب که بر اساس برخی نسخه ها کامل شده است، در این جا می آوریم: ] آورده اند که در نوروز، جامی سیمین، پر از حلوا، برای پیغمبر(ص) هدیه آوردند. آن حضرت پرسید: «این چیست؟». گفتند: امروز، روز نوروز است. پرسید: «نوروز چیست؟» گفتند: عید بزرگ ایرانیان است. فرمود: «آری در این روز بود که خداوند، عسکره را زنده کرد». پرسیدند: عسکره چیست؟ فرمود: «عسکره، هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ، ترك دیار کرده، سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان فرمود: "بمیرید" پس مردند. پس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که بر آنان ببارند. از این روست که سنت آب پاشیدن [ در نوروز [، رواج یافته است». آن گاه از حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب قسمت کرد و فرمود: کاش هر روز برای ما نوروز بود! [٢٧]

١١. فیروز آبادی (٧٢٩-٨١٧ق) در «القاموس» آورده است:

قدم الى على شيء من الحلوى، فسأل عنه، فقالوا: «للنيروز»، فقال: «نيروزنا كل يوم!» و في المهرجان قال: مهرجونا كل يوم! [٢٨]

مقداری حلوا برای علی(ع) آوردند. پرسید که چیست. گفتند: برای نوروز است. فرمود: هر روز ما نوروز است. و در مهرگان گفت: هر روز را برای ما مهرگان کنید!

#### ٢) روایات مخالف الف. احادیث شیعه

١٢. قطب الدین راوندی (م ٥٧٣) در کتاب «لبّ اللباب» آورده است:

عن رسول الله(ص): أبدلكم بيومين يومين: بيوم النيروز و المهرجان، الفطر والأضحى. [٢٩]

دو روز را برای شما جانشین دو روز کردم: عید فطر و قربان را به جای عید نوروز و مهرگان.

۱۳. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در کتاب «المناقب» روایت می کند:

و حکي أن المنصور تقدّم إلى موسى بن جعفر (ع) بالجلوس للتهنئة في يوم النيروز و قبض ما يحمل إليه فقال (ع): «إني قد فتشت الأخبار عن جدي رسول الله صلى الله عليه و آله فلم أجد لهذا العيد خبراً وإنه سنة للفرس و محايها الإسلام، و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام». فقال المنصور: «إنما نفعل هذا سياسة للجند، فسألتك بالله العظيم إلا جلست»؛ فجلس و دخلت عليه الملوك والأمراء والأجناد يهنؤونه، و يحملون إليه الهدايا و التحف، و على رأسه خادم المنصور يحصي ما يحمل، فدخل في آخر الناس رجل شيخ كبير السنّ، فقال له: يا ابن بنت رسول الله! إنني رجل صعلوك لا مال لي أتحنك ولكن أتحنك بثلاثة أبيات قالها جدّي في جدّك الحسين بن علي (ع):

عجبت لمصقول علاك فرنده يوم الهياج وقد علاك غبار

ولأسهم نفذتك دون حرائر يدعون جدّك والدموع غزار

ألا تغضغضت السهام وعاقها عن جسمك الإجلال والإكبار

قال: «قبلت هديتك، اجلس بارك الله فيك»، و رفع رأسه إلى الخادم و قال: «امض إلى أمير المؤمنين و عرفه بهذا المال، و ما يصنع به». فمضى الخادم وعاد وهو يقول: «كلها هبة مني له، يفعل به ما أراد». فقال موسى للشيخ: اقبط جميع هذا المال فهو هبة مني لك. [۳۰]

آورده اند که منصور به امام کاظم (ع) پیشنهاد کرد که نوروز را برای تبریک و شاد باش و گرفتن هدایا جلوس کنند. حضرت کاظم در جواب فرمود: من در میان روایت های جدّم رسول خدا (ص) جستجو کردم و تأییدی برای این عید نیافتم. همانا این سنت فارسیان است که اسلام، آن را نابود ساخته است و پناه می برم به خدا که آنچه را اسلام نابود ساخته، زنده بدارم.

منصور گفت: «این کار را جهت اداره نظامیان انجام می دهیم و شما را به خداوند سوگند می دهم که جلوس داشته باشید». آن گاه حضرت پذیرفت و فرمانروایان و لشکریان، برای تبریک آمدند و هدایایی با خود آوردند. خدمتگزار منصور، بالای سر حضرت ایستاده بود و هدایا را می شمرد. آخرین نفر، مردی کهن سال بود. به امام کاظم (ع) گفت: «ای فرزند دختر پیامبر خدا! من مردی تهی دستم و مالی ندارم تا هدیه دهم؛ ولی چند بیت شعر که جدّ من درباره جدّتان حسین (ع) سروده، به شما هدیه می کنم».

حضرت فرمود: «هدیه‌ات را پذیرفتم. بنشین. خداوند به تو برکت دهد!».

آن گاه حضرت، سر بلند کرد و به خدمتگزار منصور گفت که نزد منصور روانه شود و این هدایا را برایش بازگو کند. خدمتگزار رفت و باز گشت و گفت منصور گفته است: «این هدایا از آن شماست. هر چه می خواهید با آنها انجام دهید». امام کاظم (ع) هم به پیرمرد فرمود: «این اموال را به عنوان هدیه برای خودت بردار».

ب. احادیث اهل سنت

۱۴. بخاری (م ۲۵۶ق) در «التاریخ الكبير» آورده است:

أَيُّوبُ بْنُ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ: «إِنَّ عَلِيًّا لَا يَقْبَلُ هَدِيَّةَ النَّيروزِ». حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، وَقَالَ أَبُو نَعِيمٍ:

حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ دِينَارٍ أَبُو سُلَيْمَانَ الْمَكْتَبُ، سَمِعَ عَلِيًّا بِهَذَا. [٣١]

أَيُّوبُ بْنُ دِينَارٍ گوید: علی(ع) هدیه نوروز را نمی پذیرفت.

۱۵. آلوسی (م ۱۳۴۲ق) در «بلوغ الارب» می گوید:

قَدِمَ النَّبِيُّ (ص) الْمَدِينَةَ وَلَهُمْ يَوْمَانِ يَلْعَبُونَ فِيهِمَا، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْيَوْمَانِ؟». فَقَالُوا: «كُنَّا نَلْعَبُ فِيهِمَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ. فَقَالَ: قَدْ

أَبْدَلَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمَا خَيْرًا مِنْهُمَا يَوْمَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْفِطْرِ». قِيلَ: هُمَا النَّيروزُ وَالْمَهْرَجَانِ. [٣٢]

پیامبر(ص) وارد مدینه شد. مردمان مدینه دو عید داشتند که در آنها به سرگرمی و خوشی می پرداختند. رسول خدا

فرمود: «این دو روز چیست؟». گفتند دو یادگار جاهلیت است. فرمود: «خداوند، بهتر از آنها را جایگزین کرده است: عید

قربان و عید فطر». گفته شده که آن دو روز، نوروز و مهرگان بود.

تا این جا شانزده حدیث از مصادر مختلف شیعه و سنی در تأیید یا ردّ نوروز گرد آمد. تلاش ما در این بخش، فحص کامل

و استقصای همه روایت ها بود و تلاش شد روایت ها براساس تاریخ ثبت و کتابت تنظیم گردد؛ چنان که کوشیدیم هر

روایت را مصدربابی کرده، به منابع گوناگونش ارجاع دهیم. حال، پس از نقل روایت ها به بیان دیدگاه ها و ارزیابی نهایی

رو می کنیم.

#### دو دیدگاه ها

تردیدی نیست که روایت های متفاوت، زمینه شکل گیری آرای متفاوت اند و جستجو در کتب فقه و حدیث، این امر را

روشن می سازد.

پاره ای از دانشوران، به نقد روایت های نوروز پرداخته و با ذکر خلل ها و سستی هایی که در آنهاست، آنها را قابل اعتنا

و اتکا نشمرده اند؛ چنان که در مقابل، بیشتر فقیهان به مضمون روایت های دسته نخست فتوا داده و آدابی را برای نوروز

در کتب فقهی خویش برشمرده اند. اینان ضمن فتوا دادن به محتوای روایات، در مقام پاسخگویی به ناقدان و منتقدان نیز

برآمده اند.

اینک مروری بر این دو دیدگاه می افکنیم.

#### الف. مخالفان

ناقدان و مخالفان احادیث نوروز، بسیار نیستند. اینان کوشیده اند خلل های موجود در روایت های دسته نخست را برملا

سازند و در نتیجه به محتوای دسته دوم از روایت ها ملتزم شده اند؛ گرچه کوشش آنان در تصحیح و تأیید دسته دوم

متمرکز نیست.

اینان برای روایت های موافق، ضعف ها و کاستی هایی از این دست برشمرده اند:

۱. ضعف سند،

۲. تناقض و تهافت در روایت های معلی،

۳. ذکر نشدن روایت های معلی در مصادر کهن،

۴. عدم تطبیق وقایع ذکر شده در روایت ها با واقعیت های تاریخی،

۵. معلوم نبودن نوروز ایرانی،

۶. ترویج شعائر مجوس.

مخالفان، بر پایه این ایرادها، روایات موافق را بی اعتبار می دانند و به هیچ رو گرامیداشت نوروز را روا نمی انگارند. اینان بر این باورند که آداب و سنن ذکر شده در این روایت ها قابل اخذ و عمل نیست و نمی توان با قاعده «تسامح در ادله سنن» از ضعف و سستی اینها چشم پوشید؛ چرا که با محذور بزرگی چون ترویج شعائر مجوسی روبه رور هستیم. در این جا پاره‌ای از این دیدگاه ها را می آوریم:

آقا رضی قزوینی (در رساله ای که در سال ۱۰۶۲ قمری نگاشته)، شاید نخستین کسی باشد که به تفصیل، نوروز را نقد کرد. وی به طور عمده منکر تطبیق نوروز رایج با نوروز یاد شده در روایات است و از این طریق بر روایت های مؤید، خرده می گیرد و پس از نقل روایت معلی می نویسد:

با توجه به استحباب اعمال مذکوره در نوروز و این که این اعمال، موقته است و در امثال این عبادات، اگر التزام وقت خاص نشود و در اوقات دیگر به عمل آید، بدعت می باشد، بنابراین، تعبد به این عمل [را] مکلفی تواند که لااقل ظن به تعیین وقت مذکور تحصیل کرده باشد. تحصیل این ظن، لامحاله از امارات شرعیه و عرفیه تواند بود و چون در عرف به اعتبار اختلاف اصطلاحات حالیه نوروز متعدد است چنان که بعضی از آن، بعد از این مذکور می گردد و ا شهریت بعضی به بعضی از منہ اماره نمی شود و در ظاهر قرآن چیزی در این باب نیست، اماره آن از روایات و اخبار تنبّع باید نمود. [۳۳]

محمد اسماعیل خواجویی (م ۱۱۷۳ ق) تناقض های روایت های معلی را دلیل ناتمام بودن آن می داند و می نویسد: فقیر بی بضاعت گوید: به حسب ظاهری میان این حدیث و حدیث سابق تناقض است؛ چه، در حدیث سابق مذکور است که پیغمبر (ص) در روز نوروز، امیرالمؤمنین (ع) را به دوش مبارک برداشته تا بتان قریش را از فوق کعبه به زیر انداخته، شکست و فانی ساخت، و این، بلاشبه در سال فتح مکه معظمه بود، چنان که اخبار بسیار از طرق خاصه و عامه دلالت بر این دارد و فتح مکه معظمه در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت واقع شد، چنان که شیخ مفید و نیز طبرسی و این شهر آشوب و دیگرانی روایت کرده اند، و احادیث معتبره بر این دلالت کرده است، و اکثر بر آن اند که در روز سیزدهم ماه بوده، و بعضی بیستم هم گفته اند، و حرکت حضرت از مدینه در روز جمعه دوم ماه مبارک رمضان، بعد از نماز عصر بوده، و روز غدیر خم در سال دهم هجرت در حجة الوداع در روز هجدهم ذی الحجة الحرام بود. پس چگونه تواند بود که هر دو در روز، نوروز باشد؟ چه، نوروز، از قرار حساب گذشته، بعد از شش هفت سال از فتح مکه معظمه، بلکه بیشتر، به ذی الحجة خواهد رسید، نه بعد از يك سال، چنان که مقتضای این دو حدیث است. [۳۴]

وی ادامه می دهد:

و چون هر دو به يك طریق از معلی منقول است، پس ترجیح احدهما بر دیگری من حیث السند متصور نیست، و بنابراین، مضمون هیچ يك حجت نخواهد بود، و بر آن، اعتماد نشاید کرد، و به او استدلال نتوان نمود؛ چه، تناقض در کلام معصومین (ع) غیر واقع است. پس، از این جا فهمیده می شود که این دو حدیث، کلاهما او احدهما از معصوم تلقی نگردیده، و چون از او نباشد، حجیت را نشاید و سند شرعی نتواند بود. [۳۵]

استاد محمد تقی مصباح در حاشیه بر «بحار الأنوار»، ذیل این روایت ها نگاشته است:

در باب نوروز، دو دسته روایت مختلف روایت شده است. یکی را معلى از امام صادق (ع) آورده و بر عظمت و ارزش نوروز دلالت دارد و دیگری حدیث امام کاظم (ع) است که آن را از سنت های پارسیان دانسته که اسلام، آن را از میان برداشته است.

باید دانست که هیچ يك از آنها صحیح نیست و از اعتبار برخوردار نمی باشد تا بتوان بر پایه آن، حکم شرعی را اثبات کرد. گذشته از آن که روایت معلى، ایرادهای دیگری دارد، از جهت تطبیق نوروز بر مناسبت های ماه های عربی. [۳۶]

آن گاه می نویسد:

ظاهر روایت منصور، حرمت بزرگداشت نوروز است؛ چرا که این کار، بزرگداشت شعائر کفار و زنده داشتن سنت های است که اسلام، آنها را میرانده است. این روایت گرچه واجد شرایط حجّیت نیست اما مطلب کلی ای که در آن آمده (یعنی حرمت بزرگداشت شعائر کفار)، با ادله عامه به اثبات رسیده است و این که نوروز از آن آداب و رسوم است، به وجدان اثبات می شود.

و اما فتوای فقیهان، مبنی بر استحباب غسل و روزه در نوروز، مبتنی بر قاعده تسامح در ادله سنن است؛ ولی این جا محل اجرای آن قاعده نیست؛ زیرا قاعده تسامح در ادله سنن، از مواردی که احتمال حرمت تشریعی دارند، انصراف دارد. [۳۷]

جناب آقای سید جواد مدرّسی در مقاله ای در مجله «نور علم» می نویسد: با وجود تضارب روایات و عدم توجه قدما و کدورت متن و عدم صحت سند، فتوای به مشروعیت نوروز، و تعیین روز آن، مشکل است. راهی که باقی می ماند، تمسک به ادله «تسامح در ادله سنن» است؛ و لکن تعیین روز، گفتار بعض فقهاست نه مضمون روایت؛ و ادله مذکور، شامل کلام فقها نمی شود.

از جهت دیگر، عید نوروز از شعائر مجوسی و محتمل الحرمة است و ادله تسامح در سنن چنان که بعضی گفته اند از چنین موردی منصرف است. [۳۸]

آقای رسول جعفریان نیز در این باره گفته است: این بود آنچه در منابع شیعه قرن ششم درباره نوروز نقل شده است. در این باره، مهم، همان روایت معلى بن خنيس است و جز آن، چیزی درباره تأیید نوروز به چشم نمی خورد. منشأ آنچه در آثار بعدی درباره استحباب غسل روز نوروز و نماز و دعای مربوطه آمده، همین نص است و بس. البته مطالب دیگری نیز افزوده شده که منشأ آنها را اشاره خواهیم کرد. [۳۹]

و در جای دیگر گفته است:

و مشکل این دو حدیث (منظور، دو حدیثی است که ابن فهد حلی در تأیید نوروز از معلى نقل کرده است)، آن است که در منابع کهن شیعه نیامده است. افزون بر آن، روایات مزبور که در اصل باید یکی باشد، حاوی دو نوع آگاهی درباره روز نوروز است که این، خود، منشأ شبهه درباره آن شده و احتمال جعل آن را تقویت می کند. افزون بر آن، دانسته است که، ابن غضائری گفته: «غالبان روایاتی را به معلى بن خنيس نسبت داده اند و نمی توان بر اخبار وی اعتماد کرد». در این صورت، این روایت که بی گرایش غالبانه یا نگرش افراطی همه نیست، از همان دسته مجعولاتی می باشد که غالبان به

معلى نسبت داده اند. بايد اين دو نکته را نيز يادآوري كرد كه گفته شده قرامطه (گرايشي وابسته به مذهب افراطي اسماعيليه) دو روز را در سال كه نوروز و مهرگان بوده روزه مي گرفته اند. بلافاصله بايد تأكيد كنيم كه مجوسيان، نه تنها نوروز را روزه نمي گرفته اند، بلكه به نقل بيروني اساساً «مجوس را روزه‌اي نيست و هر كس از ايشان روزه بگيرد، گنه کرده است». [٤٠]

#### ب. موافقان

آداب نوروز از قبيل روزه، نماز، ادعيه، در كتب حديثي و فقهی، از زمان شيخ طوسي در ميان عالمان شيعة رواج داشته است.

شيخ طوسي (م ٤٦٠ق) در «مصابح المتجهّد»، [٤١] پس از او ابن اديس (م ٩٨٨ق) در «السرائر» [٤٢] و سپس يحيى بن سعيد (م ٥٨٩ق) در «الجامع للشرائع» [٤٣] و پس از وي، شهيد اول (م ٧٨٦ق) در «القواعد و الفوائد» [٤٤] و نيز «الدروس» [٤٥] و «البيان» [٤٦] و «الذكرى» [٤٧] و «اللمعة» [٤٨] بدان اشاره دارد.

ابن فهد (م ٨٤١ق) در «المهذب البارع» [٤٩] و محقق گرگي (م ٩٤٠ق) در «جامع المقاصد» [٥٠] و شهيد ثاني (م ٩٦٦ق) در «المسالک» [٥١] و «شرح اللمعة» [٥٢] و محقق اردبيلي (م ٩٩٣ق) در «مجمع الفائدة و البرهان» [٥٣] و شيخ بهايي (م ١٠٣٠ق) در «جامع عباسي» [٥٤] و «الحبل المتين» [٥٥] و فاضل هندی (م ١٣٧ق) در «كشف اللثام» [٥٦] و شيخ يوسف بحراني (م ١١٨٦ق) در «الحقائق الناضرة» [٥٧] و كاشف الغطاء (م ١٢٢٨ق) در «كشف الغطاء» [٥٨] و نراقي (م ١٢٤٥ق) در «مستند الشيعة» [٥٩] و صاحب جواهر در (م ١٢٦٦ق) «جواهر الكلام» [٦٠] و شيخ انصاري (م ١٢٨١ق) در «كتاب الطهارة» [٦١] بدين آداب فتوا داده‌اند.

همچنين در كتب فتاوي و فقهی معاصر، چون: العروة الوثقى، [٦٢] جامع المدارك، [٦٣] المستند [٦٤] فتوا بدين آداب به چشم مي خورد.

در كتب روايي نيز چنان كه در بخش نخست آورديم، آداب نوروز، در: مصباح المتجهّد، وسائل الشيعة و بحار الأنوار، ياد شده است؛ چنان كه روايت هايي نيز كه به گونه اي ضمنی نوروز را تأييد مي كنند در: الكافي، كتاب من لا يحضره الفقيه و دعائم الاسلام منقول است.

شايد همين كثرت فتواها و نقل ها سبب شده است كه صاحب «جواهر» بگويد:

غسل روز نوروز، نزد متأخران مشهور است؛ بلكه مخالفی در آن نديديم. [٦٥]

بجز اين، تلاش محدثان و فقيهان در پاسخگويي به ديده‌گاه مخالفان نيز درخور درنگ است. علامه مجلسي در «بحار الأنوار»، بيشتريين كوشش را در اين باره به انجام رسانده و شبهه هاي مخالفان را پاسخ گفته است؛ وي در قسمتي از نوشتار مفصلش در نقد روايت ابن شهر آشوب (در مذمت نوروز)، مي نويسد:

اين حديث، با روايت هايي كه معلى بن خنيس آورده مغايرت دارد و بر جايگاه نداشتن نوروز در شريعت دلالت دارد؛ ليك روايت هاي معلى از نظر سند، قوي تر و نزد اصحاب، مشهورتر ند.

از سوي ديگر مي توان گفت كه اين، حديث تقيه است؛ چرا كه در روايات «مناقب»، مطلبي ذكر شده كه زمينه تقيه دارد.

[٦٦]

پس از وی نیز عالمان دیگری به پاسخگویی اجمالی یا تفصیلی گام برداشته‌اند.

شیخ انصاری در نقد روایت «مناقب» می‌گوید:

روایت «مناقب» نمی‌تواند با احادیث معلی معارضه کند؛ زیرا روایت معلی نزد اصحاب، از شهرت بیشتری برخوردار است و احتمال تقیه در روایت «مناقب» وجود دارد. [۶۷]

همچنین صاحب «جواهر» در دفاع از روایت های معلی و نقد حدیث «مناقب» می‌نویسد:

روایت معلی جای مناقشه در سند و دلالت ندارد؛ چنان که حدیث «مناقب» نمی‌تواند با آن معارضه کند؛ چرا که با سستی ای که در آن مشهود است، احتمال تقیه نیز در آن می‌رود. [۶۸]

گفتنی است حمل روایت «مناقب» بر تقیه بعید نیست؛ چرا که اهل سنت، روزه نوروز را مکروه می‌دانند. [۶۹] و بدین جهت، در تعارض روایت های معلی و «مناقب»،

جانب روایات معلی رجحان می‌یابد.

بجز اینها، رساله‌ها و کتبی نیز در تأیید فضیلت نوروز و روایات معلی تدوین شده، که برخی به چاپ رسیده و برخی دیگر، خطی باقی مانده‌اند. [۷۰]

#### سه. ارزیابی نهایی

چنان که پیش از این یاد شد، این نوشتار، نوروز را از منظر حدیث و روایت می‌کاود و از تاریخ و تقویم‌نگاری و فقه، تنها آن را برمی‌رسد که به گونه‌ای با حدیث و روایت مرتبط شود و در نقد یا تأیید آن، سودمند افتد.

اینک نکته‌هایی در باب این روایات آورده می‌شود تا پس از آن به جمع‌بندی نهایی نزدیک شویم.

**یکم:** در نقد نوروز، چهار حدیث آوردیم. این احادیث، به هیچ‌رو قابل تصحیح و اعتبار نیستند؛ زیرا:

۱. روایت اول و چهارم، مضمونی واحد دارند که اولی در مصادر شیعه و دومی در مصادر اهل سنت یاد شده است. روایت شیعی را به قطب راوندی (از عالمان قرن ششم) نسبت داده‌اند که در کتاب «مستدرک الوسائل» حاجی نوری (م ۱۳۲۰ق) روایت شده است. این روایت، گذشته از آن که در مصادر کهن موجود نیست، مضمون آن را هم نمی‌توان تأیید کرد؛ زیرا چگونه دو عید باستانی ایرانی در جزیره العرب در سال‌های نخستین اسلام، رایج و مرسوم بود که پیامبر(ص) آنها را با فطر و اضحی منسوخ بدارد؟! بی‌تردید، نوروز و مهرگان، از آیین‌های باستانی ایرانیان‌اند که آوازه‌شان، پس از ارتباط اعراب با ایرانیان، بدان سرزمین رفته است و پیش از آن، آن چنان مقبول مردمان نبوده‌اند که پیامبر(ص) آنها را با اعیاد اسلامی نسخ کند.

حدیث دیگر، آن است که آلوسی آورده است و تعبیرهای «نوروز» و «مهرگان» در متن آن نیست و ظاهراً راویان، این دو را از روی احتمال (نه قطع و یقین)، به روایت افزوده‌اند. بدین‌رو آلوسی پس از نقل حدیث می‌گوید: «قیل: هما النیروز والمهرجان». گفتنی است که برخی نویسندگان، این اضافه را به آلوسی نسبت داده‌اند که جزو حدیث آورده است: آلوسی در «بلوغ الأرب» (ج ۱، ص ۳۶۴، قاهره، ۱۹۲۵م) نقل می‌کند که انصار، عید نوروز و مهرگان را بر حضرت رسول(ص) عرضه کردند. حضرت فرمودند: خداوند متعال، بهتر از آن را (فطر و اضحی را) به من داده است. [۷۱]

چنان که پیش از این آوردیم، روایت آلوسی چنین است:



قدم النبی(ص) المدينة و لهم یومان یلعبون فیهما. فقال: «ما هذا الیومان؟». فقالوا: کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة. فقال: «قد أبدله الله تعالی بهما خیراً منهما: یوم الأضحی و یوم الفطر». قیل: هما النیروز و المهرجان.

۲. روایت «مناقب»، گذشته از آن که مرسل است و با تعبیر «حُکَیَ» (آورده اند) نقل شده است، نه حاکی آن معلوم است و نه مصدر نقل ابن شهر آشوب.

۳. روایت بخاری که علی(ع) هدیه نوروز را نمی پذیرفت، گذشته از آن که با روایت دیگر بخاری که علی(ع) هدیه نوروز را می پذیرفت معارضه دارد، با نقل های بسیار دیگر شیعی نیز ناسازگار است و نمی توان به آن، استناد جست. **دوم:** در ارزیابی سندی روایت های موافق، می توان چنین گفت:

۱. روایت کلینی از سند معتبر برخوردار است.
۲. روایت شیخ طوسی از معلی، اگر چه بدون سند است، لیکن وی در کتاب «فهرست» به کتاب معلی سند معتبر دارد. [۷۲] محتمل است آن روایت، براساس همین سند باشد.
۳. علامه مجلسی در «زاد المعاد» می گوید: «به اسانید معتبره از معلی بن خنیس که از خواص حضرت صادق(ع) بوده است، منقول است» [۷۳] و سپس روایتی را نقل می کند که ذیل آن، مطابق روایتی است که شیخ در «مصباح» آورده است.

۴. نقل این روایت ها در مصادر کهنی چون: الکافی، کتاب من لا یحضره الفقیه، مصباح المتجهّد و دعائم الاسلام، می تواند شاهی بر اعتبار آنها باشد.

بر این پایه می توان گفت از مجموع احادیث دوازده گانه می توان این مطلب را به پیشوایان دینی نسبت داد که رفتار ایرانیان در گرامیداشت نوروز، در مرأی و منظر آنان بوده و نه تنها مخالفتی با آن نکرده اند، بلکه نسبت به اصل آن و پاره ای رفتارهای ضمنی آن، روی خوش نشان داده و تشویق کرده اند.

بلی؛ ما معتقدیم که بر پایه این احادیث و بدون شواهد تاریخی دیگر، نمی توان خصوصیت های موجود در آنها را به اثبات رساند و اشارات تاریخی موجود در آنها را تأیید کرد. چنان که به جهت برخی نکات تاریخی نامعلوم در آنها نمی توان این کلیّت را تضعیف کرد و نادیده انگاشت.

**سوم:** بررسی مصادر کهن، نشان می دهد که نوروز به عنوان یک آیین ایرانی، در فرهنگ مسلمانان و شیعیان رواج داشته است.

اینک شواهد این امر را بجز روایات یاد شده، بازگو می کنیم:

۱. به اعتقاد برخی متخصصان تبدیل گاه شمار، در جلسه مشورتی خلیفه دوم برای تعیین تقویم، هرمان تازه مسلمان شرکت داشت و تقویم ایرانی را برای حاضران شرح کرد و خلیفه، آن تقویم را برای امور دیوانی و خراج پذیرفت [۷۴] و روشن است که نوروز، جزئی از تقویم ایرانی به شمار می رود.

۲. نجاشی در شرح حال ابوالحسن نصر بن عامر بن وهب سنجاری نوشته است که وی از ثقات شیعیان است و کتاب هایی دارد، از جمله: «کتاب ما روی فی یوم النیروز». [۷۵]

همچنین ابن ندیم درباره صاحب بن عبّاد، آورده است که «کتاب الأعیاد و فضائل النیروز» نگاشته است. [۷۶]

در دوره صفویه نیز نوروزیه هایی بسیار به قلم علمای دین تحریر شد. [۷۷]

۳. خراج در دوره عباسیان بر اساس نوروز تنظیم می شده است. [۷۸]

۴. خلفای اموی و عباسی هدایای نوروز را می پذیرفته اند؛ بلکه دستور می داده اند تا برایشان ارسال گردد. [۷۹]

گفتنی است در برخی مناطق، حاکمان اهل سنت، گرفتن هدایای نوروز را منع می کردند؛ چنان که از برگزاری مراسم نوروز، ممانعت به عمل می آوردند. [۸۰]

۵. از دیرباز تاکنون، نوروز در سروده های شاعران تازی گو و پارسی زبان حضور جدی دارد و این نیز شاهدی گویا بر حضور نوروز در فرهنگ ایرانیان مسلمان است. [۸۱]

با توجه به این شواهد و امور دیگر، نوروز را در دوره اسلامی از شعائر مجوسی دانستن، سخنی نا صواب است؛ چنان که آن را ترویج آیین آتش پرستان انگاشتن، واقعیت خارجی ندارد. گذشته از اینها در روایات اسلامی و سخن فقیهان، فضیلت روزه نوروز مطرح است و به نقل بیرونی: «مجوس را روزه ای نیست و هر کس از ایشان روزه بگیرد، گناه کرده است». [۸۲]

گیریم روزگاری نیز نوروز چنان بود؛ ولی زمانی که در عرف ایرانیان مسلمان، آن حالت از میان رفت، دیگر دمی بر آن نیست. همان گونه که امام خمینی فتوا داد که شطرنج، اگر روزی ابزار قمار نباشد، حرمتی در بازی با آن نیست [۸۳] و استاد مطهری، مجسمه سازی را مجاز دانست؛ چرا که فلسفه حرمت آن، به جهت فاصله گرفتن از دوران بت پرستی، از میان رفته است [۸۴] و نمونه های بسیار دیگر.

اصولیان را قاعده ای است که در این جا به کار آید. آنان گویند اگر در میان مردمان، آداب و رسومی رواج داشت و در جان و دل آنان رسوخ یافته بود، چنانچه شرع با آن روی خوشی ندارد و می خواهد آن را طرد سازد، باید ادله ای روشن و قوی که همپای سیره باشد، ارائه دهد وگرنه نمی توان گفت شارع از آن سیره بیزار است و آن را طرد کرده است. به تعبیر دیگر، سیره های راسخ و استوار را نمی توان با عمومات یا ادله سست بنیان طرد کرد؛ بلکه دلیل مانع و رادع باید به اندازه قوت سیره، قوت داشته باشد.

بر این اساس و با توجه به آنچه در ریشه داری نوروز و گذشته اش در میان ایرانیان گفته شد، دلیلی بر منع و ردع آن از سوی شرع در دست نیست؛ چرا که ادله خاص چنان که یاد شد موهون است که وجهش گذشت و عمومات را نیز در چنین مواردی یارای رویارویی نخواهد بود.

**چهارم:** اگر بپذیریم که روایت های موافق قابل اعتماد نیستند و نمی توان بر پایه آنها رأی و حکمی را اثبات کرد، همچنان که نمی توان بر دسته دوم از احادیث تکیه زد، در این فرض باید حکم نوروز را با اصل اولی و قاعده عام دینی نشان داد. همان گونه که در ابتدای مقاله گذشت، اسلام که دینی جهانی است و همه انسان ها را به سوی خود فراخوانده است، به اقتضای خصلت جهان شمولی اش، هیچ گاه به معارضه سنت ها و آداب و رسوم ملی نرفته، مگر آن جا که ترویج باطل باشد یا به تثبیت خرافه ای انجامد و یا ملازم با محرّمات شرعی گردد.

آیین نوروز، قرن هاست در ایران اسلامی بر پا داشته می شود و مسلمانان، نه به عنوان ترویج آیین مجوس، بلکه به عنوان آیینی ملی بدان می نگرند. بمآند که رسم نوروز، پیش از آیین زردتشت نیز در ایران برپا بوده است. [۸۵]

از سوی دیگر، نوروز، تثبیت خرافه ای باطل که با دین ناسازگار باشد، نیست و در سرشت خود، محرّمات شرعی را به همراه ندارد؛ ولی اگر کسی یا کسانی آن را به محرّمات بیالایند، این بدان ماند که سایر کردارهای مباح و حتی امور شرعی را با محرّمات شرعی همراه کنند، که طبعاً معنایش ناپسند شدن آن امر مباح یا شرعی نیست؛ بلکه آنان که چنین می کنند، قابل سرزنش و مذمت اند.

از سوی دیگر، بسیاری از رفتارهای پسندیده، چون: پاکیزگی و آراستگی، سیر و سفر، دید و بازدید، بخشش و دلجویی، هدیه دادن در این رسم و آیین به انجام می رسد که از نگاه شرع و عقل، ستودنی است.

با این وصف، ایستادگی در برابر این آیین ملی، از زاویه شرع و دین، مستندی محکم ندارد و نشاید بدان دامن زد. **پنجم:** آنچه تأیید شده یا مورد ردع قرار نگرفته، چیزی است که در عرف عمومی ایرانیان، نوروز نامیده می شود. اگر در طول زمان، تغییراتی در آن صورت گرفته است که همین عرف عمومی آنها را برمی تابد، خللی در این امضا یا عدم ردع شرع وارد نمی سازد.

بر این پایه، ایرادی که برخی فقیهان و نویسندگان در این موضوع گرفته اند (که نامعلوم بودن روز نوروز و تغییر آن، به شرعی بودنش لطمه می زند)، پذیرفتنی نیست. حاصل آن که:

۱. روایت های وارد شده در مخالفت با نوروز، به هیچ روی قابل تأیید و اعتبار نیستند.
۲. در روایت های موافق، به جهت شواهد و قرائن یاد شده، می توان گفت که اصل آیین نوروز، مورد امضا و تأیید است؛ گرچه خصوصیت های یاد شده در احادیث را نمی توان تأیید کرد.
۳. از آن رو که نوروز در میان ایرانیان در دوره اسلامی رایج بود و به عنوان سیره ای عمومی استمرار داشت، نمی توان طرد و ردع آن را از سوی شارع با قواعد کلی یا ادله سست پذیرفت؛ بلکه ردع چنین سیره هایی نیازمند ادله خاص و قوی است.
۴. اگر بپذیریم که ادله موافق و مخالف، هیچ کدام قابل اعتماد و تأیید نیست، اقتضای قواعد عمومی دینی، عدم مخالفت با نوروز است. [۸۶]

پی نوشت ها

[\*]. مجله علوم حدیث.

[۱]. سوره توبه، آیه ۵.

[۲]. سوره مائده، آیه ۲.

[۳]. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸.

[۴]. نهج البلاغة، تحقیق: صبحی صالح، ص ۴۳۱.

[۵]. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۴۲.

[۶]. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۸، ص ۱۶۵.

[۷]. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۷۲.

- [٨]. بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٢٥١.
- [٩]. جواهر الكلام، ج ١٦، ص ٥٩.
- [١٠]. نظرية العرف، ص ٩٦.
- [١١]. شرح اللمعة، ج ١، ص ٣٠٨.
- [١٢]. تحرير الوسيلة، ج ١، ص ٤٩٦.
- [١٣]. بحار الأنوار، ج ٩، ص ٩٨.
- [١٤]. فروغ ابدیت، ج ١، ص ٣٣.
- [١٥]. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٣٤.
- [١٦]. الكافي، ج ٥، ص ١٤١؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٠٠؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٧٨؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢١٥.
- [١٧]. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٠٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢١٣.
- [١٨]. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٠٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢١٣.
- [١٩]. دعائم الاسلام، ج ٢، ص ٣٢٦.
- [٢٠]. مصباح المتهجد، ص ٥٩١؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٤٢٨ و ج ٥، ص ٢٨٨ و ج ٧، ص ٣٤٦.
- [٢١]. المهذب البارع، ج ١، ص ١٩٤-١٩٥.
- [٢٢]. بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ٩١.
- [٢٣]. المهذب البارع، ج ٢، ص ١٩٥-١٩٦.
- [٢٤]. مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٤٧١؛ (چاپ سنگی) ج ٦، ص ٣٥٤ (چاپ آل البيت).
- [٢٥]. التاريخ الكبير، البخاري، ج ١، ص ٤١٤.
- [٢٦]. الآثار الباقية، بغداد: مكتبة المثنى، ص ٢٣٠.
- [٢٧]. القاموس، ج ٢، ص ٢٧٩ (داراحياء التراث العربی).
- [٢٨]. آثار الباقية، ترجمه: اكبر داناسرشت، تهران: اميركبير، ١٣٦٣، ص ٣٢٥.
- [٢٩]. مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ١٥٢ (چاپ آل البيت).
- [٣٠]. المناقب، ج ٤، ص ٣١٩، ج ٣، ص ٤٣٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ١٠٨-١٠٩ و ج ٩٥، ص ٤١٩.
- [٣١]. التاريخ الكبير، ج ٤، ص ٢٠١.
- [٣٢]. بلوغ الارب، ج ١، ص ٣٦٤.
- [٣٣]. نامه مفید، ش ٩، ص ٢١٥.
- [٣٤]. همان، ص ٢١٨.
- [٣٥]. همان جا.
- [٣٦]. بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٠٠ (پاورقی).

- [٣٧]. همان جا.
- [٣٨]. نور علم، ش ٢٠، ص ١١٥.
- [٣٩]. نامه مفید، ش ٩، ص ٢٠٦.
- [٤٠]. همان، ص ٢١٠.
- [٤١]. مصباح المتعبد، ص ٥٩١.
- [٤٢]. السرائر، ج ١، ص ٣١٥.
- [٤٣]. الجامع للشرائع، ص ٣٣.
- [٤٤]. القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٣.
- [٤٥]. الدروس، ص ٢.
- [٤٦]. البيان، ص ٤.
- [٤٧]. الذکری، ص ٢٣.
- [٤٨]. اللمعة، ص ٣٤.
- [٤٩]. المهذب البارع، ج ١، ص ١٩٤-١٩٥.
- [٥٠]. جامع المقاصد، ج ١، ص ٧٥.
- [٥١]. شرح اللمعة، ج ١، ص ٣١٦.
- [٥٢]. مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٧١.
- [٥٣]. مجمع الفائدة والبرهان، ج ٢، ص ٧٣.
- [٥٤]. جامع عباسی، ص ١١ و ٧٨.
- [٥٥]. الحبل المتین، ص ٨٠.
- [٥٦]. كشف اللثام، ج ١، ص ١١.
- [٥٧]. الحدائق الناضرة، ج ٤، ص ٢١٢.
- [٥٨]. كشف الغطاء، ص ٣٢٤.
- [٥٩]. مستند الشيعة، ج ١، ص ٢٠٨.
- [٦٠]. جواهر الكلام، ج ٥، ص ٤٠.
- [٦١]. كتاب الطهارة، ص ٣٢٨.
- [٦٢]. العروة الوثقى، ج ١، ص ٤٦١ و ج ٢٢، ٢٤٢.
- [٦٣]. جواهر الكلام، ج ٥، ص ٤٠.
- [٦٤]. جامع المدارك، ج ٣، ص ١٨٢.
- [٦٥]. المستند، ج ١٧، ص ٢٩٩.
- [٦٦]. بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٠٠.

- [۶۷]. کتاب الطهارة، ص ۳۲۸.
- [۶۸]. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۰.
- [۶۹]. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۷۹؛ المغنی، ج ۳، ص ۹۹.
- [۷۰]. چاپ شده ها مانند: رساله نوروزیه، سید هاشم نجفی یزدی، ۱۳۷۱ قمری. برای نسخه های خطی بنگرید به: الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۲۴، ص ۳۷۹-۳۸۴؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۱۳-۲۱۵، مقاله «نوروز در فرهنگ شیعه».
- [۷۱]. نور علم، ش ۸، ص ۱۰۸.
- [۷۲]. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۹۳.
- [۷۳]. زاد المعاد، ص ۴۸۲.
- [۷۴]. گاهشماری هجری قمری و میلادی، دکتر رضا عبداللّهی، ص ۲۵-۲۶.
- [۷۵]. رجال النجاشی، ص ۴۲۸.
- [۷۶]. الفهرست، ابن النديم، ص ۱۹۰.
- [۷۷]. بنگرید: الذریعة، ج ۲۴، ص ۳۷۹-۳۴۸؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۱۳-۲۱۵، مقاله (نوروز در فرهنگ شیعه).
- [۷۸]. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۲۱۸ و ج ۱۰، ص ۳۹ و ج ۱۱، ص ۲۰۳.
- [۷۹]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۱۳؛ عیون أخبار الرضا(ع)، ص ۵۵۰.
- [۸۰]. نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۸-۲۰۷.
- [۸۱]. نوروزگان، ص ۱۶۷-۱۹۷؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۷-۲۰۶؛ نور علم، ش ۲۰، ص ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷.
- [۸۲]. الآثار الباقیة، ص ۲۳۰، آثار الباقیة، ص ۳۵۷.
- [۸۳]. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۵.
- [۸۴]. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۶.
- [۸۵]. آیین ها و جشن های کهن در ایران امروز، محمود روح الامینی، تهران: آگاه، ص ۳۸-۳۶.
- [۸۶]. جهت آگاهی بیشتر، بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۹۱-۱۴۳؛ زادالمعاد، ص ۴۸۵-۸۴۲؛ المهذب البارع، ج ۱؛ بلوغ الارب، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۷؛ الخطط المقریزية، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۶۷؛ الآثار الباقیة، ص ۲۱۲-۳۳؛ رساله نوروزیه، سید هاشم نجفی یزدی (یزد: پاینده)؛ نوروز در تاریخ و دین، سید عبدالرضا شهرستانی (نجف: مطبعة الآداب)؛ النوروزة أثره فی الادب العربی، فؤاد عبدالمعطی الصیاد (جامعة بیروت، ۱۹۷۲م)؛ نوروز، تاریخچه و مرجع شناسی، پرویز اذکایی (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳)؛ النوروز فی مصادر الفقه والحديث، مرکز المعجم الفقهي (قم)؛ نوروزگان، مرتضی هنری (سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۷)؛ «نوروز در فرهنگ شیعه»، رسول جعفریان (نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۱۲۲۰)؛ «نوروز در تاریخ و اسلام»، سید جواد مدرسی (نور علم، ش ۲۰، ص ۱۱۵-۱۰۳)؛ (عید نوروز و صبغه های اسلامی آن)، ابراهیم شکورزاده (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال ۱۵، ش ۱ و ۲، ص ۲۵۸-۲۴۲)؛ «نوروز ایرانی در تقویم اسلامی»، ابوالفضل نبئی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال ۱۵، ش ۴، ص ۷۳۸، ۷۰۳).

## بررسی ریشه سامی جشن تیرگان و سنت دینی کهن قربانی کودکان

در نزد سامیان شمال غربی عربستان و هلال خضیب ایزدان چندی که خدایان جهان زیرین و مرگ تصور میشده اند پرستش میشده است. از آن جمله است آداد (هداد خدای رعد و توفان و باران، به معنی شکننده و ویرانگر) = ایشکور سومریها ملقب به گاو درخشان بزرگ، همان تیر/تیشتر ایرانیان، ملوخ (شاه، منظور آداد/چموش خدای قربانی کودکان مؤایبها)، داجون (داگان، ایزد مرگ و ویرانی و باران)، موت (خدای مرگ و سر سبزی) و آدونیس (=سرور من، خدای سرسبزی و مرگ که اسطوره تولدش اساس داستان ولادت عیسی مسیح که همراه با داستان کشتار (قربانی شدن) نوزادان در محل زایش وی گردیده است. در آدیابنه خدایی با همین نشانیها زیر عنوان بگیامود (خدای مرگ = موت) پرستش میشده است که در جشن وی (جشن ماه بگیامود) پسر بچگان را با انداختن در آتش برای وی قربانی مینموده اند. این جشن سامی در نزد ایرانیان تحت نام تیرگان (جشن ایزد رعد) معروف گشته و مورد استقبال واقع شد گرچه نزد ایرانیان از قربانی کودکان به طور اخص پرهیز میشده است. در این باب تنها هرودوت یک مورد در باب خشیارشا ذکر میکند: "در هنگام لشکرکشی به طرف یونان پسر بچگان و دختر بچگان مردم را زنده به خاک میکرد؛ زندگان را به خاک کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که آمس تریس زن خشیارشا پیر شد چهار ده تن از پسران بزرگان ایران را زنده بر خاک کرد تا اینکه خوشنودی خدایی را که در زیر زمین آرام دارد (= جمشید) به جای آورده باشد". گرچه در اساطیر ایرانی عمل قربانی کودکان نه به جمشید بلکه به مخاصم وی اژی دهاک (شاه مارشکل) که به جای انکی، مردوک و موت مار نشان است و همچنین به کیکاس (=پادشاه چشمه ها = ائا/انکی) نسبت داده شده است که این خود خاستگاه این سنت ماقبل تاریخی را در نزد سامیان نشان می دهد که به تدریج در نزد ملل مختلف از منشأ دینی اش فاصله گرفته بوده است. لابد اسطوره عاشقانه سیاوش (سود رسان، منجی) و سودابه (الهه پوشیده = ایشتر) که فرزند میرای زیبا و زن هوسباز کیکاس به شمار رفته اند، از همین بن مایه اسطوره ایزد بابلی انکی و فرزندش تموز و عرویش، الهه زیبایی و هوس ایشتر اخذ شده است. در اینجا این سؤال مطرح میشود که آیا قربانی کودکان دختر که به اعراب ماقبل اسلام نسبت داده میشود ریشه در باورهای دینی کهن آنان نداشته است؟ جواب مثبت می نماید چه در آنجا الهه معروفی پرستش میشده است که اسمش منات (الهه قربانیها) بوده است که همان هاجر (بانوی صحراها و صخره ها) همسر ابراهیم/انکی است. می دانیم که اکنون نیز در اسلام سنت قربانی به وی با جایگزینی کامل، ذبح گوسفند به جای کودکان در کوه منسوب به همین الهه قربانیها یعنی منا صورت میگیرد. نام منا به سومری به معنی چشمه و معدن و چاه آب است که لابد در زبان عرب از ریشه منی به معنی گشتن و گردیدن گرفته شده است و این خود لقب نین خورساگ (بانوی سرزمین سنگی و بیانی) زن انکی (ابراهیم، بت مناف) و مادر نینورتا (اسماعیل، بت یغوث) بوده است. ظاهراً اسطوره اقدام به قربانی کردن ایفیگنیا (زن آبه، الهه تائوریای شمال دریای سیاه که برایش آدم قربانی میشده) از برای آرتیس (الهه نیرومند چشمه آبه) = اردویسورناهد ایرانیان) نشان از همین قربانی نمودن دختر بچگان برای الهه آبهای زیر زمینی خاورمیانه ایها دارد. در ایران الهه آبهای زیر زمینی بیشتر سپندارمذ نامیده میشده است که در اساطیر ایرانی به صورت یمی (همزاد = بعلات) خواهر توأم یمه (سپیتمه جمشید = آدونیس، بعل) ظاهر میشود. مطابق کتاب سینوهه در مصر برای الهه سخمت شیر سر با همان معنی لفظی آرتیس یعنی نیرومند، انسان قربانی میشده است. نام شوهر او پتاح یعنی خالق مطابق انکی بابلیها (ابراهیم تورات و قرآن) شوهر نین منا/هاجر است و پسر وی نفرتم زیبا ایزد گلها و نباتات و نور خورشید مطابق آدونیس/تموز زیبا یعنی جمشید زیبای ایرانیان (یعنی ایزد درخشان نباتات) است. در هند باستان برای الهه شاکتی با همین معنی لفظی نیرومند که همسر شیوا/آداد (ایزد ویرانگر توفان و رعد) به شمار آمده قربانی آدمی صورت میگرفته است.

### جشن تیرگان (بر گرفته از جامعه مجازی سپنتا، اراک)

در ایران از کهن ترین زمان، در هر ماه جشنی که نام آن ماه را داشت، برگزار می شد. از این جشن های دوازده گانه تنها جشن تیرگان با نام تیرماه سیزه شو (شب سیزده تیرماه) هنوز در مازندران برگزار می شود. ولی برگزاری جشن های دیگری چون فروردین گان، اردیبهشت گان و... به دست فراموشی سپرده شده است. انتخاب روزهای جشن بدین شیوه بود که چون در تقویم کهن هر یک از سی روز ماه را نامی است که نام دوازده ماه نیز در شمار آن سی نام است، جشن هر ماه در روزی بود که نامش با نام ماه یکی بود. و نام ها متعلق به سی فرشته نگهبان روزها و ماه ها است.

جشن تیرگان روز سیزدهم ماه تیر (روز تیر) است.

به روز تیر و مه تیر عزم شادی کن

که از سپهر ترا فتح و نصرت آمد تیر

افزون بر یکی بودن نام روز و ماه، مناسب جشن تیرگان را سالروز حماسه معین کردن مرز ایران، با تیراندازی آرش، می دانند. در اوستا آمده است :

تیشتر ستاره را یومند و فرهمند را مستاییم که شتابان بدان سوی پرواز کند. به سوی دریای فراخکرت پرواز کند. مانند تیر ارحش (آرش) بهترین تیرانداز ایرانی که از کوه ائیریوخشوت به طرف کوه خوانونت پرتاب گردید ....

زین الاخبار مناسب جشن تیرگان را چنین آورده است :

تیرگان، سیزدهم ماه تیر، موافق ماه است. واین آن روز بود، که آرش تیر انداخت. اندر آن وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد و منوچهر گفت هر جا که تیر تو برسد (از آن تو باشد). پس آرش تیر بیانداخت، از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میان فرغانه و تخارستان و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید، و مغان دیگر روز جشن کنند و گویند دو دیگر این جا رسید. و اندر تیرگان پارسیان غسل کنند و سفالین ها و آتشدان ها بشکنند. و چنین گویند که : مردمان اندرین روز از حصار افراسیاب برستند. و هر کسی به سر کار خویش شدند. و هم اندرین ایام گندم با میوه بپزد و بخورد و گویند : اندر آن وقت همه گندم پختند و خوردند که آرد نتوانستند کرد. زیرا که همه اندر حصار بودند.

و ابوریحان بیرونی در التفهیم آورده است :

... بدین تیرگان گفتند، که آرش تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است، بر تیر پرتابی از مملکت؛ و آن تیر گفتند : او از کوه های طبرستان بکشید تا بر سوی تخارستان. ابوریحان پیدایش جشن تیرگان و شرح برگزاری آن را در آثارالباقیه به تفصیل آورده، و برای پیدایی آن دو سبب نقل کرده است؛ یک سبب تیراندازی آرش برای مرز ایران و توران بود که : ... کمان را تا بنا گوش خود کشید و خود پاره پاره شد. و تیر از کوه رویان به اقصای خراسان که میان فرغانه و تخارستان است، به درخت گردوی بزرگی فرود آمد به مسافت هزار فرسنگ و مردم آن روز را عید گرفتند (...). و چون در وقت محاصره کار بر منوچهر و ایرانیان سخت و دشوار شده بود، بقسمی که دیگر به آرد کردن گندم و پختن نان نمی رسیدند، گندم و میوه کال می پختند. بدین جهت شکستن ظرفها و پختن میوه کال و گندم در این روز رسم شد....

سبب دوم آن که “دهوفذیه” (دهیوپته) که معنای آن نگهداری مُلک و فرمانروایی در آن و “دهقنه” که معنای آن عمارت کردن و زراعت و قسمت کردن است و با هم توأم اند و کتابت، به وسیله هوشنگ و برادرش در این روز صادر شد ...

مقدسی، جغرافیادان نامی قرن چهارم، از برگزاری رسم و آیینی “در روز تیر از ماه تیر” (تیرگان) خبر می دهد، که نشان دهنده درخواست مردم از کوه برای برآورده شدن آرزوهایشان در این روز است : در حومه کاشان کوهی است که آب مانند عرق از آن می چکد، ولی جریان نیابد. و چون هر سال روز تیر از ماه تیر باشد، مردم در پای کوه گرد آیند و ظرف ها بیاورند. پس هر دارنده ظرف یا یک دستک بر کوه کوبیده، می گوید: “برای فلان کار از آب خود به ما بیاشامان”. پس هر یک به اندازه نیاز بر می گیرد.

سندی کهن در دست داریم که از برگزاری جشن تیرگان در قرن دوم هجری حکایت دارد. “پیگولوسکایا” در کتاب شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان فصلی را به جشن شهر بگمود - تیرگان، اختصاص داده و به نقل از رویداد نامه سریانی ادیابنه به داستانی پیرامون برگزاری یکی از جشنها اشاره می کند. شرح برگزاری این مراسم که به آن جشن شهر بگمود گفته می شده، به قلم معلمی به نام “آبل” از سده دوم میلادی برجا مانده است. آبل پیرامون جشن مذکور چنین آورده است : این جشن در ماه ایار برگزار می شد و گروه کثیری مردم از اطراف و اکناف ادیابنه، کنار چشمه و آبگیر بزرگ آن گرد می آمدند. آنها نخست، خود را در آبگیر می شستند، آنگاه می نشستند و به تدارک (خوراک) میپرداختند و آن خوراک را به بردگان خود می دادند، ولی تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی افکندند، خود از آن خوراک نمیخوردند. آنها جگر و قلوهای قربانی خود را برمی داشتند و به نشانه جشن از شاخه درختی می آویختند. بعد تیرهای بسیاری از کمانهای خویش به نشانه شادی و سرور به سوی آسمان رها می کردند و پس آنگاه به سوی خانه خود باز می گشتند.

پ. ج. مسینا ماجرای این جشن را با نوشته ابوریحان بیرونی پیرامون جشن تیرگان مقایسه کرده است، و پیگولوسکایا شرح این مقایسه و مشابهت های “شست و شو”، “پرتاب تیر”، “شکستن ظرف ها”، “قطعه قطعه شدن آرش”، “قربانی کردن کودک” و “تهیه خوراک” را اشاعه یک جشن می داند. این تحلیل درخور توجه است، لذا



قسمتی از آن عیناً نقل می شود :

مراسم جشن تیرگان را می توان با مراسم جشن شهر بگمود که ماه ایار در استان ادیابنه برگزار می شود مرتبط دانست. مراسم شست و شو در آبگیر شاید با ماجرای کیخسرو در چشمه سار و عادت شست و شویی که بیرونی از آن سخن داشت نزدیک و مرتبط باشد، پرتاب تیر به هوا، که به نشانه سرور و شادی صورت می گرفت، شاید با پرتاب تیر از سوی آرش رابطه ای داشته باشد. بیرونی از رسم شکستن ظرفها در جشن تیرگان خبر داد و لی هیچگونه توضیحی پیرامون این رسم و سنت ارایه نکرد. مقایسه این رسم و سنت با مطالب مندرج در رویدادنامه سریانی بسیار گویا به نظر می رسد. پس از آماده کردن خوراکی غیر عادی، ظرف های آشپزخانه را می شکستند. در ادیابنه کودک قربانی را به درون آتش می افکندند. این نکته مبهم است که چرا پس از این عمل، وسائلی را که همراه کودک بر روی آتش قرار می دادند، درهم می شکستند. بیرونی تنها از رسم نابود کردن ظرفهای آشپزخانه آگاهی داشت. چنین به نظر می رسد که وی علت این کار را نمی دانست. هرگاه به این نکته توجه شود که در ادیابنه طی مراسم مذکور نخست کودک را به درون آتش می افکندند و آنگاه به صرف غذا می پرداختند، موضوع چگونگی انهدام کلیه وسایل آشپزخانه مشخص می شود. زیرا این اشیاء و وسایل با قربانی کردن انسان ارتباط دارد. آرش پس از رها کردن تیر پس از رها کردن تیر بر زمین افتاد و قطعه قطعه شد. کودک را به درون آتش می افکندند. آرش جان خود را فدا کرد و محل سقوط تیرش درختی بسیار تناور بود. کودک را نیز قربانی میکردند و قلو هایش از شاخه درخت می آویختند.

ابوریحان از رسم پختن گندم و میوه در جشن تیرگان آگاه بود، این خاطره ای از دردها و مشقت های منوچهر بر مردم و به سبب خام بودن گندم و میوه به هنگام پیکار با افراسیاب بود. بدین مناسبت پوشاک دهقنه و کشاورزان را بر تن می کردند و محصول به صورتی ابتدائی، از جمله گندم و میوه پخته مصرف می شد. در داستان ارائه شده از سوی معلم آبل نکته ای ناروشن است، نکته مزبور آن است که اهالی ادیابنه کنار آبگیر گرد میآمدند به شست و شو و تهیه خوراک می پرداختند و به بردگان می دادند. آنها خود تنها پس از افکندن کودک به درون آتش غذا می خوردند. بدیگر سخن خوراک بردگان مقدس نبود و مانند خوراک آزادگان با رسم و سنت قربانی رابطه ای نداشت. قربانی خود از مراسم دینی قبیله به شمار میرفت و مابه بستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. از این رو بردگان با مراسم مذکور هیچ گونه رابطه ای نداشتند. این نکته که آزادگان خود غذا آماده میکردند و به بردگان می دادند، نموداری از وظیفه توزیع محصول در زمین و حاکی از نقش دهقنه - دیهگانان - بود. معلوم می شود روایات مربوط به این جشن تا زمان بیرونی، باقی و بعضی مراسم در نظر افراد، نامفهوم و ناروشن بود. رویداد نامه سریانی که حاوی مطالبی از سده دوم میلادی است تصویری از پدیده های بسیار کهن و منسوخ چون قربانی کردن کودکان، پرستش درختان و تغذیه خاص بردگان بدست می دهد. رابطه مطالب رویدادنامه با نوشته بیرونی تا اندازه ای مشهود است. نشانه های برگزاری جشن تیرگان، از قرن ششم به بعد در سند های تاریخی اندک است. در روزگار ما، فقط در شهرهای مازندران مراسم تیرما سیزه شو بر جای مانده است. تیرماه در تقویم مازندرانی (مانند تقویم فرس قدیم) مصادف با آبانماه در تقویم جلالی (تقویم امروز ایران) است. محاسبه فصل ها، فعالیتهای کشاورزی و جشنهای کهن بر پایه تقویم محلی مازندرانی تا یک نسل پیش رایج بود.

تیرماه (چهارمین ماه سال)، در تقویم ایرانی، چند سده به آغاز فصل پائیز رسیده بود. بدین معنی که از زمان خسرو پرویز، در پی نابسامانی های کشور، محاسبه کبیسه به دست فراموشی سپرده شد. در نتیجه، با گذشت زمان آغاز سال، یعنی فروردین از اول بهار (ورود خورشید به برج حمل) به اول تابستان (ورود خورشید به برج سرطان) کشانده شد. و مدتها در این وضعیت کبیسه می کردند. ابوریحان می نویسد :

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کبیسه می کردند، فصلهای چهارگانه را با ماههای خود علامت می گذاشتند. زیرا این دو بهم نزدیک بودند؛ فروردین ماه اول تابستان، تیرماه اول پائیز، مهرماه اول زمستان و دی ماه اول بهار بود و روزهای خاص در این فصل داشتند که بر حسب فصلهای چهارگانه، به کار می بستند و چون کبیسه اهمال شده، اوقات آنها بهم خورد.

این نابسامانی ها ناگزیر برگزاری جشن ها، آیین های همگانی، فعالیت های کشاورزی و به ویژه، زمان گرفتن مالیات ها را تغییر می داد. در نوروز نامه می خوانیم :

متوکل وزیری داشت نام او محمد بن عبدالملک، او را گفت، افتتاح خراج در وقتی می باشد که مال در آن وقت از غله دور باشد و مردمان را رنج می رسد. و آیین ملوک عجم چنان بوده است که کبیسه کردند، تا سال بجای خویش بازآید و مردمان را به مال گذاردن رنج کمتر رسد، چه دستشان به ارتفاع رسد. متوکل اجابت کرد و کبیسه فرمود و آفتاب را از سرطان به فروردین (حمل) باز آوردند و مردمان در راحت افتادند و آن آیین بماند. و پس از آن خلف

بن احمد امیر سیستان کبیسه دیگر بکرد، که اکنون شانزده روز تفاوت از آنجا کرده است و سلطان سعید معین الدین ملک‌شاه را، انارالله برهانه، از این حال معلوم کردند. بفرمود تا کبیسه کنند سال را به جایگاه خویش باز آرند. حکماء عصر از خراسان بیاوردند و هر آلتی که رصد را به کار آید بساختند از دیوار و ذات الحلق (مجموعه حلقه های متداخله بسیاری، فلزین یا چوبین یا از مقوا که آسمان و حرکات کواکب را نمایند و علمای هیأت کواکب را بدان رصد کنند. “لغت نامه دهخدا”) و مانند این و نوروز را به فروردین بردند. ولکن پادشاه را زمانه زمان نداد و کبیسه تمام ناکرده بماند. این است حقیقت نوروز و آنچه از کتابهای متقدمان یافتیم و از گفتار دانایان شنیده ایم.

## نماز و روزه طولانی مسلمان مأخوذ از دیگر ادیان کهن و از جمله یهود و زرتشتیان است

از آنجاییکه **سپیتاک زرتشت** (گائوماته بردیه) تحت نامهای مختلف آن از جمله **بودا**، **لقمان**، **سنوشتانت** **اوخشیت نمنگه** (منجی پرورنده نماز) و خود **زرتشت** نمازگزار به شمار رفته است و تصویر وی در دخمه اش سکاوند هرسین نیز به حالت قنوت و ایستاده نشان داده شده است؛ لذا نماز **انیریامن ایشیه** (ایزد خورشید پاک و مهربان) زرتشتیان را باید یادگار عهد وی بشماریم. اما نماز سرکاری بزرگ اسلام از مقوله ای دیگر است. اسلام تعمیم و ترویج فرهنگ مساوات **برده داری الهی** است بر روی زمین و نماز وسیله آن و امپریالیستها از این خواب و غفلت بزرگ بساط رنگین می کنند. گرچه **نماز**، این سنت بدوی از خود بیگانه نما و اندیشه کش و وقت کش که ظاهراً از فروغ دین اسلام ولی عملاً ستون اساسی آن است به اشکال مختلف آن در نزد صابیایان و یهود و مسیحیان هم وجود دارد ولی تعداد اوقات نماز به شکل افراطی **پنجگانه روزانه** آن نه در نزد آنان، بلکه تنها در نزد زرتشتیان عهد اعراب شایع و رایج بوده است که خود سوغات مسلمان است. گرچه هر کدام از این نمازهای تشریفاتی زرتشتی از یک جمله تشکیل یافته است. اما اعراب مسلمان با طولانی ساختن متن این نمازهای ملل سامی یهود و صابی به سیاق خودشان از آن به عنوان وسیله برایی برای پرورش افراد مسلمان (تسلیم بی قید و شرط مقابل خدای موهومی و عوامل زمینی آن) و برای از خود بیگانه نمودن ایشان استفاده بنیادی نموده اند. بی شک روزه مسلمان نظیر نمازشان به تقلید از قبایل **عرب کلیمی** مدینه پدید آمده است که سرانجام به سبب دارائیهایشان توسط بنیانگذاران اسلام به سرنوشت دردناکی گرفتار آمدند. وجه اشتراک مهم نمازهای زرتشتی و اسلامی سوای اوقات و وضوع آنها عبارت **"به نام ایزد بخشنده بخشایشگر مهربان"** است که لابد نزد اعراب به صورت **بسم الله الرحمن الرحیم** ذکر میشده است. یقیناً ایرانیان عهد اعراب خود این عبارت را از سامیان کهن بین النهرین و عربستان گرفته بوده اند که خدای بزرگ **إل(الله)** را از عهد دیرین با عنوان خدای رحمان و رحیم می شناختند. این خود به وضوح نشانگر آن است که زرتشتیان مغلوب شده توسط اعراب، شکل جدید نماز خود از همین اربابان جدیدشان و به قیاس از نمازهای آنان گرفته اند. دلیل این گفته آن است که در میان صد و یک نام خدای کتب زرتشتی، به معادل نام رحمان و رحیم بر نمی خوریم. در باب صفت **رحمان و رحیم** الله گفتنی است محمد در مکه رسالت خود را به همین نام و نشان رحمان و رحیم وی شروع نمود ولی بعد از گذشت ۱۲ سال نبرد عقیدتی نه چندان منطقی، که با به کار گیری چماق کفر و الحاد صورت می گرفت، پیشرفت شایانی حاصل نشد. اما چون در مدینه عملاً به صفت **قاسم الجبارین** الله متوسل شد و شمشیر را به کار برد، قبایل ثروتمند یهود را کشتار و اموالشان را غارت کرد، راه عملی رهبری وی گشوده شد گرچه هدف والای اولیه وی هم در این راه قربانی شد. عنوان **قاسم الجبارین** نیز در اصل نه متعلق به الله (الابلا، خدای آسمان) بلکه از آن خدای قهار بزرگ بابلی **مردوک** (اژی دهاک اوستا) خدای شهر و دولت **بابل** بوده که مفهوم لفظی نامش همین کشنده ستمکاران است. اگر منظور از **جباران**، حاکمان برده دار و بهره کش و جنایتکار بود نه تنها ایرادی نداشت، احسنت هم داشت ولی بنیانگذاران اسلام خود همین سیستم برده داری و بهره کنشی و قتل و غارت معاندین و بیگانگان را پایه حکومت **کاملاً تبعیض گرای اسلامیشان** قرار داده بودند. در واقع **دموکراسی اولیه اسلامی** به صورت **درون برده داری** پیاده شده و شعار و فلسفه اساسی اش همه مردم بنده خدا و رسول و خلفا و ائمه و فقها بوده است. و زنان یعنی نیمی از جامعه در این مکتب حتی نیمه انسان هم به حساب نیامده اند، در حالی که در اسلام از ادگان صحرائین پیش از اسلام الهه ها پا به پای خدایان بزرگ پرستش میشده اند. در اینجا مطالبی را در باب پایه های سنتی یهودی نماز و روزه را به عینه از منابع مأخوذه قید می نمائیم: **موسسه گفت و گوی ادیان در بیست و نهمین جلسه از سری جلسات ماهانه خود "تاریخچه شکل گیری عبادات یهود" را مورد بررسی قرار داد.**

مهندس "آرش آبایی"، کارشناس علوم دینی یهود در این نشست که در تاریخ ۲۸ فروردین ۸۶ با حضور رئیس موسسه "حجت الاسلام ابطحی"، رئیس سابق انجمن کلیمیان تهران "یشایابی"، رئیس انجمن کلیمیان تهران "دکتر مره صدق" و جمعی از اساتید، پژوهشگران، دانشجویان و تعدادی از علاقه مندان حوزه دین و گفت و گوی دینی برگزار شد، به بررسی صور تاریخی شکل گیری عبادت در تورات و در دین یهود پرداخت.

وی اظهار داشت: علمای یهود عبارت پرستش و بندگی از طریق قلب را همان دعا و نماز به درگاه خالق تعبیر کرده اند. اساس عبادت یهود را در گذشته (از زمان بعثت حضرت موسی تا حدود ۲۰۰۰ سال پیش) مراسم تقدیم قربانی ها تشکیل می داده و دعای لفظی در کنار آن قرار می گرفته است. اما پس از ویرانی معبد مقدس یهودیان در بیت المقدس در سال ۶۸ (یا ۷۰) میلادی، به علت توقف مراسم تقدیم قربانی، اصل عبادت یهود بر نماز و دعاها ی کلامی قرار گرفت و با گذشت زمان آیین و متن نمازها شکل مدون امروزی را به خود گرفت. نماز در لفظ عبری «تفیللا» نامیده می شود و عموماً سه نوبت در روز خوانده می شود که اسامی آنها به ترتیب عبارتند از «شحریت» (صبح)، «مینحا» (بعدازظهر) و عرویت (شامگاه). نخستین شکل از عبادت یا مدح خدا را در مورد حضرت آدم و بعد از آن در خصوص فرزندان آدم می توان مشاهده کرد. وی با بررسی سیر تاریخی این رویه، افزود: ابراهیم برای نخستین بار، قدم را از مدح صرف خداوند یا درخواستهای شخصی فراتر می گذارد و ضمن طلب بخشش برای دیگران، قصد دارد که قصد و نیت خداوند را تغییر بدهد. این کارشناس علوم دینی یهود، همچنین به تشریح چگونگی مدح خداوند توسط یعقوب، اسحاق، بنی اسرائیل و .. پرداخت و دو شکل عبادت کلامی و تقدیم قربانی را به عنوان احکام تورات درباره عبادت برشمرد. آبایی اظهار داشت: با احداث معبد بیت المقدس در اورشلیم توسط سلیمان، آیین عبادی شکل مشخص تری به خود گرفت و از

زمانی که الفاظ و زمان دعاها برای همیشه مشخص شد، نهاد مهم دیگری به نام کنیسه [بت هکنیست یا کنیسا] آغاز به کار کرد و از آن جا که این دعاها بر پایه تمام نیازهای مجموعه قوم یهود تنظیم شده بود، مقرر شد که مراسم دعا به جماعت برگزار شود.

### آرش آبیایی، آذر ۸۱

در شریعت یهود، راه‌های متعارف نزدیکی به خداوند و کسب رحمت‌های او، عبارتند از: روزه، دعا (نماز یا تفیلا) و صدقه. روزه به عنوان یکی از این راه‌ها، امری بسیار متداول و معمول در آیین کلیمیان جهان است که در قالب‌های واجب و اختیاری برگزار می‌شود. روزه در کلام عبری، تعنیت به معنای رنج دادن جان نامیده می‌شود که وجه تسمیه آن خودداری از خوردن و آشامیدن طی روز (شرعی) است. در بیان خلاصه‌ای از فلسفه روزه می‌توان چنین گفت که روزه مانند اکثر احکام و مقررات دینی، کارکردی مانند ایجاد یک زمینه تیره و تاریک برای درک بهتر روشنائی‌ها دارد. به عبارت دیگر، روزه و بسیاری از دستورهای محدودکننده دینی (همچون حلال و حرام‌ها)، با ایجاد یک یا چند نوع محدودیت در فعالیت‌های جاری زندگی، زمینه‌ای به ظاهر تیره می‌سازند که در قالب آن، ارزش‌های زندگی جهان بهتر قابل درک و فهم خواهند بود. محدود کردن انسان در خودداری از اعمال ساده زندگی مثل خوردن و آشامیدن، او را وادار به تفکر و بررسی شفاف‌تر روش‌ها و اهداف زندگی خود می‌کند. ماهی تا زمانی که در آب است، معنای آب را نمی‌داند، اما اگر لحظه‌ای از محیط آبی خود خارج شود، معنای آب را درک خواهد کرد (البته پس از بازگشت به آن محیط).

اهداف روزه (های واجب) در یهود را می‌توان به ۳ بخش تقسیم کرد (که یک روزه می‌تواند بیش از یک هدف را دنبال کند) :

- ۱- توبه و طلب بخشش
  - ۲- یادآوری یک مناسبت و یا سوگواری
  - ۳- تلاش برای تحقق یک آرزو یا استجابات حاجت
- اولین و معروفترین روزه یهودیان، روزه یوم کیپور نام دارد. این روزه با هدف بخشش گناهان (میان انسان و خداوند) انجام می‌شود و تنها روزه‌ای است که دستور مستقیم خداوند در تورات درباره آن صادر شده است: «برای شما قانون .... زیرا در این روز ابدی باشد که در دهمین روز از ماه هفتم (عبری) جان‌های خود را رنج دهید (روزه بگیرید) برای شما طلب عفو می‌شود .... (و در صورت توبه) از تمام خطاهایی که نسبت به خداوند مرتکب شده اید، مبرا می‌شوید» (تورات - سفر لاویان - فصل ۱۶ - آیات ۲۹-۳۱)

ریشه این روزه، به عفو بني‌اسرائیل از جانب خداوند در صحرائی سینا بازمی‌گردد. حضرت موسی اولین بار، چهل روز در کوه سینا توقف کرد تا تورات را دریافت نمود (۱۰ فرمان)، و پس از بازگشت از کوه، تمرّد گروهی از بني‌اسرائیل را مشاهده کرد. پس از توبیخ قوم و پشیمانی آنها، چهل روز دیگر در بالای کوه برای قوم طلب عفو کرد و پس از آن، به فرمان خداوند، ۴۰ روز دیگر در بالای کوه رفت تا برای دومین بار لوح ده فرمان را دریافت کرد. موسی در دهم ماه هفتم از کوه پایین آمد و چون این روز برای بني‌اسرائیل، نشان عفو خطاهای آنها از سوی خداوند بود، این روز به عنوان یوم کیپور یعنی روز بخشش گناهان تعیین شد. یهودیان جهان در این روز که مهم‌ترین روز تقویم عبری محسوب می‌گردد، روزه ۲۵ ساعته (غروب تا غروب) گرفته و از انجام هر کاری دست کشیده و تمام وقت در کنیسه‌ها، به عبادت می‌پردازند.

دومین سری از روزه‌های واجب یهودیان، ۴ نوبت روزه‌هایی هستند که پس از ویرانی معبد بیت‌المقدس از طرف انبیا و علمای بني‌اسرائیل به نشانه سوگواری برای این جامعه مقرر شدند. سرزمین اسرائیل، شهر اورشلیم و معبد بیت‌المقدس رکن اصلی عبادات و اعتقادات یهود را تشکیل می‌دهند. بسیاری از آیین عبادی و زیارتی قوم یهود مربوط به این مکان و سرزمین مقدس است. یهودیان در سه نوبت نمازها (تفیلاها)ی روزانه خود به سوی بیت‌المقدس به عنوان قیله رو می‌کنند. پس از ویرانی نهایی بیت‌المقدس در حدود سال ۷۰ میلادی و تبعید یهودیان از آن سرزمین، ۴ نوبت روزه به نام‌های گدلیا، دهم طبت، ۱۷ تموز و ۹ آو (۲۵ ساعته) به نشانه یادبود و سوگواری برای این واقعه بر یهودیان واجب شد.

سومین شکل روزه، روزه استر است. این نشانه نوعی روزه است که به منظور طلب حاجت و استجابات دعا صورت می‌گرفت. در حدود ۲۳۰۰ سال پیش که یهودیان از زمان کوروش در ایران ساکن شده بودند، دختری یهودی ملکه دربار خشایارشا شد. در آن دوران یکی از وزرا نقشه قتل عام یهودیان را طرح کرد که با هوشیاری استر و یکی از انبیای یهود

به نام مُردخاي این نقشه باطل شد. استر براي موفقیت در ابطال این توطئه، از یهودیان ایران خواست که ۳ روز روزه بگیرند و از خداوند طلب بخشش و کمک نمایند. پس از آن، روزه استر به یادبود این واقعه بر یهودیان واجب گشت.

### روزه‌هاي مستحب :

۱- روزه آدینه پسخ : این روزه مختص پسران و مردان اولزاد خانواده است که به یادبود ضربت خداوند به اولزادهای مصریان در هنگام آستانه خروج بني اسرائيل از مصر و مصونیت عبرانیان از این ضربت صورت می‌گیرد.

۲- در ایام خاص از سال به ویژه ماه الול ، روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه گرفته می‌شود.

۳- روزهای آدینه ماه نو عبري ( روز قبل از حلول ماه قمری).

۴- عروس و داماد در روز عروسی یا روز قبل از آن به مناسبت شروع زندگی جدید و به منظور توبه از گناهان گذشته در صورت امکان روزه می‌گیرند.

۵- کسی که خواب آشفته‌ای دیده است و آن را نشان بدی می‌داند، روز بعد به خاطر کفاره گناهان و رفع مصیبت روزه می‌گیرد.

۶- برخی رسم دارند که در سالروز درگذشت والدین خود یا سالروز درگذشت علمای عالی‌رتبه دینی روزه بگیرند.

۷- در مواقع خاصی مانند احتمال وقوع بلایای طبیعی یا بروز خشکسالی و نظایر آن، بنا به حکم مرجع دینی، روزه جماعتی بر یهودیان منطقه‌ای خاص مقرر می‌شود.

**آداب روزه و شرایط آن :** در شریعت یهود، کلیه واجبات دینی برای دختران از سن ۱۲ سالگی و برای پسران از ۱۳ سالگی شروع گشته و اجباری است. روزه نیز مشمول این حکم است. کلیه روزه‌های مورد بحث اعم از واجب و مستحب به غیر از ۲ مورد یوم کیپور و روزه نهم‌آو (که ۲۵ ساعته و از غروب تا غروب هستند)، همگی از ماقبل سپیده صبح تا تاریکی کامل هوا برگزار می‌شوند ( هرچند که رسم است پس از خوابیدن شب قبل، چیزی خورده نشود). به غیر از ۲ روزه یاد شده که استثناء هستند، تقریباً غیر از خوردن و آشامیدن، هیچگونه محدودیت دیگری اعمال نمی‌شود. در روزه‌ها، مواردی به مراسم نمازهای روزانه اضافه می‌شوند.

غیر از روزه بزرگ یوم کیپور که تأکید ویژه‌ای بر انجام آن صورت می‌گیرد، در همه روزه‌ها، بیماران و افراد ضعیف و زنان باردار یا شیرده از روزه‌ها معاف هستند. در ایام عید و روزهای شنبه و روزهای اول ماه نو عبری، گرفتن روزه ممنوع است.

**پذیرش روزه :** هر چند که روزه در یهود ( تعنیت ) معنای تحت‌اللفظی «رنج دادن جان» را داراست، اما هدف اصلی آن همانگونه که ذکر شد، یادآوری موضوع‌های معین در شرایط ویژه روزه است. لذا آمادگی جسمانی برای روزه بسیار با اهمیت شمرده شده است. به خصوص درباره روزه بزرگ یوم کیپور، در احکام دینی، صرف خوراک مفصل قبل از شروع این روزه، بسیار باارزش و مستوجب ثواب شمرده شده است، زیرا فرد را برای اجرای يك فرمان الهی آماده می‌سازد. نیز درباره روزه‌هایی که جنبه توبه دارند به کرات این نکته گوشزد شده است که روزه توبه، تنها مختص روابط انسان و خداوند است و چنانچه انسانی، نسبت به همنوعان خود گناهکار باشد، تا زمان رفع کدورت و احقاق حقوق آنها، روزه و توبه او به درگاه خداوند بی‌اثر خواهد بود.

و در پایان، جمله‌ای معروف است از حضرت یسعیاہ نبی که از قول خداوند هدف واقعی روزه را به بني اسرائيل تذکر می‌دهد که روزه مورد قبول خداوند، رنج انسان‌های روزه‌دار و تعظیم و تکریم ریاکارانه آنها در زمان روزه نیست، بلکه برداشتن یوغ ظلم و رهایی بخشیدن به ضعفا و مظلومان به عنوان حاصل عملی این احکام و مراسم، مورد نظر خداوند و انبیای اوست. ( یسعیاہ فصل ۵۸ آیات ۳-۷ )

در اینجا برای آشنایی با **نمازهای زرتشتی** با نمازهای پنجگانه زرتشتی و مراسم به جای آوردن آن، مطالب جامع استاد سید خلیلی را از سایت آریا رمن به عینه نقل می نمایم که بدون تحقیق اساسی و کافی عقیده مند به اصالت و قدمت نمازهای زرتشتی است.

زرتشت برای پیروانش پنجگاه نماز در شبانه روز تعیین کرد. بسیار جالب توجه پنجگاه نماز مزدیسنا در شبانه روز: است که نماز کیش باستان از حیث اوقات پنجگانه و سایر شرایط آداب و رسوم، شباهت زیادی به نماز مسلمانان دارد. اوقات نماز و شرایط آن در مزدیسنی به ترتیب زیر است:

در مزدیسنی شبانه روز به پنج قسمت تقسیم شده و هر کدام به نام فرشته ای نماز خاصی دارد.

۱- هاون گاه، وقت آن از برآمدن خورشید است تا نیمروز (ظهر)

۲- رپیت وین گاه، موقع آن ظهر است تا ۳ تسو (ساعت) بعد از نیمروز

۳- ازیرین گاه، از سه ساعت بعد از ظهر شروع می شود و تا اول شب و پیدا شدن ستاره خاتمه می یابد.

۴- ایویس روتریمگاه، وقت آن از اول شب تا نیمه شب.

۵- اشهین گاه، وقت آن از نیمه شب است تا بر آمدن خورشید.

در روایات داراب هرمز دیار چنین آمده: هاون گاه شش ساعت است، رپیت گاه سه ساعت، ازیرین گاه سه ساعت، ایویس روتریمگاه شش ساعت و اشهین گاه نیز شش ساعت.

هاونی و رپیت وین و اوزیرین و ایویس روتریم و اشهین پنج فرشته نگاهبان شب و روز هستند که هر یک از آنها را گروهی از ایزدان، مانند مهر و رام و اردیبهشت و آذر و آپم نپات و ایزد آب و فروهر و اوپرتات و سروش و رشن اشتاد همراهی می کنند.

#### شرایط نماز

برای به جا آوردن نماز شرایطی منظور شده که به شرح زیر است:

۱- پاک کردن تن از هر گونه کثافت و نجاست.

۲- پاک کردن لباس از هر گونه پلیدی، نسا (تن مرده و لاشه حیوانات و هر چیزی که بدان پیوسته باشد) و هیرنسا (چیزی است که از ذیرواحی جدا شده باشد، مانند خون، ناخن، موی و امثال آنها)

۳- دربرداشتن سدره و کشتی\*.

۴- شستن دست و صورت که وضو نام دارد.

۵- پاک بودن جای نماز از هرگونه پلیدی و نسا و هیرنسا (اطراف محل نماز تا چهل گام یا حداقل سه گام) .

۶- محل نماز به زوراز کسی گرفته نشده باشد یا از پول دزدی خریده نشده باشد.

#### ترتیب وضو

ترتیب وضو این است که دستها را تا مچ و صورت را تا بناگوش و زیر زرخ و بالای پیشانی و نیز پاها را تا فوزک سه بار با آب تمیز خوب شستشو می دهند. آنگاه دعای دست و رو شستن را که **سروش باج** نام دارد می خولند و به نو کردن کشتی (باز و بسته کردن کشتی) پرداخته پس از آن شروع به خواندن نماز می کنند.

در صورتی که آب نباشد و یا به علتی استعمال آب مجاز نباشد، در این صورت دستها را سه بار به روی خاک تمیز می زنند و سپس به صورت و پشت دستها می کشند.

هنگام وضو گرفتن دعایی به نام **سروش باج** می خوانند، برای آگاهی بیشتر خوانندگان فرزانه، دعای **سروش باج** را در زیر آورده می شود:

#### به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

به خشنودی اهورامزدا-اشم وهی (سه بار)- من اقراردارم و استوارم به دین مزدیسنی که آورنده زرتشت، مخالف دیو پرستی و کیش اهورایی است\*\*.

**اگر بامداد باشد**-به هاون (صبح گاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به دهدار نیکخواهی که اشو و سردار اشوئی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

**اگر نیمروز باشد**-برفتون (نیمروز) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به شهردار مردم نوازی که اشو و سردار اشوئی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.\*\*\*

**اگر پسین باشد**-به ازیران (پسین) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به پادشاه بادرام پروری که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.\*\*\*\*

**اگر شب باشد**-به ایوه سربترم (شامگاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به پیشوای روحانی بشر دوستی که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.\*\*\*\*\*

**اگر نیم شب باشد**-باشهن (سحرگاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به کدخدای نیک خواهی که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

**قیله:** پرستش سو (قیله) در کیش مزدیسنی از لحاظ اینکه نمی توان برای خدا حدود و جهتی را در نظر گرفت از این رو موقع نماز خواندن، به طوری که در بحث آتش خواهد آمد، به سوی نور و روشنایی از قبیل آفتاب و ماه و چراغ و آتش



## محل سرزمین اساطیری دیلمون

نام سرزمین دیلمون را -که مکانش در سمت دریای بر آمدن خورشید (شرق بین النهرین) قید شده- در زبانهای سامی می توان سرزمین غنی و سرزمین محصور در آب (جزیره) و همچنین **معبد آبها** معنی نمود که این خود معنی لفظی **انا** خدای خرد و زمین و آبهای ژرف بابلی هاست که خدای جزیره **دیلمون** به شمار میرفته است. کلمه **دیلمون** به شکل **تالمین** در زبان آرامی به معنی **روباه** (به اوستایی اوروی= دم دراز) و به شکل **دالمین** در زبانهای ایرانی به معنی **سیمرغ** (گریفون) است. با توجه به همین معانی است که روباه در افسانه بابلی تیلمون (دیلمون) رل قهرمان را بازی میکند و نیای اساطیری ایرانیان تخمورویه (روباه نیرومند، پلنگ، ببر) نامیده میشود. معانی عام دیگر این نام معلوم میدارند چرا از این سرزمین اساطیری بابلیان سومری و اکدی همچنین بنادر و جزایر مهم خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند در اساس جزیره **سیلان** (سر-لان، بهشت برتر) که ایرانیان و هندوان "**سراندیپ**" (درخشانترین سرزمین)، **سریلانکا** (با شکوهترین سرزمین) و یونانیان و رومیان "**تاپروبانه**" (سرزمین خوشبختی) نامیده اند، منظور میشده است. روایت اسلامی هبوط آدم ابوالبشر به جزیره **سراندیپ/سیلان** نیز گویای بهشت روی زمینی بودن سیلان است. ولی دوری این سرزمین از بین النهرین باعث شده **جزیره بحرین** (به معنی لفظی سرزمین درون دریاها و مردابها)، بندر **دیلم** و جزیره **خارک** و همچنین سرزمین **دیلمان** ساحل دریای مازندران به جای این سرزمین بهشتی گرفته شوند. پیداست که هر دو نام **دیلم** و **دیلمستان** با نام سرزمین اساطیری **دیلمون** مربوط می باشند. موسی خورنی در کتاب جغرافیای خود نام استان ساحلی هرمزگان کنونی را در رابطه با منطقه کرمان با نام مشابهی به صورت **دیمون** (بلم رانان) یاد کرده است که باید نامی کهن بر این منطقه بوده باشد و ژوزف مارکوارت در کتاب جغرافیای بطلمیوس/خورنی خویش به خطا در صحت و اصالت وجود آن در نزد بطلمیوس تردید می کند؛ چه هرودوت نام این منطقه را به صورت کلمه اوستایی **اوتیا** یاد نموده است که به معنی **سرزمین بدون سرما** است. در اسطوره بابلی **گیل گامش** به صراحت سرزمین **دیلمون** در سمت دریای مصب رودخانه ها (مازندران) قید گردیده است که **گیل گامش** در سر راهش از بین النهرین بدانجا از کوه **زردآلوخیز مشو** (کوه میشو کنار شهر مرند) عبور می نماید. در این رابطه نام **مرداب انزلی** (سرزمین **دیلمون**=مرداب دارای داروی ضد پیری) بسیار جالب است چه طبق اسطوره **گیل گامش**، وی گیاه جوانی را در آنجا از **اوتنایشیتیم** (خضر دارای حیات جاودانه) دریافت میدارد، ولی به هنگام خواب **ماری** آن را از وی می رباید. در کتیبه های سومری از کشتی های **دیلمونی** حاوی چوب و کالای دیگر به سومر سخن میرانند که بی شک مراد لنجهای مردم سواحل ایرانی خلیج فارس است. جالب است که اساطیر سومری نام خدای سرزمین **دیلمون** را به صورت **انساک** ثبت نموده اند. در اینجا بی شک از **دیلمون** (جزیره "خورشید=اوتو") همان جزیره **بحرین** (سرزمین دو دریا) در خلیج فارس منظور است. چه **انساک** (بهترین سرور) با **شاگان** (رهبر آسمانی نامی=نبو/اسماعیل/فرواک اساطیر ایرانی)/**ساموگوا** (رهبر آسمانی کنام/معبد/شیار، **سامک/سیامک** **چرم پلنگینه پوش** اساطیر ایرانی، ایزد چهارپا شکل و پر مو و پر ریش بابلیها، ملقب به یاور انلیل و شیر کوهستان) مطابقت دارد. از آنجاییکه در اسطوره **دیلمون** موگدا از چاهای آب و رستنیهای **دیلمون** صحبت میشود، بنابراین به احتمال زیاد نام **انساک** (بهترین سرور) اسم مترادف دیگری بر **سین** ایز محبوب ماه یا **نینورتا** (خدای کامل و سالم و سالم نگهدارنده چهارپایان و ایزد کشاورزی به طریق استفاده از چاه و کانال در آبیاری با سمبل گاو آهن) بوده است که با اوروتال خبر هرودوت (یعنی ایزد کامل و سالم) که با خدایان بابلی **نبو**(=نامی/فریادرس، پسر مردوک) و **نین گیرسو**(ایزد فریادرس= **یغوث**، با سمبل شیر بالدار= اسدالله) یکی به شمار رفته است. این همان خدای قبیله ای اعراب است که در اساطیر به صورت **اسماعیل**، **سلمان** فارسی خندق ساز، **سلیمان** معبد ساز (پسر داود=مردوک) و در دین کهن اعراب به شکل **بتان صلّم** و **یغوث** در مقام نیای اساطیری اعراب ظاهر میشود. ظاهراً نام کهن دیگر بحرین یعنی **اوال** که به نظر میرسد در اصل نام شهری بوده است که اکنون نیز موجود



است در اصل با خدای اوال (ایزد سزاوار به شکل نخستین گاونر شاخدار، ذوالقرنین خداگونه) مردم کهن بحرین مطابقت دارد که نام پیش از اسلام بحرین و همچنین نام بت معروفی در شبه جزیره عربستان بوده است. گاو شاخدار در اساطیر و اعتقادات بابلی خصوصاً نمودار و نشانهٔ خدایی به نامهای سومری بابار(درخشان)، آمار(گوساله)، آمارباتدانلیل آ (گوسالهٔ خدای آسمان و هوا) و به نام اکدی سین(سوئن، ماه= نانار سومری) می بوده است. تحت نام سین(ماه) نیز این ایزد یک گاو شاخدار(قرونو) و یک میوهٔ خودرو معرفی شده است. طبق سرودی معروف این ایزد از پدرش انلیل(ایزد آسمان و هوا) خواهان چنین الطافی میشود: "در رود به من آب فراوان بده، در دشت غلهٔ بسیار برویان، در باتلاق علف و نی برویان، به نخلستان و تاکستان عسل و شراب ببخش، در قصر حیات طولانی به من عطا کن." نام بحرین در منابع یونانی کهن عهد اسکندر مقدونی و جانشینانش تیلوس آمده است که در زبان عرب مترادف با نام منامه پایتخت بحرین به معنی جایگاه خواب و استراحت است. خود نام بحرین در عربی مفهوم جزیره میان دریاها را اراده می کند. به نظر میرسد این معانی در روایی و افسانه ای شدن جزیرهٔ بحرین عهد باستان نقش مهمی داشته اند. در قرآن سورهٔ کهف صحبت از سفر دریایی موسی (مردوک/موش هوشو) و برادر و مصاحبش یوشع (نینازو، سرور شفاعت) در مجمع بحرین (اطراف بحرین) و ملاقاتشان با پیر دانای دریاها(انا/انکی، اوانس نیمه ماهی-نیمه انسان) است. موسی دارای عصای جادویی مارشکل به عنوان برادر هارون (ایشکورا، آداد) همان انکی پدر مردوک (تنوژیه= مار نیرومند) است چه خود انکی/انا (مار خردمند باغ عدن تورات) نیز اغلب به شکل مار تجسم میشده است. اساس اسطوره یونانی آمیزش عاشقانه الهه سلن (ماه) با اندایمیون (مرد شناور) است که طبق اسطوره از آمیزششان ۵۰ الهه زاده میشوند و به وضوح یاد آور اسطوره انکی ایزد دریاها و سرزمین دیلمون و همچنین الهه ماه سرزمین بحرین می باشد. ناگفته نماند که بطلمیوس از اعراب شرق عربستان تحت نام اعرابیا اندایمیون (اعراب قایقران ماهیگیر) یاد نموده است.

بهشت سومری یا سرزمین جاودانی دیلمون از نگاه سومری :

سرزمین دیلمون مقدس است  
 سرزمین دیلمون پاک است  
 سرزمین دیلمون پاکیزه است  
 سرزمین دیلمون روشن است  
 در دیلمون کلاغ سیاه نمی نالد  
 مرغ وحشی ناله سر نمی دهد  
 شیر کسی را نمی درد  
 گرگ بره را نمی درد  
 سنگ وحشی کودکان را نمی برد  
 پرنده دست رنج بیوه زنان را نمیرباید  
 هیچکس از درد نمی نالد  
 هیچکس نوحه نمی خواند  
 هیچکس سوگواری نمی کند  
 کتیبۀ سومری - پیدا شده در شهر باستانی نیپور  
 (کریم رحص ۱۶۸-۱۸۱: هوک ص ۱۵۶)

اما افسانهٔ سومری که با خواندن آن به شباهت های فراوانی حتی با باورهای امروزی پی می بریم افسانهٔ انکی(Enki) خدای آب و نینهورساگ(Ninhursag) خدا-بانوی زمین است. این افسانه را با هم بخوانیم و شباهتها را ببینیم: سومریان معتقد به سرزمینی پاک و مقدس به نام دیلمون (Dilmun) بودند که مظهر روشنایی و پاکی و سلامتی بود. باغ مقدس که خدایان در آن زندگی می کردند. آنچه برای زنده ماندن این باغ لازم بود آب تازه بود که اوتو (Utu) خدای خورشید باید از زمین به آن باغ مقدس بیاورد. اوتو آب تازه را از زمین به باغ می آورد و همه ی باغ پر از میوه و سبزه و طراوت می شود.

همین موضوع آوردن آب از زمین برای تازگی و طراوت باغ مقدس در افسانه ی آفرینش در تورات (۱۰-۲) به این صورت آمده است: "اما آب از زمین بیرون می آمد و خشکیها را سیراب می کرد."

در این باغ بارور شده و پر طراوت نینهورساگ از سه نسل بانو-خدایان، ۸ گیاه مقدس پدید می آورد و می رویاند. اما انکی می خواهد که این ۸ گیاه مقدس را بخورد و فرمانبر او ایسیمود دوچهره آن ۸ گیاه مقدس را به پیش انکی می آورد و انکی یکی یکی آنها را می خورد:

"انکی در سبزه زار به اطراف می نگرد، به اطراف می نگرد"

انکی به فرمانبرش ایسیمود می گوید:

"من فرمان می دهم، من می خواهم درون آنها را دریابم،

این چه گیاهی ست؟ این چه گیاهی ست؟"

و فرمانبرش پاسخ می دهد:

"پادشاه من، این گیاه درختی است،

او گیاه را می بُرد. انکی گیاه را می خورد.

پادشاه من، گیاه عسل،

گیاه را می چیند. انکی گیاه را می خورد.

پادشاه من، گیاه وحشی کنار راهها،

گیاه را می بُرد، انکی گیاه را می خورد. ...."

و متن ادامه دارد تا انکی هر هشت گیاه مقدس را می خورد. در اینجا نینهورساگ خشمگین و ناراحت می شود و انکی را به مرگ نفرین می کند و از صحنه ی ماجرا خارج می شود.

هشت عضو اصلی بدن انکی بیمار می شود و انکی به بستر بیماری سخت می افتد. سرانجام پادشاه خدایان موفق می شود تا نینهورساگ را پیش انکی بیاورد و تنها اوست که می تواند بیماری سخت انکی را درمان کند.

رویدادهای موازی و مشابه هم درماجرای شکستن تقدس گیاه در بهشت سومری آشکار است. و بخاطر داشته باشیم که فاصله ی زمانی این اسطوره ها و برداشت توراتی آن به حداقل دو هزار سال می رسد.

این اسطوره در جایی مفصلتر ذکر گردیده است که ما آن را نیز قید می کنیم:

انکی ونین خورسگ:

بر اساس منظومه اسطوره ای آسمانی دیلمون محلی است مطهر، پاکیزه ودرخشان. آنجا سرزمینی است که در آنجا به احتمال بیماری و مرگ وجود ندارد. آنجا شهری است که به فرمان انکی، خدای آبها آنجا مملو از آبهای شیرین و مزارع سرشار از غله شده، و بنابراین به "خانه اسکله های ساحلی سرزمین" شهرت یافته است. الهه نین خورسگ، "مادر سرزمین" از انکی باردار می شود، و پس از نه روز بارداری بدون تحمل درد و تقلا الهه نین مو را به دنیا می آورد. سپس انکی دختر خویش، نین مو، را باردار می کند، و او به همان شیوه مادر نین خورسگ، الهه ای به نام نین کو را به دنیا می آورد. آنگاه انکی نوه خویش نین کو را باردار می کند، و او الهه اوئو را به دنیا می آورد. الهه دیگری نام نین سیگ را باید به عنوان چهارمین تولد به جمع سه الهه بالا افزود. نین مو ونین سیگ با قضاوت از روی نامی که دارند (بانویی که به ثمر می آورند) یا (بانویی که سبز می کند)، به نظر می رسد الهه هایی باشند که فعالیت های آنها در اصل با گیاهان ارتباط داشته است. الهه نین کور "بانوی کوهستان" یا شاید "بانوی جهان زیرین" الهه ای است که فعالیتهای او ظاهراً به کار با سنگ منحصر بوده است و الهه اوئو به احتمال الهه ای است که فعالیتهای او با لباس و به طور کلی پوشش ارتباط داشته است. انکی اکنون آشکارا خود را آماده باردار کردن نتیجه خویش اوئو کرده است که خورسگ،

مادر بزرگ، دخالت کرده و نصایحی را به او تو می دهد. او تو به احتمال طبق دستور نین خورسگ بر آن می شود که با انکی ازدواج نکند مگر آنکه وی برای او هدیه ای شامل خیار و سیب و انگور بیاورد. اگر این برداشت درست بوده باشد می بینیم که انکی از باغبانی خیار و سیب و انگور دریافت می دارد. باغبان به احتمال میوه ها را در برابر آبیاری به کمک سدها، کانالها، و محلهای کشت نشده در اختیار انکی قرار می دهد. انکی آنها را به عنوان هدیه برای او تو می آورد، و او تو با شادمانی او را پذیرا شده و با وی ازدواج می کند. به روایتی او تو را با شراب مست کرده و به کامجویی می پردازد. اما از این ازدواج به احتمال هیچ الهه ای متولد نمی شود. به جای آن به نظر می رسد ازدواج اینها منجر به رویش هشت گیاه متفاوت می شود که عبارت از: گیاه "درخت"، گیاه "عسل"، گیاه "الف هرز جاده"، گیاه "اَپَسَر"، گیاه "خار"، گیاه "چسب"، گیاهی که نام آن نا مفهوم است، و گیاه "درخت فلوس". و اکنون انکی مرتکب عمل گناه آلود می شود. او همانگونه که در **سرزمین مردابی** به پیرامون خویش می نگریست، متوجه هشت گیاه می شود و به احتمال مصمم می شود تا سرنوشت آنها را تعیین کند. اما به نظر می رسد که نخست می بایست قلب آنها را بشناسد، یعنی اینکه به احتمال می بایست آنها را مزه کند. بنا براین، پیک او ایسمود، هدای دو صورتی، هر هشت گیاه را می چیند و برای انکی می آورد، و او آنها را یکی پس از دیگری می خورد. الهه نین خورسگ که در واقع مسؤول به وجود آمدن گیاهان بالا بود، از کار انکی خشمگین می شود، و او را نفرین کرده می گوید: تا زمانی که زنده است با "چشم زندگی" به او نگاه خواهد کرد، و با بیان این جمله بی درنگ نا پدید می شود. در نتیجه نفرین او چاهها و رودخانه ها خشک میشوند و آب در اعماق زمین پنهان میگردد. بی تردید در نتیجه نفرین او انکی به تدریج لاغر و نحیف می شود، و آنوئکی، خدایان "بزرگ" اما بی نام سومری، خاک می نشینند. در این مرحله **روپاه** برای نجات می آید. وی از انلیل، فرمانروای مجمع خدایان سومری می پرسد اگر نین خورسگ را به مجمع خدایان باز گرداند چه چیزی را به عنوان پاداش به وی خواهد داد. انلیل پاداش او را تعیین می کند، و **روپاه** با اطمینان خاطر به نحوی موفق می شود نین خورسگ را به مجمع خدایان در دیلمون باز گرداند. آنگاه نین خورسگ انکی در حال مرگ را بر فرج خویش نشانده از او می پرسد که در کدام عضو از بدن خویش احساس درد می کند. انکی عضوی از بدن را نام می برد که او را می آزارد، و نین خورسگ وی را آگاه می سازد که وی موجبات تولد خدایی را برای او فراهم آورده است. مفهوم این گفته آن است که تولد آن خدا موجب بهبود عضو بیمار خواهد شد. به همین ترتیب، نین خورسگ پرسش خویش را هشت بار تکرار می کند. هر بار انکی یکی از اعضای دردناک بدن را نام می برد، و نین خورسگ تولد خدایی در رابطه با آن را اعلام می دارد. سرانجام، به احتمال به در خواست نین خورسگ انکی سرنوشت خدایان تازه متولد را رقم زده و آخرین آنها به نام **انساک (یا انساکیل)** را به مقام "**خدای حامی دیلمون**" منصوب می کند.

معنی لفظی نام عمان نیز در رابطه با نام بحرین قابل توجه است که در اینجا در پایان مقاله آن را ضمیمه می نمائیم:

#### معنی نام کشور عمان:

نام کهن این کشور **مزون** آورده شده است که می توان آن را به معنی معانی ایرانی **سرزمین منسوب به ماهیگیران** یا **سرزمین مس** و به عربی **سرزمین قایق روی امواج دریا** گرفت. برای خود نام **عمان** هم می توان ریشه عربی به معنی مردم دارای **قایقهای شناور** در نظر گرفت؛ حتی در زبان فارسی نیز از نام عمان در شکل **اومان** چنین مفهومی مستفاد میگردد. چنانکه گفته شد بطلمیوس کل مردم منطقه سواحل خلیج فارس را با نام **اندایمیون** (بلم رانان دریا) یاد نموده است. بنابراین وجه مشترک دو نام کهن و کنونی آن همان **ماهیگیران قایق سوار** است. جالب است که نام ایرانی **بحرین** یعنی **میشماهیک** نیز در اسطوره دریانوردی موسی و یوشع و خضر با ماهی ربط داده شده و به معنی **سرزمین دارای ماهیان بزرگ** یا **بلم های بزرگ** گرفته شده است. اما در اساس از این نام ایرانی باید معنی **کشور ماه** (=مثنیه- ماهیک) اراده شده باشد چه در بابل **ماگور** یعنی قایق (نشانگر هلال ماه نو) نام معروفی بر **ناتار** یا **سین** یعنی ایزد ماه بوده است. به نظر می رسد **منات** (=الهه گردنده، خواهر اللات الهه خورشید) که همانند **ناتار** الهه تقدیر هم به شمار رفته، الهه معروف ماه عربستان بوده است چه در هندوستان نیز نام معبد **سومنات** را به معنی **ماه سرور** گرفته اند. بر این پایه نام کشور باستانی **مانانا** در کردستان و جنوب آذربایجان و همچنین نام **منامه** پایتخت بحرین را می توان از ریشه اوستایی **ماون**- گهه یعنی **ماه گرفت** و آنها را به ترتیب **کشور ماه** و **سرور ماه** معنی نمود.

## آپسو و تیامات اساطیر سومری اصل آدم و حوای تورات و یمه و یمی اوستا و وداها هستند

نگارنده قبلاً اساس اسطوره آدم و حوای تورات را همانند بسیاری از محققین اساطیر ادیان صرفاً مأخوذ از اسطوره سومری آدایا (پدر موجب فناپذیری انسانها) می دانستم ولی آدایا (علی القاعده آداما) خادم معبد و ماهیگیر و نخستین انسان میرا و موجب فناپذیر شدن انسانها است و زنی همراه وی نیست. اما در اسطوره آپسو (خورشید جهان زیرین = یمه خشنه، جمشید اوستا و وداها) و تیامات (اما اوشوم گالانا = دوشیزه روزی دهنده، یمی = همزاد) زن و شوهر در کنار هم ظاهر میشوند. آپسو نظیر آدم، بی خیال و خواب آلود است؛ انا (خدای مارشکل زمین = اژی دهاک پدر، پدر اژی دهاک پسر = مردوک) آپسو (یم ایزد دریای فینیقیها) را به خواب عمیقی فرو برده و به قتل میرساند (بنا به تورات در این حالت حوا را از دنده وی خلق می کند)، اما این امر باعث نابودی ماهیت آپسو نمیشود و فقط او را بی اراده می کند. بنابراین آپسو (مشیه) در جهان زیرین می ماند و جهان فرودین جایگاه انا/انگی مار شکل، "سرور آپسو" می شود. نامهای آپسو (ابزو، مشیه) و تیامات (به زبان اوستایی یعنی مادر جهان زیرین، یمی/مشیه) در زبان سومری همچنین به معانی پدر آب و مادر حیات هستند که این معانی آنها را با آدایا قایقران و ماهیگیر و همچنین حوا (از ریشه حی و حیات، یا مطابق اصل آحوا یعنی آب) مربوط می سازد. در اسطوره همچنین از آپسو (مشیه) و تیامات (مشیه) به سان دو دریای آبهای شیرین و شور اطراف جزیره دیلمون (بحرین = دو دریا) اراده شده است. در تصاویر کتیبه های بابلی تیامات غالباً به شکل آنزو (سیمرغ نیمه شیر نیمه عقاب، خدای دانای باد و توفان بومیان دیرین فلات ایران) تصویر شده است. در بابل با الهام از اساطیر آپسو و تیامات و همچنین اسطوره فریب خوردن از خدای مارشکل (اِنا) و میرا شدن آدایا (آدم) و التقات این دو داستان آدم و حوا پدید آمده بوده است چه در یکی از آثار باستان شناسی بابلی نقشی از آدم و حوای در حال خوردن سیب و مار خردمند و فریبکار حاضر در صحنه به تصویر کشیده شده است که توضیح آن نه در کتیبه های بابلی بلکه در تورات، سفر پیدایش، در اسطوره آدم و حوا نقل شده است. جالب است نام تیامات به معنی سامی عربی آن یعنی حیوان ماده گرسنه سرزمین یخ زده به اسکاندیناوی رسیده است و به نام بیمیر نخستین غول خدای به شمار رفته است که از طریق شیر خوردن از پستان گاو نخستین انوزومبلا (الهه مادر/زمین) در سرزمین یخ بسته (= فریقیه در فلات آناتولی) رفع گرسنگی می نماید و از پستان گاو انوزومبلا (= شایسته مواظبت، مادر/ الهه گاو شکل کوهستان تائوروس) چهار رود بزرگ جاری میگردد که لابد همان چهار رود توراتی باغ عدن (هلال خضیب) یعنی فیشون (عاصی)، جیحون (جیحان) دجله و فرات هستند. شکلی از نام این الهه گاو شکل اسکاندیناوی در زبان سامی عبری به معنی صاحب ابریزها است. نام ایمیریا/یمه/آپسو در اساطیر یونانی به صورت کیمیریا (زمستانی) ظاهر گریده که اعضاء سه قسمتی بدنش ترکیبی از شیر و بز و مار است. برای آشنایی مختصر با اصل سومری داستان پدید آمدن خدا/انسانها در اینجا مطالبی را به نقل از فصلنامه علوم انسانی، شماره ۱، نقل می نمایم:

### ۲. ۱. نمونه هایی از اساطیر کهن

قبل از اظهار نظر درباره تعریف فوق، بهتر می بینم، توجه خواننده را به سه نمونه از اساطیر جلب کنم؛ خواننده بعد از خواندن نمونه ها و دقت و تأمل در آنها خود با قضاوت های بهتر، نویسنده را در ادای حق مطلب یاری خواهد کرد. نخستین مثل را از «منظومه آفرینش بابلی» می آورم. من البته بخشهایی از منظومه را در پی هم می چینم: «هنگام که نه آسمان بود، نه زمین، نه ژرفا، نه نام. هنگام که آپسو<sup>(۱۳)</sup> تنها بود و تیامت<sup>(۱۴)</sup> ... به آن هنگام که هیچ ایزدی نبود، ... در آن سراسر است که لحظه تصمیم فرا می رسد و سرنوشت آیندگان رقم می خورد؛ او باز یافته شد، آن خردمندترین، کسی که در عمل نخست مطلق گراست؛ او در مگاک ژرف باز یافته شد، مردوخ، در قلب آبهای شیرین زاده شد. مردوخ در دل «آبهای شیرین و مقدس» آفریده شد. ... «کدامیک از ما در نبرد بی پرواست؟ مردوخ قهرمان! تنها او چندان زورمند است که می تواند خونخواه باشد». ... آنگاه آنان جادوکنان، شبحی را در برابر او ظاهر کردند و به مردوخ، آن نخست زاده فرزند گفتند: «ای خداوندگار، کلام تو در میان ایزدان حکمیت دارد، نابود می کند، می آفریند: آنگاه سخن بگو و این شبح ناپدید خواهد شد باز به سخن درآی، دوباره ظاهر شود». ... مردوخ بر توفان، گردونه موحش خود سوار شد، کمر بریست، چهار تن از گروه مخوف را به یوغ افکند، چهار تنی که دارای دندانهای تیز و زهرناک بودند؛ کشنده، بی رحم، پایمال کننده، شتابگر که بر هنرهای تاراج و فنون کشتار آگاهی داشتند.

او آن در هم شکننده را بر جانب راست خود گمارد که بهتر ستیزه گر است؛ بر جانب چپ خویش خشم جنگجو را گمارد که دلیرترین افراد رامی ترسانند. این زره را به خود پیچید، خشونت رو به ازدیاد، هاله ای موحش؛ با کلامی سحرآمیز لبهایش را به هم دوخت؛ گیاه شفابخش کف دستش را فشرد؛ خداوندگار رهسپار شد، به سوی خروش فراز رونده تیامت گام برداشت ...

خداوندگار تور افکند تا تیامت را به دام بیاندازد، و ایمهولو<sup>(۱۵)</sup> از پس آمد و بر چهره تیامت ضربت زد. وقتی یامت خمیازه کشان دهان گشود تا وی را فرو بلعد، او ایمهولو را پیش راند تا دهان تیامت بسته نشود؛ پس باید از آن طریق به شکمش فرو رفت؛ لاشه آماس کرده اش منفجر شد؛ تیامت خمیازه کشید و اکنون مردوخ تیری افکند که شکمش را درید، احشانش بیرون ریخت و زهدانش گسیخت....

... خداوندگار به استراحت پرداخت؛

به آن پیکر غول آسا خیره شد. اندیشید که چگونه از آن استفاده کند و از آن لاشه مرده چه بیافریند، نخست آن را چون صدف حلزون دوکپه ای از هم گسیخت، با نیمه فوقانی اش گنبد آسمان را ساخت. نرده را فرو کشید و نگهبانی بر آنها گذاشت تا هرگز نگرینند... فراخی آسمان را گسترده... سال را اندازه گرفت...

در میان دنده های تیامت، دروازه هایی به سمت خاور و باختر گشود... درخشش جواهر را به ماه داد، همه شبها را بدو بخشید... آنگاه مردوخ به تیامت باز نگریست؛ از دریای تلخ، کف برگرفت... با دستهای خود ابرها را به واسطه میغ بخار آلود گسترده؛ راس آب را به سمت پایین فشرد. کوهها را بر آن انباشت و چشمه هایی باز گذاشت تا جاری شود. فرات و دجله از چشمهای تیامت سرچشمه گرفت... مردوخ تن بشست و جامه های تمیز پوشید؛ چه، او شهریار آنان بود... هاله ای گرد سر داشت. در دست راست گرز جنگی در دست چپ عصای صلح بود... او خداوند ماست؛ بگذار او را با نامهایش درود گوئیم؛ بگذار او را با پنجاه نامش درود گوئیم؛ نخست مردوخ، او فرزند خورشید، و نخستین انفجار خورشیدی است... او انسان را آفرید. موجودی زنده، که برای او کار کند؛ و ایزدان، آزاد و رها گام بردارند؛ بسازند و بشکنند. عشق ورزند و رها شوند...»<sup>(۱۶)</sup>

## نامهای ارمنستان در زبانهای رسمی هیتی (نسیلی و لوویایی) به معنی سرزمین ماه بوده اند

در اساطیر ارمنه که در تاریخ ارمنستان موسی خورنی مورخ معروف ارمنی عهد قباد ساسانی منعکس شده است. مواردی هست که به واسطه جوانب اساطیری مکتوم مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است. نگارنده قبلاً از بررسی اساطیر ایرانی بدین نتیجه بودم که سرزمین سائینی اوستا (یعنی سرزمین سیمرغ/عقاب) همان ارمنستان است که علی القاعده خود در زبانهای هندوایرانی و سکایی به معنی سرزمین جایگاه عقاب (ار=آله) می باشد. ولی اخیراً با توجه به نام خدایان لوویایی و هیتی (ماه در زبان هیتی لوویایی) و سیون (سون، سین، سوئن=ماه) در یافتن که این نامها در آسیای صغیر عهد باستان و در اصل به معنی سرزمین ایزد ماه بوده اند. از اینجاست که موسی خورنی نام خدای بزرگ ارمنستان را آرامازاد (ماه خدای دانا) یاد داشت نموده است ولی از چهار شکل ارمنی وی صرفاً به ذکر کند آرامازاد (اهورا مزدای تاس، سمبل کرکسی وی) بسنده میکند. این نشان میدهد که شکل عقاب اهورامزدا ایرانیان در این رابطه نقشی بازی کرده است. لابد اشکال دیگر وی شیر و ببر یا پلنگ بوده است چه اهورامزدا بومیان دیرین فلات ایران یعنی آنزو (به سومری یعنی بزرگترین و وسیعترین) به صورت نیمه شیر و نیمه عقابی عظیم به شمار می رفته است. از سوی دیگر این نام به صورت آنزو در زبان سومری به معنی رقم سی یعنی عدد مخصوص ماه است. از اینجاست که خدای ماه ارمنه با اهورامزدا ایرانیان (که مشابهت تامی با آرامازاد داشته) و ژئوس یونانیان (خدای آسمان که عقاب پرندۀ توتمی وی به شمار میرفته است) و سین بابلیان (یعنی خدای ماه) معادل گرفته شده است. از اینجاست که استرابون جایی از پرستش ماه در مرزهای ایبری (گرجستان) سخن میراند و جای دیگر نام ولایت بزرگی در قفقاز را سونئس (ماه) می نامد، که این نام همان است که در اوستا در شمار پرستندگان دین راستین (اشا) به صورت سائینی یعنی سرزمین عقاب یاد شده است. جالب است که منابع هیتی از سرزمینی به نام کاشکا (به هیتی یعنی سرزمین ماه= خالدي، هوریانی) در سمت ارمنستان کوچک یاد میکنند که بی شک منظور همان ارمنستان اولیه است. خود ارمنه نام کهن هیتی این سرزمین یعنی کاشکا را فراموش کرده ولی نام لوویایی/ایرانی ارمنستان را محفوظ داشته اند. نام دیگری که ارمنه بر اساس اخبار موسی خورنی به سرزمین کهن خود میدهند هاپیک است که مسلم به نظر میرسد از ریشه کلمه ارمنی هاو یعنی عقاب (سین مرغو، سیمرغ) اخذ شده است. در زبان عربی که نماینده زنده بزرگ زبانهای سامی کهن است، این نام به معنی مغاک و درۀ ژرف (نشان ولایت آنان یا خدای بابلی انا/انکی) است. از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که سامیان نام هاپیک را با انکی/اِنا یعنی ایزد آبهای ژرف مطابق می گرفته اند. جالب است که خود نام آرامو در زبان کهن مصری به معنی پرندۀ آتش خدایی (سیمرغ آتش، فوئه نیکس/ققئوس) است. اسطوره ایرانی پرورش زال (به سومری یعنی پرندۀ آتش به فارسی یعنی عقاب=دال) در آشیانه سیمرغ نیز اشاره به همین معنی دارد. بنابراین کوه بلندی که مسکن سیمرغ به شمار می آمده، در اصل نه البرز تهران (یعنی کوه بلند) بلکه همین کوه آرات و همچنین مطابق منابع کهن بابلی کوهی به نام کارنول (بزکوه) در جنوب غرب ایران بوده است. به هر حال از آنجاییکه منابع هیتی از مردمان مخلصمی به نامهای هاپاسا (سرزمین مردمان عقاب پرست) و آزی (پرستندگان مار/انکی/اِنا، ماریان خبر هرودوت) در سمت سرزمین کاشکا (ارمنستان کوچک) یاد میکنند؛ لذا نام هاپیک ارمنه نیز عهدش به ماقبل تاریخ می پیوندد. ماریان ارمنستان را خود موسی خورنی تحت همین نام و نیز زیر عنوان ویشپازور (یعنی ازدها زادگان سمت کوه آرات) معرفی نموده است. موسی خورنی در شجره نامه نخستین انسانها می آورد که ترگوم (تارخونت) پدر عالی یا فاتح در جایگاه هوا خدای هیتی) در مقام پدر هاپیک است. در واقع آنزو/سیمرغ بومیان کهن فلات ایران نیز در اصل هوا/خدا به شمار میرفته است. از معنی لفظی ارمنستان و کاشکا (یعنی سرزمین ماه) معلوم

میشود نام **کسیسوتریوس** خبر موسی خورنی (نوح ارمنستان/اوتناپیشتم که به یاری و راهنمایی انکی از طوفان بزرگ جاودانه بر جای ماند) در اصل **کوسوه سوتروس** یعنی **ناجی سرزمین ماه بوده** است که طبق روایت موسی خورنی در سرزمین ارمنستان کشتیرانی نموده است. نا گفته نماند که کشتی در ادبیات کهن خاورمیانه کنایه از ماه نو/هلال بوده است. نظر به اینکه نام کوه آرات در منابع عهد اسلامی **حارث** (کوه بزرگ، در اصل **هایاسا/هایک**) و در اوستا **مزیش ونت** (کوه بزرگ)/**ماسیس** (به زبان سانسکریت / مادی / سکایی یعنی **ماه**) ذکر شده است. مسلم به نظر میرسد خود نام کوه آرات (در اصل یعنی کوه خدا) به معنی کوه سرزمین اورارتو (آلارود، نائیری یعنی سرزمین رودخانه های خوب و فراوان) و همچنین با نام ایرانی آله اوروت (یعنی کوه عقاب بزرگ) برابر میشده است. بنابراین از کشتیران افسانه ای کوه آرات یعنی نوح (ناجی/منجی/تسلی دهنده) در اصل خود ایزد قبیله ای ارامنه یعنی **هایک/آرامازاد/سائینی** (ماه/سیمرخ) مراد بوده است. در اخبار موسی خورنی سه پسر کسیسوتریوس در جایی با اسامی **زروان** (پیر، بزرگتر)، **تیتان** (با حافظه) و **هایه تسوته** (ایزد آتش زیر زمینی، منظور ارتاوازد ارامنه/کمبوجیه سوم معروف به محبوس جاودانه جهان زیرین) و جای دیگر تحت اسامی **زروان** (پیر)، **تاروان** (جوان) و **سام** (والامقام) ظاهر میشوند که در اساس همان **سلم** (مگابرن ویشتاسپ پسر خوانده بزرگ کورش) و **ایرج** (گنوماته بردیه/سپیتاک زرتشت (داماد و پسرخوانده کوچک کورش) و **تور** (کبوجیه سوم پسر واقعی کورش/فریدون) هستند که در تورات در مقام پسران نوح (ناجی/منجی) تحت نامهای **سام** (والامقام)، **یافت** (تتومند) و **حام** (تند مزاج) یاد شده اند. از این جاست که می بینیم در اوستا فریدون/ثرائی تئون (کورش سوم جهانگشا) در مقام **نوح** (ناجی/منجی) مرغ کشتی/قایق به نام **پائورو** (به اوستایی یعنی **مرغ راهنما/سیمرخ**، به ودایی یعنی **کبوتر دور پرواز**) را برای پیدا کردن خشکی به پرواز در می آورد و وی سه روز و سه شب در آسمان می ماند و قادر به پیدا کردن خشکی نمیشود ولی سر انجام وی به کمک الهه آبها ناهید قادر به انجام این امر میگردد. در اسطوره **اوتناپیشتم** یعنی ناجی/منجی بابلیها و **نوح** تورات نیز از این **کبوتر** دور پرواز کشتی عهد طوفان بزرگ یاد شده است. نظر به نام اورارتو در زبان سامیان اکدی یعنی **وراشتو** (به سومری یعنی جزیره بر نشستن کشتی منجی، که نزد اکدیان اورالت تلفظ میشده) می توان آن را در زبان سامی عربی به مفهوم عامیانه آن یعنی جایگاه نشستن کبوتر یا کبوتران (**ورشان**) معنی نمود. لابد از همین مفهوم عامیانه است که اسطوره بر نشستن کبوتر و کشتی اوتناپیشتم/نوح بر فراز کوه آرات و داستان پرورش ملکه سمیرامیس (علی القاعده یعنی از قبیله قفقازی سئورومات=مادر سالاران قداره بند و زرهپوش)- که در اساطیر با ارمنستان و آشور و خانواده سپیتاک زرتشت مغ سئورومتی جنوب قفقاز مربوط گردیده است- ساخته شده است. چه کتسیاس مورخ یونانی عهد هخامنشیان در مورد خاستگاه قفقازی این ملکه آشوری می آورد: "سمیرامیس به وضع معجزه آسای زاده شده و توسط الهه آشوری در **کتو** (لانه پرندگان، منظور ارمنستان) رها شده، با کبوتران پرورش یافته بود". قابل توجه است که در زبان سومری کلمه **ماسونا** که یادآور نام **موسی** در یانورد قرآن و موسی در صندوق رها شده رود نیل است- به معنی قایق ژرف می باشد. این نام در زبان سانسکریتی/میتانی/سکایی به معنی منسوب به سرزمین **ماه** (ارمنستان) را می دهد. لابد بر اساس همین شواهد و قرائن بوده است که اسطوره بر نشستن کشتی نوح بر فراز کوه آرات (=اورارتو یعنی سرزمین کوهستانی) پدید آمده است.

مطابق خبر بروسوس مورخ کلدانی و یونانی عهد سلوکیان نخستین خدیو زمین **آلاروس** (خدای اورارتو یعنی سرزمین بستر رودخانه ها= سرزمین منسوب به خدای آبهای سومری و هوری **ینا / آیانوس**) نام داشته و دهمین خلف /پادشاه وی **خیستروس** (هوخستره/کی آخسارو، پادشاه مادی فاتح اورارتو و آشور) است که در عهد وی طوفان بزرگ (منظور ویرانی جاودانه امپراطوری بزرگ آشور) روی داده است. طبق روایات پهلوی و صلتی بین پسر کی قباد (نخستین پادشاه

ماد و متحد اورارتو) یعنی کی اپیوه (اوپیتیه) با خاندان پادشاهی اورارتویی صورت گرفته بود. به هر حال نزد ارامنه از خدای سرزمین آلاروس (آلارود خبر هرودوت) همان خدای قبیله ایشان هایک (آله-ماه) اراده شده است. موسی خورنی نام اخلاف هایک را به ترتیب پدر و پسری تحت اسامی آراما نیاک (نیای سرزمین ماه= ارمنستان)، آرامانیس (ماه مقدس و با شکوه) آماسیا (ماه نیک)، گقام (گردنده تیز رو منظور ماه)، هارما (دارای رمه های خوب= لقب سپیتمه جمشید پادشاه قفقاز و ولیعهد و داماد آستیگ)، آرام (آرامش دهنده سرزمین ماه، که به جای آرامو بنیانگذار حکومت اورارتو، تلپینو [تموز بابلی] به معنی لفظی خدای اصیل کشاورزی [= آرامه] هوریان، کی آخسارو فاتح اورارتو، سپیتمه جمشید پادشاه ولایات قفقاز و قاتل وی یعنی کورش سوم/آرای بزرگ است) و آرای زیبا (که بیشتر به جای سپیتاک زرتشت پسر سپیتمه جمشید زیبا و پسر خوانده و داماد کورش/آرای بزرگ= آرامو می باشد) آورده است. ناگفته نماند به احتمال زیاد معنی لفظی لاتینی نام پارسی کورش (ذوالقرنین) یعنی آریس (قوچ) در پدید آمدن نام اساطیری آرای ارامنه دخیل بوده است.

در اینجا برای آشنایی با نظریات مقدماتی محققان پیشین خلاصه نظریات ایشان را قید می نمایم که خواهیم دید دانششان با توجه به شرایط زمانی عمیق نرفته بوده است.

**مقدمه ای بر تاریخ دیرین ارمنستان :** محقق محسن کوهساری (پژوهشگر تاریخ، از دبیران استان گلستان) برخی کشورها نامشان را از نژاد قومی که در آن سرزمین زندگی می کنند، گرفته اند؛ ولی نام برخی دیگر، ارتباطی به نژاد فعلی ساکن آن ندارد. به این ترتیب ممکن است آن سرزمین از قبل نام، نژاد پیشین و یا یک مکان در آن کشور داشته است و ساکنان جدید همان اسم را پذیرفته اند.

بر اساس باور موسی خورنی [Moses Khorenatsi]، ارمنیان از نژاد اورارتویان هستند و وجه تسمیه ی آن ها از نام پادشاه اورارتویی، آرامو، گرفته شده است: «او [آرام] اینگونه توانمند و نامدار گردید، لذا تا امروز نیز مردمان کشورمان را به او می شناسند». (۱) بیشتر مورخان ارمنی شناس معاصر این نظریه را رد کرده اند؛ هر چند ممکن است ریشه هایی از حقیقت را در دیدگاه موسی خورنی پیدا کنیم و آن ارتباط نام ارمنیان با آرامو، شاه اورارتویی، است. احتمالاً این عنوان یک مکان جغرافیایی بوده، که بعدها منابع آن فراموش و یا گم شده است.

آرنولد توین بی [Arnold Toynbee] اعتقاد دارد که ارمنیان همان موشکیان [Mushkian] هستند یعنی مهاجران فریگی [Phrygian] که همراه هایک به این سرزمین آمدند. سپس وی محل سکونت این قوم را به یک مکان اورارتویی «اورمنیو- نی» [Urmeniuh\_ni] ربط می دهد؛ زیرا منوآ، شاه اورارتویی، در کتیبه ای از این محل در همسایگی موش [Mush] نام می برد که آن را فتح و با خاک یکسان کرده است. او همچنین نام ارمنیان را از اریمنا - پدر روسای سوم که از آخرین شاهان اورارتویی بود - می داند، وی در پایان نقل می کند، احتمالاً این نام از کلمه ی آرومانی [Arumani] آمده است که از نژاد آرامیان [Arameans] بوده اند. (۲) در گفتار توین بی دیدگاه های مختلفی بیان شده که هیچ یک از آن ها توسط پژوهش های باستان شناسی و یا تاریخی ثابت نشده است.

نلبندیان [Nalbandian] در کتابش می نویسد، در قرون هفتم و هشتم ق.م. اقوام تازه ای اورارتو را مورد تاخت و تاز قرار دادند و آن سرزمین را فتح کردند. بر طبق گفته های هرودت مردمانی که اورارتویان را برانداختند، از فریگیه آمده بودند و به ارمنیان مشهور شدند. سپس این قبایل هند و اروپایی زبان شان را بر اورارتویی ها تحمیل کردند و از اختلاط این دو قوم، ارمنی اورارتویی، ملت جدید ارمنی پدید آمد. (۳) وی از یک طرف روایت هرودت را بدون اثبات تصدیق می کند و از طرف دیگر بر طبق اظهار وی چگونه امکان دارد ملتی که از آن هیچ خط و دست نوشته ای به دست نیامده، زبانش را جایگزین قومی کند که دارای زبان مشخصی بوده و از آن ها کتیبه های زیادی به



دست آمده است . به هر حال از نوشته ی نلبندیان می توان اینگونه نتیجه گرفت که ارمنیان از امتزاج بخشی از فریگی ها با اقوام بومی به وجود آمده اند .

اما گروسه [ Grotseh ] مدعی است که مقارن سال ۱۲۰۰ ق.م. بخشی از اقوام تراکیه ای [ Tracie ] به داخل آسیا نفوذ کردند . آن ها تحت نام فریگی ها با هیتی ها آمیخته شده و در فلات آناتولی پخش و ساکن شدند ؛ سپس سیطره خود را در جنوب تا کیلیکیه و در شمال تا هویاک [ Hoyak ] ، « پایتخت پیشین هیتی ها ، بغازکوی » ، گسترش دادند . این فریگی ها همان قومی هستند که منابع آشوری آن ها را موشکیان نام نهادند . در سال ۶۷۷ ق.م. پادشاه آشور ، آسارهادون [ Assarhaddon ] ، کیمریان را که تا حوالی توشپا [ Tuspa ] نفوذ کرده بودند ، شکست داد . سپس گروه کیمریان وارد آناتولی شدند و بین سال های ۶-۶۷۵ ق.م. باقیمانده ی حکومت فریگیان را از بین بردند و به فرمانروایی شان پایان دادند . پس از مدتی ، کیمریان از ادامه ی فتوحات عاجز ماندند ؛ ولی فرمانروایی فریگیان دیگر احیا نشد . بنابراین گروهی از فریگیان- مردمانی که به ارمنیان شهرت یافتند - اینگونه پا به عرصه ی هستی گذاردند.( ۴ )

نظریه ی دیگری نیز وجود دارد که به موجب آن ، برخی مورخان نام ارمنیان را برگرفته شده از قوم هایاسا [Hayasa] می دانند و بر این باور هستند که منشأ ارمنیان از اقوام بومی این سرزمین گرفته شده است . « در قرن چهاردهم تا سیزدهم هیتی ها در کوه های شمال ارمنستان با اتحادیه ی قبیله ای هایاسا - آزی [Azzi] درگیری مسلحانه پیدا می کنند . این اقوام احتمالاً از نژاد هند و اروپایی هستند ؛ زیرا بر پاره ای شواهد ، زبانشان به زبان هند و اروپایی نزدیک است » . ( ۵ ) نام هایاسا نمی تواند این نظریه را که منشأ ارمنیان از اقوام بومی غیر هند و اروپایی است ، تقویت کند ؛ چون مهاجرت فریگی ها به شرق آناتولی از سال ۱۲۰۰ ق.م. آغاز می شود : « پادشاهی هیتی ها در حدود سال ۱۲۰۰ ق.م. به پایان رسید، چون گروه هایی از فریگی ، تراکیه و دیگر مردمان بالکان ، توسط ایلیریان [Illyrians] به درون آسیای صغیر رانده شدند . . . وقتی که موج های مهاجرت متوقف گشت ، مشخص شد که فریگی ها در غرب و موشکیان در شرق وارث اصلی امپراتوری هیتی ها گردیده اند » . ( ۶ )

در پایان اینگونه نتیجه گرفته می شود که ارمنیان از شعبه ی غربی نژاد هند و اروپایی ، بخشی از فریگی ها ، بودند که به تدریج بر فلات و دشت ارمنستان مسلط شدند و با اقوام بومی این سرزمین ( هوری ، هیتی ، اورارتویی و . . . ) امتزاج یافتند . به طوری که در قرن ششم ق.م. توانستند قوم غالب شوند و تمام این سرزمین را تحت سیطره ی خویش درآوردند ؛ اما در مورد نام ارمنیان باید گفته شود که از دوران های بسیار دور ، منطقه ای مشخص و معین از آناتولی عنوان ارمنیه داشته است و مردمی که ما آن ها را ارمنیان می نامیم از غرب به این ناحیه مهاجرت کرده اند . نام ارمنستان شاید از بخشی که این مهاجران اول بار به آنجا گام نهادند یعنی « آرم » [ Arm ] با پسوند « ینی » [ Ini ] گرفته شده باشد و به طوری که واژه ی هاپیک که ارمنیان خود را به آن نام می نامند باید نام سرزمین و مردم مشرق آناتولی باشد که در اسناد هیتی به نام هایاسا خوانده شده است . ( ۷ )

( ۱ ) خورناتسی ( خورنی ) ، موسس ( موسی ) ؛ تاریخ ارمنیان ، ترجمه و مقدمه و حواشی و پیوستها از ادیک باغداساریان ( ا . گرماتیک ) ، تهران ، ناشر مولف ، چاپ اول ، ۱۳۸۰ ، ص ۶۷ .

( ۲ ) Gurun . Kamurun : " Armenian File " . Ankara . 1982 Int : WWW . mfa . gov . tr / grupe / eg08 / default .

( ۳ ) ( ۴ ) . ibid . P . 10 . htm P . 7 ( ۵ ) نوری زاده ، احمد ؛ تاریخ و فرهنگ ارمنستان ، تهران ، نشر چشمه ، چاپ اول ، ۱۳۷۶ ، ص ۱۴ . ( ۶ ) Gurun : " Armenian File " . P . 14 ( ۷ ) فرای ، ریچارد . ن ؛ میراث باستانی ایران ، مترجم : مسعود رجب نیا ، تهران ، نشر علمی و فرهنگی ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۷ ، ص ۱۰۸ و ملکی ، آتوشیک ؛ هند و اروپائیان - ارمنیان ، مجله پیمان ، تهران ، زمستان و بهار ۱۳۸۰-۸۱ ، شماره ی ۲۰ ، ص ۶۴ .

## تأثیر اساسی و بزرگ اساطیر دینی مصر در فرهنگ دینی کهن یهود و مسیحیان

اسطوره معروف مصری اوزیس (ملکه اریکه نشین) و اوزیریس (پادشاه اریکه نشین) حاوی مطالبی است که نشان می‌دهد یکی از منابع اساطیری معروف و اساسی داستان خدا-برادران نامتجانس **اهورا مزدا** و **اهرمین**، خصوصاً اساس اسطوره خواهر و برادر تخت سلطنت نشین همزاد **جمشید** و **جمی** یادگار بزرگ فرهنگ مصریان کهن در دین و اساطیر و سنن ایرانیان باستان است: اسطوره بر این اساس است که پسر و دختر الهه آسمان (نوت) و ایزد زمین (گب) یعنی **اوزیریس** و **اوزیس** با هم ازدواج میکنند و ست (خدای ویرانی و صحرا و آشوب) برادر آنها و نابرداری یا عموی **هوروس** (ایزد خورشید دور دست = هیپیون یونانیها) این امر را نمی‌پسندد و اوزیریس را به قتل می‌رساند. بعد از آن **اوزیریس**، خدا/پادشاه جهان زیرین می‌گردد. در اساطیر کهن هندو ایرانی این دو تحت عناوین خواهر و برادر همزاد **جمشید** (یمه/جم درخشان = همزاد مذکر) و **جمی** (همزاد مؤنث) یاد میشوند که از این میان یمه (جمشید میمرد یا بدست اژدها/ک = پادشاه **مردوک پرست** کشته میشود) و در خدا/پادشاه جهان زیرین می‌گردد. چه نام پدر اینان یعنی **ویوسوست** یا **ویونگهونت** (خورشید دور درخشنده) در وداها و اوستا به وضوح با **هوروس** مصریان به معنی لفظی (خورشید دور دست) مطابقت دارد. پیداست خود نام **هوروس** همچنین یادآور نام **اهورا** ایرانیان به معنی خالق است و لابد با آن معادل گرفته شده است. مسلم به نظر میرسد نبرد و ستیز بی امان **هوروس** با برادر بزرگ همزادش **ست** (خدای ویرانی و آشوب) منشأ اسطوره ستیز خدایان بزرگ و همزاد خیر و شر ایرانی یعنی **اهورامزدا**ی سیمرخ شکل و با **اهرمین** ماروش است. در نزد مصریان هم **هوروس** و هم **ست** با سری به شکل پرنندگان تصویر گردیده اند. خصوصاً شاهین (سائینی اوستا، سیمرخ) سمبل **هوروس** و مار یکی از موجودات منسوب به **ست** است که در نزد ایرانیان با توجه به سمبلهای مار/اژدهای خدایان بزرگ بابلی یعنی انکی و **مردوک** به جای **ست** مرغ سر آورده شده است. تصاویر دایره بالدار مصری که در مصر و آثار باستانی فارس دیده میشود. نشان از علاقه خاص ایرانیان بدین سمبل مخصوص ایزدان خورشیدی مصر یعنی **هوروس** و **رع** می باشد. جالب است نام **هرمس** (=ستون) خدای معروف یونانی/مصری و همچنین نام **اهرام** ثلاثه معروف مصر با **ست** خدای مخصوص مصر علیا که اهرام ثلاثه را در خود جای داده، مترادف است. گرچه از **هرمس** مصریان/سامیها در اصل خدای شیروش/سفینکس شکل **حائورون** مصریان / کنعانیان مراد بوده است. مصریان بعد از پس راندن هیکسوسهای پرستنده **موسه/موسی/میثه** (میثره، خدای قبیله ای میتانیان حاکم بر اتحادیه قبایل هیکسوس، خدای جنگ و خورشید و عهده پیمان = **هرمس ایرانی**)، خدای بزرگ ایشان را با **ست** (خدای ویرانگری) معادل به حساب آورده اند. تورات و قرآن به درستی نام آخرین فرمانروای هیکسوسی و مخاصم مصری او را با عناوین موسی کلیم الله و فرعون برادر خوانده موسی معرفی نموده اند چه اینان به ترتیب کاموسه (همکلام میثه) و اخموسه (برادر موسی) نام داشته اند. قرآن **هیکسوسها** (=پادشاهان بیگانه) را تحت نام **اصحاب الرأس** (پادشاهان چوپان) یاد نموده است.

سوی دو مورد فوق در فرهنگ اساطیر ایرانی- بر خلاف همسایگان یهودیشان که خیلی از ایشان تأثیر پذیرفته اند- به سادگی تأثیر از اساطیر مصر باستان در نمی‌یابیم. این دو مورد هم باید غیر مستقیم توسط مرمان آسیای صغیر به ایران رسیده باشد. از این موارد ناب در فرهنگ تورات و یهود نامهای اساطیری **صهیون** (کوه ازدحام)، **جهوت** (زهوتی، ایزد ماه که ریشه مصری نام زئوس یعنی در اصل خدای رعد یونان هم هست)، **تور سینا** (کوه ایزد گاو شکل ماه)، **یهوه** (ایزد ماه) است که در ستاره **داودی** شش پر ماه در درفش یهود تصویر شده اند. جالب است که نام ایزد ماه و خرد و

جادوگری مصریان یعنی **جهوتی(تهوتی، طاغوت اعراب باستان)**، توث یا زهوتی متضمن ریشه نام **یهود** است. در این رابطه بسیار قابل توجه است که اسامی اساطیری دیگر کوه مقدس **تور سینا**، یعنی **صهیون** (سیون، به اکدی)، **قرقیسیا** (کیر-کوسیا به عبری/هوریانی)، **آرماختون** (به لوویایی/یونانی) هم جملگی به معنی **کوه سرزمین "ایزد ماه(یهوه صبايوت)"** می باشند. از موارد قابل ذکر دیگر نام **حَوا** (مادر الهه) است که در معنی **الهه هوا** و دم با **الهه مادر مصری سرکت** مشترک است. در باب اشتراک و تأثیر و تأثر مصریان با بابلیان گفتنی است. به نظر میرسد نام **ایزد** معروف بابلی **نبو(=اسماعیل، نیای اساطیری عرب)** که همچنین **نینورتا/حائوران/ملقارت/رشپ شولمان/نین گیرسو(خدای شیر فش=به عربی هرمس و صاحب گرز و پهلوان سفرهای جنگی)** نامیده شده است، علی الاصول از لقب مصری وی یعنی **نب آهایو(جنگجوی بزرگ)** اخذ شده است چه این همان خدا/پهلوانی است که نزد یونانیها تحت نام **هراکلس** (پهلوان معروف، حائوران/حائورون کنعانی) دارای گرز و خفتان از پوست شیر بومی شده است. در سنت دینی مسیحیان هم موارد مهمی و نابی وجود دارد که بر گرفته از فرهنگ اساطیری مصر است. از آن جمله نام و نشان خدایان **ایزیس** (فرمانروا/ایزد منجی مردم در جهان دیگر)، **الهه ایسانوس** (آنکه می آید بزرگ است) و **ایهی** (ایزد زمزمه های خدایی، خدای جوانی که از او به عنوان خدای متصدی نان و شراب مقدس یاد شده است). مسلم به نظر برای خود **موسی** که از عهد هیکسوسها به شکل نام خدایگانی **موسه** در نام فرمانروایان مصر دیده میشود (از جمله در نامهای **اهموسه** و مخاصم **هیکسوسیش کاموسه**)، دو ریشه متفاوت **میتانی** و **بابلی** (سومری/اکدی) وجود داشته است: در نزد میتانیان- که از اعضاء مهم اتحادیه قبایل هیکسوسها در مصر بوده اند، همچنانکه از اسم خودشان پیداست این نام خدای قبیله ای آنان یعنی میثه(میثره، ایزد خورشید و عهد و پیمان و جنگ) بوده است که معادل با مردوک بابلیها (یعنی گوساله رب النوع آفتاب) به شمار میرفته است. اما در نزد بابلیها نام **موسی(موشه)** به صور **موش** و **موش هوشو** به معنی **مار/اژدها** در مقام سمبل ویژه **مردوک** ایزد بزرگ بابلیها است. **ید بیضا** و **ده فرمان موسی** بیانگر میثه میتانیها (خدای عهد و پیمان و خورشید) و عصای اساطیری موسی که در بابل پیش همانند فرعونی خودش تبدیل به **مار/اژدها** میگردد، نشانگر نام **مردوک** خدا/پهلوان بابلی است. گرچه در تورات این نینورتا/نبو است که در نقش **یعقوب** (کشتی گیر) در مقام نیای اساطیری امم سامی ظاهر شده است. ظاهراً در همین نام **یعقوب** مردوک با پسر یا برادر ناتنی اش **نبو/نینورتا** اشتراک یافته است چه **اسحق** (آشور آشوریان) هم به جای **مردوک** و هم به جای **انلیل** بابلیها بوده است که این دومی در باور بابلیها پدر **نینورتا(یعقوب)** و **نی نازو** (عیسو) به شمار رفته است. موسی کلیم الله تاریخی تورات و قرآن همان فرعون هیکسوسی مترادفش کاموسه (روح همنشین ایزد موسه) است که توسط **اهموسه** (به معنی برادر **موسه**) فرعون مصری بنیانگذار سلسله هیجدهم جدید التأسيس مصر با رعایای هیکسوسی (=خارجی) خودش از مصر سفلی به فلسطین باز پس رانده شد. هیکسوسها یا پادشاهان شبان (اصحاب الرأس قرآن) حدوداً بیش از یک قرن و نیم در مصر حکومت نموده اند. بسیار جالب است نام خدای باران و طوفان و هوای هیتیان، **لوویان** و هوریان یعنی **تشوپ**، **تارو** و **تارھونتا** (فاتح/پدر عالی) که در کتیبه های هیتی خدای خاص سرزمین هیتیان معرفی شده، در اساطیر یونانی به صورت **ژئوس هیتیوس** یعنی **خدای باران** معرفی شده است. از اینجا به خوبی معلوم میشود که خود نام **هیتیان** از همین نام ایزد باران و طوفان برجای مانده از اساطیر یونانی و شهر و دیار منسوب به وی اخذ شده است. لذا بی جهت نیست که مسیر سفر اساطیری تارح (تارھونتا) و پسرش **ابراهیم/ابرام** (پدر عالی= تارخون) از سرزمین هوریان **تشوپ/تارھونتا/تارو** پرست میگردد. دوست عزیزم **آریارمن(س.فرنا باز)** که این مقاله حاصل و نتیجه بحث و گفتگوی

اخیر با اوست، سلسله مقالاتی تحقیقی بسیار جالبی در باب منشأ دایره بالدار هخامنشیان و خصوصاً اساس اساطیری و دینی کهن مصری آن دارد که ضمن آنها اساطیر معروف مصری را در این باب با جزئیات مورد بررسی قرار داده و در وبلاگش در جستجوی سده های فراموش شده درج نموده است. در اینجا بخشهایی از مطالب وی در این وبلاگ تحقیقاتی را بی کم و کاست در باب اسطوره هوروس و ست ضمیمه می نمایم:

#### ریشه های پیدایش نگاره دایره بالدار (جستار هفتم)

سرانجام نوشتارهای ما در شش جستار پیشین (درباره ریشه های پیدایش دایره بالدار مصریان) براین بود که به شهر «ادفو» (Edfu) رفته در ویرانه های باستانی پرستشگاه هوروس به جستجوی اسطوره دایره بالدار باشیم. دستاورد جستارهای پیشین ما در وبلاگ «در جستجوی سده های فراموش شده» این بود که دریافتیم دایره بالدار مصریان نمادی برگرفته از اندیشه های خورشید و درخشندگی آن در آسمان و نیز نمادی از باورهای دیرین درباره نبردهای روشنایی و تاریکی، نبرد نیکی و بدی، نمادی از چیرگی روشنایی و پیروزی هوروس خدای آسمان و شاهین بر «ست» خدای آشفستگی و بدی و نشانه ای برای برپایی یک پادشاهی نیرومند در مصر (که خود را نماینده روشنایی و نیکی می دانست) بود.

از اینرو بود فرعونها که خود را «هوروس» و نیز فرزند «را» خدای خورشید می نامیدند، برای آسمانی نمودن پادشاهی خویش و نمایش توانایی و گستردگی باور به نیروی چیرگی خود بر دشمنان و پراکندن ترس در دلهای مردمان از خشم خود، دایره بالدار را ارج نهادند و بویژه در روزگار پادشاهی نوین آنرا با شکوه بسیار بر سردر کاخها، بر دیوارها، زیر سقف ها، آسمانه ها، ستونهای سنگی، تخت ها، مهرها و... نمایش می دادند. فراز پندارها درباره این دایره بالدار مصری اسطوره ای بود که برای پاسداشت یاد دلاوریهای هوروس پدیدار گشت و بر دیوارهای پرستشگاه ادفو در مصر بالا به دبیره هیروگلیف نگاشته شد.

شهر ادفو در کرانه غربی رود نیل میان شهرهای «اسنا» (Esna) و «آسوان» (Aswan) است که مردمی نزدیک به شصت هزار تن را در خود جای داده است. در این شهر است که ویرانه هایی دیده می شود که در نوشته های هیروگلیف آنرا wetjese-hor خوانده که بخش دوم این نام، همان نام هوروس است و پسان تر رومیان آنرا «آپولینوپولیس مگنا» (Apollinopolis magna) نامیدند که معنی آن «شهر هوروس برتر» بود. آپولو از خدایان خورشیدی یونانیان بود و نامی بود که یونانیان و رومیان به هوروس داده بودند. هم هرودوت (کتاب دوم) و هم پلوتارک (داستان ایزیس و ازیریس) و دیگر نویسندگان کلاسیک هوروس را آپولو و در پیوند با خورشید خوانده اند.

یافته های بدست آمده از ادفو نشان می دهد که دیرینگی ویرانه ها به روزگار خاندان پنجم رسیده و مصریان در روزگار پادشاهی نوین این جایگاه را به یاد هوروس خدای آسمان «بهوتت» (Behutet) نیز می گفتند که این واژه مصری به معنی «رنگارنگ» است و یادآوری رنگارنگی بالهای هوروس و نیز پرتوهای خورشید در آسمان بود.

در نزدیکی ادفو بود که پرستشگاههایی برای خدایان و ایزدبانوان در «دندرا» (Dendera)، «اسنا» (Esna)، «کومومبو» (Komombo) و «فیلایی» (Philaie) برپا شده بود. اما به راستی نامداری ادفو بیشتر از این جایگاهها و این نامداری برای برپایی پرستشگاه هوروس خدای آسمان و شاهین بود.

پرستشگاه هوروس به یاد پیروزی های او و همزمان با نامداری و پراکندگی اسطوره های نبرد با ست و در روزگار پادشاهی نوین ساخته شد. برخی نوشته های بدست آمده از آن نشان می دهد که پرستشگاه نه در یک زمان کوتاه که در روزگاری دراز هنگام فرمانروایی «رامسس یکم» (Ramesses I) (۱۳۴۶-۱۳۲۲ پ.م)، «ستی یکم» (Seti I) (۱۳۲۱-۱۳۰۰ پ.م) و «رامسس دوم» (Ramesses II) (۱۳۰۰-۱۲۳۳ پ.م) ساخته شده است. این دیرینگی در ساخت پرستشگاه نشان می دهد که هوروس چگونه نامدار بود و فرعونها که خود را هوروس می نامیدند چقدر برایش ارزش می نهادند که هریک چون شاهان هخامنشی که به تخت جمشید افزودند، آنها نیز به پرستشگاه هوروس افزودند.

در آن روزگاران سوی پرستشگاه و از دروازه بزرگ آن تا درون آن در راستای گردش در آسمان و از شرق به غرب بود. در شرق این پرستشگاه دروازه بزرگی به یاد هوروس برپا شده بود که اکنون تنها نشانه هایی از آن برج مانده است و شیوه هنری ساخت آن همان شیوه نامدار هنر دروازه ها و پنجره های مصری بود که در جایگاههای دیگر مانند کارناک، فیلای، دندرا و ... بکار رفت و پسان تر سر در کاخها و دروازه های بزرگ هخامنشیان از آن الگوبرداری گردید.

پرستشگاه کهن ادفو بیش از هزار سال زیست و دوران پادشاهی شکوهمند نوین مصریان، دوران چیرگی آشوریان، پارسیها و یونانیان را دید. این پرستشگاه تا روزگار چیرگی یونانیان بر مصر برپا بود و در روزگار بطلمیوس سوم بر آن شدند تا به یاد همان هوروس پرستشگاهی بزرگتر و باشکوهتر را بر جای این ساختمان فرسوده و کهن برپا سازند.

ساخت پرستشگاه نوین هوروس در سال ۲۳۷ پ.م و درست بر روی همان پرستشگاه کهن آغاز شد. سرانجام پس از سالهای دراز در روزگار پادشاهی بطلمیوس دوازدهم و سال ۵۷ پ.م به پایان رسید. باز هم دیر هنگامی تا پایان ساخت پرستشگاه نشان از بزرگی و نامداری هوروس در میان مصریان داشت.

اینبار دروازه ای بزرگ و بلند را که هنوز پابرجاست چون دروازه پرستشگاه کرناک، به همان الگوی کهن مصری در جنوب پرستشگاه هوروس برپا ساختند. دروازه ای که ما ایرانیان با دیدن آن ناخودآگاه به یاد هنر ساخت دروازه بزرگ «مردمان» که در روزگار پادشاهی خشیارشا در پارسه برپا شد و نیز دروازه های کاخ «تجر» و ... می افقیم. درست در بخش بالای دروازه، نگاره ای بزرگ از دایره بالدار به همراه مارهای ایارت دیده می شود که نمایش آن در بالای دروازه به گونه ای شکوهمند چیرگی و توانمندی دایره بالدار هوروس را نشان می دهد...

دوست محقق مان آریامن (س. فرنا باز) حتی تشابه اساسی اسطوره مصری اوزیریس و اوزیس با اسطوره ایرانی جمشید و خواهر همزادش جمی را از نظر نیانداخته است. در این وبلاگ، ضمن مقاله پنجم نگاره دایره بالدار این مطلب را چنین شرح داده است:

روزگار پادشاهی ازیریس بر سرزمین مصر در چند سرچشمه آورده شده است. به نوشته پلوتارک (۴۶-۱۲۰ م) در داستان ازیریس و ایزیس، ازیریس در هنگام پادشاهیش تلاش کرد مصریان را شهرنشین (متمدن) ساخته و به آنها هنر کشاورزی آموخت. او بود که مردم را سامان داد و داد و قانون را برپا نمود. به مردم فرمان داد خدایان را پرستش کنند و آرامش و آبادانی و پیشرفت را به سرزمین مصر داد. نیز او بر آن شد که به دیگر مردمان نیز شهروندی و پیشرفت در زندگی را بیاموزد. پس روزگار پادشاهی ازیریس روزگار شادی و خوشبختی مصریان و آبادانی مصر بود. نوشته های پلوتارک را سرچشمه هایی به دبیره هیروگلیف در خود مصر بازتاب می دهند. ستون یادبود «آمن موس» که اینک در موزه لوور پاریس نگاهداری می شود، در ۱۴۰۰ پ.م آشکارا از آبادانی و پیشرفت (Amenmose) سرزمین مصر در روزگار ازیریس سخن می گوید. در این ستون سنگی ازیریس آورنده خوشبختی و فراوانی برای ، آورنده بادهای دلنواز شمالی، بالنده گیاهان و ستارگان، دارنده (Nu) مصریان، نگاهدارنده آبهای سرگردان «نو» چوبدستی (عصا) و تازیانه پادشاهی و دارنده تاج «پردار» بزرگ (تاج فرعونها) خوانده شده است:

«دروود بر تو ای Wesir [ازیریس] ... نخستین جاودانگی، با خوشبختی بسیار در جایگاه مقدس، ...، او به سرزمین خوراک داد، بهترین در میان خدایان ۹ گانه بود، نیرومندترین روان در میان خدایان، از اوست که نو آبهای خود را نگاه داشت، از اوست که باد شمالی بالای رودخانه وزید، هوا گرایش داشت که از بینی او بوزد، پس دل او آرامش را دریافت. با خواست او گیاهان سبز بالیدند و برای او زمین بخشش خود را داد، آسمان و ستارگان از او فرمانبرداری کردند، از برای او دروازه های بزرگ آسمان باز شدند، او دریافت کننده ستایش از آسمانهای نیمروز و پرستش شده در آسمان شمالی بود. ستارگانی که به دور ستاره قطبی می گشتند، در فرمانش بودند و جایگاهش ستارگان خستگی ناپذیر بود و او با آرامش با چوبدستی که در دست داشت پیش می رفت ... آنهایی که در جهان زیرین بودند، زمین را بوسیدند و آنهایی که در بیابان، او را کرنش کردند. نیاکان هنگامیکه او را می دیدند شادی می کردند. آنهاییکه فراتر بودند در ترس او بودند. دو سرزمین [مصر بالا و مصر پایین] با یکدیگر یگانه شدند ... او پادشاهی را از گب بدست آورد ... او [گب] پادشاهیش را برای راهنمایی جهان به آینده ای خوشبخت به ازیریس بخشید. او سرزمین خود را به او داد. آبهای آن، هوای آن، گیاهان آن، چراگاههای آن و همه آفریدگان آن، همه رونندگان آن، همه پرندگان آن، همه کسانیکه آتشین هستند، خزندگان و جنبندگان آن، همه بیابانهای سرکش و همه چیز به پسر نوت بخشیده شد و دو سرزمین با این بخشش ها خوش و خرم بود ...»

## حماسه ایلیداد در اصل روایت اساطیری سقوط امپراطوری بزرگ هیتیان به دست اقوام دریایی است

کتابخانه های مصری قرن ۱۲ پیش از میلاد خبر از سقوط امپراطوری هیتیان به دست اقوام دریایی (اقوام جزایر دوردست) می دهند. در میان اقوام دریایی نامهای آخانیان و دانانیان به وضوح متعلق به یونانیان است. یونانیان خود را در آن زمان عموماً دوریان می خوانده اند که معنی مردم بالا دست (ملت هیبریون = خورشید) را میدهد. دوریان شامل دو گروه بزرگ دیگر به نامهای آنولیانی (پرستندگان ایزد باران و رعد = ژئوس) و ایونیان (صاحبان ابزار چوبی، اتاق و جامه دان بزرگ چوبی) هم میشدند. مسلم به نظر میرسد اسب چوبی بزرگ اساطیری تروا اشاره به همین معنی نام یونانیان است. به نظر میرسد نام **هَلَن (الاس)** که یونانیان خود را بدان خوانده اند بر گرفته از نام هیتی **آلانی** باشد که به معنی که مترادف با هرا به معنی **بانو و ملکه آسمانی** است چه این نام متعلق به **حبات** (الهه بزرگ/مادر) همسر **تارو/تَشوپ** (ایزد توفان و رعد هیتیان = ژئوس یونانیان) بوده است. جالب است که نامهای یونانی و هیتی **ایلیاس** و **تروا** را به سادگی می توان شهر و معبد ایزد **توفان** و **رعد** معنی نمود. جالب است که **ایلیای** نبی تورات هم که بر گرفته از همین نام یونانی **ایلیاس (ایلیا)** است، با توفان و گردباد خدایگانی پیوند دارد. این مطلب نشانگر آن است که نام شهر **تروا/ایلیاد** با نام و نشانهای خدای قومی هیتیان یعنی **حاتی (هیتنوس/ژئوس یونانیها=ایزد باران و رعد)** و **تارو** (یعنی ایزد توفان و رعد هیتیان) یکی بوده است و این سبب آن شده است که بعدها در روایات اساطیری یونانیان سقوط امپراطوری بزرگ هیتی با سقوط دژ/معبد نسبتاً کوچک **تروا (ویلوسای منابع هیتی یعنی شهر ایزد باد و رعد)** یکی گرفته شود. نام قهرمان یونانی روئین تن و میرای ایلیداد یعنی **آخیلوس** (آشیلوس نیمه خدا، نیمه انسان) از سویی یادآور مردم تحت فرمانش **آخانیان** (مردم **آهیوه** منابع هیتی در غرب دریای مرمره) و از سوی دیگر بیانگر صورت یونانی حماسه **گیلگامش** (پیر مرد جوان، پهلوان دو سوم خدا یک سوم انسانی) قهرمان میرای اساطیر بابلی است که منشأ اسطوره **شمشون** تورات نیز می باشد. نام دوست و مصاحب آشیلوس یعنی **پاتروکلوس** (دارای پدر معروف) هم با نام نشان **انکیدو** (مخلوق **انکی/ابرام=پدر عالی**) دوست و مصاحب **گیلگامش** مطابقت دارد. نظر به نام **شمشون** (مخلوق ایزد خورشید) می توان نام **آخیلوس** را در اصل مأخوذ از **آخی-هلیوس** (مخلوق میرا و مغموم مورد حمایت ایزد خورشید=هلیوس/آپولون) گرفت که در ایلیداد از این رابطه خدایگانی ایشان به صراحت صحبت شده است. اسامی **پاریس** (در اصل **پو-اورانوس=** زیبای شرط بندی، یا **پرانوس=** زیبا، مطبوع)، برادرش **هکتور** (کشتی گیر) و پدرش **پریام** (فدیه آور) /**پوادروس** (تیز پا) نیز اسمهای اساطیری معروف کهن خاورمیانه بوده و از نام و نشانهای خدایان **تموز/آدونیس/آتیس** (جوان خوشگل **مردوک/نینورتا**) (یعنی تورات به معنی کشتی گیر) و **تتیباس** (خدای زمین = **انکی/ابرام/ابراهیم** فدیّه آورنده فرزندان) بر گرفته شده اند. نام دیگر **پریام** یعنی **پوادروس** (تیز پا) یادآور خدایان بزرگ باد و طوفان مردمان کهن آسیای صغیر از جمله **ایلیا** (ایزد باد و طوفان) بوده که در تورات ایشان نیز معادل **ابرام/ابراهیم** گرفته شده اند. معنی لفظی **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان) یعنی اسم توراتی دیگر **ابرام/انکی** نیز در نام پدر **پریاموس** یعنی **لانومدون** (فرمانروای مردمان) به وضوح دیده میشود. نام زن **ابراهیم/انکی** یعنی **نین خورساگ-هاجر** (در هجرت) در معنی لفظی نام **پریام** یعنی **هکوبا** (در دور دستها) قابل رؤیت است. در این رابطه ناگفته نماند که نام **قهرمان** ایلیدادی **آزاکس** (آیاس=عقاب) هم که پسر **تلامون** (حامی یا ایزد معبد آباها=إنا) به شمار رفته به جای خدا-پهلوان نیمه شیر- نیمه عقاب شکل بابلی یعنی **نین گیسو/نینورتا/اسماعیل/نبو** (قهرمان نامی= **هراکلس**) است که پسر **انکی** و **نین خورساگ** به شمار می رفته است. پیداست که نام و نشان **هراکلس** یونانیها نیز با همین خدای معروف بابلی مطابقت دارد. نام **آخانیان** را با توجه به اینکه همچنین **دانانی اوی** (مردم سرزمین برشته شده و سوخته) و **آرگی اوی** (سرزمین مشتعش) آورده اند، می توان به معنی **مردم سرزمین بدون برف و سرما** گرفت که در مقام مقابله با نام بعدی مناطق سرد سیر شرقی دریای مرمره یعنی **فریقیا** (یعنی سرزمین سرما) مستدل میگردد. نام کشتی اساطیری معروف **آرگوس** آرگناوتها به رهبری **یاسون** (منجی) نیز ریشه در همین حمله مردم دریایی **آخانیان** به آسیای صغیر تحت تسلط هیتیان داشته است. کسب پشم زرین سرزمین سمت کلخید (گرجستان) که هدف آرگناوتها به شمار آمده بی شک اشاره به فتح مملکت بزرگ **هیتیان** و پایتخت آن کشور **خاطی** (هات توشا، هیتی) توسط **آخانیان** بوده است. چون نام خاطی به صورت **ختین-نوس** در یونانی به معنی **پوست و پشم** بوده است. این کلمه در نام خدا/پادشاه اساطیری مار نشان یونانی-هیتی یعنی **ارختونیوس** (خدای سرزمین پشم خوب) نیز به یادگار مانده است. بسیار جالب است که برای **آشیل** نام یونانی/سامی **یسّه** (یسی=منجی) نیز ذکر شده است و این به وضوح تلفظ دیگر همان نام **یاسون** (شفا دهنده، منجی) رهبر **آرگوناوتها** (آخانیها=دارندگان کشتی درحشان و تند رو) است. این نشانگر یکی بودن **آشیل** و **یاسون** می باشد. خود نام **آشیل** را در این رابطه همچنین می توان مرکب از کلمات یونانی **آکسی-ایل** (منجی، سریع شفا دهنده) یا **آخی-ایلیثیا** (یاور آخانیها) گرفت. مسلم به نظر میرسد موضوع پاشنه آشیل از ترجمه ژرمنی ظاهر نام وی حادث شده است چه **آخی-هلو**س در زبانهای ژرمنی معنی **دارای پاشنه افسوس آور** را می دهد.

در اینجا روایات و تفاسیر و توضیحات محققان پیشین را در اینجا ضمیمه می نمایم که حاوی اطلاعات باستانشناسی و اساطیری است.

ایلیداد

(بر گرفته از سایت p30world forums)

دومین حماسه کهن جهان پس از حماسه سومری گیل گمش \_ ایللیاد و ادیسه هومراست که قدمت آنها حدود هشتصد سال پیش از میلاد می رسد. ایللیاد بر 24 بخش (سرود) است و موضوع جنگ مردم یونان با تروا) شهری بوده در آسیای صغیر یا ترکیه امروز (است که ده سال طول کشید.

پادشاه تروا موسوم به پریام پنجاه پسر داشت که در بین آنها هکتور به دلیری و پاریس به زیبایی معروف بودند. چون پیشگویان گفته بودند که وجود پاریس برای پدر بد شگون خواهد بود، به دستور پدر، او را در کوهستانی رها کردند. پاریس بزرگ شد و به کار چوپانی پرداخت. روزی سه الهه بر او نمایان شدند و از او خواستند که بگوید که کدام يك از آنان زیباترند. پاریس یکی از آنها، یعنی آفرودیت را زیبا تر دانست؛ از این رو دو الهه دیگر از او و مردم تروا دست برداشتند. سرانجام گذار پاریس به اسپارت افتاد و در آنجا هلن، زن زیبای منلاس پادشاه اسپارت را در غیاب او دزدید و به تروا گریخت. آگاممنون برادر منلاس تصمیم گرفت با کمک بزرگان دیگر، هلن را باز گردانند. کشتی ها و مردان بسیاری تحت فرماندهی بزرگانی چون اولیس و آشیل به جانب تروا روانه شدند. در این میان حوادثی اتفاق می افتد. مثلاً پیشگویان گفته بودند

که گشایش شهر تروا به دست آشیل خواهد بود اما او پس از پیروزی در کنار دیوار خواهد مرد. از این رو تتیس مادر آشیل که از ایزد بانوان است او را در جامه ی زنان از میدان خارج می کند اما اولیس او را دوباره به صحنه می کشاند. همچنین طوفان سختی رخ داد که پیشگویان عقیده داشتند که خدایان خشمگین اند. آگاممنون بر آن شد تا دخترش ایفی ژنی را جهت رضای خدایان قربانی کند اما الهه یی موسوم به آرتمیس دختر را ربود و به جای آن گوزنی ماده نهاد. سرانجام یونانیان برای جنگ از کشتی پیاده شدند. مردم تروا به کمک همسایگان تروایه رهبری هکتور با یونانیان به جنگ پرداختند. محاصره شهر تروا ده سال طول کشید. برخی از خدایان از جمله زئوس خدای خدایان و آفرودیت طرفدار مردم تروا و هرا و آتنه (آن دو الهه یی که همراه آفرودیت برای داورى به نزد پاریس رفته بودند) طرفدار مردم یونان بودند. در دهمین سال جنگ آگا ممنون سردار یونان در یکی از حمله ها دختر کاهن معبد آیولون را به غنیمت می گیرد. آیولون نیز بلایی بر سپاه یونانیان نازل می کند. آگاممنون به اصرار سران سپاه خاصه آشیل دخترک را پس می دهد اما در عوض دستور می دهد که آشیل هم بریزیس را که در یکی از حملات به غنیمت گرفته و سخت عاشق او شده بود پس دهد. آشیل عصبانی می شود و از جنگ کناره گیری می کند و قلبا دوست دارد که یونانیان کست بخورند. با کنار رفتن آشیل هکتور یونانیان را شکست می دهد و پاتروکل یکی از خدازادگان که دوست صمیمی آشیل است طاقست نمی آورد و سلاح آشیل را گرفته به جنگ می رود اما هکتور او را می کشد. آشیل خشمگین می شود (زئوس هم از این قضیه خشمگین است) و زهری را که خدایان برای او ساخته بودند بر تن می کند و به لشکر تروا حمله می برد و بسیاری از جمله هکتور را می کشد. جنازه ی هکتور را به ارایه بسته و به دنبال خود به گرداگرد باروهای تروا می گرداند. پاریس تیری به پاشنه ی پای آشیل رو بین تن می زند و او را می کشد (فقط پاشنه ی آشیل روبینه نیست). (پس از جنگی سخت یونانیان جنازه ی آشیل را پس می گیرند.

مادرش تتیس او را دفن می کند و جوشنش را به اولیس می بخشد. آژاکس یکی از پهلوانان یونانی چنان از این عمل خشمناک می شود که بر گله ای از گوسفندان – به خیال این که سران یونانیان هستند – حمله می برد و چون حقیقت را در می یابد. چنان خشمگین می شود که خود را با شمشیر می کشد.

در تروا بتی بود موسوم به پالادیوم که زئوس به مردم شهر تروا اهدا کرده بود. معروف بود که تا آن بت در شهر است تروا تسخیر نشدنی است. اولیس به لباس گدایان وارد شهر می شود و بت را می دزدد. در این ضمن آتنه از الهگان مخالف با مردم تروا به یونانیان می آموزد که اسب چوبین بزرگی بسازند و پهلوانانی چون اولیس و منلاس در داخل آن پنهان شوند. یونانیان چنین میکنند و سپس خیمه های خود را آتش زده سوار کشتی می شوند. اهالی تروا فریب می خورند و گمان می کنند که یونانیان به کلی رفته اند. بر آنند تا اسب چوبین به جا مانده را به شهر ببرند. لاکوئون از دلاوران تروا که متوجه خدعه ی یونانیان شده است می خواهد اطرافیان را آگاه کند، اما دو اژدها که آفریده ی خدایان دشمن تروا هستند از دریا بر آمده و او و دو پسرش را خفه می کنند. مردم اسب چوبین را به داخل شهر می برند. شب بعد که جشن پیروزی گرفته و مست کرده اند، پهلوانان یونانی از شکم اسب بیرون می آیند و دروازه شهر را می گشایند. یونانیان که در پشت جزیره پنهان اند وارد شهر می شوند. مردان تروا را می کشند و زنان را بین خود تقسیم میکنند. سرانجام منلاس به هلن دست می یابد. او را به اسپارت می برند و از آن پس او را الهه یی می پندارند.

تروا افسانه است یا واقعیت؟

۲۴ آبان ۱۳۸۴ از سایت بانک اطلاعات گردشگری

تروا نام محوطه ای باستانی با قدمت بیش از ۴ هزار سال در ناحیه آسیای صغیر واقع در ترکیه امروزی است که در حماسه جاودان هومر، ایللیاد، از آن یاد شده است.



این محوطه باستانی به خاطر ارزش تاریخی و فرهنگی خود، از سال ۱۹۹۸ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است.

تروا نام محوطه‌ای باستانی با قدمت بیش از ۴ هزار سال در ناحیه آسیای صغیر واقع در ترکیه امروزی است که در حماسه جاودان هومر، ایلید، از آن یاد شده است. این محوطه باستانی به خاطر ارزش تاریخی و فرهنگی خود، از سال ۱۹۹۸ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. محوطه باستانی تروا، در دهه ۱۸۷۰ و در پی حفاری‌های هاینریش شلیمان، باستان‌شناس آلمانی در این ناحیه کشف شد. حفاری‌های بعدی نشان داد که در این محوطه، در طول تاریخ شهرهای مختلفی ساخته شده است که یکی از نخستین آن‌ها که با نام تروا ۷ شناخته می‌شود، به عنوان همان تروای مورد اشاره هومر شناخته می‌شود.

تروا در شمال غربی ترکیه و در نزدیکی شهر امروزی کاناکال واقع است، و سهل‌الوصول‌ترین نقطه در میان آسیا و اروپا را اشغال کرده است. در عهد باستان، این محوطه ناظر بر ورودی داردانل یا هلس‌پونت بود، تنگه باریکی که دریای اژه را به دریای مرمره، استانبول، و دریای سیاه متصل می‌کرد.

هر چند شواهد جغرافیایی و تاریخی زیادی در دست است که نشان می‌دهد محوطه باستانی تروا در ترکیه همان تروای مورد اشاره هومر است، اما این بدان معنا نیست که تمام آن چه در حماسه ایلید درباره تروا آمده است، واقعیت تاریخی دارد. در واقع اثر هومر، ترکیبی از افسانه و واقعیت است.

موقعیت جغرافیایی و استراتژیک تروا باعث شد که در طول تاریخش همواره هدف حملات رقبای خود باشد. در واقع از هزاره سوم پیش از میلاد تا سال ۱۹۱۵ که نبرد گالیپولی در آن سوی تنگه اتفاق افتاد، جنگ‌های بسیاری در این منطقه درگرفت. در آن زمان هر قدرتی حکومت تروا و گالیپولی را در دست داشت می‌توانست ترافیک دریایی میان دو دریای اژه و سیاه را کنترل کند. به بیان دیگر، هدف از این جنگ‌ها پول و قدرت بود، نه مطابق آن چه در افسانه هومر آمده است، زنی به نام هلن.

در حال حاضر محوطه باستانی تروا تشکیل شده است از تپه‌ای به ابعاد تقریبی ۲۰۰ در ۱۵۰ متر با ده آبادی یا شهرک که یکی بر روی دیگری ساخته شده و بیانگر یک دوره تقریباً ۴۵۰۰ ساله زندگی در این منطقه‌اند. اولین آبادی در حدود سال ۳ هزار پیش از میلاد ساخته شده و آخرین آبادی به حدود ۱۴۰۰ پس از میلاد یعنی اواخر دوره بیزانس بازمی‌گردد. در طول این سال‌ها تپه‌ای که تروا بر آن واقع است حدود ۱۰ متر از دشت‌های اطراف بالاتر قرار گرفت. در زمانی که اولین آبادی در این ناحیه ساخته شد، آب داردانل تا بخش شمالی تپه جریان داشت، اما خط ساحل به تدریج عقب رانده شد تا آنجا که در اواخر عصر مفرغ این تنگه دست‌کم یک مایل از تروا فاصله داشت. ناحیه شمالی تپه به باتلاق تبدیل شد و کشتی‌ها مجبور بودند در نزدیکی شهر امروزی بسیک تپ در دریای اژه لنگر ببندازند. مطابق آن چه در ایلید هومر و دیگر منابع باستانی آمده است، جنگ تروا دو طرف عمده داشت: شهرهای متحد یونان علیه تروا و متحدانش (یعنی آمازونی‌ها و لیسه‌ای‌ها). بنابراین جنگ میان شرق و غرب بود و در این میان هر دو طرف مخاصمه زن‌های یکدیگر را می‌ربودند: تروایی‌ها هلن، زن منلاس از اسپارت را دزدیدند، و یونانی‌ها بریسیس و کریئیس از تروا را به عنوان معشوقه به اسارت گرفتند. پس از چندین نبرد که مجموعاً ده سال طول کشیدند شهر ویران شد، و در این میان یونانی‌ها از اسبی چوبی برای ورود به شهر استفاده کردند. در منابع باستانی این طور آمده که این جنگ‌ها در اواخر عصر مفرغ و در ربع اول قرن دوازده پیش از میلاد رخ داده است.

با بررسی بقایای تروا در این دوره درمی‌یابیم که دو تخریب و ویرانی صورت گرفته است، یکی در اواخر قرن سیزدهم (آبادی ششم) و دیگری در آغاز قرن دوازدهم پیش از میلاد (آبادی هفتم). آبادی ششم مستحکم‌ترین و بزرگ‌ترین آبادی عصر مفرغ در این محوطه را شامل می‌شده است (به طور کلی از ۳ هزار تا هزار سال پیش از میلاد عصر مفرغ قلمداد می‌شود). تاریخ تقریبی این آبادی را می‌توان ۱۷۰۰ تا ۱۲۷۵ پیش از میلاد در نظر گرفت، و مشخص است که سیستم دفاعی آن دو جزء عمده داشته است: دیواری مستحکم که قلعه را احاطه کرده بوده و یک خندق که کل شهر را در احاطه خود داشته است.

اما سازندگان این سیستم دفاعی چه کسانی بودند؟ به رغم حفاری‌های گسترده‌ای که در ۱۳۰ سال گذشته در محوطه تروا انجام شده است، فقط یک اثر مکتوب متعلق به اواخر عصر مفرغ داریم که می‌تواند به ما در این زمینه کمک کند. این اثر مکتوب مه‌ری برنزی است که در سال ۱۹۹۵ کشف شد و فقط چند میلی‌متر قطر دارد. بر این مهر نوشته‌هایی به زبان هیتیایی **لوویایی** نقش شده است، زبانی که در هزاره دوم پیش از میلاد در پادشاهی هتیت در مرکز ترکیه مرسوم بوده است.

اما چرا تروا این قدر برای مردم آن زمان اهمیت داشته است؟ برخی از کارشناسان بر این عقیده‌اند که اهمیت تروا در مکان استراتژیک آن بوده است. بنا بر این نظریه، تروا از این جهت هدف دلخواه دیگر حکمرانان بوده است که فاتح جنگ فرصت پیدا می‌کرده بر عبور و مرور کشتی‌های تجاری در دریای سیاه نظارت و کنترل داشته باشد و از کشتی‌هایی که از این قسمت از دریا می‌گذشته‌اند عوارض بگیرد. این عوارض دریافتی احتمالاً شکل کالا و مواد خام را داشته است، چرا که تا آنجا که می‌دانیم سکه تا قرن هفتم پیش از میلاد اختراع نشد.

در مورد هلن هم هیچ شواهدی در دست نیست که نشان دهد او بهانه جنگ تروا بوده است، گرچه این را به یقین می‌دانیم که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد زن‌ها کالا به شمار می‌آمده‌اند. بهترین شواهد ما در این زمینه از کاخ پیلوس در

جنوب غربی یونان به دست آمده است. کارل بلگن باستان‌شناس در این کاخ تعداد زیادی لوح گلی کشف کرده است که به خط یونانی ابتدایی نوشته شده و بر یکی از این الواح که به قرن سیزدهم بازمی‌گردد از زنانی سخن به میان آمده است که از خلیج غربی ترکیه به عنوان برده گرفته شده و به پیلوس آورده می‌شدند تا در صنعت نساجی آنجا مشغول به کار شوند.

از این که اسبی بزرگ و توخالی در جنگ تروا نقشی مهم بازی کرده است هیچ نشانی در دست نیست، اما ظاهراً دیوارهای مستحکم پیرامون تروا با اهرم بزرگی تخریب شده‌اند. زره جنگجویانی هم که به تروا حمله کردند از برنز ساخته شده بود. اما در یافته‌هایی ما از حفاری‌ها هویت مهاجمان مشخص نشده است، و چیزی که این قضیه را پیچیده‌تر می‌کند این است که در حوالی سال ۱۲۰۰ قلاع بسیاری در ترکیه و یونان بر اثر جنگ تخریب شدند، از جمله تیرینز و پیلوس و هاتوسا. در مورد دلایل این تخریب گسترده هنوز اتفاق نظر وجود ندارد، اما فقط يك عامل در این امر دخیل نبوده است: زلزله و جنگ و احتمالاً تغییر شدید آب و هوا از جمله دلایل این رخداد بوده‌اند. البته با این جنگ زندگی در تروا خاتمه نیافت: بخش‌هایی از دیوارها و باروهای آن تعمیر شدند و خانه‌های جدیدی هم ساخته شد و به این ترتیب آبادی هفتم در این محل شکل گرفت. کارشناسان بر این عقیده‌اند که در همین زمان عده زیادی از جنوب شرقی اروپا به این منطقه کوچ کردند. زلزله دیگری احتمالاً در قرن دهم پیش از میلاد رخ داد که پس از آن ما هیچ مدرکی حاکی از زندگی در این محل در دست نداریم تا قرن هشتم پیش از میلاد که ایلیاد هومر نوشته شده است. در قرن هفتم معروف شد که جنگ تروا در این منطقه رخ داده است. در این زمان هنوز بخش‌هایی از دیوارهای قلعه متعلق به اواخر عصر مفرغ پا بر جا بود، و ظاهراً رسم «دوشیزگان لوکریایی» هم در همین زمان پا گرفت. آژاکس، قهرمان یونانی، در معبد آتن در تروا به کاساندر، دختر پریام، تجاوز کرد، و بنا بر سنت به عنوان مجازات مقرر شد که شهر لوکریس، زادگاه آژاکس، سالانه دو دوشیزه به تروا بفرستد تا در معبد آتن خدمت کنند و به این ترتیب حریم این الهه از لوٹ این گناه پاک شود. این سنت تا اوایل قرن اول پیش از میلاد ادامه یافت، و شاید حضور همین دوشیزگان یونانی در تروا باعث این تصور شد که جنگ هومری در این منطقه رخ داده است. در این مدت افراد بزرگی هم از این ناحیه عبور و دیدار کردند: کوروش، پادشاه ایران، هنگام جنگ با یونان، اسکندر کبیر هنگام جنگ با ایرانی‌ها، و بسیاری از امپراتوران رومی که اخلاف تروایی‌های عصر مفرغ به شمار می‌رفتند.

## معنی اصلی نام آسیا به معنی سرزمین ایزد اسب شکل باد بوده است

در سایت اسب ایرانی، مقاله اسب و سوارکاری در ایران باستان، دکتر علیرضا شاپور شهبازی، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال یازدهم، شماره اول و دوم، پاییز و زمستان ۷۵ و بهار و تابستان ۷۶ به مطلبی برخورد نمودم که نظریه قبلی مرا در باب معنی اصلی نام آسیا که من قبلاً آن را از همان نظریه پیشینیان که آن را مترادف با نام **آنتاولی** به معنی سرزمین شرقی می‌گرفتم، عوض نمود:

"واژه ای که بر اسب گذاشته شده از ریشه هندواروپایی **اِکَ نو** آمده است که از میان آنها موارد ذیل را یاد می‌کنیم: سانسکریت: **آسوه** (صیغه مذکر)، لیتوانی کهن: **آشو** (صیغه مونث)، اوستایی و مادی: **آسپَه**، تراکیه ای: **اسپی نو**، آبتی: **یسف**، لاتینی: **اکوا** (مونث) و اکوس (مذکر)، یونانی: **هیپوس**، هوری-میتانی: **ایشی یه**، سکایی: **آسَه**، فارسی باستان: **آسَه**، پشتو: **آس**، آلمانی قدیم: **آی هو-**، انگلیسی باستان: **اِه**، ایرلندی: **اِخ**، و از طریق هوری عتیق سی شو به اکدی کهن راه یافته و شی شو شده و در کنعانی و عبری قدیم سوش و در آرامی سوشیا و در مصری **سم ت**، گردیده است. عیلامیان نیز اسب را از خارج گرفتند و بدان کوتو نام دادند."

اشکال مختلف کلمه **اسب** در زبانهای هندواروپایی نشان میدهد که نام **آسیای صغیر** که ابتدا همان مناطق سمت شهر تروا را شامل میشده، در اساس به معنی **سرزمین ایزد اسب** تمثال بوده است. چه **اسب چوبین** اساطیری تروا که مورد احترام و توجه اهالی تروا قرار داشته است، نشانگر آن است که در این منطقه **اسب حیوان توتمی و مقدس ایزد باد** مردم به شمار می آمده است. از آنجاییکه **اسب** در اساطیر یونانی سمبل و شکل **خدای باد** به شمار می آمده است، بنابراین در اینجا در اساس از اسب (اسوه، ایشی یه، آسیا) خود خدای قبیله ای باد هیتیان لویایی یعنی **تارو** منظور بوده است که شهر به نام وی **تاروا/تروا** (= ایلین، به یونانی یعنی شهر ایزد باد) نامیده می شده است. نام این خدای **لویایی** محافظ این شهر در اساطیر یونانی همچنین **پالادیوم/پالاس** یعنی ایزد/الهه محافظ جنگجویان قید گردیده است. بنا به اساطیر یونانی تا مجسمه این ایزد/الهه در این شهر قرار داشت، این دژ تسخیر ناپذیر بود، لذا یونانیها برای تصرف تروا ابتدا طرحی برای ربودن این مجسمه افکندند.

## اسطوره اودیسه / اولیس = اودن در اساس حماسه مهاجرت دریایی گوتها به اسکاندیناوی است

در کتب تاریخی و اساطیری کهن اشارات صریحی به مهاجرت ژرمنهای گوتها به اسکاندیناوی به عمل آمده است، گرچه ثبت کنندگان اخبار در جنوب اروپا در فاصله دور دستی از ایشان واقع بودند و این اشارات مختصر و در هاله ای از ابهامات بیان شده اند. هروdot در این باب اشاره میکند که "اریماسپیان (دارندگان اسبان کند رو = گوتهای گپیدی) که سنت پرستش خدای یک چشم را دارند، در جوار گریفونها (مردم ناحیه بالتیک) و هیپربوریان (اسکاندیناویانها) میزیستند به منظور مهاجرت همسایگان خود را مورد تهاجم قرار دادند و موجب جابجایی اقوام شمالی گشتند." در یک سرود حماسی کهن از آنگلوساکسونها به نام بنوولف که نام فرمانروای قهرمان حماسه است بر میخوریم. خبر از فتوحات جهانگشایانه او و اژدهاکشی وی در اسکاندیناوی و سمت آلمان و همچنین اخبار حماسه قهرمان دیگری است به نام سیگموند که اژدهایی به نام فافن را به قتل میرساند که در واقع نام هر دو قهرمان، یعنی بنوولف (گرگ سفید و درخشان) و سیگموند (حامی پیروزی) القاب اودن (ووتان = خدای دانا) یعنی خدای قبیله ای گوتها هستند. اودن یک چشم مطابق خدای آسمان و خورشید قوچ شاخ مصریان یعنی آمون (سری، مرموز) بوده و به عنوان خدای دانای زمین مطابق انکی/ انای بابلیان (اوانس) است که مطابق اساطیر بابلی وی در هیئت نیمه انسان و نیمه ماهی نوشتن را برای نخستین بار به مردم یاد داد. این اسطوره یاد گیری در نزد ژرمنها با فذیه کردن یک چشم اودن همراه گردیده است. در اساطیر اسکاندیناوی خود نام اژدها مقتول فافن (دانای معماها) به جای همین انکی/ انا خدای مار شکل زمین بابلیها است که در تورات به صورت مار دانای باغ عدن و فریب دهنده آدم و حوا ظاهر شده است. به نظر میرسد نام عمومی خدایان گوتهای اسکاندیناوی یعنی آسار هم که ریشه قانع کننده ای برای آن در زبانهای ژرمنی یافت نمیشود، در زبان مصریان باستان به معنی سرور و رئیس، نامی بر خدا/ پادشاه محبوب مصریان یعنی اوزیریس (ایزد بینای تخت نشین) بوده است. ولی نظر به نامهای کهن خدای ملی سوئدیها (به معنی لفظی دوستان قسم خورده) یعنی فری (دوست) روت (روتسی/ روس، دوست) و وه (مبارک، مقدس) معلوم میشود، بر خلاف نام آسارها، نام گروه خدایان کهنتر اسکاندیناوی یعنی وان ها، ریشه محلی ژرمنی داشته و به معنی خدایان دوستی بوده است. خصوصیات خاورمیانه ای کهن اودن به عنوان خدای قبیله ای ژرمنها نیز گواه مهاجرت گوتهای اسکاندیناوی از جنوب دریای بالتیک به اسکاندیناوی است. اما خود اساطیر ژرمنی منسوب به اودن نیز رد پای مشخص خود را در روایت اساطیری یونانیان برجای گذاشته اند که در اینجا دو نمونه بارز آن را که از قبل بدانها پی برده بودم ارائه می نمایم. در اینجا اسناد اساطیری و لغوی اصل ژرمنی داشتن اودیسه و بلروفون را که همان خدای ژرمنهای شمالی اودن (اود) می باشد- ارائه می نمایم:

۱- نامهای هم ریشه اودن و اود خدای آسمان و خورشید یک چشم ژرمنها در زبانهای ژرمنی دو معنی دارد یکی ایزد خشمگین و دیگری ایزد دانا است که اولی همچنین معنی لفظی نام اودیسه (اولیس) و دومی لقب/ صفت معروف وی است.

۲- اودن تحت نام اود نظیر اودیسه عاشق آواره دنیاگردی است که همسرش فریا (ملکه) از دوری وی اشکهایی میریزد که در روی زمین تبدیل به طلای سرخ میگردد.

۳- در پرستش فریا که تحت نام نرسوس (الهه زمین) برگزار میشده است. تندیس وی را در ارا به ای همواره پوشالی نگه میداشته اند. معنی لفظی پنلپ همسر وفادار اودیسه نیز به همین معنی دارای صورت پوشیده است.

۴- معنی لفظی نام سرزمین اودیسه و پنلپ یعنی ایتاکا (سرزمین سرگردانها) به وضوح یادآور سرزمین فریا و برادرش فری یعنی فولک وانگ (سرزمین مردم گردنده = سامیهای گوزن پرور شمال سوئد کهن) است. این سوئدیهای ناحیه سمت استکهلم ایزد و الهه قبیله ای خاصشان همین ایزد و الهه برادر و خواهر بوده اند.

۵- نام پدر اودیسه یعنی لانتس در سمت غرب اروپا می توانست از ترکیب حرف تعریف لا و آنتیوس (ایزد هوا) به وجود آید. این نام در اسم ایزد کلتی لایر نیز دیده میشود که گفته میشود مأخذ نام ایرلند است. نامهای پدر و جد اودن یعنی بور و بوره نیز در اصل به همین معنی ایزد باد شمالی و رعد و خالق اند. معهدا نام لانتس به یونانی در معنی لفظی "خار/ چوب جمع کن" اصیل به نظر میرسد چه این معنی لغوی نام مردم بومی جنوب اسکاندیناوی یعنی فین و دنیا بوده و ترجمه آن است. اسم فین و دنیا هنوز هم در نام بخشی از منطقه اسمولند سوئد زنده است. ظاهراً این اسم همچنین نام خدای قبیله ای ایشان نیز بوده است چه در اساطیر اسکاندیناوی از گوزنی خدایگانی به نام اک تیرنر (خدا-خار درخت بلوط) در پای درخت اساطیری مقدس ایگدراسیل (منظور سوئد / اسکاندیناوی) صحبت شده است. درخت بلوط به خدای رعد و باد و باران، یومبلای فنلاندیها/ لایهای گوزن پرور و تور/ بور ژرمنها اختصاص داده شده بود. در واقع مهاجرت گوتها از جنوب دریای بالتیک به مقصد اسکاندیناوی به سوی سرزمین فین و دنیا و نواحی شمالی تر از آن صورت گرفته است. نام پسر اودیسه یعنی تله ماخوس (جنگجوی دورست) با تیر/ هیریون (ایزد جنگاور خورشید دورست) مطابقت دارد.

۶- اساطیر ژرمنی اسکاندیناوی نیز از اشتراک آسه ها (خدایان ژرمن، به رهبری اودن = اودیسه) در جنگ تروا به تفصیل و صراحت سخن میگویند.

در مورد اساس ژرمنی داشتن اسطوره **بلروفون** (کشنده غول/خدای متورم) دلایل روشنی وجود دارند: ۱- **اودن** به همراه دو برادرش کشنده غول عظیمی به نام **ایمیر** است که در زبانهای ژرمن به معنی غرنده از سر درد و عصبانیت است. اصل این ایزد به **تیامات** (شیر- عقاب شکل) و **یم الهه/ایزد آبهای بابلیها و فنیقی** ها میرسد. در زبان سامی عبری نام **یم** به معنی غول عصبانی است. **ایمیر** غولی به شمار آمده است که از خون وی دریاها به وجود آمده اند. سوای این هردو تن با موجود شیطانی مشابهی به نامهای **لوکه(فرینده)/ هودر (تفر) و سیزیف(مورد نفرت)** پیوند یافته اند.

۲- در اسطوره **بلروفون** نام غول شیر-بز- اژدها شکل مقتول به صورت **شیمیریا** (زمستانی) قید شده است که با غول/خدای ژرمنی **ایمیر** یا **هیمر** (به زبانهای هندوایرانی یعنی زمستانی) مطابقت می نماید. یونانیها اسکاندیناوی را تحت نام **هیپرבורه** (بالا تر از شمال) و **هیپریه** (شمال) و ژرمنهای اسکاندیناوی یونانیان را تحت نام **سرزمین نورنورها** (سرزمین زنان فرتوت سرنوشت = فری-س) به خوبی می شناخته اند. در کتاب اودیسه در رابطه با فناسین ها، اودیسه را در سرزمین **هیپریه** (شمال/اسکاندیناوی) می یابیم.

۳- نام و نشان اسب بالدار **بلروفون** یعنی **پگاسوس** (اسب کنار چشمه) به وضوح یادآور ایگدراسیل/اسلینر (هر دو به معنی اسب عجیب) است که محلش کنار چشمه اساطیری **نورد(تقدیر)** است که منتسب به **اودن** است. ۴- مطابق اساطیر اسکاندیناوی جنگاوران مقتول در مراسم قربانی انسان در معبد **اوپسالا** که برای **اودن** و دو برادرش **ویله(تور)** و **فری(وه)** می گرفت قتلشان به مثابه سقوط از اسب و درخت ایگدراسیل اودن تصور و تصویر میشد. در اسطوره **بلروفون** خود **بلروفون** به عنوان خدای بیگانه توسط خدای رقیب یونانی **زئوس** مورد هدف قرار گرفته و از اسبش ساقط میشود.

۵- نام **پنلپ** (پوشیده، محجوب) زن اودیسه با الهه ژرمنی **فریق** (معشوق) یا **فریا** (ملکه) زن اودن/اود پیوستگی دارد. در اسکاندیناوی تندیس این الهه ژرمنی را تحت نام **نرسوس** (الهه زمین) در جزیره بکری در داخل ارابه ای مستور نگه می داشته اند. تحت نام **فریا** ارابه وی نظیر ارابه **کیبله** الهه فریقی- یونانی (به معنی دختر پر زلف، ذولخا) با گربه سانان بزرگی کشیده میشوند.

۶- **گراز** وحشتناکی زانوی اودیسه را زخم ابدی میزند. متقابلاً **گرگی** به نام **فنیس** (گاز گیر ترسناک) پا و ران **اودن** را می بلعد.

۷- نام مادر اودن یعنی **بستلا** (بانوی وحشی کوچک) به وضوح یادآور نام **آنتیکله** (نامعروف) یعنی مادر اودیسه است. در اینجا محض آشنایی با قهرمانان اساطیری ایلید و اودیسه **سرگذشت سران جنگ تروا** (بر گرفته از وبلاگ سانی): هومرکهن ترین و نامدارترین حماسه سرای یونانی است. وی را از افتخارات سرزمین یونان قدیم می دانند. او طی سال های آخر سده هشتم و اوایل سده نهم پیش از میلاد می زیست.

منظومه های ایلید و اودیسه هومر آنچنان سرشار از حوادث افسانه ای است که دانشمندان تصور می کردند که همه وقایع مندرج در آنها زاده تخیل است و بسیاری فکر می کردند که حتی شهر **تروا** (تروی) وجود نداشته است. حفاری های بعدی در نیمه دوم قرن نوزدهم در تپه ای در آسیای صغیر که با توصیفات ایلید شباهت داشت نشان داد که مردم در آنجا بیش از ده دوره مختلف سکونت داشته و همه شواهد حکایت از وجود **تروا** داشت. کار هومر آن بود که به یونانیان زبان آموخت. اثری جاودانی که زبان یونانی را آراسته و پیراسته کرد. یونانیان قدیم همیشه وی را شاعر ملی خود به شمار آورده اند. بنابر روایات، هومر نابینا بوده است و شاید نخستین شاعر نابینا در تاریخ باشد. در روایتی دیگر گویند در پایان زندگی نابینا شد و از شهری به شهری میرفت و اشعار رزمی خود را به نواي چنگ میخواند.

منظومه "ایلید" و "سرگذشت آشیل"، قهرمان اسطوره ای یونان:

آشیل، فرانسوی نام آخیلِس، قهرمان یونان در داستان نبرد تروا است. آشیل پسر پلیوس (پهلوان یونانی و از یاران هراکلس) و دریا پری ای به نام تتیس بود. تتیس یکی از رب النوعهای دریا واله فنا ناپذیر آب است. او هفت فرزند به دنیا می آورد که فقط آشیل میماند. زئوس (خدای خدایان اساطیر یونان و پدر اکثر خرده خدایان نسل جدید) قصد داشت خود با تتیس وصلت کند، اما با پیشگویی تایتان پرومئوس مبنی بر اینکه "پسر تتیس از پدرنیرومند تر شود" او را به پلیوس پهلوان که مورد لطفش بود، واگذاشت.

تتیس آشیل نوزاد را به جهان زیرین برد و او را از پاشنه گرفته، در رود سیاه جهان مردگان (استیکس) فرو کرد. تمام تن او جز پاشنه که در دست مادر بود به آن آب آغشته شد و تنها آن نقطه آسیب پذیر باقی ماند. همه پیکر او به جز پاشنه پایش رویین بود.

سالها بعد ...

هکتور و پاریس شاهزادگان تروا در ایالت اسپارتا مهمان هستند. شاه منلاس، همسری زیبا به نام هلن دارد که پاریس جوان را عاشق خود کرده است. موقع برگشتن به تروی پاریس با هلن فرار میکند. آگامنون، پادشاه جاه طلب یونان، به بهانه پس گرفتن هلن به تروا حمله میکند.

آشیل سردار همیشه فاتح یونان با آگامنون میانه خوبی ندارد و درخواست همکاری را رد میکند. اما دوستش اُدیسه با وعده هایی خیال انگیز بالاخره او را عازم تروی میکند.

آنها به تروی میرسند و آشیل با یک اقدام غیر منتظره با یاری ۵۰ مرد خود، معبد آپولو تروی را تصرف میکند. به هنگام شب معاون آشیل به او خبر میدهد که برسیس خواهر کوچک آندر، همسر هکتور، گروگان آنهاست. آشیل پیش او میرود تا صحبت کند ولی دختر با گستاخی جواب او را میدهد.

آگامنون، آشیل را به پیش خود میخواند و از اینکه او سرخود حمله را آغاز کرده، ابراز نارضایتی میکند و برای اینکه کاملاً حالتش را بگیرد، دستور میدهد برسیس را نزد او بیاورند تا شبی را خوش باشد. آشیل دیوانه میشود و نیروهای خود را از آنها جدا کرده و از ادامه حمله سرباز میزند.

صبح فردا جنگ اصلی آغاز میشود ولی هکتور یک تنه، نیروهای اسپارتا را مجبور به عقب نشینی میکند. آگامنون که اوضاع را وخیم میبیند، دستور میدهد آشیل را بیاورند. ولی به او گفته میشود که آشیل به خاطر برسیس، حاضر به همکاری نیست. آگامنون برسیس را اذیت نکرده ولی از حرصش او را به سربازان شکست خورده سپرده تا کمی خوش باشند.

برسیس مشغول مبارزه با سربازان است که آشیل سر میرسد و او را نجات میدهد. دختر کمی با آشیل مهربان میشود و دلیل جنگ او را با تروی میپرسد و آشیل در پاسخ میگوید خودش هم نمیداند و فقط برای جنگ زائیده شده است.

شب هنگام برسیس به خیال اینکه آشیل خوابیده با چاقو به او حمله میکند. اما آشیل بیدار میشود. برسیس میگوید اگر تو را نکشم، فردا هزاران مرد را میکشی و آشیل اجازه میدهد این کار را انجام دهد. ولی عشق دستان برسیس را سست میکند

...

از آن سو پاریس که از کشته شدن هموطنان خود ناراحت است، تصمیم میگیرد که منلاس را به مبارزه تن به تن دعوت کند تا هر که پیروز شد، هلن را با خود ببرد. در روز مبارزه پاریس کم میآورد و به هکتور پناه میبرد. هکتور مجبور به کشتن منلاس میشود و آتش خشم سپاهیان او را بر می انگیزد.

دوست قدیمی آشیل، پاتروکلوس که با وجود سن کم با پوشیدن لباسهای او به افراد آماده باش میدهد و ناغافل به تروی حمله میکنند. هکتور که دل خوشی از آشیل ندارد به تصور او با پسر درگیر میشود و او را میکشد. ولی با برداشتن کلاه خود همه چیز آشکار میشود.

خبر کشته شدن پاتروکلوس به آشیل میرسد و او خشمگین به تنهایی به نزدیک دروازه رفته و هکتور را به مبارزه میخواند. هکتور در نبرد تن به تن کشته می شود. و آشیل جنازه اش را به ارابه میبندد و با خود میبرد. شب پیرام برای بردن جنازه پسرش به نزد آشیل می آید و به پای او می افتد تا جنازه هکتور را پس بدهد. آشیل درمانده قبول میکند. برسیس ناگهان پدر را میبیند. آشیل به برسیس اجازه رفتن میدهد. اما او هر چند از کشته شدن هکتور ناراضی است، حاضر به رفتن نیست ولی از پدر شرم دارد و مجبور به رفتن میشود.

پس از روزها انتظار بالاخره نیروهای اسپارتا ناامید از نفوذ به قلعه، تصمیم به بازگشت میگیرند. اما ناگهان جرقه ای در ذهن اودیسه روشن میشود و پیشنهاد ساختن اسب چوبی را میدهد.

صبح فردا اهالی تروی، با منظره ای عجیب رو به رو میشوند. آگامنون با سربازانش رفته و یک اسب چوبی عظیم برای آنها به یادگار گذاشته است. با شکوه فراوان اسب را به داخل میبرند.

شب سربازان داخل اسب چوبی از غفلت نگهبانان استفاده کرده و تروی را به آتش میکشند.

منظومه ایلیاد اینجا ناگهان تمام میشود، اما نویسنده دیگری بعد از هومر ماجرا را اینگونه ادامه میدهد.

آشیل که این چنین میبیند به تنهایی به دنبال برسیس میرود.

برسیس و آشیل همدیگر را می یابند ولی پاریس غافلگیرانه به پاشنه پای آشیل تیراندازی میکند.

التماس برسیس سودی ندارد و زندگی کوتاه این پهلوان مشهور پایان می پذیرد.

پاریس در جنگی که خود افروخته جانش را از دست می دهد.

سرانجام تروی سقوط میکند ولی کسی زنده نیست تا بر آن حکومت کند.

روئین تنان نه تنها مغلوب پهلوان دیگری نشدند که مقهور غرور پهلوانی خود شدند.

محور اساسی منظومه ایلیاد خشم آشیل و اهمیت سرنوشت در زندگی انسان است. در ایلیاد منظومه هومر از داستان

جنگ ده ساله تروا، خشم ویرانگر آشیل و اختلاف او با آگاممنون بر سر تصاحب برسیس به ترک سردار بزرگ از صحنه نبرد می انجامد. یک نمونه دیگر از این بروز خشم رفتار ننگین آشیل با هکتور و نعش اوست. از اینرو آشیل در ادبیات یونان و روم و اروپای قرون وسطی نماد خشم بشمار میرفت. خشم آشیل در ایلیاد دارای آنچنان اهمیتی است که کتاب با موضوع آن آغاز میگردد: ای الهه، سرود خشم آشیل را بخوان!

### منظومه " ادیسه " ، سرگذشت زیرک ترین سردار جنگ تروا :

ادیسه، اودیستوس (یا به تلفظ فرانسوی اولیس) فرزند لائرت و آنتیکله، پادشاه شهر ایتاکا از جزایر دریای ایونیای غرب یونان) بود. ادیسه در ادبیات غرب یک قهرمان است. یک قهرمان شور انگیز برای مردم. پس از آشیل و پاتروکل بزرگترین و نام آور ترین قهرمان یونان است.

هelen دختر زئوس همسر منلاس همراه پاریس شاهزاده تروا از خانه گریخته و به کشور او رفته است. آگاممنون، پادشاه جاه طلب یونان، برای پس گرفتن هlen به تروا حمله میکند. ادیسه نیز با وعده هایی خیال انگیز آشیل سردار همیشه فاتح یونان را همراه خود عازم تروی میکند. این جنگ سالها طول میکشد بدون اینکه به نتیجه ای برسد تا اینکه ادیسه پیشنهاد ساخت اسب چوبی رو میدهد. یونانیها داخل اسب پنهان میشن. ارتش یونان وانمود کرد که شکست خود را قبول کرده و اسب را به عنوان هدیه به مردم تروا پیشکش می کند. تروائیان متوجه حيله خصم خود نشدند و اسب را وارد شهر کردند و به جشن و پای کوبی پرداختند. شب هنگام زمانی که تروائیان مست و مدهوش به خواب رفته بودند ادیسه به همراه یاران خود از اسب بیرون آمد و دروازه های شهر را گشود و ارتش یونان وارد شهر شد.

آن شب یونانیان بسیاری از مردم تروا را کشتند و شهر را غارت کردند اما اتفاقی که در آن شب زندگی ادیسه را دیگرگون کرد این بود که وی به تاراج معبد پوزوئیدون (نپتون رمی) پرداخت و مجسمه او را شکست، کاهنه ی معبد، کاساندر در اثر این کار ادیسه را نفرین کرد، و از خدایان خواست تا او را آواره کنند.

بعد از جنگ به دستور ادیسه دو روزه دوازده کشتی ساخته میشد تا یونانی ها به وطنشون برگردن، اما میون طوفان کشتی ها همدیگره رو گم میکنن. بعد از طوفان ادیسه و همراهانش به یه جزیره میرسن. زمان گشت و گذار به غاری میرن که توسط یکی از سیکلوپسها اسیر میشن. اونا غولهای یه چشم بزرگی بودن که از نزدیکی خدای زمین و بهشت بوجود اومدند و ظاهرا سه تا هم بیشتر نبودند.

سیکلوپس دوتا از یونانی ها رو میخوره و میخوابه. ادیسه و همراهاش درخت نوك تیزی رو بر میدارن و چشم اون غول رو کور میکنن.

ادیسه و دوستانش به جزیره دیگه ای میرن، سیرس چند نفری رو که وارد جزیره میشن با جادو به خوک تبدیل میکنه. ادیسه از مرکوری کمک میگیره و سیرس رو وادار میکنه مردان اونو به شکل اولشون برگردونه.

سیرس به ادیسه هشدار میده که در سفرش مواظب سیرن های خوش صدا (حوری های دریایی) باشه. چون هرکس جذب آواز اونا بشه میمیره. ادیسه گوش یاران خود را با موم پر کرد و خود را نیز به دکل کشتی بست تا بتوانند از حوری ها به سلامت بگذرن. ادیسه یک سال در این جزیره ماند و از او به گرمی پذیرایی کردند.

ادیسه همسر زیبایی به نام پنه لویه داشت و پسری هم به نام تلماک. هنگامی که تلماک یک ساله بود، ادیسه برای جنگ با تروا فراخوانده شد.

پنه لویه دختر ایکاریوس بود. او خود یکی از موثر ترین شخصیت های داستان بشمار می رود و رفتار او نمونه کامل فضیلت انسانی است.

پنه لویه همسر با وفای ادیسه در غیبت اولیس خواستگاران زیادی داشت و به رسم بیوه زنان یونان باید همسری انتخاب می کرد. خواستگاران او دایما تلاش میکردن تا مجبورش کنن با اونها ازدواج کنه. آنها خانه او را به اشغال خود در آورده اند.

پنه لویه بهانه می آورد که ادیسه همسر اوست ولی خواستگاران می گویند که ادیسه کشته شده است و باید ناچار با یکی از آنها ازدواج کند. اما پنه لویه در قلب خود به بازگشتن ادیسه ایمان دارد. برای همین از خواستگاران فرصت می خواهد تا فرشی را بدوزد تا پس از آن به خواستگاران پاسخ دهد.

پنه لویه روزها می بافد و هر شب فرش را می شکافد تا کار بافتن فرش پایان نپذیرد...

اما.....

اولیس از پنه لوپه متوقع وفا است. اما خود وفا دار نبوده است. یکی از مهمترین و با ارزشترین غنایم جنگ در هر مکتب و سرزمینی زنان بودند. به اولیس هم بیوه یکی از سرشناسان تروا رسیده بود.

پنه لوپه نباید وفاداری را متوقع می بود؟ در همه آن سالهای زنده به گوری، بازوان چیره هیچ مردی را طلب نکرده بود؟ پنه لوپه هم می توانست و هم می خواست...

ادیسه اما مرد قهرمان قصه است. او ادیسه بود و قهرمان و شاید قهرمان بودنش به او این حق را میداد که اگر تقاضای بخشش کند توقع بخشیده شدن را داشته باشد. اما کم نبودند و نیستند سربازان دون پایه ادیسه که به مزیت مردیشان این تقاضا را دارند.

سرانجام راز پنه لوپه فاش شد... بنابراین گفت همسر کسی می شود که بتواند کمان ادیسه را خم کند. ادیسه و همراهش تو آخرین سفر دریایشون، بعد از گذشتن از نشانه های هرکول که منظور همون شهر هرکولانتم هست، بعد از ۵ ماه به نیمکره جنوبی و جزیره برزخ میرسن اما چون هدف اونا پالایش در برزخ نبود، طوفانی میاد و از رسیدن اونا به جزیره جلوگیری میکنه. تمام یارانش کشته میشن.

ادیسه جون سالم به در میبره و بعد نوزده روز مبارزه با انواع خطرات در یک جزیره دور افتاده، یه کشتی دیگه میسازه سرانجام ادیسه با کمک اتنه الهه ی(خدای) حکمت و شجاعت حامی جنگ و صلح و فرمان روای طوفان در یونان باستان، از جنگ تروا بازگشت و در قالب یک چوپان به زندگی اش ادامه داد.. او با استفاده از تیر و کمان و مهارتش در این رشته، در لباس گدایان توانست در مسابقه خم کردن کمان شرط را ببرد.

ادیسه تک تک خواستگاران تروا که در این مدت اموالش را به سرقت برده بودند میکشه. ادیسه زمانی به میهن بازگشت که پسرش بیست و یک ساله بود.

در حالیکه تمامی قهرمانان داستان پس از مدتی به خانه و کاشانه خود باز می گردند، ادیسه ۱۰ سال سرگردان است

عبارت محوری داستان ادیسه که می گوید همه انسانها به خدایان نیازمند هستند، ناظر به همین مسئله است. خدایان می خواهند به ادیسه بیاموزند که او علی رغم تمامی زیرکی خود نیازمند خدایان است.

محورهای اساسی داستان ادیسه را دو چیز تشکیل می دهد:

محور اول غرور ادیسه نسبت به دانش و توانایی خویش است. ادیسه در زبان یونانی به معنای زیرک است محور دوم داستان ادیسه عشق پنه لوپه همسر ادیسه و انتظار او برای بازگشت همسرش است.

البته دانه در کتاب معروف کمدی الهی، سرانجام این داستان را به گونه ای کاملاً متفاوت نقل میکند. ادیسه ماجراهای زیادی داره که مفصلاً در کتاب ایلیاد و ادیسه نوشته هومر شاعر یونانی شرح داده شده. داستان ادیسه از کتاب ایلیاد شروع میشه: پاریس، فرزند پادشاه تروا، «هلن» شاهزاده زیبای یونانی را از چنگ شوهر وی بدر برد خشم یونانیان را برانگیخت و جنگ تروا به همین دلیل اتفاق افتاد.

ادیسه، سرگذشت ماجراها و سفر دریایی را که (ادیسه-یکی از سران جنگ تروا)، هنگام بازگشت از جنگ به سوی منزل و رسیدن به زنی به نام پنه لوپه، با آنها روبرو گردید، بازگو می کند. این سفر بیش از بیست سال به درازا می انجامد و ماجراهای مختلف و خطیری برای وی و همراهانش پیش می آید.

دانه در کتاب معروف کمدی الهی میگوید: در ادیسه هومر همه چیز در باره ای الیسه عالی است. او یک قهرمان است. اما این قهرمان یک جا اشتباه می کند. چون ادیسه میگوید: می روم تا صفات انسان و دانش را کشف کنم. در واقع در خوانشی سطحی این نوع سخن هیچ مشکلی وجود ندارد بلکه این سخن قابل ستایش و افرین است اما از نگاه دانه او آنچه را که ادعا می کند در اختیار ندارد. برای دانه این یک غرور کاذب است. ادعایی است که در حیطه ای توانایی ادیسه نیست. او یک قهرمان ناکام است که غرور کاذب قهرمانی به زمین اش می زند. بر علاوه او می رود تا حقیقت را در دریا و آب و کوه در یابد. او از این نکته آگاه نیست که خود بخشی از حقیقت است و حقیقت در همه جا پراکنده است. ادیسه قهرمانگرایی می کند. همین گناه بزرگ اش است. این کار را می کند که قهرمان باشد نه که دنبال حقیقت را گرفته باشد.

دانه در کتابش ادیسه را به جهنم می اندازد و ماجرای مرگ اونیو نقل میکند، که البته این داستان زائیده تخیل خود دانه هست. چون هومر هیچوقت ماجرای مرگ ادیسه رو ننوشت.

گردآوری و ویرایش: سانی،

July 14, 2007



## صحایف رش و جلوه یزیدیان همان صحائف گم شده ابراهیم خلیل الله مسلمین هستند

این جانب که قبلاً با توجه به اینکه ابراهیم ادهم (پدر امتهای فراوان بور) را با گنوماته زرتشت/گوتمه بودا مطابق یافته بودم، بدین نتیجه رسیده بودم که منظور از صحائف ابراهیم همان کتب اوستایی و بودایی منسوب به زرتشت و بودا است. حال که مرکز اساطیر ادیان را بابل باستان در می یابم، متوجه شدم که ابراهیم اصلی تورات و قرآن در مقام خدایگانی مطابق همان ایزد مهر آریائیان و خدای بابلی مشهور **انکی/انا** (خدای فریب کار ودانای مارشکل زمین و آبهای ژرف) است. اثبات این امر با توجه به معانی لفظی مقدسین و مقدسات یزیدیان بسیار ساده است.

۱- نام **شیخ عدی** که معبد- مقبره اش در دره ای در کنار چشمه مقدس (کانی سپی) واقع است و یزیدیان آیین خود را به وی منتسب می نمایند- در زبان عربی به صورت **عدی** به معنی ایزد چشمه زاران و آبهای ژرف است. می دانیم که ایزد مهر ایزد ایجاد کننده چشمه صخره ای به شمار می آمده است. مطابق کتاب ملل و نحل شهرستانی وی منتسب به **انیسه** یعنی مونس، خلیل یعنی لقب **میثره** (مهر، ایزد زاده چشمه صخره ای) است.

۲- نام توراتی **یسا** (قربانی کننده) که اسم پدر **داود** (عزیز، لقب **مردوک/مهر** خدای بابلیها) به شمار رفته است، به جای نام **انا**، خدای بابلی زمین و دریاها و چشمه هاست؛ ولی بعید به نظر می رسد که خود نام **یزیدیان** (یعنی **پرستندگان ایزد مهر**) هم از ریشه همین نام سامی انای بابلیان سومری بوده باشد. گرچه به سبب اینکه **انا/انکی** خدای زمین هم بوده است سامیان وی را بیشتر تحت نام **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان) و **نوح** (منجی) می شناخته اند. نام **یزید** را که با **ایزد** فارسی مقابله میشود همچنین می توان از ریشه عربی **ازدا** یعنی کار نیکو گرفت چه در واقع **انکی/انا/ابراهیم خلیل** مطابق همان **اهورامزدا** یعنی ایزد خیر و نیکی ایرانیان است. در مقابل نام مخاصم وی **الید بابا** به معنی مخاصم پدر در جایگاه اهریمن می باشد. یزیدیان **زرتشت** را تحت نام **بایزید بسطامی** ملقب به **طاووس اولیا** نموده اند. اگر نام **یزید** را تصحیفی از ریشه کلمه عربی **عَضَد** بگیریم در این صورت آن به معنی **یاور و مددکار و منجی** خواهد بود که لقب معروف **میثره** بوده است. احتمال تصحیف **یزید** از کلمه فارسی **بایزید** (مصاحب خدا) هم زیاد است چه این نام مترادف با **خلیل الله** یعنی لقب مشترک **انا/انکی** و **زرتشت** (بایزید بسطامی صوفیان) است که همپرسه با **اهورامزدا/انکی** به شمار رفته است. جالب است که در کتاب ملل و نحل شهرستانی دین یزیدیان به **یزید انیسه** (=خلیل الله) منسوب است. جنبه اساطیری خدایگانی زرتشت متعلق به خدای قومی وی یعنی ایزد خورشید **میثره/مهر** است.

۳- مصحف رش به زبانهای سامی به معنی **کتاب ایزد چشمه زاران (مهر یا ناهید/طاووس)** است یعنی کتاب **میثره/مهر** یا کتاب **انا/انکی** خدای بابلی معروف زمین و آبهای ژرف است. نام صحیفه دوم ایشان یعنی **جلوه** را -که در آن از تعالیم **ملک طاووس** (پرندۀ خورشیدی برهما یعنی خالق دانا یعنی مهر ایزد خورشید) سخن رفته است- می توان از ریشه کلمه عربی **جُل** یعنی **الامقام** (مناف) گرفت که لقبی بر **انا/انکی** (مناف اعراب) بوده یا **جلا** (درخشندگی) که مناسب ایزد **خورشید مهر** است.

۴- در نزد یزیدیان نامهای پسران **نوح** (شیخ عدی خداگونه) **مالک السلام** و **میران** یاد شده اند که به وضوح یادآور نام **نینورتا/سلم/سلیمان/سلیمان/سام/اسماعیل و مردوک/مهر** می باشند.

۵- **یزیدیان** را **شیطان پرستان** نیز می نامند این از اینجاست که **انای مارشکل** که در تورات آدم (آدای بابلیها) و زنش حوا را فریب می دهد مطابق همان **شیطان** (فان یونانیان) است.

۶- در باورهای یزیدیان از فرشتگانی به نامهای **ملک طاووس** (ملک آراسته) و **ملک مقرب** و ایزد شمس (خورشید) یاد میشود که به ترتیب مطابق با **انا**، و **ایسیمود/ایسی مو** (اسماعیل) وزیر **انا** و **مهر**، ایزد خورشید آریائیان هندوایرانی و میتانی (**مردوک** بابلیان) بوده است. در رابطه با مطابقت **طاووس** ملک با **انا** (ایزد مارشکل نیرنگ = شیطان شیطان پرستان) گفتنی است که این پرندۀ بسیار زیبا پرندۀ ایزدان یونانی و هندو **یی فان** (شیطان) و **برهما** (خالق دانا) به شمار میرفته است. جالب است که در اوستا **آراستی** (آراسته) در مقام برادر سپیتمه جمشید/تموز پسر یا برادر **انا** یاد شده است.

۷- در نزد فرق مختلف یزیدیان جشن **عین الجم** (خدای خورشیدی چشمه ها=میثره) رایج است و **ابراهیم خلیل الله** (انکی/انایی که دوست صمیمی **انلیل**، خدای بزرگ است) محبوبترین پیغمبران است. با این تذکر که کلمه **یم** (علل القاعده **جم**) در زبان عربی به معانی **جالب دریا، مار، کبوتر چاهی و کبوتر صحرائی** است و **خدای مار شکل زمین و دریاها** یعنی **انا/انکی** در نقش توراتیش **نوح** (**آتراهاسیس** بابلیها به معنی بسیار خردمند) از کشتی نجاتش **کبوتری** را به نشانه رهایی از طوفان و سیلاب بزرگ (طوفان زمستانی یمۀ اوستا) به آسمان به پرواز در می آورد.

در اینجا مقاله زیر را برای آشنایی با یزیدیان قید می نمائیم:  
یزیدیان کیستند؟ مهرداد فرهمند، بی بی سی (خبرنامه گویا)

چهارشنبه برای یزیدیان روز مقدس هفته است و در همین روز در شهر کوچک قحطانیه در شمال غرب عراق، امدادگران اجساد یزیدیان را از زیرآوار بیرون می کشیدند، یزیدیانی که قربانی یکی از مرگبارترین حملات انتحاری در

عراق شده اند، حمله ای که به گفته مقامات عراقی و آمریکایی، رد پای القاعده در آن دیده می شود و هدف از آن، سوزاندن فرقه های بیشتری در آتش جنگ فرقه ای عراق است.

یزیدیان جز در عراق در ترکیه، ایران، سوریه و قفقاز زندگی می کنند و اگرچه آماری رسمی و مشخص در مورد آنان در دست نیست اما شمار آنان در مجموع این کشورها تا پانصد هزار نفر برآورد می شود که حدود دویست هزار نفر از آنان در عراق زندگی می کند.

یزیدیان، قرن‌ها در این سکونتگاه‌ها در روستاهای دورافتاده و در انزوا زیسته اند و همسایگان مسلمان و مسیحی شان آنان را با نام "شیطان پرست" می شناسند، عنوانی که یزیدیان برای خود نمی پسندند.

اما شاید همین نگاه به یزیدیان، آنان را آماج حمله مسلمانان تندرویی کرده باشد که ریختن خون "کفار" را مباح می دانند، آن هم کفاری که شیطان، دشمن اصلی بشریت را می پرستند.

از دید مورخان ادیان، شیطان پرستی برچسبی است که پیروان ادیان جدیدتر به کسانی که همچنان به ادیان قدیمی تر باور داشتند می زدند و خدایان آنان را شیطان و منشأ شر خطاب می کردند، همان گونه که مسیحیان اروپا در مورد اروپاییانی که به باورهای پیشین خود باقی مانده بودند چنین کردند.

اما در باور یزیدی، شیطان دشمن اصلی بشریت نیست، بلکه مقربترین فرشته خداوند و نخستین آفریده اوست و ملک طاووس نام دارد؛ فرشته ای که خداوند تنها با این انگیزه به او فرمان داد به آدم سجده کند که او را بسجد و هنگامی که او از سجده کردن سر باز زد، بر تفریش به درگاه الهی افزوده شد و خداوند اداره جهان را به وی سپرد.

یزیدیان بر این باورند که قدمت کیش آنان به زمان پیدایش بشر باز می گردد و یزیدیان از نسل آدمند و نه از نسل حوا؛ در حالی که در باور ادیان ابراهیمی، ابنای بشر حاصل ازدواج آدم و حوا هستند، یزیدیان خود را حاصل پسری می دانند که از بتری که آدم کشت پدید آمد و سپس با حوریه ای وصلت کرد.

بدین ترتیب، یزیدیان خود را تافته ای جدابافته می دانند که نباید با دیگر اقوام وصلت کنند و دیگر ابنای بشر را به کیش خود بپذیرند.

چند ماه پیش که دختری یزیدی با پسر مسلمانی از خانه گریخت خویشاوندانش او را گرفتند و سنگسار کردند. چند روز بعد، شماری از یزیدیان به دست افراد مسلح تیرباران شدند.

با تمام این جدایی پیشگی، یزیدیان از تبار دیگر کردهایی اند که در جوارشان زندگی می کنند و زبانی متفاوت با آنان که گویش کرمانجی (کردی شمالی) است ندارند.

با وجود آنکه در باور یزیدی، دین آنان پیشینه ای به قدمت تاریخ بشر دارد اما مورخان، کیش یزیدی را در شمار دیگر فرقی طبقه بندی می کنند که پس از اسلام، به نیت احیای سنتهای پیشینیان و با انگیزه حفظ و بازیافت هویت تاریخی در نقاط مختلف خاورمیانه زاییده شدند و رشد کردند، هرچند بنیانگذارانشان صوفیان مسلمان بودند.

علویان، کاکه ای ها (اهل حق) و شیدلیها که همگی در مناطق کردنشین ایران، عراق، ترکیه و سوریه و نواحی همجوارشان زندگی می کنند، از این دسته مذاهب به شمار می روند و همگی این وجه مشترک را دارند که از سویی آداب نیایش جمعی شان همچون نذر و نیاز و قربان به یکدیگر شباهت دارد و با صوفیان مسلمان مشترک است و دیگر اینکه گرچه پیروانی از میان ترکان و اعراب هم یافته اند، مرکز عمده نشو و نمایشان کردستان بوده و فرهنگ و زبان کردی رکن مهمی از آیین آنان را تشکیل می دهد.

باور بر این است که نام کیش یزیدی ریشه در واژه فارسی ایزد دارد. عناصری همچون ستایش خورشید و آتش در این آیین نشانه هایی از باورهای باستانی ایرانیان، مهرپرستی و دین زرتشت دارد.

اعتقاد به تناسخ و سیر تکاملی روح از طریق زایشهای پی در پی و دمیده شدن در کالبدهای پیاپی یزیدیان را با مسالک شرقی پیوند می دهد.

از سوی دیگر، یزیدیان همچون مسلمانان روزانه پنج بار به شیوه خود نماز می گزارند، اما قبله شان در چهار بار از این نمازهای پنجگانه، خورشید است و در نیمروز، مقبره شیخ عدی بن مسافر، صوفی عرب قرن ششم هجری که به باور مورخان، بنیانگذار کیش یزیدی است.

مقبره شیخ عدی در روستای لالش در ۳۶ کیلومتری موصل در شمال عراق، قبله گاه یزیدیان است و هر یزیدی در صورت توانایی باید در طول عمرش دست کم یک بار به زیارت این آرامگاه برود.

موسم این "حج"، تابستان است، در کنار قبله گاه یزیدیان، چشمه گاه مقدسی قرار دارد که زمزم خوانده می شود، کوهی مقدس است که نامش را عرفات نام نهاده اند، پلی نیز هست به نام پل صراط، در موسم زیارت گاوی را هم قربانی می کنند. یزیدیان همچون صوفیان در مراسم خود به ذکر و سماع می پردازند و پیروان این کیش به طبقات پیر و شیخ و مرید تقسیم می شوند. نزدیکترینها به یزیدیان، چه در باور و اساطیر، همچون اعتقاد به ملانک هفتگانه و تناسخ و سنتها و آیینها، طایفه یارسانند که در عراق کاکه ای و در ایران اهل حق نامیده می شوند که بسیاری از ایرانیان آنان را با عنوان "علی الهی" می شناسند، نامی که همچون "شیطان پرست" برای یزیدیان، مورد پسند آنان نیست.

پاره ای از پیروان اهل حق نیز در مورد شیطان نگرشی همچون یزیدیان دارند، یزیدیان نیز به اهل حق احساس نزدیکی می کنند و آنان را در جمع خود شرکت می دهند اما با آنان وصلت نمی کنند.

اکثریت اهل حق را نیز همچون یزیدیان، کردها تشکیل می دهند، اما در ایران و عراق و قفقاز، این آیین در میان ترکان نیز پیرو دارد.

### تحقیقی در باب معانی لفظی نامهای قرآن و ارتباط لغوی آنها با اوستا و تورات

لب سخن دکتر محمد خزائی و منابع وی در فرهنگ اعلام قرآن در باب معنی لفظی اصلی قرآن این است که "پیش از نزول قرآن هم عنوان قرآن سابقه داشته و مخصوصاً آیه ۶۲ از سوره یونس " و ما نتلو من قرآن" (هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنید) بهترین مؤید است (لایذ منظور کتاب مدون تورات بوده، نه قرآن در حال پدید آمدن و حادث شدن). یهودیان قسمتی از تورات را به نام قرانت می نامیده اند و سریانیها نیز قسمتهایی از انجیل را نام قیریانه که همیشگی با قرانت است، می داده اند." از این گفته مستفاد میشود که نام عربی قرآن در رابطه و قیاس با خود نام تورات و از ترجمه لفظی آن پدید آمده است. به احتمال زیاد از قیریانه سریانیها (به معنی لفظی محل ملاقات) که خزائی بدان اشاره می نماید نه همان فصل انجیلی قرنثیان (نامه های اول و دوم پولس به قرنثیان) بلکه محل اساطیری معروف یهود و مسیحیان منظور بوده است که مکان خطابه کوهستان معروف عیسی مسیح، کوه صیون (کوه موعظه یا کوه ایزد ماه)، هارمجدون (کوه خطابه) و قرقیسیا (کوه محل ملاقات زائرین) نام گرفته است. در نزد ایرانیان کلمه نبی به قرآن اطلاق شده است که به معنی کتاب و نوشته یعنی یکی از اسامی شناخته شده قرآن می باشد. احتمال ریشه ایرانی خود قرآن از کلمه اوستایی و پارسی گانور-نو-ان (سرودهای با شکوه نیایش) یعنی مترادف اوستا (در هیئت افس-ستا) هم بسیار منطقی به نظر میرسد، موزون بودن آیات قرآن نیز این نظر را تقویت می نماید. کلام موزون معجزه آسای خدایگانی قرآن نیز در واقع اشاره به همین معنی است. در این باب جالب است که نام خود طبقه روحانی آریایی مغ (ماگنو) مترادف با گنوماته و گنوتمه به معنی دانای اشعار و سرودهای دینی است. در واقع محمد هم نه یک فیلسوف والا بلکه شاعری حنفایی سیاس و مکار بوده و مخالفین عقیدتی باهوش خود را با کفر و ارتداد و تهدید از میدان به در می برده است. از اینجاست که خدای خود را هم در قرآن مکار خوانده است و قرآن موزون پر از کلام پر تناقض است که در شرایط مختلف به مناسبتهای مختلف آورده شده و کلام خدایگانشان محسوب گردیده است. نتیجه طبیعی این انقلاب اسلامی که اساس بر تسلیم در مقابل اوامر موهوم الله موهوم (خدای پدرش عبدالله) و نماینده اش (محمد/احمد) و تعطیل افکار فلسفی و باورهای غیر اسلامی است، مسلط کردن سیستم اجتماعی برده داری دو لایه فکری و اقتصادی بر سیستم قبیلای دیرین عربستان بوده است. محمد خود را در قرآن به زیرکی (که شاید باوری هم بدان داشته) همان موعود امم سامی احمد (ستوده خدا = استوت ارته = ستوده پاک زرتشتیها) معرفی نموده است. چون مطابق اعتقادات زرتشتیان ظهور سئوشیانت استوت ارته برای برقراری صلح و آرامش کامل در جهان به شمار میرفته است؛ لذا می توان تصور نمود محمد نام دین اسلام را از نام آیین منسوب به استوت ارته موعود بر گرفته است. گرچه محیط عربستان بیشتر تحت تسلط فرهنگ بابلی و یهودی بوده است، معهذا همین نام ایرانی گانورانی به طور اساسی در پدید آمدن و به رسمیت افتادن نام قرآن نقش داشته است. چون گردان جنوبی در دامنه های زاگروس سرودهای دینی و حماسی کهن خود را گورانی و تیره قومی و فرهنگی بزرگی از خودشان را که علی الهی (در اساس آلوو الهی) هستند، گوران می نامند که خود این نامها با کلمه گبر (گورور ترک زبانان یعنی زرتشتیان) مطابقت می نماید. نام گوران را در مجموع می توان به سه معنی انجمنی (=مغ)، آتش پرست (گانور) و ساحر است و به روحانیون آریایی سئورومتی و میتانی اطلاق میشده است. جالب است که در آذربایجان کهن صنف خوانندگان سرودهای حماسی و دینی را گوسان (گانو-زان) یعنی دانای سرودهای دینی و حماسی می نامیده اند که از همان ریشه گائو (یعنی سرود دینی) گرفته شده است. می دانیم ایرانیان باستان وزیر اعظم و سخنگوی دولت را گانوبریا (گانوبروه) می نامیده اند که از همین ریشه بوده و لابد با نام جبرئیل (مرد پیام نیرومند خدا) که در قرآن به صورت واسطه خدا و محمد به شمار آمده است، مربوط گردیده است. در این رابطه باید افزود نام اوستایی نسک (کتاب، به زبانهای سامی کهن یعنی آیات) نیز اصلی بابلی داشته و به معنی قانون و روش (نسق) بوده و هم معنی تورات است. نام جبرئیل (نیرومند خدا = نریوسنگ اوستایی) به عنوان فرشته پیام آور در تورات همچنین به صورت آشوری و عبری نیسروج (محافظ نیرومند آیه های آسمانی)/عزازیل (نیرومند خدا، عزیز خدا) آمده است. این نامها نشانگر مردوک خدای ملی بابلیها که در روایات بین النهرینی دوره انحطاط تمدن بابل بدین اشکال ظاهر شده است. نام بابلی کهن نوسکو (شمع و چراغ شب یا دارای آیات نورانی، اسرافیل) به عنوان وزیر انلیل (الله) نشانگر ایشوم/هندورسانگا (ایزد منجی دارای گرز بزرگ = سروش سرور روشنایی و پیغام ایزدی ایرانیان) است. فرشته مقرب توراتی/قرآنی دیگر میکائیل (کامل خدا) مطابق با ایسی مو (اسماعیل/نینورتا = کامل/نیو) وزیر انکی/انا (خدای زمین و آبها) است. حتی به نظر میرسد نام عزرائیل (نصرت خدا و باور خدا یا معروف خدا = اسماعیل/نیو) به وی مربوط باشد چه این ایزد در هیئت نین گیرسو از ایزدان جهان زیرین به شمار رفته و یهود نام میکائیل را به سمائیل (اسماعیل) نسبت داده اند. این سه فرشته مقرب انلیل/الله (اساساً خدایان معروف بابلی) یعنی میکائیل/عزرائیل، اسرافیل و جبرئیل در قرآن همچنین تحت نامهای اسماعیل (ایسی مو، نیو، نینورتا)، الیشع (=منجی، ایشوم، هندورسانگا، عیسو) و ذوالکفل (=صاحب قدرت، مردوک) در کنار هم در ردیف اخبار معروف جهان یاد شده و با پادشاهان معروف و آخر ماد یعنی فرانورت/سیاوش، کی آخسارو (هوخستره، کی خسرو) و آستیگ (اژی دهاک مادی، نیای مادری سپیتاک زرتشت) مطابقت یافته اند. بنابراین در مجموع نتیجه میگیریم که خود نام قرآن نیز بی شک

در رابطه با موضوعات رستاخیز و پیام آور بزرگ از جنوب ماد و بین النهرین به شبه جزیره رسیده است. ناگفته نماند جزء **گائو** همچنین در القاب ایرانی و هندی **سپیتاک زرتشت (بردیه/ ایرج)** یعنی **گنوماته** (دانای سرودهای دینی) و **گوتمه** (محافظ سرودهای دینی) دیده میشود. **سپیتاک زرتشت/ گنوماته** در هند تحت اسامی **گوتمه بودا**، **گوتمه شوارا**، **گوتمه مهاویرا** و **گوتمه** (از سرایندگان وداها) شناخته شده که هر یک از اینها به صورت شخصیت‌های تاریخی جداگانه ای در آمده اند. هرودوت نام گنوماته/ سمردیس را جایی به صورت **پاتی زیت** آورده که دقیقاً مترادف **گوتمه** هندوان است. چیزی که شک و شبهه در این باب باقی نمی گذارد همانا مشترک بودن معنی نامهای اوستای اصلی یعنی **اوستا** (افد- ستا) و **گاتها** (گائو-سها) یعنی **سرودهای دینی با شکوه** با معنی مادی-فارسی **قرآن** (گائو-رئو- آن) می باشد. در این صورت این نام ایرانی بیشتر توسط قبیله بزرگ **عرب زرتشتی بنی تمیم** در فرهنگ عربستان منتشر و معروف شده است. آیه ۱۰۳ سورة نحل قرآن که در آن از شایعه **تعلیم قرآن** توسط فرد **عجمی** (ایرانی) به محمد خبر میدهد، وزینترین سند در این باب است. فرقه های گوران جشن آیینی بزرگ خود را به **جم** (الجم، عجم) می نامند که نام **خدا- پادشاه موبد** اساطیری کهن و معروف ایرانیان است. نام **سلمان فارسی** اساطیری هم که تلاش شده است در این رابطه فردی تاریخی معرفی گردد در اساس متعلق به خدایی است که در تورات نیز به صورت **سلیمان** در سلک پادشاهان یهود در آمده است. وی که نامش را به دین **اسلام** هم داده است تحت نامهای مختلف از جمله **نینورتا** (خدای کامل و سالم)، **نین گیرسو**، **نبو، یغوث**، ایسی **مو** و **اسماعیل** به عنوان خدای قبیله ای عرب، خدای جنگ و اسبان (فرس- ان) و چاه و کانال و کشاورزی خدای بزرگی در نزد امم سامی کهن بوده است. نامهای **سلمان فارسی** (حاکم مدائن، منظور حاکم بابل) و **سلیمان** از نظر تاریخی بعدها به کورش سوم (فریدون) اطلاق میشده است. اختصاص نام **مادر سلیمان** (در واقع مزار سلیمان) به مقبره کورش در پاسارگاد (مشهد مرغاب) گواه زنده در این باب است. به هر حال اصلاً اعراب یهودی ثروتمند مدینه و حبشه بعد از افول فرهنگ بابلی سکandar فرهنگ دینی عربستان بوده اند، گرچه خود یهودیان و تورات شدیداً از فرهنگ و سنن بابلیان عهد باستان تأثیر پذیرفته بودند. بررسی دقیق چهار نام معروف قرآن یعنی **قرآن**، **فرقان**، **کتاب** و **ذکر** در رابطه با هم معانی و ابعاد معانی آن را به روشنی به تصویر میکشد: یکی از معانی مسلم قرآن که غالباً پذیرفته شده است ریشه آن از فعل **قرأ** و **قرانت** می باشد نامهای **سوم** و **چهارم** قرآن یعنی **کتاب** و **ذکر** به وضوح اشاره به همین معنی داشته و مؤید آن هستند. اما در رابطه با وجه مشترک معانی نامهای اول و دوم قرآن و **فرقان** یک مفهوم مستتری وجود دارد که محققان قرآن از قدیم الایام از وجود آن بی اطلاع مانده اند: کلمه **تورات** در نزد امم سامی بیش از آن که به معنی عبری آن **قوانین و دستورهای دینی** (طورات در زبان عرب) گرفته شود، مفهوم **کتاب و آیه های بزرگ کوهستان** (تور- آت) را می داده است. مسلم به نظر میرسد با توجه به همین معنی تورات است که در **انجیل** مثلاً تعالیم معروف منسوب به عیسی مسیح تحت نام **خطابه/ موعظه کوهستان** ذکر شده است. در رابطه جزء **ات** نام "تور- آت" (در معنی عربی آیه های کوهستان) باید افزود خزانی در باره ریشه کلمه **آیه** می آورد: "لفظ **آیه** اصلاً عبری است و اصل عبری آن **آته** به معنی نشان و تشخیص و به معنی معجزه است و در قرآن مجید هم **آیه** در این دو معنی استعمال شده و هم بر مجموعه کلمات میان دو فاصله اطلاق گردیده است. ضمناً در کتاب اوستا بیشتر آیات با کلمه **آات** = ایدون، ایضاً شروع میشود." اساساً اعراب از قدیم **تورات** موضوعات مربوط به ده فرمان موسی به شمار می آوردند که در **تورسینا** (در اصل یعنی کوه ایزد ماه) بر موسی نازل شده بوده است. بنابراین قرآن اساساً به قیاس با نام **تورات** در زبان عرب از ریشه اسم عام عربی **قرن** (در معنی قله و کوه= تور) گرفته میشده است. قرآن شناسان غالباً مصدر **قرن** را در رابطه با قرآن نه اسم عام عربی بلکه فعل عربی **قرن** (نزدیک شدن) دانسته اند. در این باب اصل را می توان بر کلمه سومری **کور** قرار داد که به معنی **کوه بلند و آسمان** است. در این رابطه با توجه به پسوند علامت جمع یا نسبت "ان" باز هم رد پای فرهنگ ایران باستان با کلمات اوستایی **گنیر** (کوهستان) و **گر** (سرود) به میان کشیده میشود. دلایل تکمیلی در رابطه با وجود این معنی قرآن و چنین برداشتی از آن خود نام دوم قرآن یعنی **فرقان** (به لفظ سریانی یعنی تشخیص میان حق و باطل) است که به همان سیاق پدید آمدن نام **قرآن** از ریشه **قرن** از بُن اسم عام عربی **فرق** (قله و رأس= تور) اخذ گردیده است. جالب است که روایات ایرانی عهد اعراب نیز کتاب اوستا را نازل شده بر زرتشت بر فراز کوه **سبلان** (**هوکر** اوستا، **احقاف** قرآن) خاطر نشان میکنند. به عبارتی این نام قرآن نیز هر دو معنی دوبعدی مشترک **تورات** و **قرآن** در زبان عربی را متضمن است. چون پیشتر **تورات** منسوب به **موسی** (تورات اصلی اعراب) را هم **فرقان** می نامیده اند، بر این پایه نامهای قرآن و **فرقان** به عنوان نام عربی مشترک **تورات** و **اوستا** در محیط عربستان شناخته شده بوده است و محمد نیز همین نامها را برای مجموعه تعالیم خود برگزیده است. در رابطه با اسلام به عنوان دین **حنیف کامل** = **اسلام** و **دین ابراهیم** (زرتشتی ایرانی/ اثایی بابلی) گفتنی است دکتر محمد خزانی در فرهنگ اعلام قرآن دو ریشه سامی و ایرانی **حنیف** را به ترتیب "بی اعتقاد به آیین بت پرستی" و "هونوی (وعده خوب= انجیل)" آورده است معهداً در مورد اخیر معنی **به‌دین** آن (در ترکیب **هو= خوب** و **نوی= کتاب دینی**) مناسبتر می افتد چه نام ایرانی خو قرآن نیز **نوی** (نبی) است. موضوع رفتن محمد به غار **کوه حرا** برای ارتباط با **الله** و کسب قرآن و مقام **نبوت** تأیید دیگری بر همین معنی است. محمد در آغاز خود را در زمره و سلک پیغمبران منسوب به یهود می دید و از اینجا بود که قبله نماز خود را سمت بیت المقدس اختیار کرده بود؛ ولی چون نتوانست قبایل عرب یهودی نسبتاً ثروتمند و ذاتاً از نظر دینی **نژاد پرست** مدینه را به پیامبری و رسالت خویش قانع نماید از در ستیز با ایشان در آمد، خصوصاً بعد از حماسه جنگ خندق که برای کسب مال و منال برای طرفداران فقیر خویش به قتل و غارت و اسارت

شقاوت‌مندان سه قبیله بزرگ یهودی مدینه پرداخت و چنانکه در تاریخ طبری به تفصیل نقل گردیده در مورد بنی قریظه شقاوت را از حد گذراند (صورت وسیعتری دگرگونه ای از این واقعه هم بعد از ناکامی در ادامه جنگ تحمیلی و صلح جام زهرنوشان در ایران در رابطه با چپ‌گرایان زندانی پدید آمد). ایشان ابتدا از محمد در مقابل بت پرستان حمایت نمودند ولی چون جواب سؤالات دینی شان از وی را که مشکل امی بودن و ادعای پیامبری را یکجا با خود داشت کاملاً درست نمی دیدند دین و رسالت وی را نپذیرفتند و طبیعتاً در مواردی به مقابله و مجادله با تعلیمات وی برآمدند و متهم شدند که در جنگ خندق در مقابل تهاجم بت پرستان مکه به مسلمانان مدینه که منجر به باز پس راندن مکیها توسط مسلمین شد، بر خلاف قرارداد دوستی و اتحادشان با محمد و مسلمین بی طرفی اختیار ننموده و حتی به گونه ای با مهاجمان مکه همکاری کرده اند و بهانه همین امر سبب و دستاویز سر نوشت دردناکشان گردید. مطابق روایات مسلمین حدود ۷۰۰ نفر اسیر بنی قریظه را که بعد از حدود ۲۰ روز محاصره گشتن در محله هایشان، مسالمت آمیز تسلیم شده بودند، توسط **علی بن ابی طالب** و زبیر بن عوام به داوری رئیس قبیله، سعد بن معاذ زخمی مشرف به مرگ که توسط محمد برگزیده شده بود، سر بریده شدند و ریحانه زن زیبای کعب رئیس قبیله بنی قریظه به حرمسرای محمد برده شد. محمد در پی آمد یکسره کردن کار این اعراب یهودی مدینه و حوالی آن با بازگشت به اصل خویش با اختیار قبلة کعبه نیاکانش به جای بیت المقدس یهود، اسلام را تبدیل به دین ملی اعراب نمود. در مورد انگیزه خارجی ادعای نبوت و خاتمیت وی گفتنی است، چنانکه خود محمد در قرآن اشاره میکند در محیط عربستان باور **یهودی/بابلی/مانوی/زرتشتی** ظهور منجی موعودی به نامهای **احمد** (از همان ریشه نام **محمد و حیمدا**، استوت ارتة زرتشتیان یعنی ستوده شده دین پناه) از قرون قبل به طور گسترده شایع بوده است. چنانکه می دانیم در نزد شیعیان حتی این **منجی موعود** در شکل نیمه اسلامی- نیمه زرتشتی خیالیش **مهدی موعود** از عهد محمد هم گذشته و دوباره به قوت سر درآورده است و در روزگار پیشرفت سریع و بلاوقفه علم و صنعت جهانیان، آن موضوع داغ بحث و فحص چرخاندگان به حقنه منتخب عرصه سیاست و فرهنگ ایران شده است. به نوعی شیعه اثنی عشری به عوض همگرایی با اهل سنت همراه قافله تمدن (غیر وهابی) به غلات شیعه گرایش پیدا کرده است (اگر ایشان در مورد یکی از این خاندان غلو کرده اند، شیعه حاکم بر ایران غلو را در این باب از ۱۴ تن به اصطلاح معصومین نیز گذرانده است). بنابراین در کل به عبارتی نظر به ریشه ها پایه گذار نا خود آگاه اسلام اعم از اسلام رسمی سنی و اسلام معاندان شیعه، **عبدالمطلب**- در مقام بالاترین مقام روحانی عربستان یعنی کلیددار کعبه- بوده که پسر جوانمرگش را **عبدالله** و نواده امی متفکرش را **محمد** نامگذاری نموده است.

در باب معانی لفظی اسامی قرآن نظریات محققان و علمای دین و سنت را از مقاله معتبر زیر به عینه ذکر میکنیم:

### چهار نام از نامهای قرآن

علی اصغر آخوندی، کارشناس ارشد علوم قرآنی

هر کدام از کتابهای آسمانی برای خود نام خاصی داشته اند، قرآن نیز که مجموعه آیاتی است که از طریق وحی به جان و دل پیامبر گرامی اسلام نازل شده، دارای نام و یا نام‌هایی است که در خود قرآن آمده است. در باره اینکه در زمان خود رسول خدا (ص) از این مجموعه وحی الهی به چه نام مشخصی یاد می‌شده نیز، سخن قطعی و روشنی در دست نیست. اما تکرار کلمه قرآن در جای جای مجموعه وحی این گمان را تقویت می‌کند که این مجموعه به همان نام قرآن خوانده می‌شد. همچنین در روایاتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) درباره فضل قرآن نقل شده نام «قرآن»، «مصحف» و «کتاب‌الله» تکرار شده است. به هر حال برای قرآن این کتاب آسمانی مسلمانان، نامهای گوناگونی در خود قرآن اطلاق شده است که هر کدام بیانگر بعد خاصی از قرآن و دارای بار ویژه‌ای است.

شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان به چهار نام معروف و مشهور قرآن اشاره می‌کند. (۱)

شیخ در مورد اسامی قرآن چنین می‌نویسد: خداوند تعالی قرآن را با چهار اسم نامیده است:

۱- قرآن: آن را در آیاتی قرآن نامیده است: «انا جعلناه قرآناً عربیاً»، (۲) «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» و... (۳)

۲- فرقان: آنرا در آیه‌ای فرقان نامیده است: «تبارك الذي انزل الفرقان علي عبده ليكون للعالمين نذيراً». (۴)

۳- کتاب: در آیه‌ای کتاب نیز نامیده شده است: «الحمد لله الذي انزل علي عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قیماً». (۵)

۴- ذکر: در آیه‌ای به ذکر نیز نامبردار گشته است: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون». (۶)

۱- قرآن

واژه قرآن بار در قرآن به کار رفته است و جز چهار بار آن بقیه بر کتاب آسمانی مسلمانان اطلاق شده است. چهار موردی که برای غیر کتاب بکار رفته دو بار در سوره اسراء آیه ۸۷ و سوره قیامت آیات و ۱۸ است. (۷) واژه قرآن همان گونه که اکثر لغویون گفته‌اند از (قرأ - یقرأ - قراءه) گرفته شده است. (۸) و معنای اصلی‌را نیز در این باب «جمع کردن» بیان کرده‌اند. (۹)

و چنان که ابن فارس آورده است هرگاه پس از دو حرف «قر» حرف عله یا همزه بیاید دلالت بر جمع و اجتماع دارد. از «قری» القرية را مثال زده و بدین‌خاطر قریه نامیده شده است که مردم در آن جمع می‌شوند. و واژه قرآن را نیز از «قرأ» می‌داند، بدین‌خاطر که در آن احکام، و داستان ها و غیره جمع شده است. (۱۰)

آنچه گفتیم در رابطه با اشتقاق واژه قرآن بود و در مورد معنای اصطلاحی آن نیز چند احتمال می‌رود: نامیدن مجموعه وحی محمدی به قرآن براساس دو معنا احتمال می‌رود: اول: آنکه قرآن به معنی خواندن و تلاوت کردن است و مصدر (قرأت قرآن) یعنی (تلاوت کردم) می‌باشد. دوم: به معنی گرد هم آمدن و جمع کردن است و مصدر (قرأت الشیء) یعنی قسمت های آن گرد هم آمدند و جمع شدند. در مقام ترجیح یکی از دو احتمال، احتمال اول بهتر و شایسته تر به نظر می‌رسد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «ان علینا جمعو قرآنه، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» (۱۱)

(همانا بر ما جمع کردن و تلاوت آن (قرآن) می‌باشد. پس هرگاه آن را تلاوت کردیم این تلاوت را پیروی کن). مراد در این آیه این است که هرگاه آن را بر تو تلاوت می‌کنیم پس تلاوت آن را دنبال کن. و اگر این آیه حمل شود بر جمع کردن (احتمال دوم) دیگر لازم نمی‌آید پیروی از یک یک آیات که در اوقات مختلف نازل شده و تنها زمانی اتباع و پیروی واجب می‌شد که آیات با یکدیگر جمع شده باشند. براساس این قول «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» یعنی هرگاه آن را جمع کردیم پس از جمع آن پیروی کن. و اتباع و پیروی از آن بر تکامل جمیع آن وابسته بود و این خلاف اجماع است. پس معنای اول شایسته‌تر است.

چنان که آمد نظر مفسرین و اکثر لغویون بر این است که واژه قرآن مصدر (قرأ یقرأ قرآن) می‌باشد ولی علاوه بر این نظر بعضی آنرا از «قرن» مشتق می‌دانند که به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیزی است. زیرا که سوره‌ها و آیات قرآن ضمیمه یکدیگرند. بعضی نیز گفته‌اند که قرآن از قرینه مشتق شده زیرا آیات آن شبیه یکدیگرند و گویا که قرینه هم هستند. علاوه بر اینها شافعی نظر دیگری دارد که لفظ قرآن مشتق از چیزی نمی‌باشد، قرآن اسم است. مهموز نیست و از قرائت گرفته نشده است بلکه اسمی برای کتاب خداوند است مانند تورات و انجیل. (۱۲)

یکی از محققان معاصر در جمع بندی این نظرات چنین گفته است: قرآن در لغت به معنای خواندن است. این واژه در آغاز به صورت وصف در مورد این کتاب آسمانی به کار رفته، ولی تدریجاً جنبه علمیت پیدا کرده است. اما این رای که این کلمه از ماده «قرن» گرفته شده و همزه آن زائده می‌باشد، وجه قابل اعتنایی نیست. نظیر این وجه دیدگاهی است که معتقد است واژه قرآن اسمی جامد و علم برای قرآن است مانند تورات و انجیل. به علاوه این لفظ در خود قرآن در چند مورد به معنای خواندن به کار رفته است. ظاهراً در اطلاق کلمه قرآن بر این کتاب، عنایتی جز اینکه الفظی است خواندنی منظور نیست چنان که در اطلاق کلمه کتاب معنایی جز اینکه آیاتی است نوشتنی یا نوشته شده در لوح محفوظ، فهمیده نمی‌شود. (۱۳)

## ۲- فرقان

چنان که پیش از این آمد یکی از نامهای قرآن «فرقان» است. فرقان به معنای فرق گذاشتن و جدایی بین دو چیز می‌باشد. (۱۴). و بدین خاطر قرآن «فرقان» نامیده شده است که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و تمیز می‌دهد. قرآن با استفاده از ادله خود بر صحت حق و بطلان باطل دلالت می‌کند و بین آن دو یعنی حق و باطل جدایی و فاصله می‌اندازد. (۱۵) در جایی از تفسیر تبیان شیخ طوسی فرقان چنین معنا شده است: فرقان همان قرآن است، بدین خاطر فرقان نامیده شده که با استفاده از وعظ و زجر از زشتی‌ها و تشویق بر کارهای خیر که شامل آن است، در امور دین بین صواب و خطا و حق و باطل فاصله و جدایی می‌افکند. (۱۶)

## ۳- کتاب

یکی دیگر از نام های رایج قرآن کتاب است. شاید بتوان گفت در قرآن کریم پس از واژه قرآن بیشتر از هر واژه‌ای کلمه کتاب در مورد قرآن به کار رفته است. این کلمه گاهی به صورت مفرد و گاهی با اضافه و به صورت «کتاب الله» و گاهی همراه با صفاتی مانند مبین، حکیم، منیر، مسطور، متشابه و غیر اینها ذکر شده است. (۱۷) کتاب مصدري از «کتب کتاب» است، و در اصل به معنای مکتوب است. کتابت به معنای جمع شدن گرفته شده است چنان که عرب می‌گوید: «کتبت السقاء» یعنی درزهای مشک را با بند دوختم و فراهم آوردم. و «الکتابه» به معنی خزانه، بندی است که با آن درز مشک را فراهم آورند. کتابت به معنی ضمیمه کردن پاره‌ای از چیزی ب پاره دیگر به منظور نزدیک ساختن آنها می‌باشد. و «الکتیب» به معنای گردان نظامی است که تمام افراد آن به یکدیگر پیوسته‌اند. (۱۸)

پس واژه کتاب به معنای جمع کردن چیزی بر چیزی دیگر است. (۱۹) و علت این که به نوشتار کتاب گفته می‌شود این است که حروف و کلمات با یکدیگر ضمیمه می‌شوند. اطلاق کتاب بر قرآن نیز از آن نظر است که قرآن کلمات و حروف را در سطرها جمع کرده و یا سوره‌ها و آیه‌ها را جمع کرده است. (۲۰) یکی از دانشمندان اطلاق کتاب بر قرآن را بدین خاطر می‌داند که انواع علوم و قصه‌ها و اخبار را با بلیغ ترین صورت جمع کرده است. (۲۱)

## ۴- ذکر

چنانچه پیش از این آمد یکی دیگر از نامهای قرآن «ذکر» است که خداوند فرموده است: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (۲۲) (ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و ما نیز نگهدارنده آن هستیم) در قرآن حدود بیست بار واژه ذکر به معنی قرآن آمده است. (۲۳) اینکه خداوند قرآن را ذکر نامید، دو احتمال دارد: اول اینکه قرآن ذکر است از سویی خداوند تعالی که بندگان را در آن

یاد کرده است و فرایض و حدود و احکامش را در آن به ایشان شناسانده است. احتمال دوم اینکه ذکر به معنی شرف است و قرآن ذکر و شرفی است برای کسانی که به آن ایمان آورده اند و معارفش را تصدیق کرده اند. همان گونه که خداوند نیز فرموده است: «و انه لذكر لك ولقومك» (۲۴) (این قرآن شرفی است برای تو و قومت). (۲۵)

پی نوشت:

- ۱- تبیان؛ ج، ص و ۷۳.
- ۲- زخرف/ ۳.
- ۳- بقره/.
- ۴- فرقان/.
- ۵- کهف/ ۱.
- ۶- حجر/ ۹.
- ۷- عبدالباقی، محمد فؤاد؛ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم؛ ص و ۵۴۰.
- ۸- جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية؛ ج، ص.
- ۹- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۰- ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج ۵، ص و ۷۹.
- ۱۱- قیامت/ ۱۷ و ۱۸.
- ۱۲- اتقان؛ ج، ص و ۱۸۴ - جعفری، یعقوب؛ سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۱۳- مصباح یزدی، محمد تقی؛ قرآن شناسی؛ ج، ص.
- ۱۴- معجم المقاییس اللغة؛ ج، ص.
- ۱۵- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۶- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۷- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۱۸- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۹- معجم مقاییس اللغة؛ ج، ص.
- ۲۰- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۲۱- اتقان؛ ج، ص.
- ۲۲- حجر/ ۹.
- ۲۳- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۲۴- زخرف/.
- ۲۵- تبیان؛ ج، ص.

## کنیه ابوتراب علی بن ابی طالب از کجا پیدا شده است؟

### ابوتراب

از سایت امام مهدی، فرهنگ مهدویت

«ابوتراب کنیه ی مهدی موعود (عج) است. «ابوتراب» کنیه ی حضرت علی علیه السلام نیز هست. یکی از وجوه قرار دادن این کنیه، آن است که شاید مراد از «ابوتراب» صاحب خاک و مربی زمین باشد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی شریفه ی:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر/۶۹)»

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود.»

فرمودند: «هنگامی که قائم (عج) ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و بندگان از نور آفتاب مستغنی می شوند و ظلمت بر طرف می گردد.» («نجم الثاقب»، باب دوم، ص ۶۰ - «تفسیر نمونه»، ج ۱۹، ص ۵۴۵).

از این مطلب چنین مستفاد می گردد که کنیه ابوتراب علی بن ابوطالب به واسطه تصاحب زمینهای گسترده فذک (پنبه خیز) در اطراف مدینه بوده است که از اراضی یهودیان بوده و بعد از شکست یهودیان خیبر به دستور محمد نصیب وی گردیده بود. چه روایات اسلامی معروفی حاکی از بیرون در خانه بر خاک خوابیدن علی می باشد. به عبارتی یعنی ارتباط وی با اراضی است. در غیر این صورت چنانکه از استاد علی اکبر جعفری شنیدم به سبب رفتار یا رفتارهای ناپسندی توسط فاطمه زهرا از خانه اخراج شده بوده است. لابد فاطمه که در سنین ۸ یا ۹ سالگی به ازدواج علی در آورده شده بود خاطره بدی از این سن کودکی داشته است. از روایات اسلامی هم که سعی در کتمان صفات و جنبه های خفت آور وی دارند بوی همین مفهوم به مشام میرسد. اصلاً به احتمال زیاد مسبب جوانمرگ شدن خود فاطمه زهرا - اگر مرگ وی طبیعی نبوده باشد - نه به واسطه ضربه خلیفه و دامادش عمر (شهر زینب ولی مورد اتهام شیعیان) بلکه بواسطه همین اختلافات خانوادگی و ضربه همسرش صورت گرفته است؛ چه در غیر این حالت علی این جرم و اهانت دوست و دامادش یعنی عمر متهم به ضرب و شتم فاطمه زهرا را بی جواب رها نمی کرد. "در واقعه افک (تهمت ناپاکی به عایشه) مرتضی علی برای بازپرسی و کسب اطلاع از کنه واقعه از قافله برجای ماندن عایشه در صحرا و تنها شدن او با صفوان بن معطل سلمی، برپیره کنیز عایشه را سخت زده بود" (تفسیر آیه ۱۱ سوره نور، قرآن کریم. بهاء الدین خرمشاهی).

بر اساس دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۰، موضوع پیدایی کنیه ابوتراب از این قرار ذکر شده است: در باره اطلاق کنیه ابو تراب به امام علی (ع) و این که این کنیه را پیامبر (ص) به او داده است اتفاق نظر دارند، اما در باره چگونگی دادن آن کنیه به آن حضرت دو روایت متفاوت ذکر می کنند. پاره ای منابع با ذکر حدیثی از عمار یاسر می گویند که در غزوه ذوالعشیره، پیامبر (ص) علی (ع) را که در نخلستان بنی مدلج به خواب رفته بود با پای خود تکان داد و فرمود: «ای ابوتراب برخیز» و در پی آن چگونگی شهادت او را پیشگویی فرمود. و در روایتی دیگر آمده که روزی علی (ع) از خانه بیرون آمد و در سایه مسجد بخت، پس از آن پیامبر (ص) به نزد فاطمه (س) آمد و پرسید: پسر عمت کجاست؟ فاطمه (س) پاسخ گفت: «در مسجد خفته است» پیامبر (ص) برفت و او را دید که ردا از پشتش افتاده و خاک آلوده شده است. پیامبر (ص) به پاک کردن خاک از پشت او پرداخت و در آن حال می فرمود: «ای ابوتراب برخیز». در سایت امام علی روایات بسیار طرفدارانه و پرده پوشانه شیعیان در این باب چنین قید شده است: چون پیامبر وفات یافت علی (ع) را به این دو کنیه صدا می کردند یکی دیگر از کنیه های علی (ع)، ابو تراب است که آن را پیامبر برگزیده و بر وی اطلاق کرده بود.

در استیعاب نقل شده است: «به سهل بن سعد گفته شد: حاکم مدینه می خواهد تو را وادارد تا بر فراز منبر، علی را دشنام گویی. سهل پرسید: چه بگویم؟ گفت: باید علی را با کنیه ابو تراب خطاب کنی. سهل پاسخ داد: به خدا سوگند جز پیامبر کسی علی را بدین کنیت، نامگذاری نکرده است. پرسید: چگونه ای ابو العباس؟ جواب داد: علی (ع) نزد فاطمه رفت و آن گاه بیرون آمد و در حیاط مسجد دراز کشید و به خواب رفت پس از او، پیغمبر (ص) پیش فاطمه آمد و از او پرسید: پسر عمویت کجاست؟ فاطمه گفت: اینک او در مسجد آرمیده است. پیامبر به صحن مسجد آمد و علی را دید که ردایش بر پشت مبارکش افتاده و پشتش خاک آلود شده است. پیامبر با دست شروع به پاک کردن خاک از پشت علی کرد و فرمود: بنشین ای ابو تراب! به خدا سوگند جز پیامبر کسی او را بدین نام، نخوانده است. و قسم به خدا در نظر من هیچ اسمی از این نام دوست داشتنی تر نیست.»



نسایی در خصایص از عمار بن یاسر نقل کرده است که گفت: «من و علی بن ابیطالب (ع) در غزوه عشیره از قبیله ینبع با یکدیگر بودیم. تا آنجا که عمار گفت: سپس خواب هر دوی ما را فرا گرفت، من و علی به راه افتادیم تا آنکه در زیر سایه نخلها و روی زمین خاکی و بی گیاه آرمیدیم. سوگند به خدا که جز پیامبر کسی ما را از خواب بیدار نکرد. او با پایش ما را تکان می‌داد و ما به خاطر آنکه روی زمینی خاکی دراز کشیده بودیم، به خاک آلوده شدیم. در آن روز بود که پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو را چه می‌شود ای ابو تراب؟ چرا که پیامبر آثار خاک را بر علی (ع) مشاهده کرده بود.» البته ممکن است که این واقعه چند بار اتفاق افتاده باشد. در روایتی دیگر آمده است: چون پیامبر علی را در سجده دید در حالی که خاک بر چهره‌اش نشسته و یا آنکه گونه‌اش خاک آلود بوده به او فرمود: «ابو تراب! چنین کن». همچنین گفته شده است پیامبر با چنین کنیه‌ای، علی (ع) را خطاب کرد. چرا که گفت: ای علی! نخستین کسی که خاک را از سرش می‌تکاند تویی.

علی (ع)، این کنیه را از دیگر کنیه‌ها بیشتر خوش می‌داشت. زیرا پیامبر وی را با همین کنیه خطاب می‌کرد. دشمنان آن حضرت مانند بنی امیه و دیگران، بر آن حضرت به جز این کنیه نام دیگری اطلاق نمی‌کردند. آنان می‌خواستند با گفتن ابو تراب، آن حضرت را تحقیر و سرزنش کنند و حال آنکه افتخار علی (ع) به همین کنیه بود. دشمنان علی، به سخنگویان دستور داده بودند تا با ذکر کنیه ابو تراب بر فراز منابر، آن حضرت را مورد سرزنش قرار دهند و این کنیه را برای او عیب و نقصی قلمداد نمایند. چنان که حسن بصری گفته است، گویا که ایشان با استفاده از این عمل، لباسی پر زیب و آرایه بر تن آن حضرت می‌پوشاندند. چنان که جز نام ترابی و ترابیه بر پیروان امیر المؤمنین (ع) اطلاق نمی‌کردند. بدان گونه که این نام، تنها بر شیعیان علی (ع) اختصاص یافت. کمیت می‌گوید:

گفتند رغبت و دین او ترابی است من نیز به همین وسیله در بین آنان ادعا کنم و به این لقب مفتخر می‌شوم. هنگامی که کثیر غرة گفت: جلوه آل ابو سفیان در دین روز طف و جلوه بنی مروان در کرم و بزرگواری روز عقر بود، یزید بن عبد الملك به او گفت: نفرین خدا بر تو باد! آیا ترابی و عصبیت؟! در این باره مؤلف در قصیده‌ای سروده است:

به نام دو فرزندت، مکنی شدی و نسل رسول خدا در این دو فرزند به جای ماند پیامبر تو را بو تراب خواند دشمنان آن را بر تو عیب می‌شمردند و حال آنکه برای تو این کنیه افتخاری بود.

## بهشت مازندران و پل چینوت ایرانیان در قرآن تبدیل به جنت و پل صراط و اعراف دیوار حایل بین بهشت و دوزخ جهان دیگر شده است

**پل چینوت** ایرانیان باستان (به معنی قضاوتگاه دیوار گذرگاهی) که در کتب پهلوی مکان آن در کوهستان نزدیک شهر رغه زرتشتی (مراغه) در آذربایجان در کوه‌های مجاور دوسوی رود **دائیتی** (رود قضاوت، موردی چای کنونی) یعنی کوه‌های **هرا** (=نگهبانی یا **بگر**=کوه خدا) و **ارزیش** (راست بر افراشته) مشخص شده است، در قرآن تبدیل به **اعراف** (دیوار و پل صراط حائل برای شناخت نیک و بد) معرفی گردیده و سوره مفصلی از قرآن به نام و نشان آن اختصاص داده شده است. برای مقابله و مقایسه این اصل ایرانی و فرع اسلامی ابتدا روایات کتب پهلوی را در باب پل چینوت نقل نموده و سپس مقالات پل صراط (در رابطه با دوزخ) و دیوار اعراف قرآن (در رابطه با بهشت) را که مباحث جداگانه ای به شمار رفته و لذا جداگانه تفسیر شده اند، به عینه از پایگاه علوم و معارف اسلامی نقل می‌نمائیم:

### پل چینوت:

بهترین شرح و تحقیق در باب پل چینوت (چینوت پرتو) در کتاب دینهای ایران باستان هنریک ساموئل نیبرگ می‌توان پیدا کرد. این کتاب توسط دکتر سیف الدین نجم آبادی ترجمه شده و به صورت دستخط فارسی مترجم توسط مرکز مطالعه فرهنگها چاپ است. وی بعد از شرح و تفسیر لغوی نظرات اوستا شناسان غربی راجع به پل چینوت که در مجموع آن را به معنی پل داوری و ممیزی نیک و بد از آنها افاده شده است، می‌آورد: "موارد کهن برای پل چینوت در اوستای نوین فرگرد ۱۹ و ندیدا بند ۲۸ تا ۳۲ است. بخشهایی در این تکه که بد روایت شده نا آشکار است، ولی بخشهای اصلی بی هیچ رنجی از هم باز شناخته میشوند و میتواند اشاره های بسیار کوچک توصیف را غالباً تکمیل کند، و آن هم به یاری شرح روان پس از مرگ، در قطعات پهلوی مشهور هادخت نسک و مینوک خرد. در این قطعه چنین می‌آید که روان آزاد (اورون) سه روز و سه شب پس از مرگ بر بالین مرده خواهد ماند. این مرحله سه روز و سه شب، در وندیداد هم در فرگرد ۱۹ یاد شده است. در اینجا این توصیف هنگام صبح پس از شب سوم گنجانده شده است. در هادخت نسک توصیف بدین گونه دنبال میشود که روان گرونده به اشته (راستی و عدالت) در این بامداد در یک سبزه زار خوشبویی در می‌آید که یک باد خوش نیمروزی از روبرو بر او میوزد و پس از آن دئائی (روح مجسم) او در اندام یک دوشیزه زیبا ۱۵ ساله از روبرو به او بر خورد میکند و گفتگویی بدین ترتیب بین آنان آغاز میشود: در پاسخ روان که با شگفتی همراه است و می‌پرسد او چه کسی است، میگوید: ای جوان نیکومنش، نیکوسخن، نیکوکار و نیکو دئنا من به راستی همان دئنا خودت هستم. هر کس برای بزرگی، نیکی و زیبایی دوست داشتی، بدانگونه در برابر تو آشکار شده ام. بعد از آن روان آزاد به سه گام روان به خانه آمرزیدگان و در گذشتگان به بالا به سوی روشناییهای بی پایان پرواز میکند. ولی در فقره ۲۹ فرگرد ۱۹ وندیداد چنین می‌آید که: " او (=روان) بر راهی می‌آید که زروان آن را ساخته راهی است که هم برای پیروان اشته تعیین شده است و هم برای پیروان دروغ به سوی چینوت پرتو، پلی که مزدا ساخته است؛" سپس آنجا از روان درباره شرکت او در جهان مادی پرسش میشود. پس از آن آن دوشیزه خوشبوی خوش اندام- که در اینجا با نام دئنا یاد نمیشود- با دو سگ می‌آید. در این جا یک پندار بسیار کهن آریایی از سرزمین مردگان را باز می‌شناسیم که در هند هم دیده شده است؛ و در آنجا دو سگ را به عنوان نگهبانان حکومت "یمه" (ایزد سمت جنوب و جهان زیرین) می‌پندارند. این دو شیزه از روی کوهستان هرا می‌آید و روان پیرو اشته را از روی پل چینوت به سوی دیوار (هنتو، سد) که نشان دهنده مرز جهان خدایان آسمان است، می‌برد (بند ۳۰). هنتو همان واژه ای است که در هندی علی القاعده تبدیل به ستو (پل، بند) شده است. وهومنه (ایزد منش نیک، بهمن پسر اهورا مزدا) از روی تخت بر می‌خیزد و به روان خوشامد میگوید (بند ۳۱) و پس از آن این روان به پیشگاه اهورامزده و امشاسپندان در گردنمانه یا خانه آواز و سرودها در می‌آید. ادبیات پهلوی جزئیات این صحنه را به درازا باز میگوید. بخش دوم کتاب مینوک خرد به هادخت نسک بسیار نزدیک میشود ولی در توصیف خود از سفر آسمانی روان گردنده اشته از پل چینوت چنین یاد میکند که آن پلی است دراز و هر گاه روان گرونده، اشته از آن پل بخواهد عبور کند، به پهنای یک فرسنگ فراخ میشود. در بندش بخش ۳۰ جای افسانه ای پل چینوت را در می‌یابیم: در میان جهان (منظور سرزمین ماد) کوهستان چکات دائیتی (کوهستان دادگاه)، کوه هرای بلند (که بعدها با البرز مشتبّه شده) قرار گرفته است؛ آنجا نیکه خدای داوران رشنو (خدای سوگند و آزمایش) ترازوی خود را در دست دارد. و در شمال در پای این کوه که زیر آن دوزخ قرار دارد پای پل چینوت است و آن سر دیگر پل در نوک این کوه است. پل چینوت در بالاترین نقطه به تیزی لبه شمشیری باریک است. این بخش ضمناً شرح مفصلی دارد از سر نوشت گروندگان اشته و روان بد، پس از سه روز و سه شب بر بالین مرده، و بر خورد با دوشیزه و گفتگو میان او و

روان، پس از آن‌گذر از پل چینوت که باریکی آن برای روان پیرو اشته فراخ میشود در صورتی که روان بد از جای باریک به دوزخ فرو می افتد."

مطلب قابل توجهی که ایرانشناسان از آن غافل مانده اند معنی اصلی نام **گرودمان** یا **گرودمانه** یعنی **جایگاه نگهبانی شده** (=ور اوستا) است که مترادف **پنری دز** (**پارادیس**، فردوس) می باشد. چون این معنی لفظی نام سرزمین **سومر** (شومر) در جنوب بین النهرین بوده است. لذا بهشت این جهانی عهد باستان همان **سرزمین سومر** در جنوب عراق بوده است؛ چه **بهشت عدن** (یعنی **باغ محروسه عالی**) تورات نیز در اساس همینجاست. گرچه خود سومریان بهشت این جهانی خود را در سمت سرزمینهای خاستگاهیشان در سمت فلات ایران در **گیلان** (**دیلیم**، **دیلمون**) و **مازندران** می دانسته اند. جالب است که معنی اصلی کلمه عربی **جنت** نیز همین سرزمین محروسه و پناهگاهی است. می دانیم نام ایرانی **پنیری دز** (**پارادیس**) از زبان ایرانیان باستان به یونانیها و از ایشان به اروپا و جهانیان رسیده است. خود کلمه فارسی **بهشت** صفت عالی از کلمه **به** (خوب) می باشد که جایگزین **پنیری دز** (فردوس) گردیده است. از این موضوع به وضوح معلوم میگردد که اساس خود باور وجود **بهشت** و **جهنم** در جهان بعد از مرگ قرآن نیز از ایرانیان مادی و پارسی و بومیان دبیرین ایرانی و عراقی سومری گرفته شده است. می دانیم نسل زبان و ملیت باخته و در آمیخته مردم سومر هم در ایران و هم در عراق به دنبال بهشت گم شده و موعودشان به وساطت آیین زرتشتی به طور غالب به کیش اسلام شیعی در آمده اند.

جایگاه بهشتی این جهانی ایران، از دوران ماقبل تاریخ همانا سرزمین سرسبز جنوب دریای مازندران یعنی نواحی **گیلان** و **مازندران** و **گرگان** بوده است که سومریان در بابل آنجا را بهشت **دیلمون** (**تیلمون**) می نامیده اند؛ چون سوای اسطوره بابلی **گیلگامش** که در آن از سفر خدا-پهلوان بابلی از جنوب بین النهرین از طریق کوه **مشو** (کوه میشو کنار مرنده) به سمت سرزمین بهشتی **دیلمون** در جوار دریای مصب رودخانه ها (مازندران، محل **اوتناپیشتم** انسان نامیرا و جاودانی) صحبت میدارد، اوستا نیز نام سرزمینهای **گیلان** (سرزمین جنگلی)، **مازندران** (سرزمین خوشی و کامجویی) و **گرگان** (سرزمین محروسه=سومر) را **ورنه** (سرزمین پناهگاهی و محروسه) و **وهرکانه** (منطقه نیکو و سالم) نامیده است. نام بومی این منطقه یعنی **کادوسیان** (کاد-اوسیان، به معنی مردم سرزمین آرزویی و دلپذیر) گواه بارز دیگری بر این امر است. جالب است که شاهنامه کادوسیان را تحت نام **کاتوزیان** ملت **جمشید** (سپیتمه، داماد و ولیعهد آستیاگ و پدر سپیتاک زرتشت/بردییه داماد و پسر خوانده کورش) آورده که در ولایات جنوب کوهستان قفقاز فرمان می رانده است. از این جا معلوم میشود که **ور جمشید** (بهشت جمشید) هم در اصل همان سرزمین **گیلان** (**دیلمان**، **دیلمون** سومریها و اکدیای بابلی) بوده است. **اوتناپیشتم** (**نوح**) نقش این جهانی در واقع همان **انا** (ایزد دیلمون=معبد آبها)/**انکی** خدای خرد آبها و زمین بابلیها است که مکانش دریای مازندران به شمار میرفته است. ایرانیان باستان او را با خدا-پادشاهان اساطیری معروف **جمشید** و **هوشنگ** (**ماتو** هندوان=دانا) مطابقت داده اند. نامهای اوستایی **گیلان** یعنی **ور** و **ورنه** که در اوستا رابطه با **جمشید** (سپیتمه) و **فریدون** (کورش سوم) قید شده اند مترادف هم به معنی سرزمین محروسه و پناهگاهی می باشند. بر این اساس به نظر میرسد در پیدایی نام **پل چینوت**، **پل صراط** و **اعراف** نام سرزمین **پارت** (پرتو یعنی پل و گزگاه) در جوار سرزمین **گرگان** (سرزمین محروسه) الهام گر بوده است. می دانیم مردم **گرگان** برای حفاظت جان و اموال خویش از دستبرد داهه های تورانی حصار گلی عظیمی را در مرزهای شمالیشان احداث کرده بودند که هنوز آثار آن باقی است. در رابطه با نام **مازندران** باید افزود که این نام را می توان از ریشه اوستایی **مئذنه** یعنی سرزمین خوشی و کامجویی به عبارت دیگر بهشت گرفت. این معنی کلمه **مئذنه** در مورد خود آشوریان با مفهوم نام پایتخت آنان یعنی **نینوا** (یعنی شهر رفاه و آسایش) مطابق میشده است. بنابراین وجه اشتراکی در معنی نام مازندران و شهر **نینوا** آشوریان وجود داشته است که از زمان لشکرکشی آشوریان حدود سال ۶۶۸ پیش از میلاد به مازندران این دو معنی به هم رسیده اند: لشکریان آشوری به سرداری رئیس رئیس **شانابوشو** برای تسلیم **خشتریتی** (**کیکاسوس**) که پایتختش را در مقابل تهاجم آشور از کاشان بدان سوی البرز به شهر آمل انتقال داده بود، حمله ور شده بودند. اما در زیر حصار شهر **آمل** **مازندران** گرفتار حمله ببر مازندران **اتراکات** پیشوای **مردان** (سکائیان آماردی) یا همان **گرشاسپ** **رستم** و سپاهیان آماردیش واقع شده و قتل عام گردیدند و ابر قدرت برده داران آشوری اولین شکست بزرگ تاریخی و بسیار تلخ خود را از دست آماردان و مادها تجربه نمودند. لابد این معنی کلمه **مئذنه** به همراه سنت **مادر سالاری** **طبری** (مز-زنی) و **سگپرستی** **کاسپی** (ماز- سونی) نام مازندران و مزنی/مز-زنه (مز-زنه) اوستا را پدید آورده است. چنانکه می دانیم فردوسی در شاهنامه به هنگام شرح حماسه پیروزی بزرگ ایرانیان (مادها و آماردان) بر دیوان مازندران (آشوریان مهاجم به مازندران) از مازندران بسان بهشت روی زمینی یاد کرده است.

چنین گفت کز شهر مازندران یکی خوشنوازم زرامشگران

.....  
 به بریط چو بایست بر ساخت رود      بر آورد مازندرانی سرود  
 که مازندران شهر ما یاد باد      همیشه برو بومش آباد باد  
 که در بوستانش همیشه گلست      بکوه اندرون لاله و سنبلست  
 هوا خوشگوار و زمین پرنگار      نه گرم ونه سرد و همیشه بهار  
 نوازنده بلبل به باغ اندرون      گرازنده آهو براغ اندرون

همیشه نیاساید از جست و جوی	همه ساله هر جای، رنگست و بوی
گلابست گوئی بجویش روان	همی شاد گردد زبویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین	همیشه پر از لاله بینی زمین
همه ساله خندان لب جویبار	بهر جای باز شکاری بکار
سراسر همه کشور آراسته	زدینار و دیبا و از خواسته
بتان پرستده با تاج زر	همان نامداران زرین کمر
کسی کاندز آن بوم آباد نیست	بکام از دل و جان خود شاد نیست
چو کاوس بشنید از او این سخن	یکی تازه اندیشه افکند بن
دل رزمجویش ببست اندر آن	که لشگر کشد سوی مازندران

در اینجا یادآوری می‌نمائیم که هرودوت در سمت جنوب دریای خزر از سه قبیله پارسی زبان ماسپیان (یعنی آنانکه سگ را گرمی میدارند، سگساران)، دروسیان (=مردم جنگلی، گیلانیها یا کهگیلویه ایها) و مردان(اماردان=تپوران، یعنی آدمکشان) در کنار نام قبایل پارسی پانتالی (=مردم سرزمین راه، پارتیان، پرتوها، خراسانیان) یاد نموده است. پنج قبیله پارسی دیگر را کرمانیها (ساگارتیها) و پاسارگادیان(پارسها) و دایی ها (دادیکان)، دروپیکیان(دربیکها، دریهای سمت بلخ) و مارفیان (مردم سمت مرغیانه= مرو) ذکر نموده است. هرودوت همچنین قبایل آریایی اتحادیه مادها را هم معرفی نموده و نامهای ایشان را بوسیان (=مردم ناحیه چشمه ساران، کاشانیان، پارتوکائیهای خبر منابع آشوری)، بودینان (=خوشبختان، لران، بختیارپها، هامانیان تورانی شاهنامه)، مغان (=مردم انجمنی دانای سرودهای دینی، از سنورومتها آذربایجان، خصوصاً گورانها)، آریزانتیان (=مادها= نجبا، مادهای حکومتی حوالی ری و کاشان و همدان)، ستروخاتیان (=دارندگان خانه سنگی، ساگارتیان، کرمانجها/کرمانشاهیان) و پارتاکاتیان (=مردم کنار رود زاینده رود، اصفهانپها) آورده است. از نام پارسی ماسپیان مازندران چنین مستفاد میشود که نام مازندران در اساس مرکب از ماز(بزرگ)- سون(سگ)- داران بوده و معنی سرزمین مردم سگ پرست می داده است. نام کهن مادی کاسپی و سپاکا هم که بر این مردم اطلاق گردیده مترادف با هم به همین معنی سگپرست می باشند. یونانیان به صراحت از کیش سگپرستی کاسپیان/کادوسیان(سگساران شاهنامه) یاد نموده اند. ولی در عهد پیش از اسلام در سمت خوزستان از مردمی به نام ماسپتان(ماس-پیت- ان یا ماسپزان) یاد شده که مسلم به نظر میرسد نامشان به معنی ماهیخوار بوده است. یونانیان به طور عام نام ایختوفاق(ماهیخوار) را به مردمان سواحل جنوبی ایران اطلاق نموده اند.

از آنجاییکه چهار رود بهشتی تورات یعنی فرات، دجله، جیحون و پیسون (پتنه= سند یعنی شط نیرومند و بزرگ) که گفته شده این آخری سرزمین پر طلا و الماس حویله (به عبری یعنی سرزمین فراخ ساحل، به سانسکریتی یعنی سرزمین آتش و گرما= هند) احاطه نموده است، مرزهای ایرانیان پیش از اسلام را تشکیل میداده اند، لذا در اصل سرزمین بهشتی سامیان در مقیاس وسیع خود همان متصرفات امپراطوریهای ایرانی و افغانی پیش از اسلام بوده است. اینک مطالب پایگاه علوم و معارف اسلامی در مورد قیامت و بهشت و جهنم و پل صراط را ضمن دو مقاله متواتر بی کم و کاست در اینجا نقل می‌نمائیم:

### در صراط ومعنای آن در روز قیامت:

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا \* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى

اللَّهِ يَسِيرًا.۱۰

«بدرستیکه آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند، البته چنین نیست که خداوند ایشان را بیمارزد، و چنین نیست که خداوند به راهی ایشان را رهبری کند مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و مخلد بمانند؛ و این عمل برای خدا کاری آسان است.»

### دوزخ داراي صراط است

از این آیه استفاده میشود که جهنم داراي طريق و راهي است که کافران و ظالمان از آن راه به جهنم میرسند، و این طريقي است که مي پيمايند.

أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ \* مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ \* وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ \*

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ \* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مَسْتَسْلِمُونَ. [2]

«اینک در موقف قیامت و بازپرسی در حشر حاضر کنید کسانی را که ستم کرده اند! و نیز جفت هایشان را و آنچه را که غیر از خداوند معبود قرار دادند! و جملگی را بسوی صراط جهنم هدایت کنید! و همه را در موقف سؤال و عرض نگاه دارید؛ که البته آنها مورد سؤال و بازپرسی قرار میگیرند که: چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال تقرب خود یاری نکردید؟ و البته همه آنها در آن روز به حال ذلت و تسلیم در می آیند.»

در آیه شریفه نیز راهی بسوی جحیم بیان شده است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنم است، زیرا هر آتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا بوسیله دستگاه دم کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی و آتشگیری او شدید باشد آن را جحیم گویند. و از ماده جَحِمَتِ النَّارُ جَحْمًا و جَحَمًا، و جَحَمَتِ النَّارُ جُحُومًا به معنای روشن شدن و آتش گرفتن ماده آتشی و اضطرام و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَمَ - جَحْمًا متعدی آن، یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله ور کردن آن استعمال شده است.

صراط بسوی جهنم یکی از منازل است که کافران و ستمگران در پیش دارند. و راهی است که مؤمنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند، و این راه یا روی جهنم و یا داخل آنست؛ و به قول معروف پلی است که زده میشود و از آن باید عبور مردم باشد. و عوام آنرا پل صراط میگویند، و البته این تعبیر غلط است چون پل و صراط يك معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح نیست؛ نظیر شب لیلۃ الرغائب و سنگ حجر الاسود.

باری، باید دانست که آیا این پل کجا زده میشود؟ روی جهنم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هر کس بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط بگذرد یا نه بهشت راه دیگر هم دارد؟ و

اصولاً حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه ملازمه‌ای است بین بهشت رفتن و عبور از صراط نمودن؟

شک نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی میکنند، هر يك در باطن و وجدان خود يك هدف و مقصدي دارند که برای وصول به آن هدف حرکت میکنند؛ اعمّ از اینکه آن مقصد را بدانند و یا ندانند. و در هر حال خواه و ناخواه هر کس در ذات و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است، و افعال و اعمالی که انجام میدهد روی غرضی است که می‌خواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند و حاجات باطنی و نفسانی خود را بواسطه این اعمالی که بجای می‌آورد برآورده کند.

### هرنفسی راه خاصی به سوی خدا دارد

ما در دنیا زیست می‌کنیم، و يك سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می‌رویم تا زمان مرگ فرا میرسد و باید از اینجا ارتحال نمائیم؛ و در این امر تردیدی نیست. و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و بسوی هدفی در تکاپو هستیم، و مسلماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیا نیست که از نقطه‌ای شروع کنیم و به نقطه دیگری برسیم، بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل میشود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق این سیر را دارد و در ملکات خود سیر میکند، و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام میدهد. و این سفر را به پایان میرساند، به گمان اینکه آنها میتوانند گم شده خود را به دست آورند و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

و نیز شکی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائزی هستند، ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است. بعضی‌ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی‌ها جبان و ترسو و بعضی‌ها متوسط‌الحالند، آنهم به درجات و مراتب مختلف. بعضی‌ها از زمان کودکی حیّی هستند یعنی با حیا و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ و همچنین در سائر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حسّ انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می‌کنند و باید آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هر کس باید خودش را در آن موقعیت و ظرفیتی که هست تکمیل کند، و خود را يك انسان متوسط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش جنبه افراط و تفریط نداشته باشد و انسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هر کس از طریق نفس خودش يك راه خاصی بسوی پروردگار دارد، و لذا بزرگان از اهل حکمت فرموده‌اند:

الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «راه‌هایی که بسوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است.» یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد يك راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

و البته این عین عبارت آیه و یا حدیثی نیست، ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند، و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته، از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد. آن راه‌هایی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند. مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است، شریعت حضرت ابراهیم يك منهاج خاصی دارد، شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که متمم و مکمل تمام شرایع است آن صراط مستقیمی را نشان می‌دهد که در تمام قوا انسان را از حال افراط و تفریط در صراط وسطیت و عدالت می‌آورد و به اقصر فاصله و در اسرع وقت به مقصود میرساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفته قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی کرد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدت زندگی دنیویشان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب، و از ولایت و روحانیت این فرزند بهرمنند می‌گشت.

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَةٍ فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٍ بِأُبُوتِي [3]

«و حقاً من اگر چه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابوالبشر هستم، ولیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنائی وجود دارد که گواهی می‌دهد که من پدر او هستم.»

و لذا می‌بینیم حضرت آدم بوالبشر و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سائر انبیاء علی نبینا وآله و علیهم الصلوة و السلام برای رفع موانع غیبی و باز شدن سبل سلام و طی معارج و مدارج قرب، به انوار طیبه پنج تن آل عبا توسل می‌جسته‌اند. و بنابراین راه‌های باطنی ایشان بسوی خدا مختلف بوده و تمام این راه‌ها هم موصل به مطلوب و مقام قرب و معرفت حضرت حق بوده است.

در آیه مبارکه:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [4]

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نمائیم.»

### صراط مستقیم واحد است و سبیل سلام متعدد

ملاحظه میشود که سبیل (یعنی راه) به صیغه جمع آمده است، یعنی برای وصول به خدا و کسب مقام تقرب و خلوص خداوند راههایی وجود دارد؛ اما صراط مستقیم واحد است و نمیتواند بیش از یکی باشد.

**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ.**<sup>[5]</sup>

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه هدایت کن! راه کسانی که بر ایشان نعمت عنایت نمودی!»

**وَ إِذَا لَقِيتَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَ لَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.**<sup>[6]</sup>

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواعظ و اندرزهای حق مطیع محض باشند، این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین میباشند؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجر عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایتشان خواهد فرمود.

در قرآن مجید صراط مستقیم در سی و سه مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صُرُط نیامده است.

و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است؛ مانند:

**يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ وَ سُبُلَ السَّلَامِ.**<sup>[7]</sup>

«خداوند بواسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبیل سلام هدایت میکند.»

**ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا.**<sup>[8]</sup>

«(خداوند به زنبور عسل وحی فرستاد که...) سپس از تمام ثمرات بخور و راههای پروردگارت را به حال تسلیم و انقیاد و مذلت بپیمای!»

**وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا.**<sup>[9]</sup>

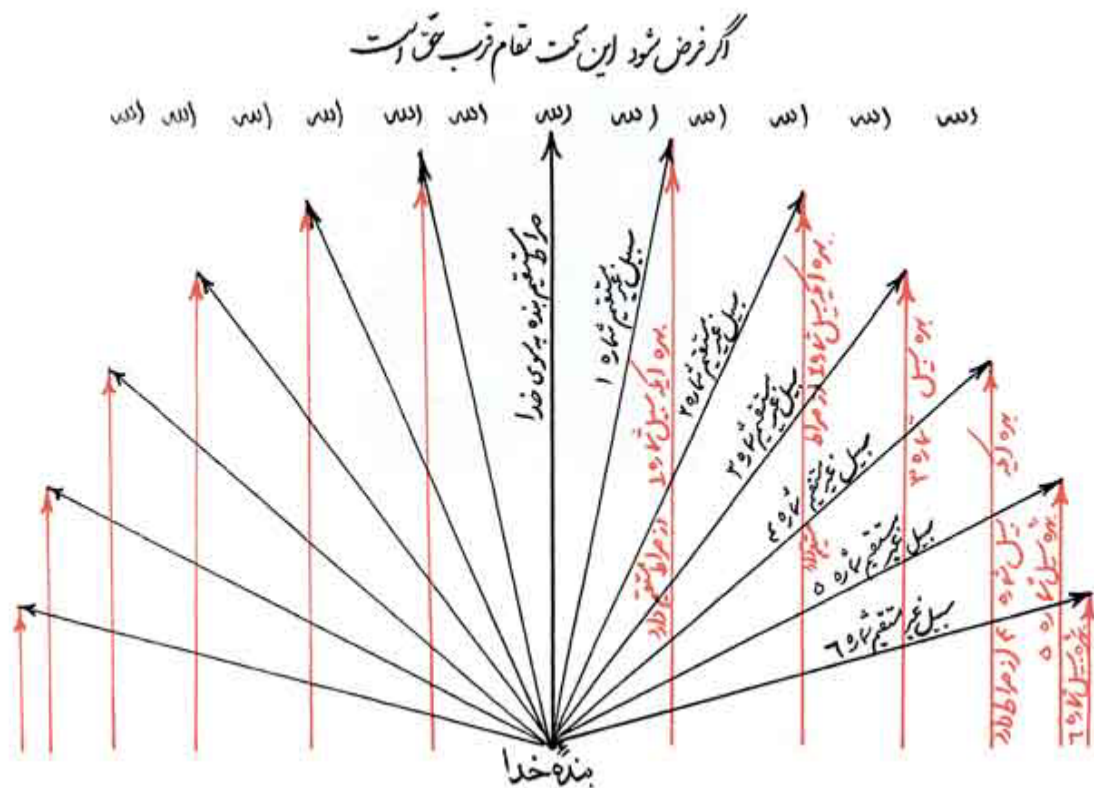
«(پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان گفتند:) چرا ما بر

خدای خودمان توکل ننمائیم و امور خود را به او نسپاریم در حالیکه او راههای ما را بسوی مقام قرب خود به ما هدایت کرد.»

و از اینجا استفاده میشود که راههای بسوی خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است و تمام این راهها به مقدار نزدیک بودنش به راه مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست، از صراط مستقیم بهره دارند.



پس هر چه زاویه انحراف آن سبل از راه راست تصویری و توهمی که بین این دو نقطه است بیشتر باشد، بهره آن سبل از صراط مستقیم کمتر؛ و هر چه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است.



باري انسان در دنيا قدم ميگذارد، خواه از مكتب انبياء استفاده كند و يا نكند، سير خود را در دنيا ميکند و ميميرد و در باطنش راهي داشته است كه به تربيت انبياء به كمال و تمام رسيده و يا نرسيده است؛ بالاخره در باطن خود پيوسته حركت و سيري داشته است. در اين حقيقت كه شگي نيست.

اين راهي كه انسان در دنيا بسوي خدا داشته است، در عالم قيامت ظهور و بروزي دارد. چون سابقاً دانستيم كه تمام موجودات و افعال اين عالم ماده و طبع و عالم ملك و شهادت، در آن عالم غيب و ملكوت يك صورت ملكوتي دارند. يكي از چيزهائي كه در اينجا صورت ملكي دارد همين سير نفساني انسان است رو به مبدأ خود كه در آنجا صورت ملكوتيش همان صراط است.

و شگي نيست كه اين صراط را انسان در دنيا داشته است. و چون هر كس در دنيا يك صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملكوتي آن عالم دارد. و صراط دنيا كه در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباريات، دنيا را اداره ميکند، و روي امور اعتباريه پيوند ميدهد و موجودات متفرق را بر اساس همين اعتبار به هم متصل ميکند، بايد در قيامت صورت ملكوتي كه بروز صورت ملكي است داشته باشد.

بنابراین تمام افراد بشر که در دنیا آمدند و از دنیا میروند؛ اصل ظهور و بروز دنیا در قیامت، جهنم است، و راهی که انسان از دنیا به بهشت دارد صراطی است در جهنم که باید از آن عبور کند و به بهشت برسد.

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند جهنم است. مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین نیست، بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است. هر فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا میکند؛ ظهور و بروز این تعلقات جدا کنند و غافل کننده از خدا در آخرت، جهنم است. در آیه شریفه داریم:

### تمام افراد باید از جهنم عبور کنند

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا. [10]

«و يك فرد از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم میشود! و این حکم ای پیغمبر، حکم حتمی و قضاء لازمی است که پروردگار بر عهده خود نهاده است! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته‌اند نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده بمانند.» و آیات قبل از این چنین است:

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا \* أَوْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا \* فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا \* ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا \* ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا [11].

«و انسان چنین می‌گوید که: آیا اگر من بمیرم هر آینه بطور

یقین زنده از میان قبر بر خواهم خاست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده، و ما او را از هیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر! به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می‌سازیم، و پس از آن ما از هر گروه و دسته‌ای آن کس را که طغیان و سرکشی او بر خداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می‌کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می‌شناسیم.»

باری، از جمله **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** که نه تنها اطلاق دارد بلکه نصّ در تعمیم است، و حصر بین نفی و اثبات است؛ استفاده میشود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه و همه وارد جهنم میشوند. از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود: آری، ولی ما مانند برق خاطف به سرعت عبور می‌کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آنقدر رسول الله گریه کردند که زمین‌تر شد. و بعد به دنبالش این جمله آمد: **ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا**. چون تمام امت را خدا به جهنم میبرد، و بار تمام امت به دوش رسول خداست و او حمیم و دلسوز است بر آنها، لذا گریه میکند از روی ترحّم.

حال باید دید سرّش چیست که همه وارد جهنم میشوند؟

سرّش اینستکه جهنّم در آخرت مظهر دنیااست در اینجا، و انبیاء و ائمّه و اولیاء هم در این دنیا آمدند، پس همه در جهنّم آمدند

و از این جهنّم باید به بهشت بروند. چون دنیا پل آخرت و جهنّم پل بهشت است، و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حقّ بدون آمدن در دنیا و مجاهدات نفسانیّه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنّم بیایند و سپس خلاص شوند.

### چرا پیامبران چون برق از جهنّم عبور میکنند

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می‌آیند و می‌روند و هیچ آلوده نمی‌شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی‌گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت آنها را از خدا باز نمی‌دارد؛ آنان بسرعت برق از آن عبور می‌کنند. و به مصداق آیه شریفه:

**رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ.**<sup>[12]</sup>

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمیدارد، و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون میشود سخت در هراسند.»

أبداً از دنیا آلوده نشده‌اند، و دنیا نتوانسته است آنان را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و رفته‌اند پس در جهنّم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از طرف دیگر چون در اینجا محبّت دنیا را بخود نخریدند و آلوده نشدند لذا در این دنیا وقوف نکرده‌اند و چون برق گذشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این جهان یعنی در روی زمین شصت و سه سال درنگ فرمود، ولی يك لحظه در دنیا نبود. دنیا یعنی

تعلق و محبّت به غیر خدا و دلبستگی به زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل.

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا درنگ نکرد. و چون روی زمین آمد بدون يك لحظه تأمل و توقف بر ریاست و جاه و حبّ مال و سائر تعلقات دنیویّه، **كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ** به سرعت از آن عبور کرد.

دنیا یعنی عالم اعتبار، حقائق را کنار زدن، و به اعتباریّات مشغول شدن، و پشت حجاب ظلمانی ماندن، و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود افکار بهائم و شیاطین زیست کردن. چقدر زندگی رسول الله اینچنین بوده است؟ هیچ. اصلاً زندگانی پیغمبر اکرم اینچنین نبوده است. پیامبر اکرم در تمام مدّت عمر تا هنگام رحلت يك دقیقه مانند مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد.

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط **كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ** می‌گذرند. شما هنگام برق زدن آسمان، آسمان را دیده‌اید؟ چگونه آن برق به شما میرسد و چشم را خیره میکند؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور میکنند. دنیا پل است و حتماً

باید از جهنم بگذرند؛ انبیاء که به عالم اعتبار وارد شدند ولیکن عبورشان زمانی طول نکشید، چون دل ندادند؛ در آنجا هم از صراط چون برق میگذرند.

از انبیاء و ائمه و اولیاء گذشته، افراد دیگر که در درجات مختلف پائین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند، به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است.

افرادی در دنیا آمده‌اند و مؤمن هم بوده‌اند ولیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کلیه از دنیا دچار ابتلائی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط عبور میکنند، غایه الامر نه به آن سرعت بلکه به سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند و نمی‌توان آنان را از اشیاء شمرده، بلکه از اصحاب الیمین‌اند، اهل گناه هم نیستند، ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید که چون جرقه آتش، اوهام و اعتبارات را بسوزانند در سرشان نیست، و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی نه با آن همت بُرنده و عزم کوبنده و با آن سرعت قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور می‌کنند، آتش هم به آنها نمیرسد؛ اما به همان مقداری که چون اسب سواری از پلی عبور کند و در زیر آن آتش باشد به او حرارت میرسد، به همان مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای آتش را احساس می‌نمایند. و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین هستند اما به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری تقصیر و خطا هم نموده و گناهی هم داشته‌اند و خداوند آنان را آمرزیده، اینها از روی پل مانند آدم پیاده عبور میکنند.

**الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. [13]**

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبائح اعمال اجتناب می‌ورزند مگر از خطاها و گناهان کوچک. چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است.»

اینچنین افرادی همانطور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت می‌روند، ولی البته مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البته مشکلتر است از کسی که با اسب می‌رود.

لابد منظره آتش را بیشتر می‌بیند، و از حرارت آن بیشتر متأثر می‌گردد.

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده‌اند مورد شفاعت قرار گرفته‌اند، اینها آهسته و لنگان می‌گذرند.

و افراد ظالم و کافر به جهنم می‌افتند، و چقدر جهنمشان طول بکشد خدا میداند. البته درجات ظلم و کفر مختلف است؛ آنقدر باید بمانند تا آتش آنها را تطهیر کند: يك ماه، دو ماه، يك سال، دو سال، ده سال، هزار سال، خدا میداند چقدر می‌مانند؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالاخره باید آنقدر بمانند تا بیرون آیند. مگر افرادی که در آتش

مخلدند یعنی بطور جاودان باید بمانند؛ آنان افرادی هستند که وجودشان آتش شده است و إن شاء الله تعالی در بحث جهنم از خصوصیات احوال مخلدین در آتش گفتگو خواهد شد.

کسانی که از آتش بیرون می‌آیند، در حوض کوثر غسل می‌کنند و آن تاریکی‌ها و خرابی‌ها به برکت ولایت از بین می‌رود و پاک و پاکیزه به بهشت می‌روند.

آیا این صراط بر روی جهنم زده می‌شود و یا در داخل آنست؛ ما در این باره روایتی نداریم، ولیکن روایتی را که شارح مطالب مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل میکند که:

#### مراتب عبور مردم از صراط در قیامت

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: يَرُدُّ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُونُ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأُولَٰهُمُ الْبَرَقُ، ثُمَّ كَمَرٌ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحْضَرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّائِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند که فرمودند: مردم بواسطه اعمالشان داخل در آتش میشوند و سپس از آتش خارج میشوند؛ پس اوّل آنان به سرعت برق چشم، از آن گذشته مانند سرعت وزش باد، و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن، و پس از آن مانند شخص سواره، و پس از آن مانند سرعت کسی که میدود، و پس از آن مانند سرعت کسی که راه می‌رود.»<sup>[14]</sup>

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که:

الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ.

«پل جهنم که از آن به بهشت می‌روند از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.»

این همان صراط مستقیم است که صراط علی بن ابی‌طالب است که حقاً چقدر باریک و چه اندازه تیز است. شما اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات کردن ظاهر و باطن، و جمع بین عوالم، و دادن حقّ هر ذی حقّی را به او، و در عالم وحدت رفتن، و احکام آن را با عالم کثرت مخلوط نکردن، و حقّ

عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حقّ عبد صرف بودن، و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکنات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتمّ رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و دو لحظه بلکه در تمام دوران مدّت حیات؛ ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است، و چقدر برنده و دارای احتیاط و مراقبت.

و البته به مجرد مختصر انحراف انسان در جهنم نمی‌افتد، ولیکن حق آن صراط مستقیمی که به این دقت است نیز ادا نشده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد. و به هر مقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است، و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره کمتری دارد.

و البته این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السلام درباره آن میفرماید از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه اختلاف رویه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینست که انسان باید در دنیا زندگی کند، و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور کند. اگر همانطور که انبیاء و ائمه طاهرین زندگی کردند توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب عبور میکند؛ و گرنه نه. صراط همان صورت واقعی حقیقه انسانیت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر و راه علی بن ابی طالب

است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد. ازدواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد. حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است. امیرالمؤمنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیّتی نداشت. مردم برای نیّت‌ها انجام میدهند، و این همان مَقرَق طُرق اولیاء خدا با سائر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

**صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً. [15]**

#### **اولیاء خدا در عبور از صراط دهشت ندارند**

البته اولیاء خدا هم مقام و مرتبه امیرالمؤمنین را پیدا نمی‌کنند، اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد و آنان نیز **كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ** از صراط عبور کنند. چون به مقام مقرّبین و مخلصین رسیده‌اند، و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

و البته هم باید چنین باشد، زیرا که آنها امامند برای اینکه دست مردم را بگیرند و همانند خود حرکت دهند، و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر دارند و چنین افرادی غصّه و اندوه ندارند.

**لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ. [16]**

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت و هراس

نمی‌اندازد.»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مَنْ فَرَعَ يَوْمَئِذٍ أَعْمُنُونَ. [17]

«کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او پسندیده است؛ و ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در امانند.»

وَ إِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا \* وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. [18]

افرادی که تسلیم محض خدا و رسول باشند، و در مراعات و مخاصمات خود فقط به رسول الله رجوع نموده و حکم آن حضرت را از جان و دل بپذیرند، آنان مؤمن حقیقی بوده و خداوند میفرماید: «و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به آنها مزد عظیمی می‌دهیم و هر آینه آنان را در صراط مستقیم هدایت می‌نمائیم!»

و چون راهشان راست و استوار است به يك لحظه از این طرف جهنم به آن طرف می‌رسند! و مانند انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و اولیاء معیت می‌دهد و همنشین میکند و از صراط مستقیم برخوردار می‌نماید. و این همان صراطی است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، و هدایت به آن را به تمام معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هر کس در دنیا مطیع محض خدا و رسول خدا باشد، و در کارهای خود هیچ چون و چرا نکند، و در برابر خواسته‌های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید؛ خداوند او را بدین مقام موفق میکند.

و آنان از روی پل حرکت میکنند چون برق.

و لیکن **أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**; [19] کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند، از سعیدان و نیکبختان هستند ولیکن آن قاطعیت در امر توحید را ندارند و آن معیت با رسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برنده است و یا آن گونه دقت که چون موباریک است در آنها نیست، و اسرار خفیه پیامبران و امامان را نمی‌توانند تحمل نمایند، و لقاء الله را ادراک نکرده‌اند، و **إِلَهِي مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ** [20] را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین نمی‌فهمند.

می‌گویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی کنیم و به ما دستورهای دادی که چنین بکن و چنان نکن! و ما مال حرام نمی‌خوریم، دزدی نمی‌کنیم، قمار نمی‌کنیم، به نوامیس مردم تعدی نمی‌نمائیم؛ ولی ما طالب عیش در دنیا هستیم، غذای لذیذ می‌خواهیم، و همانطور که به ما وعده داده‌ای حورالعین می‌خواهیم، جنّات و آنهار می‌خواهیم، و ما به این چیزها اشتها داریم؛ و هر چه خدا بفرماید: من اینها را به شما می‌دهم ولی شما قصد همت بر آنها نکنید، و نظر خود را بالاتر کنید، ببینید امامتان چه می‌خواست!

گاه خود اندر تبع می‌آیدش

هر که کارَد، قصد گندم بآیدش

میگویند: آن امام ما بود، آن علی بن ابی طالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدم‌های خوبی هستند و صالح العمل، ولی آن خصوصیات درشان نیست، و آن دقت صراط را ندارند. و اینها به هر مقداری که به دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و از جهنم و صراط داخل در بهشت شد، و الاً قبل از آمدن به دنیا هم ما داخل بهشت بودیم، ولیکن آن بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت، و بین بهشتی که ما می‌خواهیم برویم و کمر بسته‌ایم و بار سفر و زاد و راحله تهیه کرده‌ایم و بین بهشتی که سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است، يك صد هزار سال مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شکر مازندران و شکر هندوستان هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

دانهٔ فلفل سیاه و خال مہرویان سیاه هر دو جان‌سوزند اما این کجا و آن کجا

عیناً مانند يك درخت بزرگ و پهن‌آور سیب که شاخ و برگش در اطراف، آنرا چون روضه رضوان نموده و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن طنازي و دلربائی دارد؛ با يك دانه تخم سیب. این درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین درخت است، اما این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله است؟ این فعلیت است، سیب شیرین است،

مفرح ذات است؛ آن قابلیت است، استعداد محض است. در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسأله از همین قرار بوده است؛ و پس از آن باید در این دنیا بیاییم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء بگذریم.

این راه بهشت است که تحمل و شکیبائی و صبر و استقامت است.

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ. [21]**

«آیا تا آنگاه که نظیر جریان و مثل کسانی که قبل از شما آمده‌اند و آنان را گرفتاری و عسرت و شدت فرا گرفت، و به شما نرسیده است؛ چنین می‌پندارید که داخل بهشت میشوید؟!»

**وَلِنَبْلُوَكُمْ بَشْيَءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَرَاتِ وَبَشَرِ الصَّابِرِينَ. [22]**

«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و ثمره‌ها آزمایش میکنیم! و ای پیامبر! شکیبایان را بشارت به قبولی و رستگاری از این امتحان بده!»

**فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ. [23]**

«آزمایش‌ها و امتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند، و دروغگویان کیانند.» و البته معلوم است که علم خدا حضوری است، و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم خداست؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود!



الم \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. [24]

«آیا مردم چنین گمان میکنند که به مجرد آنکه بگویند ما ایمان آورده‌ایم، یله و رها میشوند و مورد امتحان و آزمایش قرار نمیگیرند؟»

### پاورقی

- [1] - آیات ۱۶۸ و ۱۶۹ از سوره نساء
- [2] - آیات ۲۲ تا ۲۶، از سوره ۳۷: الصافات
- [3] - «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بیت ۶۳۱ از تائیه کبری: نظم السلوك
- [4] - آیه ۶۹، از سوره ۲۹: العنکبوت
- [5] - آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۱: الفاتحة
- [6] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: النساء
- [7] - صدر آیه ۱۶، از سوره ۵: المائدة
- [8] - صدر آیه ۶۹، از سوره ۱۶: النحل
- [9] - صدر آیه ۱۲، از سوره ۱۴: ابراهيم
- [10] - آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۹: مريم
- [11] - آیات ۶۶ تا ۷۰، از سوره ۱۹: مريم
- [12] - آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور
- [13] - صدر آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النجم
- [14] - «مجمع البيان» طبع صيدا، ج ۳، ص ۵۲۵
- [15] - صدر آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقرة
- [16] - صدر آیه ۱۰۳، از سوره ۲۱: الانبياء
- [17] - آیه ۸۹، از سوره ۲۷: النمل
- [18] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: النساء
- [19] - آیه ۲۷، از سوره ۵۶: الواقعة
- [20] - «بحار» طبع کمپاني، ج ۹، و «شرح ابن ميثم» ج ۵، ص ۳۶۱
- [21] - صدر آیه ۲۱۴، از سوره ۲: البقرة

[22] - آیه ۱۵۵، از سوره ۲: البقرة

[23] - ذیل آیه ۳، از سوره ۲۹: العنكبوت

[24] - آیه ۱ و ۲، از سوره ۲۹: العنكبوت

## أعراف و أهل آن:

از کتاب معاد شناسی / جلد دهم / قسمت اول: أعراف و أهل آن، یکی بودن راه خدا، سعادت زندگی با امید به لقاء خدا، فانی بودن ظاهر و ث... (پایگاه علوم و معارف اسلامی، سید محمدحسین حسینی تهرانی).

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ

يَطْمَعُونَ. [۱۱]

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است، و بر اعراف مردانی هستند که هر يك از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می‌شناسند، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما.»

این آیه شریفه، محلّ و موقف اعراف و اهل آن را نشان می‌دهد، که در عرصات قیامت، و در بین بهشت و دوزخ و مهیمین بر هر دو، و فاصله بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخورد و ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان می‌دهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم:

## آیات أعراف در قرآن کریم

أما آیات:

و الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلًّا وَ سَعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ أَوْرَثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ \* وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا

مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَغْفَرُونَ \* أَهْوَلَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا لَأَ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ \* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ. ١٢١

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست می‌کنند.

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است. و میگویند: سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائی رسد که: اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که: آنچه را که پروردگار ما به ما وعده داده بود، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حقّ و استوار یافتید؟!

در جواب میگویند: آری! و در این وقت اعلان کننده‌ای در میان آنها اعلان میکند که: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند، و آن راه را کج و مُعَوَج می‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‌های بالای آن حجاب، که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند.

و افرادی که (بر قسمت‌های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما!  
و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بارپروردگار! ما را با قوم ستمگر، یکجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌دهند که: آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی و استکبار بدان اٹکاء داشتید، به هیچگونه دستی از شما نگرفت، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود!

آیا نمی‌بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند و در بهشت داخل نمی‌کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسکن گزیده‌اند! و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‌کنند که) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه حزن و غصه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!

و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهرمند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است.

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار میکردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوتۀ نسیان و فراموشی می‌اندازیم!«  
این مجموع آیاتی بود که در آن، اعراف به کار رفته بود، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده، و اهل اعراف و رجال اعراف که

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

## تفسیر اجمالی آیه اعراف

آنچه با دقت تامّ و توجّه کامل به دقائق این آیات بدست می‌آید، آنستکه: اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنّمیان؛ این حجاب دارای درجات و مراتبی است.

در درجات اعلاّی آن نفوس قدسیّه که حاکم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر يك از آنان را از علائم و سیمایشان می‌شناسند، قرار دارند.

آنان به قدری قویّ و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالی نهاده‌اند که مُهیمین و مسلط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنّمیان هستند، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیطه نفوذ و اراده آنهاست.

آنانند که به بهشتیان می‌گویند: **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ**، داخل در بهشت شوید!

و آنانند که **يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**، همه را از علائم و سیمایشان می‌شناسند.

و آنانند که **أُدْنَى مُؤَدَّنَ بَيْنَهُمْ**، در میان مردم محشر اعلان می‌کنند که: دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است.

و آنانند که در خطاب مجهول: **وَأُودُوا أَنْ تُلَكُمُ الْجَنَّةَ**، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم می‌گویند و بشارت به خلود و دوام می‌دهند.

و آنانند که جهنّمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌دهند و می‌گویند: **مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ**. و نیز به

آنها می‌گویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند.

و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیّه و مُخلصه مرتبط، و پیرو و شیعه آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند - همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند - ولی بواسطه گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقه عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعد، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آنانند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام می‌فرستند و می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**.

و آنانند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف‌شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده، **رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!**

و ما در موارد عدیده از این دوره علوم و معارف اسلام، چه در «امام شناسی» و چه در «معاد شناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مُخلصین حضرت حق، در محشر برای سؤال و کتاب حضور ندارند؛ **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ [۳]**، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

پس آنها که به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام **بقاء بعد از فناء** و منزلت **جمعُ الجمعی** هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه هر يك را معین و مشخص می‌سازند.

این اجمال استفاده‌ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال بپردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت که همگی مؤید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هایی ذکر کنیم، **بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:**

#### تفسیر تفصیلی آیه اعراف

**وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَا هُمْ.**

اعراف حجاب و پرده، قسمت‌های بالای آنرا گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های بلندی است که از رمل‌های بیابان تشکیل شده است، و غالباً بواسطه وزش بادهای تند این تل‌های رملي بوجود می‌آید.

و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذکر شده است، محتمل است که معنای اول از آن مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوم را تقویت میکند. ولیکن بین این دو معنی در آیه مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای حجاب: **مَا يَحْجُبُ شَيْئًا عَنْ شَيْءٍ** (چیزی که چیزی را از چیز دیگری مستور کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام محلّ مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت **كَانُوا عَلَى الْأَعْرَافِ**، روی اعراف هستند، تا آنکه همه طبقات و اصناف را به سیمای و علائمشان بشناسند. چون ماده لغوی اعراف از **عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً وَ عِرْفَانًا** به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سُور» که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان يك امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

**يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَ الْمُتَنَفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. [۴]**

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: شما به ما نظری کنید! و نگاهی بیندازید! تا بدینوسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

**وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ.**

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شما روزی کرده است، بر ما رحمت آورده و إفاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت می‌گویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه‌ای بگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید **(انظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا)** بعینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می‌شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است **(أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ).**

**حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی، امر واحدی است**

پس بنابراین، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیه سوره حدید که فقط منافقین را بر روی در این سور قرار داده است، به جهت آنستکه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراك دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر می‌گردد.

و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجه و دو جهت: ظاهری و باطنی، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. کسانی که به باطنش رسیده‌اند، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهره‌مند شده‌اند؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان دسته‌ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیده پاک بی‌بهره‌اند، و فقط برای حفظ مصالح شخصیّه ایمان آورده‌اند، و همان دسته‌ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میکرد و به باطن میرسید، به نعيم الهي میرسیدند و رحمت حقّ آنانرا فرا میگرفت؛ ولي چون به ظاهر قناعت کردند، از درون آن بي بهره‌اند.

پس دیوار و حجاب يکي است؛ ظاهري دارد و باطني. و مؤمنان و کافران، در مقابل خود فقط يك راه به سوي خدا دارند که بايد بپيمايند، و اين راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است.

و اختلاف فقط از ناحیه ادراك و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالي که در دنیا دارند، که بين مؤمنان و کافران فرقي نيست در اينکه هر دو بايد راهي را که به سوي خدا دارند طي کنند؛ اين راه را مؤمنان بطور استقامت طي مي‌کنند و گام در صراط مستقيم مي‌نهند، و کافران منحرف مي‌شوند و بطور اعوجاج و کجی مي‌پيمايند.

پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و يا اراده و انتخاب زشت.

و لذا مي‌بينيم در ذیل آیه سوره حدید وارد است که:

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْإِيمَانُ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ

بِاللَّهِ الْغُرُورُ. [۵]

«(چون بين منافقان و مؤمنان دیوار زده مي‌شود، و سور کشيده مي‌شود) منافقان به مؤمنان مي‌گویند: مگر ما با شما در دنیا نبوده‌ايم و معیت نداشته‌ايم؟! مؤمنان در پاسخ مي‌گویند: آري! وليکن شما خود را به فتنه و فساد انداختيد! و پيوسته انتظار کشيديد!

و در شكّ و تردید بسر برديد! و آرزوهاي دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گريبانان را گرفت، و آن غرور و شيطان و نفس گول‌زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت).»

**راه خدا يکي است؛ يکي به استقامت و ديگري به انحراف مي‌پيمايد**

و اين همان امر واحد و وجهين را ميرساند، که منافقان با مؤمنان از هر جهت از جهات طبيعي و مزاياي مادي در دنیا با هم بودند، در يك زمين، و يك عشيره، و يك غذا، و يك كسب و كار، و يك پدر و مادر، و يك مقدار عمر، و بالاخره چنانکه مي‌بينيم در اين جهات طبيعي مَيَزِي و فرقي ندارند، و ليکن نيّت و هدف و أخلاق و گرايش معنوي تفاوت داشت، و همين موجب شد که آنان را به دوزخ بکشاند و مؤمنان را به بهشت رهبري کند.

پس صراط واحد است، و آن راهي است که بايد انسان بسوي خداوند تعالي طي کند؛ مؤمنان از راه مستقيم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه اعوجاج و انحراف طي مي‌کنند.



و قبل از آیه اعراف آمده است:

و نَادِي ' أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْنُونَهَا عَوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حقاً آنچه را که پروردگار ما به

ما وعده داده بود، حقّ و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حقّ و محکم و ثابت یافتید؟!»

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.» پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نقيمت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ. [۱۶]

«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل هستند.»

#### راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی

در اینجا روشن است که به قرینه مقابل که آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن

حیات دنیاست. پس يك حیات است و بس؛ ظاهری دارد و باطنی: ظاهرش همین زندگی بهیمنیت و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو صورت که دو وجهه این حیات واحد را تشکیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلی می‌نمایند

و می‌فرماید:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ. [۱۷]

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حقّ و أجل مُسمّی؟! و حقّاً که بسیاری از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرنند.»

یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق نگریسته شود و با حقّ و أجل مسمّی ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیده باطل نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه کج و انحراف فکری است.

و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَفُوْنَهُ حِسَابُهُ. [۱۸]

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش میرود، تا همینکه بدان رسید، ابدأً آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تامّ و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش میرسد، و دومی سیراب می‌گردد.

عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت، و بدون آن آتش است

و می‌فرماید:

فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ. [۱۹]

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات دنیا چیزی را نمی‌خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم و پایه دانش آنانست. بدرستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمیت و مراتب نازله از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و إعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقای خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازله چیزی را عالی‌تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غٰفِلُونَ \* أُولَٰئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. [۲۰]

«و حَقًّا آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند؛ حَقًّا محلّ و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.»

این آیه می‌رساند که اطمینان و دل‌بستگی به این ظاهر زندگی دنیوی، و اکتفا به آن، و عدم امید لقای خدا، آتش است. و به عکس، همین زندگی چنانچه توأم با امید لقای پروردگار، و عدم اِکْثَاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

و آیات وارده در این سبک بیان بسیار است، و از همه بلیغ‌تر و رساتر این آیه است که:

**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ \* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَكْفُرُونَ بِالْقُرْآنِ. [۱۱]**

«آیا نظری نیفکندی بسوی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به دیار هلاکت و نابودی کشانند؟ آنان در جهنّم می‌سوزند، و جهنّم بد قرارگاهی است!»

سابقاً ذکر کردیم که مراد از نعمت در این آیه، ولایت است. [۱۲] و ولایت، سبیل و راه بسوی خداست؛ و در مقابلش کفر است، یعنی بستن راه و مسدود شدن طریق عبودیت.

**ظاهر، فانی و از بین رونده؛ و باطن ثابت و پابرجاست**

پس غایت و نهایت سیر چنین افرادی که بر ظاهر جمود دارند و از باطن إِعْرَاض می‌کنند، بَوَار و هلاک و نابودی است. و ظاهر، از بین رونده، و خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت، و بادوام، و پا برجا؛ همچنانکه خداوند می‌فرماید:

**وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. [۱۳]**

«و ای پیامبر! به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت بده که از برای آنان در نزد پروردگارشان گامی متین و قدمی راستین است.»

و نیز می‌فرماید: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ. [۱۴]**

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

و نیز می‌فرماید:

**لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيَمًا. [۱۵]**

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقربان درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی‌شنوند.»

و نیز می‌فرماید:

**لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًا ۚ بَأْسًا ۚ** [۱۶]

«متقیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمی‌شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مؤمنان، محلّ صدق و حقّ است، که در آنجا ابداً دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مؤمنان.

### صفات و خصوصیات نفسانیة اهل اعراف

و بالجملة، اصحاب اعلی و مقامات مرتفع اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و آتش تسلط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادت‌مندان و شقاوت پیشگان سیطره و استیلا دارند.

چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادی طبیعی نیست، چون در آن روز، زمین به گونه فعلی

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژی نیست.

**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا \* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا \* لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا.** [۱۷]

«و ای پیامبر! چون از تو درباره کوهها در روز قیامت بپرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا بر کند و خرد کند و خاک شده آنها بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوهها به صورت زمین مستوی و همواری در آید که ابداً در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعد.

و آنانند که از مُحْضَرِّين نیستند، چون از مُخْلِصِین هستند که خداوند آنان را از صَعَقَه و نفخ صور، و از فزع و دهشت آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان حجاب است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا گرفته، و مسلط بر آتش است که بر اهلش استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده‌است: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى**

**الظَّالِمِينَ** «مؤدنی و اعلان کننده‌ای اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و نفرمود: **فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَدِّنُ** «مؤدنی و

اعلان کننده‌ای که بین آنها بود اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده از خود

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوم که ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده‌ای که از آنها بود چنین گفت.

و آنانند که در روز قیامت حاکمند، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنم. از جهنمیان بازپرسی و مؤاخذه می‌کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهند. و آیه اعراف صریح در این مطلب است:

و نَادِيْٓ اَصْحٰبِ الْاَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُوْنَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ قَالُوْا مَا اَعْنٰی عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَاَمَّا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ \* اَهْوَلَاءِ الَّذِيْنَ اَقْسَمْتُمْ لَا يَنْالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ.

«و اهل اعراف، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌کنند که: آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید، شما را بی‌نیاز ننمود و دستی از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی‌کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می‌کنند که:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ.

«داخل در بهشت شوید، بدون آنکه هیچ خوف و ترسی برای شما باشد، و بدون آنکه هیچ غصه و اندوهی داشته باشید!» و آنانند اصحاب روح که فقط در معیت فرشتگان، در روز قیامت حق سخن گفتن را دارند، و سخن آنها صواب است.

يَوْمَ يَفُوْهُمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُوْنَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ و

الرَّحْمٰنُ وَاَقَالَ صَوَابًا. [۱۸]

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.»

زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همه ملائکه.

وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَاۤ اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَاۤ مَا كُنْتَ تَدْرِيْ مَا الْكِتٰبُ وَاَلَا الْاِيْمٰنُ. [۱۹]

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

حکم و قضاوت اهل اعراف بر خاسران و مجرمان

و آنانند که در روز قیامت حکم به خسران و زیان کسانی می‌کنند که در جان و نفس‌های خود و اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

وَ تَرِيْهِمْ يُعْرَضُوْنَ عَلَيْهَا خَشَعِيْنَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُوْنَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ وَاَقَالَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا

اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ. [۲۰]

«(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش عرضه می‌دارند،

و آنان از شدت ذلت و سرافکندگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن مینگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: زیانکاران کسانی هستند که درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»  
ظاهراً این ایمان آورندگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به مئصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.  
و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم میگویند: شما در کتاب خدا تا روز بعث درنگ کرده‌اید!

### سوگند مجرمان در قیامت، که ما غیر از ساعتی درنگ نکرده‌ایم

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ \* وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. [۲۱]

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از يك ساعت در دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده است میگویند: شما در کتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که نمیدانستید.»

### پاسخ اهل اعراف از ادعای مجرمان

این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنستکه در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و انظار خود را به نگاه کردن و توجه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی، و هواجس نفسانی، و ملتذات حیوانی بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا، و امور واقع خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطره زمان، این امد طویل و مدت طولانی و دراز را ادراک کنند!

آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می‌آید و از بین می‌رود، يك ساعت ظاهر می‌شود و آن ساعت مختفی می‌شود؛ و بنابراین سوگند یاد می‌کنند در روز حشر که ما غیر از يك ساعت در دنیا توقف نداشته‌ایم!  
آری اگر تمام مدت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم، بسیار کم است و حقاً میتوان گفت: ساعتی بیش نیست؛ ولی آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحی بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مؤاخذه می‌شود، و این قول به درنگ يك ساعت را به عنوان إفك و دروغ از آنان می‌شنوند.

و لیکن همانطور که گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طویل و دهر سرمد، بیش از يك ساعت نیست؛ همچنانکه خدا فرماید:

**كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. [۲۲]**

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از يك ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.»  
و نیز فرماید:

**قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِّيْنَ \* قُلْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. [۲۳]**

«خداوند در روز قیامت به کافران میگوید: چند سال شما در روی زمین توقف کردید؟ آنان میگویند: ما يك روز یا مقداری از يك روز را توقف کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که ما در این سخن راست میگوئیم).  
خداوند میگوید: شما اگر از زندگانی ابدی خود مطلع بودید، میدانستید که مدت توقفتان در دنیا، با آنکه چندین سال بوده است، بسیار اندک و کم بوده‌است!»

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و اینست روز بعث (و) **قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** اشاره باشد به گفتار خداوند متعال در آیه:

**وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ أَجَلٌ مُسَمًّى لَفُضِّي بَيْنَهُمْ. [۲۴]**

«و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر سبقت نگرفته بود که: آنان را تا اجل مسمی نگاه میداریم، هر آینه بین آنها حکم می‌شد.»

و همچنین اشاره باشد به آیه:

**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ. [۲۵]**

«اوست آن کسی که شما را از گل آفرید و اجل را معین کرد، و اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معاد شناسی» در جلد اول، مجلس دوم، بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در پیرامون آیه کریمه:

**مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى. [۲۶]**

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به حق و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که: اجل مسمی ثابت است و در نزد خداست، و وجهه ملکوتی و ثابت این اجل است.

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان - که اصحاب اعرافند - به مجرمان، از آن جنبه ملکوتی و تعیین اجل مسمی است، به اینکه

چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیکن شما بر این تحدید و انتهاء ملکوتی علم نداشتید! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی‌دیدید! و نمیدانستید که: **إِنَّ السَّاعَةَ كَلَمَحَ الْبَصَرُ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ**. «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر.» و نمیدانستید که: **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**. «روز جهنم به کافران احاطه دارد.»

و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامة. يك نکته ناگفته نماند: این ادعای غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از يك ساعت توقف نکرده‌ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادعا، و امثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعیفاء و مستکبران واقع می‌شود، و رد و بدل‌هایی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویّه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به گردن دیگری اندازند؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که: روز قیامت، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند، و حجاب‌ها و پرده‌ها کنار می‌رود، و سرائر و بواطن آشکارا می‌شود. زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل انکار گشتن، دارای مراتب و درجاتی است: در نزد بعضی تام و تمام و به کمال مرتبه، و در نزد بعضی دیگر فی‌الجمله و مقدار کمی؛ و این تفاوت مراتب در تمام شؤون قیامت موجود است.

#### روایات داله بر اینکه اعراف، موقف اهل عرفان است

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:

##### اول:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در ماده اعراف، عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشه این نوع تعبیر، از آیه قرآن گرفته شده باشد که: **وَ عَلَي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَا هُمْ**.

چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی قرار داده است که معرفت دارند بواسطه علامت و نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر هُمْ به کُلًّا بر گردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان است اگر ضمیر هُمْ به رَجَالٌ بر گردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به رَجَالٌ و کُلًّا بر گردد، و از نقطه نظر ادبیت اشکالی ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت، خالی از لطف نیست.



در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

بکر بن عبدالله مُزَنی به حسن گفت: به من چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت: اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی از آنان، با ما در این خانه باشند!

و ثعلبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط، و بر آن حمزة و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبان خود را به سفیدی چهره، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می‌شناسند.

و سپس گفته است:

**قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ عَالٌ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ.**

«حضرت باقر علیه السلام گفتند: اهل اعراف آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.» [۲۷]

م و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده بود: مراد از وَ عَلِي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ در آیه شریفه: **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** چیست؟ فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟! هلقام گوید: عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانی که تمام خلائق را از روی

سیما و علائم می‌شناسیم! [۲۸]

**روایات داله بر اینکه اهل اعراف، عارفان به خلائق اند**

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است که گفت: شنیدم بیش از دهمبار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی میفرمود:

يَا عَلِيّ! إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ. [٢٩]

«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، أعراف هستند بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما هم او را بشناسید، و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که شما را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آورده است که فرمودند:  
ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند. [٣٠]  
و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: وَ عَلِيّ الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَا هُمْ سؤال کرده بود فرموده‌اند:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبٍ مَعْرِفَتِنَا. وَ

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ.

وَ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يَعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ. [٣١]

«ما هستیم اعراف! آن کسانی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسیله شناخت ما. و ما هستیم اعراف! آن کسانی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌شود مگر آن که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم.

و این بجهت آنستکه خداوند اگر اراده میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البته می‌شناسانید، ولیکن او ما را سبب و وسیله و دري قرار داده است که باید از آن داخل شد.»

و در «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم از بعضی اصحابش از سعد اسکاف - پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آنحضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که:

فَلَا سَوَاءَ مَا اعْتَصَمْتَ بِهِ الْمُعْتَصِمَةَ وَ مَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنٍ كَدْرَةٍ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ مَنْ أَتَى عَالَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَقَادٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ.

ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَةً حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ، لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ عَالَ مُحَمَّدٍ الْأَبْوَابَ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهَا وَ

ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى! وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا [٣٢]. [٣٣]

«و بنابر این مساوی نیستند آنچه که معتصمین بدان تمسک میجویند با آنچه که مردم به هر سو راهی را انتخاب نموده و میروند؛ مردم پیوسته برای آبخوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر میروند که بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته میگردد، ولی کسی که به سوی آل محمد بیاید به سوی چشمه صاف و پاک آمده است که به علم خدا جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد.

و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم شناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند، البته چنین کاری را میکرد، ولیکن محمد و آل محمد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده است که باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معنای گفتار خدا که: نیکوئی و خوبی به این نیست که شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیکن خوبی برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است! و شما به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری، و نظیر مفاد این روایت را درباره اهل اعراف، فُرات بن

إبراهیم در تفسیر خود، از أَصْبَغ بن نُباته و از حَبَّة عُرْنی از أمير المؤمنين علیه السلام، [۳۴] و شیخ صدوق «در معانی الاخبار» از حضرت باقر از حضرت أمير المؤمنين علیهم السلام، [۳۵] و علی بن ابراهیم در تفسیر خود، [۳۶] و کلینی از حضرت صادق علیه السلام در گفتگوی ابن گوّاء با أمير المؤمنين علیه السلام [۳۷] آورده‌اند.

### مؤذن و اعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین، أمير المؤمنين است

دوم: روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کننده بین بهشتیان و دوزخیان که: لعنت خدا بر ظالمان است، أمير المؤمنين علیه السلام هستند.

طبرسی از أبو القاسم حسکانی با اسناد خود از محمد بن حنفیه از أمير المؤمنين علیه السلام آورده است که إِنَّهُ قَالَ: **أَنَا نَذِيرُكَ الْمُؤَذِّنُ!** «من آن مؤذن هستم!»

و نیز حسکانی با اسناد خود از أبو صالح از ابن عباس روایت کرده است که:

مَ إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءَ لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ؛ قَوْلُهُ: **فَإِذَا مَوْذُنٌ بَيْنَهُمْ، فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ؛ يَقُولُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلِي الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ كَذَبُوا بَوَلَايَتِي وَاسْتَحَفُّوا بِحَقِّي.** [۳۸]

«از برای علی علیه السلام در کتاب خدا اسم‌هایی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا که می‌فرماید: «مؤذنی بین بهشتیان و جهنمیان اعلان کرد.» که اوست همان مؤذن بین ایشان؛ ندا میدهد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب کرده‌اند و حق مرا سبک شمرده‌اند.»

و عیاشی از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السلام در گفتار خداوند: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** روایت کرده است که:

**قال: المؤدِّنُ أمير المؤمنين عليه السلام. [۳۹]**

«حضرت فرمودند: مؤدِّن و اعلام دارنده أمير المؤمنين عليه السلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمد از مُعلی بن محمد از وِشاء از احمد بن عمر حلال **[۴۰]** آورده است که از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره تفسیر گفتار خدای تعالی: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** سؤال کردم، حضرت فرمودند: مؤدِّن أمير المؤمنين عليه السلام است. **[۴۱]**

باورقی

[1] - سورة أعراف: ۷، آیه ۴۶.

[2] - آیات ۴۲ تا ۵۱، از سورة ۷: الاعراف

[3] - قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سورة ۳۷: الصافات

[4] - آیه ۱۳، از سورة ۵۷: الحديد

[5] - آیه ۱۴، از سورة ۵۷: الحديد

[6] - آیه ۷، از سورة ۳۰: الروم

[7] - آیه ۸، از سورة ۳۰: الروم

[8] - قسمتی از آیه ۳۹، از سورة ۲۴: النور

[9] - آیه ۲۹ و ۳۰، از سورة ۵۳: التجم

[10] - آیه ۷ و ۸، از سورة ۱۰: یونس

[11] - آیه ۲۸ و ۲۹، از سورة ۱۴: ابراهیم

[12] - «معاد شناسی» ج ۸، اواخر مجلس ۵۸

[13] - قسمتی از آیه ۲، از سورة ۱۰: یونس

[14] - آیه ۵۵، از سورة ۵۴: القمر

[15] - آیه ۲۵، از سورة ۵۶: الواقعة

[16] - آیه ۳۵، از سورة ۷۸: النبأ

[17] - آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷، از سورة ۲۰: طه

[18] - آیه ۳۸، از سورة ۷۸: النبأ

[19] - نیمه اول از آیه ۵۲، از سوره ۴۲: الشّوری

[20] - قسمتی از آیه ۴۵، از سوره ۴۲: الشّوری

[21] - آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم

[22] - قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الاحقاف

[23] - آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون

[24] - قسمتی از آیه ۱۴، از سوره ۴۲: الشّوری

[25] - قسمتی از آیه ۲، از سوره ۶: الانعام

[26] - قسمتی از آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

[27] - «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۴۲۳

[28] - «تفسیر عیّاشی» ج ۲، ص ۱۸

[29] - همان

[30] - همان

[31] - همان مصدر، ص ۱۹

[32] - قسمتی از آیه ۱۸۹، از سوره ۲: البقرة

[33] - «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۶، به نقل از «بصائر الدّرجات» ص ۱۴۶

[34] - «تفسیر فرات» ص ۴۶

[35] - «معانی الاخبار» طبع مطبعة حیدری، ص ۵۹

[36] - «تفسیر قمی» ص ۶۹۴

[37] - «أصول کافی» طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۸۴

[38] - «مجمع البیان» مجلد ۲، ص ۴۲۲؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۱

[39] - «تفسیر عیّاشی» ج ۲، ص ۱۷؛ و این روایت را در تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع

سنگی، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.

[40] - احمد بن عمر حلال، از اصحاب امامین همامین موسی بن جعفرالکاظم و علی بن موسی الرضا علیهم السّلام

می‌باشد، که هر دو بزرگوار مکتبی به أبوالحسن هستند. (م)

[41] - «أصول کافی» ج ۱، ص ۴۲۶

## تحقیقی در باب ریشه نام ماههای عربی رجب، رمضان، شعبان و شوال

در اسامی ماههای عربی که با سه ماه ربیع اول (به معنی ماه اول بهار)، ربیع ثانی و ربیع الآخر شروع میشوند، مستتر بودن نقش اساسی نام فصل و ماه و طبیعت در اسامی ماههای اعراب آشکار میشود. این سنت نامگذاری ماهها با فصلهای مربوطه پیش نزد امم سامی خصوصاً سامیان مندایی (صابیان، مغتسله) مرسوم بوده است. و وقوف بر این امر کلید رمز و معمای شناسایی معنی لفظی این نامها را به دست می دهد. تعجب آور است که محققین و علمای عرب و عجم از قدیم از پیدایی این رمز ریشه لغوی اصلی این ماهها غافل مانده اند. نظر به واقع شدن ماه رجب در فصل گرما (تابستان) نام این ماه ششم عربی را می توان از ریشه سامی آرامی ریزبا (علی الاصول رجباً، خورشید، تابستان) یا از سامی غربی رشب (ایزد آتش) گرفت. یعنی در مجموع معلوم میشود ماه رجب در اصل به معنی ماه فصل گرما و تابستان بوده است. می دانیم که ماه ششم پارسیان هخامنشی یعنی گرما پاشیش (گرماپاش) خوانده میشده است و ماههای ایرانی آبان و آذر (آتش، آثیادیای پارسی هخامنشی یعنی ماه ستایش آتش) در تقویم سامیان آرامی کانون اول و آخر (=آتشدان<sup>۱</sup> و ۲) نامگذاری گردیده اند. در همین رابطه گفتنی است نام ماه مهر (ایزد دوستی) نیز بی جهت با ماه سامی کیسیلیمو (امنیت، اعتماد) همسان نشده و نام ماههای فروردین (روحبخش) و اردیبهشت (بهشت برتر) و اسفند (در معنی نامبارک) بی سبب با ماههای سامی نیسانو (معجزه تولید) و آیارو (گل آرایشی) و آدارو/محرم (ناشاد و تیره) مطابقت نیافته است. نام دو ماه اول تابستان اعراب با کلمه جمادی شروع میشوند معنی سخت شدن زمین و محصولات کشاورزی را می دهند. بر پایه کشف رمز نام ماه رجب، نام ماه رمضان (ماه هشتم) نیز علی الاصول به تلخیص از نام رمثانه عبری یعنی ماه شدت گرما حادث شده و با کلمه معادل و شناخته شده عربی رمضان (سوزان) جایگزین گردیده است. بر همین اساس نام ماه شوال (ماه نهم) علی القاعده از تحریف و تلخیص نام ماه هشتم سامی مندایی شمبلت (ماه کاسته شدن گرما) یعنی آغاز و مقدمه زمستان پدید آمده است. نام ماه شعبان در زبان عربی را با توجه به نام ماههای سامی عبری آراه ثمن (به معنی ماه هشتم) و ثوت (تبت، به معنی ماه دهم) به سادگی می توان هفتمین ماه (=سبعاً) معنی نمود. می دانیم که در خاورمیانه از عهد بسیار کهن عدد هفت تقدیس میشده است.

مقاله زیر که از سایت پرس و جو (در گاه پاسخگویی به مسائل دینی) نقل میشود در این باب حاوی اطلاعات جالبی است گرچه اطلاعات آن کامل نیست و نیاز به تحقیق و بررسی علمی بیشتر دارد:

A study in the origins and first development of the art of counting time among the primitive and early culture By Martin P. Nilson 1920

در این کتاب در ص ۲۳۷ چنین آمده است.  
"سری ماههائی که حالا به وسیله مسلمانان استفاده می شود را سری قدیمی مکه می نامند که تعیین شده بود از روی اتفاقات مهمی که در آن زمان رخ می داده و نام های سری مکه عبارت بودند از:  
۱- صفر الاول ۲- صفر الاخر ۳- ربیع الاول ۴- ربیع الاخر ۵- جمادی الاول ۶- جمادی الاخر ۷- رجب ۸- شعبان ۹- رمضان ۱۰- شوال ۱۱- ذوالقعدة ۱۲- ذوالحجه.  
۱- صفر الاول- نام آن را بعدها تغییر دادند و به نام محرم نامگذاری نمودند و یک ماه مقدس می باشد ( بنا بر قول بخاری نویسنده عرب ) . هم چنانکه دو ماه صفر در فصل زمستان قرار می گرفته و فصل بارندگی و سرما بوده است ریشه لغت صفر یعنی خالی بودن است و چون هیچ محصولی در آن موقع برداشت نمی شده بدترین دوره برای بدست آوردن غذا بوده است ( ولهاوزن ص ۹۶ ) .

۲- ربیع- پس از پائیز و باران زمستان آغاز می شده و جلگه ها سر سبز می گشته و قبیله ها گله های خود را در دشتها پراکنده می نمودند و شترها دهمین ماه بارداری خود را می گذراندند و این گفته بوسیله علم صرف تأیید می شود.  
۳- ریشه لغت جماد به معنی سبز شدن سخت می باشد که متناسب است با سرمای تیز.  
۴- ماه رمضان یعنی سوزان که هیچ شکی در آن وجود ندارد.  
۵- ماههای شوال و شعبان که ریشه معانی مطمئن آن در دست نیست.  
۶- سه ماه دیگر رجب - ذوالقعدة- ذوالحجه از روی جشنها گرفته شده است. در ماه رجب جشنی برگزار می شد به طوری که در مکانی مقدس شتر و گوسفند قربانی می نمودند و ریشه لغت به معنی بیم داشتن یا احترام گذاردن می باشد و بنا بر این آن را مقدس می خواندند.

۷- دو ماه دیگر نسبت داده شده به ماه زیارت رفتن و ذوالقعدة که به ماه جلسه یا نشست معروف است. این نام را برای این انتخاب نمودند چون هیچگونه سفری در این ماه انجام نمی شده و یا هیچگونه گردش و شکاری در آن ماه صورت نمی گرفته و آن اولین ماه از ماه صلح می باشد. نام ذوالحجه از خود مراسم حج گرفته شده است. "

همچنانکه دیدیم ماههای عربی اصولاً بر مبنای سال شمسی درست شده است و آن باید ثابت بوده باشد در مدت تجری. البته ماه های سری مکه از اصلاح تقویم سریانی بدست آمده است. همچنانکه می بینیم در تقویم سریانی ماه ها همانند تقویم عربی می باشد. برای مثال کانون اول - کانون آخر و یا تشرین اول - تشرین آخر که بر مبنای سال های شمسی بوده که خود رساله دیگری می طلبد. حال ببینیم منظور از اهله که در قرآن آمده است چیست.   
سوره بقره آیه ۱۸۹

از تو سؤال کنند در باره هلال ها بگو آنها هستند فصل های ثابت (مواقع معین) برای انسان ها و حج آن درست... در مواقع معین هلال ها که منظور بیش از یک هلال است در صورتیکه اگر منظور هلال ماه باشد ما یک هلال نمی فصل ثابت ترجمه نموده Fixed Seasons مواقیت را به Marmaduke-Pickthall ببینیم ؟ البته مترجم قرآن انگلیسی است. در ادامه آیه برای انسانها و حج... که قرآن فقط یک تقویم را پیشنهاد می کند ولی متاسفانه در همین ایران عزیز دارای سه نوع تقویم می باشیم.   
در ص COSMOS در کتاب خود Carl-Sagen برای اینکه بدانیم منظور از هلال ماه چیست دانشمند فضائی امریکا ۴۷ بیان میدارد.

On December 21 the first day of winter there are two daggers of sunlight that flank  
The spiral a unique application of the midday sun the read the calendar in the sky .  
در روز ۲۱ دسامبر اولین روز از زمستان ( اول دي ماه ) نور خورشید بصورت دو نشان مجموعه ای از هلال ها را در میان گرفته و یک شکل بي نظیر برای خواندن تقویم از روی آسمان را بوجود می آورد.  
البته این یک بحث علمی است چون در آن روز خورشید در وسط روز بر کره زمین عمود واقع می شود و چون کره خورشید بزرگتر از کره زمین است لهذا اشعه خورشید پس از برخورد به کره زمین روی خود انعکاس یافته و هلال ها را بروی خورشید می توان مشاهده نمود.  
اگرما مبنای تقویم خود را بر روی ماه های قمری قرار دهیم، نمی توانیم ماه های حرام و حلال یا روزهای خوب و بد را تشخیص دهیم. چنانکه در سوره ابراهیم آیه ۵ میفرماید:  
" و به یقین ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی ها بسوی روشنائی در آورد و روزهای خدا را بیادشان بیاورد. " و در سوره الجاثیه آیه ۱۴ میفرماید:  
" آ نانکه ایمان آوردند بگو شما مومنان از مردمی که به ایام الهی امیدوار نیستند در گذرید. "  
این آیات کاملاً دلالت بر ثابت بودن ماهها و داشتن روز های معین دارد هم چنانکه در تورات آمده است.  
سفر خروج باب ۲۳  
۱۴- در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دارید.  
۱۵- عید فطیر را نگاه دار و چنانکه ترا امر فرموده ام هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی و هیچ کس بحضور من تهی دست حاضر نشود.  
۱۶- و عید حصاد Harvest را وقتی نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته و عید جمع Ingathering در آخر سال که حاصل خود را از صحرا جمع کرده اید.

در کتاب Life of Mohammad در قسمت What is Islam اثر W.Montgomery-Watt یکی از بزرگترین محققان غربی در اسلام در ص ۱۸۷ چنین آمده است:  
«یکی از غیر معمول ترین مسائل اسلام قبول نمودن تقویم قمری است که سال آن ۱۲ ماه یا ۳۵۴ روز است. و این بدین معنی است که تمام ماهها حتی ماه زیارت و روزه در هر سال ۱۱ روز زودتر از حد معمول انجام می شود. »  
حال برای اینکه ببینیم نویسنده کتاب (عرب از زمان های اولیه تا فرو ریختن بغداد) اثر آرتور هلیم درباره ماه مبارک رمضان چه می گوید. وی در صفحه ۷۰ کتاب خود چنین می گوید:  
" نام ماه رمضان که ماه روزه و نیایش است، معنی اصلی آن (فصل گرمای زیاد) است ولی چون سال های عربی اخذ شده از روی ماه های قمری است بنابراین دیگر جایی برای حقیقت نمی ماند و ۱۲ ماه رفته رفته جاهای اصلی خود را نسبت به خورشید از دست داده و ماه رمضان بجای اینکه در فصل گرمای زیاد قرار گیرد مطابق میشود با دسامبر و... " ماه ها حتی ماه زیارت و روزه در هر سال ۱۱ روز زودتر از حد معمول انجام می شود و شب قدر هم که در ماه

مبارک رمضان قرار می گرفته در جای اصلی خود قرار نمی گیرد و شناسائی آن هم دیگر امکان ندارد. برای اینکه به وجود حقیقی نام ها پی ببریم و بدانیم که آنها چگونه منظم و مرتب درست شده و چگونه در زمانهای قبل انرا تهیه نموده اند کافی است تقویم اسلامی زمان پیامبر اسلام را با دقت مطالعه نماییم.

نیمکره شمال  
Jan ذوالقعدة محرم.  
Feb شوال صفر .  
Mar رمضان قطب جنوب=شب قدر=۲۱ ربیع الاول.  
Apr شعبان ربیع الآخر.  
May رجب جمادی الاول.  
Jun جمادی الآخر جمادی الآخر.  
Jul جمادی الاول رجب.  
Aug ربیع الآخر شعبان.  
Sep ربیع الاول قطب شمال=شب قدر=۲۳ رمضان.  
Oct صفر عید فطر=۱ شوال.  
Nov محرم ذوالقعدة .  
Dec ذوالحجه عید قربان=۱=ژانویه=محرم ذوالحجه.

تطابق آن با ماههای ایرانی نام ماهها  
۱۱ دی تا ۱۱ بهمن ۳۱ روز محرم  
۱۲ بهمن تا ۹ اسفند ۲۹ یا ۲۸ روز صفر  
۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین ۳۱ روز ربیع الاول  
۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت ۳۰ روز ربیع الآخر  
۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد ۳۱ روز جمادی الاول  
۱۱ خرداد تا ۹ تیر ۳۰ روز جمادی الآخر  
۱۰ تیر تا ۹ مرداد ۳۱ روز رجب  
۱۰ مرداد تا ۹ شهریور ۳۱ روز شعبان  
۱۰ شهریور تا ۸ مهر ۳۰ روز رمضان  
۹ مهر تا ۹ آبان ۳۱ روز شوال  
۱۰ آبان تا ۹ آذر ۳۱ روز ذوالقعدة  
۱۰ آذر تا ۱۰ دی ۳۱ روز ذوالحجه  
نام ماهها و معانی آن با فصول  
محرم (صفر الاول) ۱۱ دی تا ۱۱ بهمن فصل سرما: در این دو ماه چیزی روئیده نمی شود.  
صفر ۱۲ بهمن تا ۹ اسفند از صفر یعنی خالی بودن  
ربیع الاول ۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین فصل شبنم، شکوفه، باران  
ربیع الآخر ۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت  
جمادی الاول ۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد از جماد بی حرکت بودن  
جمادی الآخر ۱۱ خرداد تا ۹ تیر فصل روئیدن سخت  
رجب ۱۰ تیر تا ۹ مرداد بیم ترس (از ماههای حرام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی)  
شعبان ۱۰ مرداد تا ۹ شهریور انشعاب طوایف و گله ها در صحرا  
رمضان ۱۰ شهریور تا ۸ مهر گرما  
شوال ۹ مهر تا ۹ آبان خنک شدن هوا (باد شوال) که چندین روز پس از میزان شروع می شود  
ذوالقعدة ۱۰ آبان تا ۹ آذر اعراب در خانه ها می نشستند  
ذوالحجه ۱۰ آذر تا ۱۰ دی فصل حج  
یکی از نکات قابل توجه قرار گرفتن عید قربان یعنی بزرگ ترین عید مسلمانان در آغاز سال و مشترک بودن این عید با عید ژانویه است.



## ترجمه متن سنگنوشته خارک

امروز صبح چهار شنبه دوم ماه جولای ۲۰۰۸ که از خواب بیدار شدم دیدم دوست عزیزمان مانی بختیار - که می دانند اینجانب عاشق و معتاد تاریخ و فرهنگ ایران باستان هستم- از ایران نامه ای می-ل نموده اند و راهنمایی نموده اند که به تلاشی در خواندن سنگنوشته خارک به عمل بیاورم. متن نامه وی از این قرار است:

"جناب مفرد درود به شما

احوالتان چطور است؟ نمی دانم درباره کتیبه ی تازه یافت شده در خارک چیزی شنیده اید یا خیر. چند تلاش به دیدن "نافرجام" در این زمینه انجام شده است. خواستم بدانم دانسته های شما در باب خط میخی چقدر است. و آیا شما می توانید این کتیبه یا بخشی از آن را بخوانید؟

ضمناً عکس کتیبه را قطعاً از راه اینترنت می توانید در سایتها بیابید

به درود

Posted by bakhtiar to فرهنگ و اندیشه at 15:04 "

با مراجعه به فرهنگ لغات اوستایی احسان بهرامی و نوشته های میخی کتاب فارسی باستان تألیف هاشم رضی همه چیز سریع پیش رفت. محققین ایرانی متن سنگنوشته خارک را به درستی خوانده اند ولی در معنی آن در مانده اند که فکر میکنم این کار راهم این جانب توانسته ام به انجام برسانم. متن سنگنوشته میخی پارسی خارک از این قرار است: " اهه - ساکوشا(سانکشا)- هی- کآ(هیث، یا هیکل)- بهنم- آنهه- خانی" یعنی "بودند(از خاندان سلطنت، تفسیر نشانه تاج سنگنوشته)- بنا کردند- خانه نیکو-(و)- نافر سودنی- چشمه" در متن سنگنوشته "هی-کآ" در اصل باید به جای کلمه اوستایی "هیث"(خانه) باشد. چون علامت میخی حرف "ث" بسیار شبیه "کآ" است. از سوی دیگر در زبانهای کهن ایرانی مواردی دیده میشود که نشان می دهند حروف ث و س در لهجه ها و تلفظ های متفاوت به خ و ک تبدیل میشده اند. احتمال قوی دیگر این است که این کلمه از واژه هیکل زبان بومیان سومری به معنی ساختمان بلند اخذ شده بوده است چه حرف صامت آخر آن یعنی "ل" که در زبان پارسی و مادی وجود نداشته، علی القاعده می بایستی در تلفظ و کتابت حذف می شد.

در اینجا برای آگاهی از سنگنوشته جزیره خارک مقاله تحقیقی رضا مرادی غیاث آبادی را (که روابط چندان حسنه ای با دوستم مانی بختیار ندارند) در باب سنگنوشته خارک به عینه نقل می نمایم:

## سنگنوشته خارک

گزارش مقدماتی از خوانش کتیبه نویافته در جزیره خارک

این کتیبه در خردادماه ۱۳۸۷ تخریب شد: تخریب و نابودی سنگنوشته خارک

رضا مرادی غیاث آبادی

### صخره حامل سنگنوشته

کتیبه خارک با اندازه ۲۰ در ۳۰ سانتیمتر بر روی سنگ مرجانی بومی جزیره نوشته شده است. این کتیبه در روند تسطیح و ساخت جادهای در جزیره خارک/ خارگ و از زیر خاک پیدا شده است.

در کنار کتیبه، آثاری از محل گردآوری آب شیرین و بازمانده های پلکان دسترسی به آن دیده می شود که امروزه خشک شده است. همچنین کتیبه در سایه یک درخت بزرگ «لیل» یا انجیر معابد قرار دارد.

### ظاهر سنگنوشته

این کتیبه بر سطح بالایی و رو به آسمان این صخره، و بدون تراش یا صیقل کاری و یا قاب بندی سطح حامل آن نویسانده شده است. هر چند که نگارش کتیبه بر کف زمین عجیب به نظر می رسد، اما این تصمیم ظاهراً به دلیل کمبود مفرط صخره های سنگی سخت در منطقه است. جزیره خارک از صخره هایی مرجانی تشکیل شده که تنها لایه های نازک از سطح بالایی آن سختی مناسبی دارد و لایه های زیرین و برش عمودی آن، دارای ترکیبی از بقایای مرجان ها و دیگر جانداران دریایی با شن و ماسه است که امکان ایجاد سطحی هموار برای کتیبه نویسی بر روی آنها بدست نمی آید.

کتیبه از شش سطر تشکیل شده که ظاهراً دربردارنده شش واژه به خط و زبان فارسی باستان متداول در عصر هخامنشی بوده و هیچیک از هشت کوتهنوشت فارسی باستان در این کتیبه بکار نرفته است. از آنجا که هر واژه در یک سطر مستقل نوشته شده، کاتب نیازی به استفاده از یک علامت کج میخ به عنوان واژه جداکن متداول در این خط را

نداشته و از آن بهره‌ای نبرده است. در پیرامون صخره، نشان‌های میخی دیگر که گاه بسیار محو و ناخوانا هستند، دیده می‌شود.



سنگ‌نبشته خارک  
عکس از: ر. م. غیاث آبادی، اسفند ۱۳۸۶

در میانه اثر و در ابتدای سطرهای سوم و چهارم (که بسیار آمیخته و درهم است) نگاره‌ای به مانند یک تاج خوابیده دیده می‌شود که احتمال اینکه ناشی از فرسایش‌های طبیعی صخره و پدیده‌ای اتفاقی باشد، غیرممکن است؛ اما امکان انتساب آن به عصر هخامنشی نیز بعید به نظر می‌رسد. وضعیت سطرهای سوم و چهارم نشان می‌دهد که این دو سطر با در نظر داشت وجود نگاره تاج، از محلی جلوتر نویسانده شده‌اند.

چهار سطر بالایی یا آغازین با خطی باریک و بلند از دو سطر پایینی جدا شده‌اند که ممکن است نشانه‌ای از وجود دو کتیبه کوتاه و مستقل در بخش بالایی و پایینی باشد.

ویژگی دیگر این کتیبه، نگارش عجولانه و توأم با بی‌دقتی آن است. سنگ‌نبشته‌های شناخته‌شده هخامنشی، همگی متونی سلطنتی بوده و با دقت و ظرافت ویژه‌ای نگاریده شده بوده‌اند. کتیبه خارک از لحاظ شیوه اجرا، بیشتر شبیه ویژگی‌های کتیبه‌نویسی پهلوی عصر ساسانی است تا دقت و ظرافت فنی و هنرمندانه عصر هخامنشی. در باره اصالت اثر، در پایان این نوشتار اشاره‌های کوتاهی خواهد آمد.

قدمت سنگ‌نبشته

خط میخی فارسی باستان در سال‌های آغازین پادشاهی داریوش بزرگ بوجود آمده و در پایان عصر هخامنشی به فراموشی سپرده شده است. به عبارت دیگر این خط در حدود سال ۵۲۰ پیش از میلاد تا حدود سال‌های ۳۳۰ پیش از میلاد به مدت ۱۹۰ سال به عنوان خط سلطنتی شاهنشاهی هخامنشی رواج داشته است. هر چند که از دهه‌های پایانی این دوره تاکنون نمونه‌ای از این خط پیدا نشده است.

سبک‌های نگارشی آغازین و متأخر این خط، اندک تفاوت‌هایی در شیوه نویسش دارا هستند (برای نمونه اندازه پهنا یا بلندی برخی از علامت‌ها) که برای تعیین قدمت دقیق‌تر بکار می‌آید. کتیبه خارک بطور توأمان دارای ویژگی‌های نگارشی دهه‌های نخستین و پایانی حیات این خط است. مقایسه علامت‌های میخی کتیبه خارک با دیگر نمونه‌های نبشته‌های هخامنشی، نشان می‌دهد که دو سطر پایینی کتیبه خارک با ویژگی‌های نویسش دهه‌های نخستین هخامنشی و چهار سطر بالایی با ویژگی‌های متأخر آن نویسانده شده است. با این وجود، سطرهای بالایی یا نخستین کتیبه از نظر فرسایش ظاهری کهن‌تر به نظر می‌آیند.

## خوانش و ترجمه سنگ‌نبشته

همانگونه که گفته شد، در این کتیبه شش واژه در شش سطر نوشته شده که واژگان یکم، دوم، پنجم و ششم، تقریباً به راحتی خوانده می‌شود، اما واژگان سوم و چهارم به اندازه‌ای فرسوده و تخریب شده که در مجموع بیش از چهار علامت آن قابل تشخیص نیست. از چهار واژه‌ای که خوانده می‌شوند، تنها یکی از آنها (واژه نخست) دارای سابقه در متن‌های شناخته‌شده فارسی باستان است و سه واژه دیگر بکلی تازگی دارند. در نتیجه امکان ترجمه کامل و حتی تقریبی متن سنگ‌نبشته به سادگی امکان‌پذیر نیست.

**واژه یکم** دارای دو حرف «آ/ا» و «هَ»: «**آهَه/ آهَه**» (گذشته سوم شخص مفرد یا جمع فعل «بودن»)، به معنای «بود/ بودند».

**واژه دوم** دارای پنج حرف «سَ»، «آ/ا»، «کَ»، «شَ» و «آ/ا»: «**ساگشا**». ظاهراً یک نام خاص است و دارای پیشینه در متون فارسی باستان نیست. اما قابل قیاس است با واژه‌هایی در پیوند با سکاییان به مانند: «سَگئیش/ سَکئیش» (سکائیه)، واژه‌هایی در پیوند با کوشاییان به مانند: «گوشا» (اتیوپی/ حبشه) و نیز قیاس با «ساکاس» در متون اکدی.

از آنجا که در فارسی باستان آوای خیشومی «ن» غنه پیش از آوای انسدادی یا سایشی (همچون «ک»)، بدون آنکه نوشته شود، خوانده می‌شود؛ ممکن است که این واژه به شکل «**سانگشا**» تلفظ شود. همانگونه که نام آخرین فرد شورشی در سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بیستون «سَکوخَه» نوشته شده، اما «سَکونخَه» خوانده می‌شود. (در باره واژه سوم بنگرید به: نشان تازه الفبایی- هجایی در خط میخی فارسی باستان سنگ‌نبشته خارک)

لازم به یادآوری است که هجای «شا» (برای نمونه در «ساگشا/ سانگشا» یا «خشیارشا») در زبان فارسی باستان ارتباطی با واژه یا مفهوم «شاه» ندارد. واژه معادل شاه در فارسی باستان «خَشایثیَه/ خَشایثیَه» است.

**واژه سوم** دارای دو حرف به سختی قابل خواندن «هَ» و «ای»: «**هی . .**». است. در متن‌های شناخته‌شده فارسی باستان، آغاز «هی» تنها در واژه‌های در پیوند با هندیان به مانند: «هیندوش» (هند) دیده شده است.

ممکن است که آوای غیرنگارشی «ن» غنه در ادامه «هی» نیز بیاید و آنرا تبدیل به «**هین . .**» کند. همانگونه که «هیندوش» و «هیندو» نیز به ترتیب به شکل «هیدوش» و «هیدو» نوشته می‌شوند.

**واژه چهارم** تنها دارای دو حرف مبهم «کَ» و «آ/ا» که به احتمال فضای میان آنها نیز تخریب شده و دنباله بلافصل یکدیگر نیستند. نگاره تاج نیز در کنار حرف «کَ» جای دارد. هر چند که احتمال اشتباه نگارنده در خوانش علامت «کَ» و یا محل آن (که ممکن است در آغاز سطر سوم باشد)، وجود دارد.

**خط فاصله** در فاصله سطرها یا واژه‌های چهارم و پنجم، خطی باریک و بلند وجود دارد که ممکن است سطرهای بالا و پایین خود را به دو نوشته مستقل و جداگانه تبدیل کرده و در نتیجه دو سطر پایانی، ادامه مضمون سطرهای بالایی نباشند.

**واژه پنجم** دارای چهار حرف «بَ»، «هَ»، «نَ» و «مَ»: «**بَهَنَم**». این واژه نیز برای نخستین بار دیده می‌شود و معنای آن دانسته نیست. در پایان این سطر، یک نشان شبیه علامت واژمجاکن معکوس دیده می‌شود که آن نیز دارای پیشینه در این خط نیست.

از آنجا که در زبان فارسی باستان، هنگامی که آوای «ای» پس از «هَ» مفتوح بیاید، منجر به حفظ آوای «ای» و حذف مصوت ذاتی «هَ» و نیز حذف صورت نگارشی آوای «ای» می‌شود، ممکن است که این واژه به شکل «**بَهینَم**» خوانده شود. همانگونه که نام ایزدبانوی معروف، «آهته» نوشته شده، اما «آناهیتا» خوانده می‌شود.

**واژه ششم** دارای سه حرف «خَ»، «آ/ا» و «ای»: «**خائی**» (علامت «ای» در عکس بالا دیده نمی‌شود). پایان این واژه مبهم است و احتمال آسیب‌دیدگی آن می‌رود. این واژه نیز در متن‌های موجود فارسی باستان دیده نشده و معنای آن دانسته نیست.

## مسئله اصالت سنگ‌نیشته

بدیهی است که به هنگام کشف یک اثر باستانی، نخستین پرسشی که می‌باید بدان پرداخت، مسئله اصالت اثر و اطمینان از غیرساختگی بودن آن است. در کتیبه خارک نیز لازم است تا بررسی‌های بیشتری برای اطمینان از اصالت آن انجام شود. نکته‌هایی که این کتیبه را در معرض تردیدهایی قرار می‌دهد و توضیح آنها لازم به نظر می‌رسد، عبارت است از: نگارش عجولانه و بدون دقت کافی متداول در تمامی آثار مشابه هخامنشی (که ممکن است این کمبود به دلیل نبود فرمان حکومت مرکزی و خواست یک حاکم محلی و یا تصمیم خودخواسته شخصی آشنا با خط میخی صورت پذیرفته باشد)، گونه ناشناخته نویسنش بخش دوم حرف «س» در سطر دوم، آمیختگی و بی‌نظمی سطرهای سوم و چهارم، و نیز نشان عجیب و ناشناخته تاجی ساسانی (و یا پهلوی) به صورت خوابیده در میانه کتیبه‌ای هخامنشی.

هرچند که ممکن است همه اینها، نه ناشی از ساختگی بودن اثر، بلکه از ویژگی‌های متمایزکننده و منحصر بفرد آن باشد. ویژگی‌هایی که شاید بتواند رازهای فراوانی را از تاریخ پیدایش و گستره کاربری خط میخی فارسی باستان بگشاید.

## داستان کهن زریادر و آتوسا تحت نام فرهاد و شیرین به خطا به عهد خسرو پرویز منتسب است

خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران محبوبترین داستان عاشقانه ایرانیان در عهد هخامنشیان را داستان **زریادر** (زریر شاهنامه و زریادر اوستا) و **آتوسا** (هوتس "نوذری = هخامنشی") آورده است. زریادر یعنی زرین تن همان سیتاک بردیه (گائوماته زرتشت) داماد و پسر خوانده کورش سوم (فریدون، فرشوشتر) است. که سر انجام زندگی پربار سیاسی و فرهنگی با ترور شدنش به دست **داریوش** و شش تن سران پارسی همدستش پایان گرفت. در ایران تراژدی وی در سوگنامه ایرج شاهنامه به خوبی حفظ شده است. گرچه چنانکه منابع کهن ارامنه مشعرنند، در عنوان **ایرج** (آرا، یعنی نجیب) کورش سوم با داماد و پسر خوانده اش گائوماته بردیه مشترک بوده، لذا در تراژدی ایرج سوای ایرج پسر (آرای آریان) خود تراژدی **قتل کورش سوم** (فریدون، آرای پدر) نیز مستتر است.

بی شک لقب خسرو پرویز (یعنی شهریار شکست ناپذیر) در عهد پیش از ساسانیان به داریوش اول (اسفندیار رویین تن، جاماسپ) اطلاق میشده است. چه نام **داریوش** بدین شکل در فارسی معنی **در بر دارنده بی مرگی** معنی، یعنی همان معنی پرویز (پرویز به پهلوی) معنی می داده است؛ گرچه همانطوریکه هرودوت در خبر ترور شدن سمردیس (بردیه) بدان اشاره می کند نام **داریوش** (داله و هوش) در اصل کهن خود به معنی **عقاب نیک** پی بوده است. لذا **شیرین** همان **آتوسا** (توشه خوب و شیرین) دختر معروف کورش سوم است که ابتدا زن **گائوماته بردیه** بوده، و بعد از ترور شدن وی به همسری داریوش بر گزیده شد و از وی خشایارشا (بهمن) را به دنیا آورد. اما **فرهاد** کوه بیستون و عاشق شیرین که دوستان رحیم رئیس نیا وی را همان **فرانورت** (دیندار) شورشی مادی آغاز عهد داریوش شمرده است، در این رابطه بیشتر به جای خود **گائوماته بردیه** (سپنداته = مخلوق مقدس) است که در تاریخ ایران بعدها بیشتر به نام **زرتشت** (زرین تن) و **زریر** (زرین مو) شناخته شده است. بنابراین **فرهاد** های کوه بیستون (فرورتیش ها) نه خود کشی عاشقانه بلکه به دست داریوش ترور و اعدام گردیده و نقششان بر تصویر کتیبه بیستون جاودانه شده است.

**گذری بر حماسه عاشقانه خسرو و شیرین (از پایگاه تاریخ و فرهنگ ایران)**

**عاشق شدن فرهاد بر شیرین**

زندگی عاشقانه خسرو و شیرین بر اساس زندگی پر فراز و نشیب شاهنشاه ساسانی و شیرین شاهزاده ارمنی رقم خورده است. خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی تاجگذاری نمود و رسماً شاهنشاه ایران شد. اتفاقات بسیاری در طول حکومت وی رخ داد که در این مکان نمی گنجد ولی زندگی زناشویی این پادشاه حماسه ای را در کشور ما رقم زد که امروزه نیز جای خود را در تاریخ ما به شکل زیبایی حفظ کرده است. بسیاری از بزرگان شعر و ادب و تاریخ ایران

پیرامون این حماسه سروده های را از خود به جای گذاشتند تا نسلهای آینده از آن بهره ببرند . همچون فردوسی بزرگ - نظامی گنجوی - وحشی بافقی و چند تن دیگر از بزرگان . . . نکته جالب این ماجرا در این است که مادر شیرین که شهبانوی ارمنستان بوده به دختر خویش در این مورد هشدار می دهد که از جریان ویس و رامین عبرت بگیرد و آن را تکرار نکند . ماجرا در بسیاری وقایع همچون ویس و رامین در صدها سال قبل از خسرو و شیرین است . فردوسی می فرماید خسرو فرزند هرمزد چهارم از دوره کودکی از خصایص برجسته ای برخوردار بود . وی پیکری ورزیده و قامتی بلند داشت . از دیدگاه دانش و خرد و تیر اندازی وی بر همگان برتری داشت . به گفته تاریخ نگاران او می توانست شیری را با تیر به زمین بزند و ستونی را با شمشیر فرو بریزد . در سن چهارده سالگی به فرمان پدرش وی به فیلسوف بزرگ ایرانی بزرگمهر ( به زبان تازی بوذرمهر ) سپرده شد . خسرو شبی در خواب انوشیروان دادگر را به خواب دید که به او از دیدار با عشق زندگی اش خبر می داد و اینکه به زودی اسب جدیدی به نام شبدیز را خواهد یافت که او از طوفان نیز تندرو تر است . سپس او را از نوازنده جدیدش به نام باربد که میتواند زهر را گوارا سازد آگاهی داد و اینکه به زودی تاج شاهنشاهی را بر سر خواهد گذاشت به سروده فردوسی بزرگ :

ز پرویز چون داستانی شگفت      ز من بشنوی یاد باید گرفت  
 که چنان سزاواری و دستگاه      بزرگی و اورنگ و فر و سپاه  
 کز آن بیشتر نشنوی در جهان      اگر چند پرسی ز دانا مهان  
 ز توران و از چین و از هند و روم      ز هر کشوری که آن بد آباد بوم  
 همی باز بردند نزدیک شاه      برخشنده روز و شبان سپاه

روزی خسرو از دوست خویش شاهپور که هنرمندی شایسته بود درباره زنی به نام مهین بانو در قلمرو حکومتی ارمنستان که جزوی از خاک ایران بوده است سخنهایی می شنود . از دختر زیبایش شیرین می شنود که شاهزاده ای برجسته و با کمالات است . شاهپور وی را به خسرو پیشنهاد میکند و خسرو که از تمجید های وی شگفت زده شده بود پیشنهاد وی را می پذیرد . روزی شاپور تصور نقاشی خسرو را به ارمنستان می برد و در حکم دوست نقش واسطه را برای خسرو ایفا میکند . شیرین نیز با نگاهی به فرتور با ابهت خسرو عاشق و دلباخته وی می شود . شاپور حلقه ای را با خود برده بود تا در صورت پاسخ مثبت از شاهزاده آن را به وی تقدیم کند و چنین نیز کرد و شیرین را به تیسپون مدائن در بغداد امروزی که پایتخت ساسانی بود دعوت نمود . شیرین روزی به بهانه شکار از مادر درخواست اجازه نمود و با اسبی تندرو به نام شبدیز همراه با یارانش راهی تیسفون می گردد . در میان راه به دریاچه ای کوچک ( به نام

سرچشمه زندگانی ) برخورد میکند و از فرط خستگی همانجا توقف میکند . شیرین برای خنک کردن خویش لباسهایش را از تن بدر میکند و برای شنا راهی آب میگردد . به گفته مورخین چهره شیرین و اندام وی چنان زیبا و محسوس کننده بوده که چشمان آسمان پر از اشک می شده است . شیرین در روزگار خویش در زیبایی چهره و اندام سرآمد روزگار خود بود و نمونه بارزی از یک زن ایرانی از نسل آریا .

در این میان خسرو که در تیسفون درگیری شخصی به نام بهرام چوبین بود ( بهرام از سرداران به نام ایران بود که برای گرفتن تاج و مقام بر ضد شاه شورش کرده بود و سکه هایی به نام خود ( بهرام ششم ) ضرب کرده بود . ) به اندرز بزرگ امید یا بزرگمهر پایتخت را برای مدتی ترک میکند . به همین دلیل به یارانش در تیسفون می سپارد که اگر شیرین شاهزاده ارمنستان به دیدار وی آمد از او به مهربانی پذیرایی کنند . خسرو پس از این وقایع سوار بر اسب خویش تیسفون را به همراه سپاهی بزرگی با درفش کاویانی به دست ترک میکند و از قضای روزگار خسرو به همان منطقه ای می رسد که از نظر سبزی و زیبایی بر دیگر مناطق برتری داشته است و شیرین نیز همانجا با بدن عریان مشغول آب تنی بوده است . شیرین با خود اندیشه میکند که این شخص چه کسی می تواند باشد که چنین احساساتی را در وی بوجود آورده است بیگمان تنها خسرو است که مرا گرفتار خویش کرده است . ولی از طرفی خسرو شاه شاهان - شاه ممالک بزرگ ایران چگونه ممکن است با چنین لباس و ظاهری عادی در دشت ها و مزارع حاضر شود . پس لباس خویش را بر تن میکند و بر سوار بر اسب خویش میگردد و دور می شود . خسرو نیز که تصویر وی را توسط شاپور دیده بود او را شناخت و دقایقی که مهو زیبایی شیرین شده بود او را از دست داد و هنگامی که در پی او جستجو کرد وی را نیافت . خسرو اشکی از دیدگانش فرو می ریزد و خود را سرزنش میکند و به راه خود ادامه می دهد . بنابه فردوسی بزرگ:

چنان شد که یکروز پرویز شاه      همی آرزوی کرد نخچیرگاه

بیاراست برسان شاهنشهان      که بودند ازو پیشتر در جهان

چو بالای سیصد ب زرین ستام      بردند با خسرو نیکنام

همه جامه ها زرد و سرخ و بنفش      شاهنشاه با کاویانی درفش

چو بشنید شیرین که آمد سپاه      ببیش سپاه آن جهاندار شاه

یکی زرد پیراهن مشکبوی      ببوشید و گلنارگون کرد روی

شیرین نیز به پایتخت ایران رسید و خود را به دربار معرفی نمود . (ارمنستان زیر نظر ایران بود و شاه آنجا زیر نظر شاهنشاه ایران.) زنان دربار که از زیبایی این شاهزاده ایرانی شگفت زده شده بودند وی را احترام گذاشتند و او را راهنمایی کردند . شیرین پس از ساعتی متوجه آشوبهای پایتخت می شود و از اطرافیان می شنود که خسرو به همین

منظور دربار را ترک کرده است . در این لحظه متوجه می شود که شخصی که در میان راه در حال آبتنی مشاهده کرده بود کسی نبوده جز خسرو پرویز معشوقه خود .

در همین حال خسرو به ارمنستان رسید و به دیدار مهین بانو شهبانوی ارمنستان رفت و در کنار وی شرابی نوشید و از فقدان شیرین ابراز ناراحتی نمود . خسرو پس از چند روز اقامت در ارمنستان پیکی از تیسپون دریافت میکند که بزرگان ایران برای وی نوشته بودند . متن نامه حکایت از آن داشت که پدر خسرو ( هرمزد ) درگذشته است و حال تاج و تخت کشور در انتظار اوست . خسرو راهی تیسپون می شود و پس از رسیدن به آنجا مشاهده میکند که شیرین تیسفون را ترک کرده است . شیرین نیز پس از مدتی به ارمنستان باز می گردد تا با خسرو دیدار کند ولی هر دو در یک روز ترک مکان کرده بودند و موفق به دیدار یکدیگر نشدند .

در این میان بهرام چوبین از وقایع عاشق شدن خسرو بر شیرین آگاه می شود و در ایران شایع می کند که شاهنشاه از عشق وی دیوانه شده است و توانایی اداره کشور را ندارد . پس از چنین شایعاتی شورشهایی بر ضد شاه صورت میگیرد و بر اثر همین شایعات خسرو با مشورت بزرگان ایران پایتخت را دگر بار ترک میکند و راهی آذربایجان و سپس ارمنستان می گردد و در همانجا با معشوقه خود دیدار میکند . وقایع این دو دل داده باعث می گردد که مادر شیرین ( مهین بانو ) به دخترش تذکر بدهد که یا بایستی به همسری وی دربیایی یا وی را ترک کنی . مادر بار دگر شیرین را از راهی که ویس رفت بر حذر می دارد و به عواقب غیر اخلاقی آن هشدار میدهد ولی او نمی دانست که دست روگاز دقیقا همان ماجرا را بار دیگر رقم می زند و او نمی تواند مانع از وقوع آن شود . خسرو نیز از سخنان میان مادر و دختر آگاهی یافت و این امر مایه کدورت هایی بین آنان شد که در نهایت با سخنانی تند خسرو آنان را ترک میکند و راهی قسطنطنیه ( در استانبول ترکیه کنونی ) شد . خسرو آنجا از ارتش بیزانس درخواست یاری کرد تا شورش غاصب تاج و تخت بهرام چوبینه را خاموش کند . برای این امر مجبور به گزیدن مریم - دختر امپراتور روم به همسری شد تا پیمان خانوادگی خود را با امپراتور مستحکم کند و از او درخواست ارتش کند . پس از درگیری میان بهرام چوبین و خسرو بهرام شکست می خورد و به چین می گریزد و خسرو پرویز قدرت را در دست میگیرد .

پس از آرام شدن پایتخت و تاجگذاری پادشاه - خسرو باردگیر به اندیشه معشوقه خود می افتاد و برای همین امر به نوازندگان مشهور خود نکسیا و باربد فرمان میدهد سرودها و موسیقی هایی را در ستایش این عشق جاودانه بنوازند . در این میان مادر شیرین مهین بانو که شاه ارمنستان بود با زندگی بدروید حیات میکند و تاج شاهی به شیرین دختر وی می رسد . ولی در این برهه از زمان شخصی به نام فرهاد که به فرهاد سنگ تراش مشهور بود وارد جریان می شود . روزی که شیرین در شکار بود با فرهاد رود روی می شود و فرهاد نیز ناخواسته عاشق و دلباخته شیرین می شود و



از زیبایی او حیران می گردد . فرهاد برای رسیدن به شاهزاده ایرانی ارمنستان دست به هر کاری می زد و این تلاشهای در نهایت به خسرو گزارش شد . خسرو در مرحله نخست با او سخن گفت و کوشش کرد که وی را از ادامه این راه منصرف نماید . ولی فرهاد نپذیرفت . خسرو کیسه های طلا و جواهراتی را به او هدیه داد تا اندیشه شیرین را از یاد ببرد . ولی فرهاد هیچ یک از این پاداشها را نمی پذیرد . در نهایت خسرو مجبور به دادن فرمانی می شود که شاید فرهاد را منصرف کند . خسرو به فرهاد می گوید که اگر میخواهی به شیرین برسی بایستی شکافی بزرگ در کوه بیستون در کرمانشاهان ایجاد کنی تا کاروانها بتوانند از آن عبور کنند . بیستون کوهی مقدس است که کتیبه داریوش بزرگ را در خود جای داده است . فرهاد این کار غیر ممکن را به شرطی می پذیرد که خسرو دست از شیرین بردارد . فرهاد شروع به کندن بیستون میکند . شیرین روزی برای فرهاد شیر تازه می آورد تا خستگی را از تن بدر کند . ولی در هنگام بازگشت اسبش از پای می افتد و هلاک می شود . فرهاد از این امر آگاهی می یابد و شیرین را بر دوش می گیرد و شاهانه به قصرش می رساند و خبر این ماجرا به خسرو می رسد . خسرو که استقامت فرهاد را در ربودن شیرین می بیند و به این اندیشه می افتاد که شاید وی روزی بتواند بیستون را شکاف دهد پس اخبارهای جعلی در شهر پراکنده می کند و قاصدی نزد فرهاد می فرستد که شیرین فوت شده است . فرهاد که در بالای کوه مشغول کندن بیستون بود با شنیدن خبر درگذشت شیرین دیگر ادامه راه برایش غیر ممکن بود و هیچ تمایلی به زندگی نداشت پس خود را از بالای کوه به پایین پرت میکند و جان می سپارد . امروزه نام قصر شیرین در کرمانشاه به همین روی بر این شهر گذاشته شده است زیرا شیرین بناهایی را برای خویش در آنجا ساخته بود .

مریم همسر خسرو پس از مدتی فوت یا مسموم می شود. خسرو راهی اصفهان میگردد . آنجا دختری به نام شکر که در زیبایی و معصومیت در شهر خود مشهور است را به همسری برمیکزیند . ولی پس از مدتی دوباره به اندیشه شیرین می افتد . پس دست به نوشتن نامه هایی برای شیرین می زند . شیرین پس از مدتی به دعوت خسرو راهی تیسپون می شود و به سرودهای مشهور باربد و نکیسا که در ستایش این دو عاشق قدیمی سروده بودند گوش فرا می دهد . همین امر باعث میگردد تا آنها کدورت های گذشته را کنار بگذارند و با اجرای مراسمی با شکوه و سلطنتی ازدواج نمایند و شیرین به عنوان ملکه ایران برگزیده می شود و همسری خسرو را با جان و دل بپذیرد . روزگار این دو عاشق قدیمی پس از بدنیا آمدن چند فرزند به نقطه های پایانی رسید و شیرویه پسر خسرو ( از مریم ) برای کسب تاج و تخت پدر شبی به کنار وی رفت و پدر خود را برای رسیدن به مقام پادشاهی با ضرب چاقویی می کشد . این اتفاق در سال ۶۲۸ میلادی رخ داد .

صبح آن روز خبر کشته شدن خسرو شاهنشاه ایران تمام شهر را پر کرد و او را با مراسمی رسمی به خاک سپاردند و آرامگاهی برایش بنا کردند . پس از این ماجرای شیروی پسر خسروپرویز از شیرین که مادر ناتنی خود بوده است درخواست ازدواج میکند . ولی شیرین که دیگر معشوقه اش را از دست داده بود به در پاسخ به نامه شیروی چنین گفت که من زنی آبرومند هستم و عاشق همسرم و اینک تنها یک خواهش از جانشین خسروپرویز دارم و آن این است که درب آرامگاه همسرم را یک بار دیگر باز کنید .

چنین گفت شیرین به آزادگان	که بودند در گلشن شادگان
که از من چه دیدی شما از بدی	ز تازی و کژی و نابخری
بسی سال بانوی ایران بودم	بهر کار پشت دلیران بودم
نجستم همیشه جز از راستی	ز من دور بود کژی و کاستی
چنین گفت شیرین که ای مهتران	جهانپیده و کار کرده سران
به سه چیز باشد زنان را بهی	که باشد زیبای تخت مهی
یکی آنکه شرم و باخواستت	که جفتش بدو خانه آراستت
دگر آن فرخ پسر زاید اوی	زشوی خجسته بیفزاید اوی
سوم آنکه بالا و روشن بود	بپوشیدگی نیز مویش بود
بدانگه که من جفت خسرو شدم	بپیوستگی در جهان نو شدم

شیروی که در اندیشه رسیدن به شیرین بود موافقت کرد . شیرین به کنار کالبد بیجان خسرو رفت که با پارچه ای پوشیده شده بود . سپس خود را بروی بدن همسر و معشوقه اش انداخت و ساعتها گریه کرد و در نهایت برای اثبات پایداری در عشق اش زهری که با خود آورده بود را نوش کرد و آرام و جاودانه پس از دقایقی به روح خسرو پیوست و با زندگی بدرود حیات گفت . خودکشی شیرین تا سالها زبان زد مردمان منطقه بود و استواری راستین او به همسر و عشق دیرینه اش درس عبرت برای جوانان آینده این مرز و بوم گشت . بنا به فردوسی بزرگ

نگهبان در دخمه را باز کرد	زن پارسا مویه آغاز کرد
بشد چهره بر چهره خسرو نهاد	گذشته سختیها همی کرد یاد
همانگاه زهر هلاهل بخورد	ز شیرین روانش برآورد گرد
نشسته بر شاه پوشیده روی	بتن در یک جامه کافور بوی
بدیوار پشتش نهاده بمرد	بمرد و ز گیتی ستایش ببرد

## داستان وامق و عذرا شکل آسیای صغیری داستان عاشقانه مادی زریادر و آتوساست

داستان عاشقانه معروف زریادر (زرین تن) داماد و پسر خوانده کورش سوم و آتوسا (توپر، توپل) دختر معروف کورش سوم که خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر از اهمیت و معروفیت بی نظیر آن و نقش و نگار آنان در کاخهای بزرگان ایرانی در عهد هخامنشیان یاد می کند اساس روایت بسیاری از حکایات عاشقانه معروف اساساً ایرانی از جمله "فرهاد و شیرین"، "ویس و رامین"، "استر و مردخای یهودان" و "وامق و عذرا" مردمان آسیای صغیر است که در اینجا ما صرفاً به شرح داستان عاشقانه اخیر می پردازیم:

**وامق** (به پارسی یعنی رنگین) و **عذرا** لفظاً در زبانهای سامی به ترتیب به معنی عاشق و باکره (=استر، ایشثار) می باشند. از آنجائیکه ایشثار لقب آتوسا دختر کورش سوم بوده؛ لذا نظر به قرائن **وامق** همان **سپیتاک** (حاکم بلخ و شمال غربی هند) پسر **سپیتمه** (پادشاه ولایات "قفقاز" = **همیران**، یعنی سرزمین سرما) که در تاریخ تحت دهها نام مختلف که هر کدام به صورت فرد جداگانه ای تصور گردیده، معروف شده است. از جمله این اسامی سپنداته (اسفندیار)، گائومات (سرود دان)، گوتمه (حافظ سرودهای دینی)، زریادر (زرین تن)، زرییر (زنجیری و نیری، زرین مو)، زرتشت (زرین تن)، بردیه، برمایون، تئوکسار (بزرگ تن، تنومند) و صالح، ابراهیم خلیل الله بت شکن و ابراهیم ادهم (فرمانروای بور) است. جهت این معروفیت نه صرفاً شمایل نیک وی بلکه اساساً بدان جهت بود که وی بزرگترین مصلح اجتماعی بشری تا عهد خود و حتی تا قرون اخیر بود، بخشیدن مالیاتها، شکستن بتها و ویران کردن معابد بت پرستی و اصلاحات ارضی به نفع رعایا و آزاد کردن بردگان را از جمله اصلاحات وی آورده اند. و بر پایه این محبوبیت بوده که مردم برای این قهرمان و مصلح اجتماعی بزرگ خویش داستانهای عاشقانه ساخته و پرداخته اند. هرودوت بر اساس همین ملاحظات گفته است که گائوماته بردیه محبوب ملل آسیا بود و در پی ترور وی به دست داریوش شاهزاده و شش تن سران پارسی همراهش مردم آسیا به جز اشراف پارس به سوگ نشستند. مردم آسیای صغیر برای این قهرمان ملل آسیا تحت نام **وامق** چنین افسانه سرانی نموده اند:

### وامق و عذرا

(به روایت عنصری)

برگرفته از سایت شورای گسترش زبان فارسی (داستانهای عاشقانه ادبیات فارسی / نگارش اقبال یغمایی)

درباره داستان وامق و عذرا:

داستان عاشقانه وامق و عذرا افسانه ای کهن است چنانکه در کتاب مجمل التواریخ و القصص آمده است. «اندر آخر داراب بن داراب قصه وامق و عذرا بوده است در سرزمین یونان بعضی گویند در عهد پدرش» به سخن دیگر چنانکه از نام جاها و اشخاص که در آن آمده است از افسانه های عشقی یونان کهن است که در زبان فارسی راه یافته است، و در طی قرون سرایندگانی آن را به نظم آورده اند. نخستین بار عنصری شاعر معروف معاصر محمود غزنوی آن را به رشته نظم کشیده است اما از این اثر جز اشعاری پراکنده به جای نمانده است. پس از عنصری فصیحی جرجانی شاعر در بار عنصر المعالی به همین نام داستانی پرداخته است که از میان رفته است. ضمیری اصفهانی متوفی به سال ۹۷۳ قتللی شاعر معاصر سلطان یعقوب نیز این قصه را به صورتی که با اصل آن مطابقت تمام نداشته به نظم در آورده است و در جریان حوادث مفقود شده است محمدعلی استرآبادی متخلص به قسمتی، خواجه شعیب جوشقانی، شیخ یعقوب کشمیری، حاجی محمدحسین شیرازی معاصر فتحعلیشاه، صلحی، اسیری تربتی،

ظهري اصفهاني و برخي سرايندگان ديگر نيز مثنويهايي بدین نام پرداخته اند. بر آنچه گفته شد بايد افزود آثار اين سرايندگان تنها با داستان عاشقانه وامق و عذراي عنصری همنام بوده و از نظر ترکیب و محتوا با آن مطابقت تمام نداشته است و نيز گفتني است که اين افسانه عشقي بارها به زبانهاي ترکي و اردو برگردانده شده و چنانکه محمودبن عثماني لامعي شاعر ترک زبان معاصر سلطان سليمان دوم پادشاه عثماني افسانه وامق و عذرا را به زبان ترکي به رشته نظم کشيده است. نام وامق و عذرا در شمار دلدادگاني است که در زبان فارسي علم شده است، چنانکه غزل سراي نامي سعدي شيرازي در غزليات و قصايد خود نه بار، مولوي يك بار ، و خواجه عماد فقيه معاصر حافظ چندبار از اين عاشق و معشوق نام برده اند.

در پايان اين مقدمه کوتاه و نارسا چند بيت از منظومه صلحي به منظور نماياندن توانايي او در داستان سرايي آورده مي شود. اين ابیات بيانگر اعتراض و طعن مادر عذرا به دخترش است که چرا پسر عمش را به شوهری نپذيرفته و دل به وامق بسته است.

چو مادر گفت: شوهر را ميازار  
 بگفتا: آيد از شوهر مرا عار  
 بگفتش: در نسب باشد مرا يار  
 بگفتا: نيست مارا با نسب کار  
 بگفتش: جز خدائي جفت کس نيست  
 بگفتا: اين چنين جفتم هوس نيست  
 بگفتش: مي کشي تا کي جفايش  
 بگفتا: تا دهم جان در هوايش  
 بگفتش دل به غم دادن نه نيكوست  
 بگفتا: غم نباشد چون غم اوست  
 بگفت: از بستن و کشتن نترسي  
 ز بيداد پدر وز من نترسي  
 بگفتا: از خدا مي ترسم و بس  
 ز قهر کبريا مي ترسم و بس  
 بگفت: از عاشقي عيب است از زن  
 بگفتا: اين هنر شد قسمت من

چنانکه اشاره شد از وامق و عذراي عنصری جز ابیاتی پراکنده به جا نمانده همچنين از ديگر اشعارش جز آنچه، در بعضي فرهنگها و برخي جنگها ضبط شده نشاني نيست، و اين است چند بيت از سروده هايش :

جهان گاه نرم است و گاهي درشت  
 گهي روي با ما بُوده گاه پشت  
 سخن کان بگويي و ناري به جاي

بود چون دلي كاندر او نيست راي

ز گفتار ريزد همه آبروي

بكن آنچه گويي وگرنه مگوي

اگر کرده ناگفت بيند کسي

به از گفته ناکرده باشد بسي

چو بيدار دارد به چيزي شتاب

روانش به شب آن نمايد به خواب

سخن هر سري را کند جاه دار

سري را کند هر سخن چاره دار

در روايت عنصری داستان وامق و عذرا از اين قرار است: در زمانهاي قديم فلقرط پسر افسوس بر جزيره كوچك شامس حكومت مي كرد. اين پادشاه فرمانروايي خودكامه و ستمگر بود، اما به آباد كردن سرزمين خود شوق بسيار داشت. او در آن جا بتي بر پا كرد كه يونانيان او را مظهر ازدواج و نماينده زنان مي شمردند. در شهر شامس كه همنام جزيره بود دختر جوان و زيبا و دلارام به نام ياني زندگي مي كرد. فلقرط چون روزي روي اين دختر را ديد به يك نگاه دلباخته او شد، و وي را از پدرش خواستگاري كرد. چون خبر ازدواج اين دو بگوش مردمان اين جزيره و جزيره هاي دور و نزديك شامس رسيد مردمان با سر و بر آراسته .

سر ايندگان رود برداشته اند

به نيك اختري راه برداشته اند

و تا يك هفته از بانگ و نواي چنگ و رباب مردمان را خواب و آرام نبود. چون ياني به قصر حاكم درآمد، و آن دستگاه آراسته و آن بزرگي و حشمت را ديد در گرو محبت همسر خود نهاد و جز او به هيچ چيز نمي انديشيد. حاكم شبي به خواب ديد كه درخت زيتوني بسيار شاخ ميان سرايش روبيد و به بار نشست آن گاه به حركت درآمد، به همه جزاير اطراف رفت. و از آن پس جاي خود بازگشت، خوابگزاران گفتند شاه را فرزند ياني مي آيد كه كارهاي بزرگ كند. چنين روي نمود كه پس از مدتي ياني دختری به دنيا آورد كه

هر آن گاه او بوي و رنگ آمدي

چون بر گل و مشك تنگ آمدي

چون از جامه آن ماه برخاستي

به چهره جهان را بياراستي

نامش را عذرا نهادند

چون يك ماه از تولد او گذشت به چشم بينندگان كوچكي يكساله مي نمود. در هفت ماهگي به راه رفتن افتاد، و در ده ماهگي زبانش به سخن گفتن باز شد. چون دو ساله شد دانشها فراگرفت و در هفت سالگي اختري دانا و تمام عيار

گردید. چنان زودآموز بود که هر چه آموزگار بدو می خواند در دم فرا می گرفت. در ده سالگی در چوگان بازی و تیراندازی سرآمد همگان شد.  
به نیزه که از جا برداشتی  
به پولاد تیز بگذاشتی

بسی برنیامد که به عقل و تدبیر و رای از همه شاهزادگان و نام آوران درگذشت، و چندان دانش اندوخت که از آموختن علم بیشتر بی نیاز شد.  
فلقراط عذرا را در پرده نگه نمی داشت و اگر دشمنی به کشور او روی می نهاد دخترش را فرمانده سپاه می کرد و به میدان جنگ می فرستاد. باری، عذرا در نظر پدرش گرامی تر از چشم و جانش بود. او افزون بر این هنرها چنان زیبا روی طنز و دلارام بود که هر زمان از کوی و بازار می گذشت چشم همه رهگذران به سوی او بود و همه انگشت حیرت و حسرت به دندان می گزیدند. چنان روی نمود که مادر و امق که نوجوانی با هنر و هوشمند بود مرد و پدرش ملذیطس زنی دیگر گرفت که نامش معشقرلیه بود. این زن دیو خویی بد آرام و بد سرشت و بد کنش بود و جز به فسادانگیزی و غوغاگری هیچ کام نداشت و گفته اند:

زن بد اگر چون مه روشن است  
میامیز با او که اهرمن است.  
هر آن مرد کو رفت بر رای زن  
نکو هیده باشد بر رایزن  
برای زن اندر ز بن سود نیست  
گر آتش نماید بجز دود نیست

این زن سنگدل و خیره روی و کارآشوب بود، پیوسته به نظر تحقیر و کینه وری به وامق می نگریست و چندان نزد پدرش از وی بد گویی می کرد که سرانجام ملذیطس مهر از او برید و جوان چون خود چنین خوارمایه و بی قدر دید در اندیشه سفر افتاد. از بد حوادث پروا نکرد و به خود گفت:

همان کسی که جان داد روزی دهد  
چو روزی دهد دلفروزی دهد

وامق چندگاهی درنگ کرد تا همسفری موافق و سازگار پیدا کند، و چون فهمید که نامادریش قصد کرده که او را به زهر بکشد در عزم خود مصمم تر شد. او را دوستی بود هوشمند و سخنور به نام طوفان.

جهان دیده و کار دیده بسی  
پسندیده اندر دل هر کسی

روزي او را دیدار و از قصد خود آگاه کرد و به وي

چنين گفت: کاي پره‌نر يار من

تو آگاهي از گشت پرگار من

و نيز مي داني که زن پدرم چگونه کمر به قتل من بسته است و چون به هيچ روي نمي دانم دلم را به ماندن نزد پدرم و مادرم رضا و آرام کنم مي خواهم به سفر بروم. طوفان در جوابش گفت: دوست خوبم تو بيش از آنچه مقتضاي سن توست هوشمند و خردوري، اما چون بخت از کسي برگردد چاره گري نمي توان کرد. رأي من اين است که بايد پيش فلقرط پادشاه شامس بروي، تو و او از يك گوهر و دودمانيد او ترا به خوشرويي و مهرباني مي پذيرد. در آن جا به شادکامي و آسايش و خرمي زندگي خواهي کرد. من همسفرتم مي شوم تا شريك رنج و راحت باشم.

پس از سپري شدن دو روز

به کشتي نشستند هر دو جوان

شده شان سخنها ز هر کس نهان

پس از سپردن دريا بي هيچ رنج به شامس رسيدند. از کشتي پياده شدند و به شهر درآمدند.

به هنگامي که وامق از کنار بت شهر مي گذشت عذرا را که از بنکده بيرون مي آمدديد. چنان در نظرش زيبا و دلستان آمد که نمي توانست از او نظر برگيرد. عذرا نيز برابر خود جواني ديد آراسته و خوش منظر. بي اختيار بر جاي ايستاد دمي چند به روي و موي و بالايش نگريست و بدان نگاه!

دل هر دو برنا برآمد به جوش

تو گفتي جدا ماند جانشان ز هوش

از آن که

ز ديدار خيزد همه رستخيز

برآيد به مغز آتش مهر تيز

عذرا به اشاره دست مادرش را که در آن نزديک ايستاده بود نزد خود خواند. او نيز از آن همه زيبايي و دلاويزي در شگفت شد و گفت من حديث ترا به حضرت شاه مي گويم تا چه فرمايد. از روي ديگر عذار چنان به ديدن روي دلفروز وامق ماييل شده بود که دقيقه اي چند درنگ کرد و همراه مادرش نرفت تا رنگ زرد و آشفتگيش افشاگر راز دل باختگيش نباشد.

وامق نيز به کار خویش درماند و به خود گفت: دريغ که بخت بد مرا به حال خویش رها نمي کند.

چه پتياره پيش متن آورد باز

که دل را غم آورد و جان را گداز  
که داند کنون کان چه دلخواه بود  
پری بود یا بر زمین ماه بود.

چون طوفان آشفتگی و پریشان دلی و اشکباری دوست همسرش را دید دانست چه سودا در سرش افتاده. پندش داد و گفت وفا دارم دم ازدها را پذیره مشو، اندیشه باطل را از سرت به در کن و به راه ناصواب پای منه. و چون دید پندش در او در نمی گیرد پیش بت رفت و به زاری گفت:

نگه دار فرهنگ و رای روان  
بر این دلشکسته غریب جوان  
ز بیدادی از خانه بگریخته  
به دندان مرگ اندر آویخته

از روی دیگر چون عذرا به خانه بازگشت بر این امید بود که مادرش شاه را از حال وامق آگاه کند اما چون یانی وعده اش را فراموش کرده بود عذرا به لطایف الحیل وی را بر سر پیمان آورد. مادر عذرا نزد همسرش رفت. از وامق و آراستگی و شایستگی او تعریف بسیار کرد و گفت:

به شامس به زنهار شاه آمده است  
بدین نامور بارگاه آمده است  
یکی نامجوی به بالای سرو  
بنفشه دمیده به خون تذرو

شاه به دیدن او مایل شد و به سپسالار بارش فرمان داد باره ای نزدیک بتکده ببرد وی را بجوید بر اسب بنشانند و بیاورد و سالار بار چنان کرد که شاه فرموده بود، و چون وامق را دید بر او تعظیم کرد، و گفت ای جوان خوب چهر، شاه تر احضار فرموده با من بیا تا به بارگاه او برویم. وامق فرمان برد و چون به در کاخ رسید فلقرط به پیشبازش رفت به گرمی و مهربانی وی را پذیره شد و نواخت و در پر پایه ترین جا نشاند و بدو گفت:

کام تو کام منست  
به دیدار تو چشم من روشن است  
سوی خانه و شهر خویش آمدم  
خرد را به فرهنگ بیش آمدم

در این هنگام یانی در حالی که دست عذرا را در دست گرفته بود وارد مجلس شد، و همین که وامق عذرا را به آن



آراستگی و جلوه دید چنان ماهی که از آب به خاک افتاده باشد دلش تپید.  
فلقراط را ندیمی بود خردمند و دانشمند و نامش مجینوس بود. از نظر بازیها و نگاههای دزدانه وامق و عذرا به یکدیگر، دانست که آن دو به هم دل باخته اند.

همی دید دزدیده دیدارشان  
ز پیوستن مهر بسیارشان

عذرا چون به جان و دل شیفته و فریفته وامق شد خواست اندازه دانش و سخنوری وی را دریابد و مجینوس را وادار کرد که او را بیازماید. آن مرد دانا و هوشیوار در حضر شاه و همسرش و گروهی از بزرگان در زمینه های گوناگون پرسشهایی از وامق کرد، و چون جوابهای سنجیده شنید همه از دانش بسیار و حاضر جوابیش در عجب ماندند و گفتند.

که دیدی که هرگز جوانی چنوی  
به گفتار و فرهنگ بالا و روی  
بگفتند هرگز نه ما دیده ایم  
نه از کس به گفتار بشنیده ایم  
به بخت تو ای نامور شهریار  
به دست تو انداختش روزگار

آن روز و روزهای دیگر برای وامق و طوفان طعمهای نیکو و شایسته آماده کردند. روز دیگر چوگان بازی به بازی درآمدند و وامق چنان هنرنمایی کرد که بینندگان به حیرت درافتادند اما چند روز بعد که شاه خواست عذرا را که چون مردان جنگ آزموده بود با وامق مقابل کند وامق فرمان نبرد. پوزشگری را سر بر پای پادشاه گذاشت و گفت: مرا شرم می آید که با فرزند تو مبارزه کنم چه اگر بادی بر او وزد و تار مویش را بجنباند چنان بر باد می آشوبم که آن را از جنبش باز دارم. اما اگر پادشاه بر این رای است که زور و بازوی مرا بیازماید

اگر دشمنی هست پرخاشجوی  
سزدگر فرستی مرا پیش اوی  
چو من برگشایم به میدان عنان  
بکاومش دیده به نوك ستان  
ببیند سر خویش با خاک پست  
اگر شیر شرزّه است یا پیل مست  
شاه بر هوشمندی و فرخنده رایي او آفرین خواند

از روی دیگر فلقراط رامشگری داشت به نام رنقدوس. او جهان دیده و هنرور، و در ایران و روم و هندوستان

معروف بود. براي شاه برپط و ديگر وسايل موسيقي مي ساخت و سرود مي سرود.  
روزي در حضور شاه و وامق و عذرا و بزرگان دربار سرودي خواند كه در دل وامق چنان اثر كرد كه به جايگاه  
خاص خود رفت، رو به آسمان كرد، و به زاري گفت: اي داور دادگر:

گواه تو بر من به دل سوختن  
به مغز اندرون آتش افروختن  
غمم كوه و موم اين دل مهرجوي  
چگونه كشم كوه را من به موي  
شكسته است و خسته است اندر تنم  
به رنج دل اندر همي بشكنم  
تو مپسند از آن كس كه بر من جهان  
چنين تيره كرد آشكار و نهان  
مرا بسته دارد به بند نياز  
خود آرام كرده به شادي و ناز  
ستاره تو گفتي به خواب اندرست  
سپهر رونده به آب اندرست

چون عمر روز به آخر رسيد و تاريخي شب بر همه جا سايه گسترده از بي خودي به باغي كه خوابگاه عذرا در آن  
بود رفت. چون به آن جا رسيد گفت: اين زندگي پر از ملال مرا از جان خود بيزار كرده، چه خوش باشد كه به ناگاه  
بميرم. آن گاه سر به آستان خوابگاه معشوق گذاشت آن را بوسيد و به جايگاه خويش بازگشت.  
فلاطوس يكي از بزرگان دربار فلقراط بود كه همه دانشها را مي دانست، پادشاه آموزگاري عذرا را به او سپرده  
بود. فلاطوس چنانكه وظيفه اش بود ساعتی از عذرا دور و غافل نمي شد و هميشه چون سايه او را دنبال مي كرد.  
اما چنان روي نمود كه شبی فرصت يافت و به خلوتگاه وامق رفت. فلاطوس به كار و ديدار او آگاه شد كه

بسي آزمودند كار آگاهان  
چنين كار هرگز نماند نهان  
فلاطوس عذرا را به تلخي سرزنش كرد؛ و  
به عذرا چنين گفت: اندر جهان  
بلا به تر از هر زني در زمان  
تو اندر جهان از چه تنگ آمدي  
كه بر دوره خويش ننگ آمدي  
به يك بار شرم برون شد ز چشم  
ز بي شرمي خويش ناديدت خشم

چنان شد که شاه نیز از دیدار پنهانی دخترش با وامق آگاه گردید و او را به سختی ملامت کرد. عذرا از تلخگویی و شماتت پدرش چنان دل آزرده شد که از هوش رفت و بر زمین افتاد. فلقراط از آن ستم بزرگ که به دخترش کرده بود پشیمان گشت، وی را به هوش آورد و چون عذرا تنها ماند بر بخت ناسازگار خود نفرین کرد، گریست و به درد گفت:

که در شهر خویش اندرین بوستان  
چنانم که در دشت و شهر کسان  
سرای پدر گشته زندان من  
غریوان دو مرجان خندان من  
همی کند آن گلرخ نورسید  
همی خون چکانید بر شنبلیله  
همی گفت ای بخت ناسازگار  
چرا تلخ کردی مرا روزگار  
آن گاه فلاطوس نزد وامق و طوفان رفت و به خشم و عتاب  
به طوفان چنین گفت کای بد نشان  
شده نام تو گم ز گردنکشان  
مگر خانه دیو آهرمن است  
که تخم تباهی بدو اندر است  
شما را فلقراط بنواخته است  
به کاخ اندرون جایگاه ساخته است  
و چندان با وامق به درشتی و ناهمواری سخن گفت که  
پذیرفت وامق روشن خرد  
که هرگز به عذرا به بد ننگرد

دل وامق و عذرا از ستمی که از پدر و تعلیم گر بر آنان می رفت غمگین و پر اندوه بود عذرا وقتی به یاد می آورد که دلدارش را به ستم از او دور کرده اند.

همی کرد در خانه در دل خروش  
تو گفתי روانش برآمد به جوش  
گشاد از دو مشکین کمندش گره  
ز لاله همی کند مشکین زره  
همی گفت وامق دل از مهر من  
برید و نخواهد همی چهر من

کسي را چيزي بود آرزو  
بجوید ز هر کس بگوید که کو  
بیامد کنون مرگ نزدیک من  
به گوهر شود جان تاریک من  
تن و امق اندر جهان زنده باد  
برو بر شب و روز فرخنده باد  
چون من گیرم اندر دل خاک جاي  
روان بگذرانم به دیگر سراي  
دلش باد خر به سوي دگر  
به از من روي و به موي دگر

باري پس از مدتي ياني بر اثر غم و اندوهي که دل و جان دخترش را فشرده بود جان سپرد. فلقرطه نيز در جنگ با دشمن کشته، و عذرا به چنگ خصم اسير شد. منقلوس نامي او را در جزيره کيوس خريد و دمخينوس که کارش بازرگاني بود وي را از او دزدید. اين دختر تيره روز که از گاه جواني بخت از او برگشته بود سالياني از عمرش را به بردگي و حسرت گذراند و سرانجام به ناکامي درگذشت.

## ایزد مهر در غرب تحت نام قدیس والنتاین (ایزد نیرو و سلامتی و مهر) ادامه حیات داده است

زمانی امپراطور کلودیوس (۴۱-۵۴ بعد از میلاد) که بنیادجشن والنتاین به زمان وی منسوب است؛ هنوز مسیحیت نضج نگرفته بود و داشت از سنن میترایی (مهری) برای رشد و گسترش خود بهره می‌گرفت؛ پرستش ایزد ایرانی مهر در امپراتوری روم تحت عناوین مختلف در اوج محبوبیت خود بوده است. می دانیم ایزد مهر (خداوند زورخانه ها و ورزشهای رزمی ایرانیان= پوریای ولی اساطیری= بسیار نیرومند) در واقع خداوند خورشید و مهر و سلامتی و عهد و پیمان به شمار میرفته است و الله الرحمن و الرحیم قرآن صفت بخشنده و مهربان خود را از وی به عاریت گرفته است. نظریه انطباق والنتاین با الهه زمین ایرانیان سپندارمذ که لابد به مناسبت نزدیکی (و نه مقارنت) روز والنتاین با ایام ماه اسفند (ماه الهه سپندارمذ) بدین نظریه انحرافی رسیده اند، میدانیم روز والنتاین در اواخر ماه بهمن واقع است نه در اسفند ماه لذا مطابقت سپندارمذ با والنتاین تاب انتقاد ندارد. می دانیم روز والنتاین دقیقاً در اواسط فوریه یعنی اواخر بهمن ماه واقع است. لقب پوریای ولی ایزد مهر یعنی یاور بسیار نیرومند نشانگر آن است که والنتاین (سالم و نیرومند) از ترجمه لاتینی همین لقب ایرانی نام ایزد مهر پدید آمده است. می دانیم ایزد مهر همچنین دارای عناوین بهرام (رامش نیک دهنده)، انیریامن (دوست منش)، بهمن (نیکومنش) بوده است که هر یک از اینان بعداً نام ایزد و امشاسپندی جداگانه به حساب آمده است. مسلم به نظر میرسد پیش ایرانیان باستان ایزد مهر ایزد آغاز و پایان هر دو جشن چله بزرگ و کوچک بهمن ماه بوده است که از اولی جشنهای سده و شب یلدا ی ایرانیان و عید کریسمس مسیحیان و از دومی همین والنتاین غربیان به یادگار مانده است. در جشن مهرگان منسوب به ایزد مهر حتی پادشاهان هخامنشی کنار مردم به طرب و خوشی و رقص و شادمانی می پرداخته اند.

والنتاین چیست (حمید نوروز علی)

روز والنتاین (روز عشاق و یا روز عشق ورزی) مصادف با ۲۵ بهمن ماه (۱۴ فوریه) در بعضی فرهنگها روز ابراز عشق است.

این ابراز عشق معمولاً با فرستادن کارت والنتاین به صورت ناشناس انجام می‌شود. سابقه تاریخی روز والنتاین به جشنی که به افتخار قدیس والنتاین در کلیساهای کاتولیک برگزار می‌شد، باز می‌گردد.



در سده سوم میلادی که مطابق می‌شود با اوایل شاهنشاهی ساسانی در ایران، در روم باستان فرمانروایی بوده است بنام کلودیوس دوم. کلودیوس عقاید عجیبی داشته است از جمله اینکه سربازی خوب خواهد جنگید که مجرد باشد. از این رو ازدواج را برای سربازان امپراتوری روم قدغن می‌کند.

کلودیوس به قدری بی‌رحم و فرمانش به اندازه‌ای قاطع بود که هیچ کس جرأت کمک به ازدواج سربازان را نداشت. اما کشیشی به نام والنتیوس یا والنتاین، مخفیانه عقد سربازان رومی را با دختران محبوبشان جاری می‌کرد. کلودیوس دوم از این جریان خبردار می‌شود و دستور می‌دهد که والنتاین را به زندان بپندارند.

والنتاین در زندان عاشق دختر زندانبان می‌شود. سرانجام کشیش به جرم جاری کردن عقد عشاق، با قلبی عاشق اعدام می‌شود!

بنابراین او را به عنوان فدایی و شهید راه عشق می‌دانند و از آن زمان نهاد و نمادی می‌شود برای عشق‌در ایران باستان، نه چون رومیان از سه قرن پس از میلاد، که از بیست قرن پیش از میلاد، روزی موسوم به روز عشق بوده است. در تقویم جدید ایرانی دقیقاً مصادف است با ۲۹ بهمن، یعنی تنها ۳ روز پس از روز والنتاین. این روز سپندارمذگان یا «اسفندارمذگان» نام داشته است. سپندارمذگان جشن زمین و گرامی داشت عشق است که هر دو در کنار هم معنا پیدا می‌کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می‌دادند. مردان نیز زنان و دختران را بر تخت شاهی نشاند، به آنها هدیه داده و از آنها اطاعت می‌کردند. اخیراً گروهی از دوستداران فرهنگ ایرانی پیشنهاد کرده اند که به منظور حفظ فرهنگ ایرانی سپندارمذگان بجای والنتاین به عنوان روز عشق گرامی داشته شود. از چند سال پیش در ایران صحبت‌هایی مبنی بر آمیختن والنتاین با سنت‌های اسلامی به گوش می‌رسد. محمدرضا زائری، روحانی محافظه کاران، از پیشنهاد دهندگان طرح نام‌گذاری روز اول ازدواج حضرت علی (ع) (امام اول شیعیان) و همسرش فاطمه زهرا (س)، به عنوان روز عشق ورزی بود.

محمد علی ابطی معاون پارلمانی سید محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران، از جمله افراد حکومتی بود که روز والنتاین را در وب‌نوشت خود تبریک گفت. این تبریک با واکنشهای تندى روبرو شد.

#### توضیحات بیشتر

اکثر فرهنگ های دیرین دنیا ، به روز در سال برای جشن ابراز عشق و علاقه دارن . ما ایرانی ها هم در فرهنگ زرتشتی ماه مهر رو داریم که مظهر مهربانی ایرانیان و ماه ابراز عشق هست که تو اون ماه روز هایی برای ابراز علاقه به اشخاص مختلف و مراسم متعدد جشن های مهربانی هست. تا حدی که مهربانی جزو عبادت های زرتشتیان یا اجداد ما بوده . تو فرهنگ زرتشتی به روز دیگه هم هست که این روز (سپندارمذگان) یا (اسفندارمذگان) نام داشته .

فلسفه بزرگداشتن این روز به عنوان (روز عشق) به این صورت بوده که در ایران باستان هر ماه رو سی روز حساب می کردند و علاوه بر اینکه ماه ها اسم داشتند، هریک از روزهای ماه نیز یک نام داشتند. بعنوان مثال روز اول (روز اهورا مزدا)، روز دوم، روز بهمن (سلامت، اندیشه) که نخستین صفت خداوند است، روز سوم اردیبهشت یعنی (بهترین راستی و پاکی) که باز از صفات خداوند است، روز چهارم شهریور یعنی (شاهی و فرمانروایی آرمانی) که زمین . خاص خداوند است و روز پنجم (سپندار مز) بوده است. سپندار مز لقب ملی زمینه. یعنی گستراننده، مقدس، فروتن نماد عشقه چون با فروتنی، تواضع و گذشت به همه عشق می ورزه. زشت و زیبا رو به یک چشم می نگره و همه را چون مادری در دامن پر مهر خود امان می ده. به همین دلیل در فرهنگ باستان اسپندار مزگان رو بعنوان نماد عشق می پنداشتند. در هر ماه، یک بار، نام روز و ماه یکی می شده که در همان روز که نامش با نام ماه مقارن می شد، جشنی ترتیب می دادند متناسب با نام آن روز و ماه. مثلاً شانزدهمین روز هر ماه مهر نام داشته که در ماه مهر، (مهرگان) لقب می گرفت. همین طور روز پنجم هر ماه سپندار مز یا اسفندار مز نام داشت که در ماه دوازدهم سال که آن هم اسفندار مز نام داشت، جشنی با همین عنوان می گرفتند. یعنی پنجم اسفند روز جشن عشاق یا جشن سپندار مزگان هست.

سپندار مزگان جشن زمین و گرامی داشت عشقه که هر دو در کنار هم معنا پیدا می کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می دادند. مردان نیز زنان و دختران رو بر تخت شاهی می نشوندن ، به اونها هدیه می دادن و ازشون اطاعت می کردند این میشه حرمت واقعی زن- ببینین دین مهر یعنی چی!! «این بود آیین پارسی و آن نیز آیین تازی که بر دار کردند دوازده هزار کودک رومشکان را در قعر باخت نبرد». سملهای والنتاین شامل موارد زیر میباشد:

۱- شکل یک قلب ساده و یا تیر خورده: از آنجایی که قلب مرکز احساسات عمیق، اصیل و پر شور است. قلب تیر خورده آسیب پذیری عشق را نشان میدهد. هنگامی که شما از سوی معشوق خود طرد میشود. قلب تیر خورده نشانه پیوند و اتحاد زن و مرد نیز می باشد.



۲- که به شکل یک کودک برهنه، فربه و بالدار ترسیم میگردد. این کودک شیطان با لبخندی موزیانه تیر و کمان نیز با خود حمل میکند. چنانچه یکی از تیرهای این کودک به قلب فردی اصابت کند (CUPID) کیوپید وی فوراً عاشق می شود. کیوپید در واقع پسر ونوس الهه عشق و زیبایی در افسانه های روم باستان می باشد. معنی لغوی آن ”آرزو“ است. همتای کوپید در افسانه های یونانی اروس نام دارد کوپید برخی اوقات امور نیز نامیده میگردد.



۳- کیوتر، قمری و مرغ عشق: این پرندگان نماد وفاداری، پاکی و معصومیت هستند.



۴- گل رز: گل سرخ شهبانوی گلهاست. نماد جنگ و صلح، عشق و گذشت.



۵- تور: جنس دستمال خانم ها را در گذشته تشکیل میداده است. در زمانهای دیرین رسم بر آن بوده که هرگاه دستمال خانمی به زمین می افتاد مردی که متوجه آن میشده بلافاصله آن را از زمین برداشته و به زن می داد.



۶- گره های عشق: از یک سری حلقه های در هم تنیده و بافته شده تشکیل یافته اند. این حلقه ها آغاز و پایانی ندارند و نماد عشق جاودانی و پایدار است.



- ۷- علامت X: این علامت به معنی بوسه در کارت های تبریک و نامه های روز والنتاین است.
- ۸- روبان قرمز: این رسم به زمانهای قدیم بازمیگردد که شوالیه ها هنگامیکه عازم جنگ بودند نوار یا روسری از معشوقه خود دریافت کرده و آن را به یادگار با خود میبردند.



سالانه بیش از یک میلیارد کارت تبریک والنتاین در سراسر جهان رد و بدل میگردد که ۸۵ درصد آنها توسط زنان خریداری میشود.

سالانه ۵۰ میلیون گل رز و میلیونها جعبه شکلات در سالروز والنتاین هدیه داده میشود که اغلب آنها را مردان خریداری میکنند.

هدایای روز والنتاین شامل: گل رز و یا دسته گل کوچک، شکلات، کارت تبریک والنتاین، عروسک، شمع، یک نامه عاشقانه، یک قطعه شعر عاشقانه و یا هدیه کوچک.

برای جشن گرفتن این روز به یک کافی شاپ و یا برای صرف شام به یک رستوران دنج بروید.

رنگهای روز والنتاین شامل قرمز، سفید و صورتی است.

در خصوص تاریخچه و مبداء والنتاین اختلاف نظر وجود داشته تا جایی که والنتاین با افسانه در آمیخته است.



هویت و النتاین مبهم است. در کل ۳ روایت در رابطه با و النتاین نقل گردیده که به آنها اشاره میکنیم. ۱۵ فوریه در رم باستان جشنواره ای به نام لوپرکالیا میان کافران متداول بوده است که جشن تطهیر و زمان خانه تکانی بوده است. در این جشن مشرکین از خدای بخاطر محافظت از چوپانها و گله هایشان از گزند گرگها قدرانی میکردند. فانوس خدای حاصلخیزی، باروری و جنگلها رومیان یک سگ و دو بز نر را در این فستیوال بمنظور بزرگداشت قربانی کرده و از پوست آنها شلاق میساختند. مردان با این شلاقها به میان مردم رفته و به هر کسی که میرسیدند ضربه ای با شلاق به آنها میزدند. دختران داوطلبانه برای شلاق خوردن صف میکشیدند. آنها اعتقاد داشتند که شلاق خوردن با تازیانه های ساخته شده از پوست بز باروری آنها را تضمین میکند. همچنین در این جشن طی بزرگداشت الهه ای بنام زنان مجرد نامه های عاشقانه مینوشتند و درون گلدانهایی می انداختند. (و یا تنها نام خود را JUNO FEBRUTA روی برگه ای مینوشتند) مردان مجرد روم نیز هر کدام یکی از این یادداشتهای را از درون گلدانها بیرون کشیده و مشتاقانه بدنبال دختر نویسنده نامه میرفتند. (نوعی دوست یابی) این آشنایی ها اغلب به ازدواج می انجامید. این رسم تا قرن هجدهم ادامه داشت اما از آن به بعد مردان رم ترجیح دادند پیش از آشنایی زن را ببینند!

کلیسای کاتولیک حداقل ۳ قدیس بنام و النتاین یا و النتینوس شناسایی کرده که هر سه در روز ۱۴ فوریه به شهادت رسیده اند.

و النتاین مقدس یک کشیش مسیحی بوده که در قرن سوم خدمت میکرد و زمانی که امپراطور کلاودیوس دوم بر روم حکمرانی میکرد است. کلاودیوس دریافت که مردان مجرد از آنجایی که همسر و خانواده ای ندارند (مردان متاهل حاضر به ترک همسر و خانواده خود نبودند) نسبت به مردان متاهل بیشتر به سربازی روی آورده و سربازان بهتر، کارا تر و جنگجو تری نیز میباشند. از همین رو ازدواج را برای مردان جوان غیر قانونی و ممنوع اعلام کرد. و النتاین که این حکم را ناعادلانه و ظالمانه میدانست از فرمان کلاودیوس سرباز زد. و النتاین مخفیانه عشاق جوان را به عقد یکدیگر در می آورد. هنگامی که این عمل و النتاین بر ملا گشت کلاودیوس حکم اعدام وی را صادر کرد. خود و النتاین نخستین فردی بود که برای اولین بار نامه و النتاین را نگاشت. وی هنگامی که در زندان بسر میبرد دل داده دختر جوانی شد که دختر زندانبان وی بود. این دختر جوان زمانی که و النتاین در بازداشت بسر میبرد به ملاقات وی می آمد. در انتهای این نامه و النتاین چنین نوشته بود: "از طرف و النتاین تو." این عبارت کماکان در نامه های روز و النتاین استفاده میشود.

و النتاین در روز ۱۴ فوریه اعدام شد. تقریباً در سال ۲۶۹ پس از میلاد. به گرامیداشت وی کلیسایی در سال ۳۵۰ پس از میلاد بنا گردید که پیکر وی نیز در آنجا دفن شده است. در واقع روز و النتاین سالروز مرگ و خاک سپاری و النتاین میباشد.

پاپ اعظم گلاسیوس. فردی بود که روز ۱۴ فوریه را، در سال ۴۹۸ پس از میلاد، روز و النتاینوس روز نام نهاد. در واقع وی این روز را جایگزین آیین کفرآمیز لوپرکالیا که مختص کافران بود کرد. وی در گلدانها عوض نام دختران اسامی مقدسین مسیحی را نهاد. و با این کار به لوپرکالیا تقدس بخشید. در این آیین مرد و زن هر دو یک نام قدیس را از گلدان بیرون میکشیدند که میبایست تا آخر سال خصوصیات اخلاقی آن قدیس را الگو قرار داده و در خود متجلی می ساختند.

روایت دیگر: در دوران کلاودیوس مسیحیت به شدت سرکوب میشد. و النتاین نه تنها کشیش و مبلغ مسیحیت بود بلکه رهبر جنبش زیر زمینی مسیحیان نیز بود. اغلب کشیشها در این دوران زندانی و سپس اعدام گردیدند. و النتاین پس از به زندان افتادن دختر نابینای زندانبان خود را شفا میدهد. کلاودیوس پس از اینکه از این خبر مطلع میگردد به خشم آمده و دستور میدهد سر وی را از تنش جدا سازند.

کهن ترین نامه و شعر و النتاین توسط چارلز، دوک اورلئان نگاشته شد. وی زمانی که در سال ۱۴۱۵ و در قرن شانزدهم در زندان برج لندن در اسارت بسر میبرد این نامه را برای همسر خود نوشت.

روایت دیگر حاکی از آن است که و النتاین یک مسیحی بوده که عاشق کودکان بوده. اما از آنجایی که وی از پرستش خدایان سر باز میزد به زندان فرستاده میشود. اما کودکان که به وی علاقه مند بودند دلتنگ وی شده و برای وی پیامهای مهر آمیزی مینوشتند. این کودکان نامه ها را از لابه لای میله های زندان به درون سلول و النتاین می انداختند. وی در سال ۱۴ فوریه ۲۶۹ پس از میلاد اعدام شد.

برخی هم روز و النتاین را به باور مردمان انگلیس و فرانسه قرون وسطی نسبت میدهند. آنها اعتقاد داشتند که پرندگان در روز ۱۴ فوریه جفت خود را انتخاب میکنند.

برگزاری جشن و النتاین امروزی از دو کشور فرانسه و انگلیس آغاز گردیده است. ابتدا کارتهای تبریک و النتاین را هر کس خودش تهیه میکرد اما از سال ۱۸۰۰ کارتهای تبریک و النتاین تجاری به بازار عرضه گشت. البته این کارتها نیز دست نوشته و دارای نمادهای و النتاین نقاشی شده بودند. سپس کارتهای تبریک چاپی جایگزین آنها گردید.

در گذشته دور در ایتالیا و انگلیس رسم بر آن بود که زنان مجرد پیش از طلوع آفتاب روز والتاین از خواب برخاسته و لب پنجره اتاق خود می ایستادند تا مردی از مقابل پنجره آنان عبور کند. اعتقاد بر آن بود که با اولین مردی که در آن روز ببینند، ظرف یکسال ازدواج خواهند کرد. شکسپیر نیز در نمایشنامه هملت به این باور اشاره کرده است.

در برخی کشورها رسم بر این است که مردان جوان روز والتاین لباس به زنان هدیه می‌دهند. چنانچه زن آن لباس را برای خود نگه دارد نشانه آنست که زن خواهان ازدواج با آن مرد است.

در فرانسه پسران اسم معشوقه خود را روی آستین لباسشان می نوشتند تا به همه بگویند: از حس من آگاه شوید.

در زمانهای گذشته در ولز چنین مرسوم بود که در سالروز والتاین قاشقهای چوبی به یکدیگر هدیه بدهند. روی این قاشقهای چوبی معمولاً نقش قلب و کلید و قفل کنده کاری شده بود. معنی این کنده کاریها چنین بود: ”تو قلب مرا گشوده ای“ یا ”کلید دروازه قلب من دست توست.“

اگر در این روز سینه سرخ از بالای سر برخی باورهای آمیخته با خرافات نیز در رابطه با روز والتاین وجود دارد دختری عبور کند او با یک ملوان ازدواج خواهد کرد و اگر گنجشک عبور کند همسرش مرد فقیری میشود اما بسیار خوشبخت خواهند شد و اگر آن پرنده سهره باشد آن دختر با مردی پولدار ازدواج خواهد کرد.

کودکان انگلیسی در صدها سال پیش در این روز مانند بزرگترها لباس بتن میکردند و خانه به خانه به ترانه سرایی و آواز خوانی میپرداختند.

اما در ژاپن روز والتاین به گونه ای دیگر مرسوم است. روز والتاین این دختران هستند که باید به مردان شکلات هدیه بدهند. اما در روزی موسوم به زنان شاغل به اجبار باید به تمام همکاران مرد خود بویژه رئیس خود شکلات هدیه بدهند (WHITE DAY) ”روز سفید که تاریخ آن ۱۴ مارس میباشد مردان برای جبران محبت خانمها به آنها هدیه می‌دهند. البته اغلب فقط به دوستان دختر خود. هدیه مردان معمولاً یک لباس زنانه سفید رنگ است.

در چین هم افسانه ای وجود دارد که نمادی از عشق است و روز والتاین چینی ها محسوب میگردد. این روز هفتمین روز از هفتمین ماه در تقویم چینی است. این روز فستیوال دختران نیز نامیده میگردد. در این روز مردم چین به ستاره ها خیره میشوند. دختران نیز دعا میکنند تا کدبانوهای با کفایتی در آینده شوند و همچنین شوهر مناسبی نصیبشان گردد. پسران مجرد نیز دعا میکنند تا هر چه زودتر معشوق خود را بیابند.

بنابراین روز والتاین از روم به فرانسه و انگلیس و سپس به آمریکا راه یافت و اکنون در تمام جهان جشن گرفته میشود.

## نخستین قهرمانان بنیانگذار ایران باستان و تاریخ ایران کدامند؟ بشناسیم و بعد قضاوت کنیم

در تاریخ ایران باستان در غرب که توسط یونانیها معرفی شده است **کوروش سوم** (فریدون) فرمانروای قهرمان بلا منازع ایران معرفی شده است. اما به قول هاتک اصفهانی دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی. از تاریخ هرودوت و **کورشنامه گزنفون** معلوم میشود که **کوروش سوم** محبوبیت جهانی خود را در ترکیب با نیایش **کوروش دوم** سپهسالار کی **آخسارو** (کیخسرو، هوخشتره) و همچنین سردار رهایخش ایرانیان **آترادات** پیشوای آماردان (رستم/گرشاسپ) بدست آورده است. **کوروش** نواده دختری **آستیایک اول** (تاجدار اول منظور فرائورت/سیاوش) نه همین **کوروش سوم** (فریدون شاهنامه) بلکه **کوروش دوم** (توس سپهسالار ایران در جنگهای رهایخش مادها و پارسها از سلطه آشوریها و متحدان سکایی ایشان) است که به همراه برادرش **آریارمنه** (گستهم) در رأس سپاهیان کی **آخسارو** دلاوریها نموده است و از این جهت هم هست که ایرانیان ایشان را به همراه فرمانروایشان کی **آخسارو** از جاودانیهای بزرگ ایران زمین شمرده اند. در واقع قسمت اعظم اوستا و شاهنامه که بازگو کننده وقایع عصر قهرمانان ایران در زمان کیانیان (مادها) است همین قیام و انقلاب بزرگ مادها و پارسهاست که اساس ایران کنونی را به یادگار گذاشته است. دایائوکو (کیقباد) و پسرش اوپینته (اپیوه) ارزش مقامشان در تأسیس حکومت ماد (به هوشیاری تکیه زده به حمایت اوراتو و ماننا) است. قیام اساسی علیه سلطه نابودکننده آشور توسط چهارپسر اوپینته تحت رهبری **خشتریتی** (کیکائوس) برادر بزرگتر، صورت گرفته است که سرانجام منجر به شکست آشوریان در پای حصار **شهر آمل** مازندران گردیده است. آنجا که **خشتریتی** و بزرگان ماد را به محاصره گرفته بودند؛ توسط **آترادات** (گرشاسپ/رستم) پیشوای سکائیان آماردی کشتار گردیدند و بنای ایران مستقل بنیاد نهاده شد. این واقعه بسیار مهم در شاهنامه به صورت **هفتخوان رستم** در مازندران منعکس گردیده است. بنابراین **گرشاسپ/رستم** (=در هم شکننده ستمگران) نه یک پهلوانی با نیروی مافوق بشر بلکه سردار بنیانگذار نخستین ایران مستقل در کنار **خشتریتی** (کیکائوس) است. یعنی نخستین رهبران سیاسی انقلاب انقلابهای ایرانیان همین **آترادات** (رستم/گرشاسپ) و **خشتریتی** (کیکائوس) است که آشوریان وی را دشمن محتال می نامیده اند. دومین فرمانروای قهرمان همان کی **آخسارو** (کیخسرو، هوخشتره) و سردارش **توس** (کوروش دوم) است که قسمت اعظم سرودهای اوستا و اشعار حماسی شاهنامه در ترکیب با حماسه **آترادات** (رستم/گرشاسپ) به عهد ایشان اختصاص دارد. اوستا به صراحت **کیخسرو** را نخستین متحد کننده ایرانیان معرفی نموده است. در سومین مرحله تشکیل دهنده امپراطوری بزرگ ایرانیان **کوروش سوم** (**فریدون**) قرار دارد که در عهد خاندان داریوش حماسه **آترادات** (آگرادات، رستم/گرشاسپ) را با وی مرتبط ساخته اند. این خبر منابع یونانی و رومی که نام اصلی **کوروش سوم** (**ثراتوننه** اوستا= یعنی سومی) یا همان **فریدون** (کشورگشا) را آگرادت (آترادات یعنی مخلوق آتش، مطابق خبر استرابون) یا پسر **آترادات** (=آگرادات، مخلوق آتش، مطابق خبر کتسیاس) معرفی نموده اند از همین فقره انتساب عمدی وی **آترادات** پیشوای آماردان عاید گردیده است. **کاوه آهنگر** قیام کننده علیه بیداد **ضحاک** (آشور یعنی خدای آشوریان که به معنی خندان است) نه مربوط به عهد **فریدون/کوروش** بلکه به عهد **خشتریتی** (کیکائوس) تعلق دارد. چون در کتاب **یهودی** توییت نام **کاوه آهنگر** به صورت **آهیگر** (اخگر) قید شده که صورت دیگر همان نام **آترادات** (آگرادات= مخلوق آتش) است. در روایات اساطیری ایرانی منحصر به فرد **آذربرزین** نامه نام ایرانی تاریخی دیگر **آترادات** به شکل **آذربرزین** قید گردیده است. **گائوماته بردیه** (پسر سپیتمه و داماد و پسر خوانده **کوروش سوم**) که در ایران بیشتر تحت نام **زرتشت سپیتمان** معروف شده است در واقع شاعر و فیلسوف نظریه پرداز انقلاب بزرگ تشکیل دولت و امپراطوری ایرانیان و یک مصلح اجتماعی به تمام معنی بوده است. در این رابطه گفتنی است که ایرانیان **عهد طلایی** خود را همان چهار و نیم سال زمامداری **گائوماته بردیه/سپیتمان زرتشت** و برادرش **مگابرن ویشتاسپ** به عنوان نایب السلطنه کمبوجیه سوم به شمار می آورده اند. کمبوجیه در این ایام به سفر جنگی مصر و حبشه رفته بود و در بازگشت کشته شد. چنانکه شاملو شاعر دریافته از دروغهای بعدی داریوش در باب ساخته و پرداخته نمودن تنی بودن کمبوجیه و بردیه پیداست که وی نیز به مانند برادر خوانده اش **گائوماته بردیه** توسط داریوش و سران پارسی همدستش از ترور گردیده بوده است. تنها شایعه خبر مرگ کمبوجیه در مصر بوده است که **گائوماته بردیه** حکومت خود بر امپراطوری هخامنشی را با **بخشش مالیاتهای امپراطوری** به مدت پنج سال و **برچیدن بتخانه ها، آزادی بردگان، تقسیم اراضی** رسمی اعلام نموده بود. این اصلاحات تا آن تاریخ نظیر نداشته است از اینجاست که در ایران عصر وی **عهد طلایی** ایرانیان به شمار رفته و در سمت هند چند مکتب به نامهای مختلف او از جمله **گوتمه بودا** و **گوتمه مهاویرا** و **گوتمه شوارا** تشکیل یافته که موفقتریشان بودائیگری است. القاب **گوتمه** و **گائوماته** مترادف هم به معنی حافظ و دانای سرودهای دینی هستند. بی جهت نیست که پدر تاریخ هرودوت میگوید که **مردم آسیا** از شنیدن خبر **ترور گائوماته بردیه** (سپیتمان زرتشت) به سوگ نشستند. در کتاب **پهلوی زند بهمن** یشت در فقرات ۲۰-۲۹ در این باب مندرج است که "اهورامزدا درختی را به زرتشت نشان داد و گفت: این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخه فلزی که از آن سرزده است عبارت است از هفت دوره آینده جهان. شاخه **زرین** آن اشاره است به عهد **زرتشت** (گائوماته بردیه پسر کوچک سپیتمه، داماد و پسر خوانده **کوروش سوم**، حاکم بلخ و شمال هندوستان) و **گشتاسپ** (مگابرن، پسر بزرگ سپیتمه، پسر خوانده دیگر **کوروش سوم**، حاکم گرگان)، شاخه **سیمین** آن اشاره است به عهد **ارتخشتر** (اردشیر درازدست) که و هومن سپنداتان (در اصل خشیارشا پدر اردشیر درازدست) خوانند؛ شاخه های دیگر این درخت که شاخه های **رویین**، **برنجین**، **ارزیزین**، **پولادین**

و آهن آلوده و تیره باشد به حسب ترتیب متعلق است به عهدهای اردشیر بابکان، بلاش اشکانی، بهرام گور، خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد، عهد سلطنت دیوان ژولیده موی و خشم نژاد. " که لابد از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است (جلد دوم یشتها صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵). در موضوع سه شنوشتیانت زرتشتیان (یعنی منجی های سودرسان) یعنی **اوخشیت ارته** (پروراننده قانون مقدس)، **اوخشیت نمه** (پرورنده نماز) و **استوت ارته** (مظهر قانون مقدس) باید گفته شود این موعودها به ترتیب نشانگر **ایزد مهر**، **گائوماته زرتشت** و **کورش سوم** (فریدون) هستند. مسیحیان و مسلمین در باب موعود این باور کهن ایرانی را در وجود عیسی، محمد و مهدی موعود ریخته و از این باور پیروی کرده اند. مطابق قرآن محمد خود را همان **احمد موعود** (=استوت ارته، در معنی ستوده پاک) گمان میکرد و محمد رضا نیز خود را کمر بسته ابوالفضل می پنداشت که در عمل هم کمر بسته ارتجاع دینی و هم کمر بسته ابر قدرت غرب می بود. اخیرا علاقمندان و پژوهنگان تاریخ به طور طبیعی با پیشرفت دانشها درک بهتری از بسیاری از مورخین عهد پهلوی پیدا نموده اند که در توجیه استبداد سلطنتی دین کیشوت وار تاریخ ایران را به کورش سوم منتهی می نمودند و عصر استبداد، وابستگی، عقب ماندگی و شرمساری ایرانیان را با نخستین امپراطوری بزرگ ایران و جهان را لعاب میکشیدند. حال لعاب مذهبی آیینهای کهن ایرانی معرب را شق دینی استبداد به رخ می مالد.

## منابع کتبی عمده این مجموعه مقالات عبارتند از:

- ۱- در آینه تاریخ ۱ ، تألیف جواد مفرد کهلان.
- ۲- گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران ، تألیف جواد مفرد کهلان
- ۳- کیانیان، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح اله صفا
- ۴- نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ اساطیری ایران، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار.
- ۵- فرهنگ نامهای اوستا، تألیف هاشم رضی.
- ۶- فرهنگ واژه های اوستا ، تألیف احسان بهرامی.
- ۷- یشتها ۱ و ۲ ، تألیف ابراهیم پور داود
- ۸- یاد داشتهای گاتاها، تألیف ابراهیم پور داود.
- ۹- یسنا ۱ و ۲ ، تألیف ابراهیم پور داود
- ۱۰- پژوهشی در اساطیر ایران، تألیف مهرداد بهار.
- ۱۱- تاریخ ماد تألیف ایگور میخائیلویچ دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۲- ایران باستان ، تألیف حسن پیرنیا .
- ۱۳- میراث باستانی ایران، تألیف ریچارد فرای. ترجمه مسعود رجب نیا.
- ۱۴- ایران در دوره نخستین پادشاهان هخامنشی. تألیف م.ا. داندامایف. ترجمه روحی ارباب.
- ۱۵- ایران در عهد باستان، تألیف محمد جواد مشکور.
- ۱۶- تاریخ ارمنستان، تألیف موسی خورنی، ترجمه گنورکی نعلبندیان، چاپ ایروان.
- ۱۷- فرهنگ پهلوی به فارسی و ترجمه فارسی به پهلوی ، تألیفات دکتر بهرام فره وشی.
- ۱۸- تاریخ انبیاء وقصص قرآن، تألیف حسین عماد زاده.
- ۱۹- آیین مغان، تألیف هاشم رضی.
- ۲۰- زرتشت در گاتاها، ترجمه و تحقیق هاشم رضی.
- ۲۱- فرهنگ فارسی ، تألیف دکتر محمد معین.
- ۲۲- اساطیر و افسانه های باستانی، تألیف کنت مکلیش. به انگلیسی.
- ۲۳- بین النهرین باستان، تألیف ژرژ رو ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- ۲۴- انجیلها، ترجمه فارسی.
- ۲۵- تورات ، ترجمه فارسی
- ۲۶- قرآن ، بهترجمه و توضیح بهاء الدین خرمشاهی.
- ۲۷- بندهش، تألیف فرنیغ دادگی، به ترجمه و توضیح مهرداد بهار.
- ۲۸- دینهای ایران باستان، تألیف هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی.
- ۲۹- ده ده قورقود، ترجمه، حسین . م. گونئیلی. به ترکی آذری.
- ۳۰- فرهنگ نامهای تورات. تألیف هیچکاک ، به انگلیسی، از طریق اینترنت.
- ۳۱- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون تألیف الهامه مفتاح
- ۳۲- اعلام قرآن، تألیف دکتر محمد خزائلی
- ۳۳- عصر اساطیری تاریخ ایران، تألیف حسن پیرنیا
- ۳۴- حماسه سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا